



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق یقیناً

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



اصحاب السجده

روای کردی بر کوفه شامکسین معرفاتی
بر دم کوفه و پیشرو



احسان قرآنی سنووم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصحاب سيدالشهداء عليه السلام: روي كردي بر گونه شناسي معرفتي مردم كوفه و بصره

نويسنده:

احسان قرائتي ستوده

ناشر چاپي:

زائر - آستان مقدس حضرت معصومه عليها السلام

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	اصحاب سیدالشهداء علیه السلام: روی کردی بر گونه شناسی معرفتی مردم کوفه و بصره
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۹	طلیعه
۳۳	بررسی کوتاه در اهداف قریب نهضت عاشورا
۳۳	اشاره
۳۵	عدم قبول بیعت با یزید
۳۶	اصلاح در امت، امر به معروف و نهی از منکر، براساس سیره پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام
۳۷	قبول امامت بر مردم و تشکیل حکومت عدل
۳۹	مخالفت با خلافت یزید
۴۵	گونه شناسی معرفتی مردم کوفه و نهضت امام حسین علیه السلام
۴۵	اشاره
۴۷	ساکتین مردد
۵۴	ساکتین عافیت طلب
۷۴	گروهی که طینت شیطانی داشتند
۷۷	خبائث شدید طینت دشمنان امام حسین علیه السلام
۸۷	ویژگی های مزدوران عبیدالله بن زیاد - لَعْنَةُ اللَّهِ -
۸۷	اشاره
۸۹	حرام خواری
۹۰	فتوحات اعراب
۹۰	زنازادگی
۹۲	شراب خواری

۹۳	بی بصیرت در دین
۹۴	خیانت کار
۹۶	بی رحم نسبت به ضعیفان
۱۰۱	جنگ ناجوانمردانه لشکر کوفه با امام حسین علیه السلام
۱۰۳	نشانه های ناجوانمردی در جنگ کوفیان
۱۰۳	- پی کردن مرکب ها
۱۰۳	- حمله نابرابر
۱۰۵	- کشتن جوان در مقابل چشمان مادر
۱۰۷	عاقبت قاتلان امام حسین علیه السلام
۱۱۹	عاملان اصلی شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام
۱۱۹	اشاره
۱۲۱	عبیدالله بن زیاد
۱۲۴	عمر بن سعد
۱۲۹	شمر بن ذی الجوشن
۱۳۳	محمد بن اشعث
۱۳۷	سنان بن انس
۱۴۱	بنی هاشم
۱۴۱	اشاره
۱۴۳	بنی هاشم
۱۴۹	حضرت علی اکبر علیه السلام
۱۵۸	حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام
۱۵۸	اشاره
۱۶۰	تلاش عباس علیه السلام در روز تاسوعا
۱۶۳	عباس علیه السلام در شب و روز عاشورا
۱۷۰	مسلم بن عقیل علیه السلام
۱۷۰	اشاره

- ۱۷۱ نماینده تام الاختیار امام حسین علیه السلام
- ۱۷۳ رهبری شیعه در کوفه
- ۱۷۴ پای بندی به عقاید و اخلاق
- ۱۷۵ غربت در کوفه
- ۱۸۲ معتقد به شایستگی امام در امر حکومت
- ۱۸۴ تا لحظه شهادت به یاد امام
- ۱۸۵ مقتل مسلم بن عقیل
- ۱۸۷ گریه بر مسلم
- ۱۸۸ کودکان شهید کربلا
- ۱۸۸ اشاره
- ۱۸۹ عبدالله رضیع (شیرخوار)
- ۱۹۲ طفل دیگر
- ۱۹۳ طفل هفت ساله
- ۱۹۳ قاسم بن الحسن علیه السلام
- ۱۹۹ اصحاب معرفتی امام حسین علیه السلام
- ۱۹۹ اشاره
- ۲۰۱ ویژگی های شخصیتی
- ۲۰۱ بصیرت در امامت و ولایت
- ۲۱۰ خداپرستی و عبادت خالص
- ۲۱۴ نداشتن تعصبات قومی و قبیله ای
- ۲۱۴ ملازمت قرآن
- ۲۱۶ امین و آبرومند در جامعه
- ۲۲۰ مواسات و وفاداری نسبت به امام علیه السلام
- ۲۲۸ تلاش برای حفظ جان امام علیه السلام
- ۲۳۶ صبر در امتحانی بزرگ
- ۲۳۹ تسلیم محض امام معصوم علیه السلام

- ۲۴۲ اخلاق الهی و اسلامی
- ۲۴۹ شجاعت
- ۲۵۱ پس از شهادت
- ۲۵۱ اشاره
- ۲۵۳ سرهای شهدا در کوفه
- ۲۵۴ سرهای شهدا در شام
- ۲۵۵ برخی از اصحاب معرفتی
- ۲۵۵ اشاره
- ۲۵۷ حبیب بن مظاهر اسدی
- ۲۵۷ حامی اهل بیت علیهم السلام
- ۲۶۲ بصیر در رأی و نظر
- ۲۶۵ وفادار بر عهد امامت
- ۲۶۶ در منظر اصحاب امام حسین علیه السلام
- ۲۶۷ در منظر دشمنان
- ۲۶۹ مقتل حبیب بن مظاهر
- ۲۶۹ اشاره
- ۲۷۰ انتقام فرزند حبیب از قاتل او
- ۲۷۱ بریر بن خضیر همدانی
- ۲۷۱ بریر و ولایت الهیه
- ۲۷۲ معلم و قاری بزرگ قرآن
- ۲۷۶ وفاداری به امام حسین علیه السلام
- ۲۷۶ خیرخواهی برای دشمن
- ۲۷۸ جایگاه اجتماعی
- ۲۷۸ مقتل بریر بن خضیر همدانی
- ۲۷۹ مسلم بن عوسجه
- ۲۷۹ اشاره

- ۲۸۰ ویژگی های اعتقادی و اخلاقی
- ۲۸۱ عبادت و تقوا
- ۲۸۳ وفادار
- ۲۸۴ مطیع امام حسین علیه السلام
- ۲۸۵ شجاعت
- ۲۸۶ سابقه درخشان
- ۲۸۶ مقتل مسلم بن عوسجه
- ۲۸۸ عابس بن ابی شیبب شاکری
- ۲۸۸ اشاره
- ۲۸۸ اهل عبادت و بندگی
- ۲۸۹ اهل ولا
- ۲۹۱ با نفوذ و امین
- ۲۹۲ شجاع
- ۲۹۳ مقتل عابس
- ۲۹۴ عبدالله بن عمیر کلبی
- ۲۹۷ عمرو بن قرظه انصاری
- ۳۰۰ ابوتمامه، عمرو بن عبدالله صائدی
- ۳۰۰ اهل ولا
- ۳۰۱ بر پا کننده نماز و عبادت
- ۳۰۳ شجاع
- ۳۰۳ دشمن شناس
- ۳۰۵ مقتل ابوتمامه
- ۳۰۶ سعید بن عبدالله حنفی
- ۳۰۶ موحد مخلص
- ۳۰۷ ثابت قدم در ولایت
- ۳۰۸ مورد اعتماد امام حسین علیه السلام

- ۳۱۰ سعید بن عبدالله حنفی در شب عاشورا
- ۳۱۱ مقتل سعید بن عبدالله حنفی
- ۳۱۳ عبدالرحمن بن عبدرب انصاری
- ۳۱۳ اشاره
- ۳۱۵ همراه ولایت
- ۳۱۶ استوار در ولایت
- ۳۱۷ شب عاشورا
- ۳۱۸ هانی بن عروه مرادی
- ۳۱۸ ولایت
- ۳۱۹ جایگاه اجتماعی
- ۳۲۰ پای بند به اصول اخلاقی
- ۳۲۰ مواسات
- ۳۲۱ ویژگی مدیریتی هانی بن عروه و آثار آن
- ۳۲۷ مقتل هانی بن عروه مرادی مذحجی
- ۳۳۱ قیس بن مسهر صیداوی
- ۳۳۱ اشاره
- ۳۳۱ تلاش در احیای امر اهل بیت علیهم السلام
- ۳۳۸ مقتل قیس بن مسهر صیداوی
- ۳۴۲ نافع بن هلال بجلي
- ۳۴۲ وفادار به ولایت
- ۳۴۵ مدافع حریم امامت
- ۳۴۶ شجاعت
- ۳۴۸ انس بن حارث (کاهل) اسدی
- ۳۵۲ اصحاب تصرفی امام حسین علیه السلام
- ۳۵۲ اشاره
- ۳۵۶ زهیر بن قین

- ۳۵۶ احترام به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و جذبۀ ولایت
- ۳۵۹ آغاز فداکاری
- ۳۶۰ عصر تاسوعا و شب عاشورا
- ۳۶۲ زهیر در روز عاشورا
- ۳۶۶ مقتل زهیر
- ۳۶۸ حز بن یزید ریاحی
- ۳۶۸ در مأموریت عبیدالله
- ۳۷۲ ابوالشعثاء، یزید بن زیاد بن مهاصر کندی
- ۳۷۳ حتوف بن حرث و سعد بن حرث
- ۳۷۵ مقامات یاران امام حسین علیه السلام
- ۳۷۵ اشاره
- ۳۷۷ برترین شهدای اسلام
- ۳۷۹ قبض روح توسط خداوند
- ۳۷۹ دیدار با رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۳۸۰ ورود بدون حساب به بهشت
- ۳۸۱ گریۀ زمین و آسمان
- ۳۸۲ نصرت خاص الهی
- ۳۸۳ ثبت در دیوان علیتین
- ۳۸۶ مقام مطمئنه
- ۳۸۷ حضرت مهدی علیه السلام منتقم خون حسین علیه السلام
- ۳۸۹ رؤیت ملکوتی
- ۳۹۵ افول ایمان
- ۳۹۷ کتاب نامه
- ۴۰۸ درباره مرکز

اصحاب سیدالشهداء علیه السلام: روی کردی بر گونه شناسی معرفتی مردم کوفه و بصره

مشخصات کتاب

سرشناسه:قرائتی ستوده ، احسان ،1344-

عنوان و نام پدیدآور:اصحاب سیدالشهداء علیه السلام: روی کردی بر گونه شناسی معرفتی مردم کوفه و بصره/ احسان قرائتی ستوده.

مشخصات نشر:قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، 1391.

مشخصات ظاهری:391 ص.

شابک:9789641802402

وضعیت فهرست نویسی:فیا

یادداشت:کتابنامه.

عنوان دیگر:روی کردی بر گونه شناسی معرفتی مردم کوفه و بصره.

موضوع:حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61ق -- اصحاب

موضوع:عاشورا -- تاریخ

موضوع:واقعه کربلا، 61ق -- تاریخ

موضوع:کوفه (عراق) -- تاریخ

موضوع:بصره (عراق) -- تاریخ

شناسه افزوده:آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره:BP41/5/ق332الف6 1391

رده بندی دیویی:297/9534

شماره کتابشناسی ملی:2960776

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

اصحاب سیدالشهداء علیه السلام: روی کردی بر گونه شناسی معرفتی مردم کوفه و بصره

احسان قرائتی ستوده.

ص: 3

طلیعه 13

بررسی کوتاه در اهداف قریب نهضت عاشورا

عدم قبول بیعت با یزید 19

اصلاح در امت، امر به معروف و نهی از منکر،... 20

قبول امامت بر مردم و تشکیل حکومت عدل 21

مخالفت با خلافت یزید 23

گونه شناسی معرفتی مردم کوفه و نهضت امام حسین علیه السلام

ساکتین مردد 31

ساکتین عافیت طلب 38

گروهی که طینت شیطانی داشتند 58

ص: 5

خبثت شدید طینت دشمنان امام حسین علیه السلام 61

ویژگی های مزدوران عبیدالله بن زیاد - لعنه الله -

حرام خواری 73

فتوحات اعراب 74

زنازادگی 74

شراب خواری 76

بی بصیرت در دین 77

خیانتکار 78

بی رحم نسبت به ضعیفان 80

جنگ ناجوانمردانه ی لشکر کوفه با امام حسین علیه السلام

نشانه های ناجوانمردی در جنگ کوفیان 87

- پی کردن مرکب ها 87

- حمله نابرابر 87

- کشتن جوان در مقابل چشمان مادر 89

عاقبت قاتلان امام حسین علیه السلام 91

ص: 6

عاملان اصلی شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام

عبیدالله بن زیاد 105

عمر بن سعد 108

شمر بن ذی الجوشن 113

محمد بن اشعث 117

سنان بن انس 121

بنی هاشم

بنی هاشم 127

حضرت علی اکبر علیه السلام 133

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام 142

تلاش عباس علیه السلام در روز تاسوعا 144

عباس علیه السلام در شب و روز عاشورا 147

مسلم بن عقیل علیه السلام 154

نماینده تام الاختیار امام حسین علیه السلام 155

رهبری شیعه در کوفه 157

پابندی به عقاید و اخلاق 158

غربت در کوفه 159

معتقد به شایستگی امام در امر حکومت 166

تا لحظه شهادت به یاد امام 168

مقتل مسلم بن عقیل 169

گریه بر مسلم 171

عبدالله رضیع (شیرخوار) 173

طفل دیگر 176

طفل هفت ساله 177

قاسم بن الحسن علیه السلام 177

اصحاب معرفتی امام حسین علیه السلام

ویژگی های شخصیتی 185

بصیرت در امامت و ولایت 185

خداپرستی و عبادت خالص 194

نداشتن تعصبات قومی و قبیله ای 198

ملازمت قرآن 198

امین و آبرومند در جامعه 200

مواسات و وفاداری نسبت به امام علیه السلام 204

تلاش برای حفظ جان امام علیه السلام 212

صبر در امتحانی بزرگ 220

تسلیم محض امام معصوم علیه السلام 223

اخلاق الهی و اسلامی 226

شجاعت 233

پس از شهادت 235

سرهای شهدا در کوفه 237

سرهای شهدا در شام 238

برخی از اصحاب معرفتی

- حامی اهل بیت علیهم السلام 241
- بصیر در رأی و نظر 246
- وفادار بر عهد امامت 249
- در منظر اصحاب امام حسین علیه السلام 250
- در منظر دشمنان 251
- مقتل حبیب بن مظاهر 253
- انتقام فرزند حبیب از قاتل او 254
- بریر بن خضیر همدانی 255
- بریر و ولایت الهیه 255
- معلم و قاری بزرگ قرآن 256
- وفاداری به امام حسین علیه السلام 260
- خیرخواهی برای دشمن 260
- جایگاه اجتماعی 262
- مقتل بریر بن خضیر همدانی 262
- مسلم بن عوسجه 263
- ویژگی های اعتقادی و اخلاقی 264
- عبادت و تقوا 265
- وفادار 267
- مطیع امام حسین علیه السلام 268
- شجاعت 269
- سابقه درخشان 270

مقتل مسلم بن عوسجه 270

عابس بن ابی شیبب شاکری 272

اهل عبادت و بندگی 272

اهل ولا 273

با نفوذ و امین 275

ص: 9

شجاع 276

مقتل عابس 277

عبدالله بن عميركلبي 278

عمرو بن قرظہ انصاری 281

ابو ثمامه، عمرو بن عبدالله صاندي 284

اهل ولا 284

بر پا كننده نماز و عبادت 285

شجاع 287

دشمن شناس 287

مقتل ابو ثمامه 289

سعید بن عبدالله حنفي 290

موحد مخلص 290

ثابت قدم در ولايت 291

مورد اعتماد امام حسين عليه السلام 292

سعید بن عبدالله حنفي در شب عاشورا 294

مقتل سعید بن عبدالله حنفي 295

عبدالرحمن بن عبدرب انصاری 297

همراه ولايت 299

استوار در ولايت 300

شب عاشورا 301

هانی بن عروه مرادی 302

ولایت 302

جایگاه اجتماعی 303

پایند به اصول اخلاقی 304

مواسات 304

ویژگی مدیریتی هانی بن عروه و آثار آن 305

ص: 10

مقتل هانی بن عروه مرادی مذحجی 311

قیس بن مسهر صیداوی 315

تلاش در احیای امر اهل بیت علیهم السلام 315

مقتل قیس بن مسهر صیداوی 322

نافع بن هلال بجلی 326

وفادار به ولایت 326

مدافع حریم امامت 329

شجاعت 330

انس بن حارث (کاهل) اسدی 332

اصحاب تصرفی امام حسین علیه السلام

زهیر بن قین 340

احترام به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و جذبۀ ولایت 340

آغاز فداکاری 343

عصر تاسوعا و شب عاشورا 344

زهیر در روز عاشورا 346

مقتل زهیر 350

حرّ بن یزید ریاحی 352

در مأموریت عبیدالله 352

ابوالشعثاء، یزید بن زیاد بن مهاصر کندی 356

حتوف بن حرث و سعد بن حرث 357

مقامات یاران امام حسین علیه السلام

قبض روح توسط خداوند 363

دیدار با رسول الله صلی الله علیه و آله 363

ورود بدون حساب به بهشت 364

گریه زمین و آسمان 365

نصرت خاص الهی 366

ثبت در دیوان علیین 367

مقام مطمئنه 370

حضرت مهدی علیه السلام منتقم خون حسین علیه السلام 371

رؤیت ملکوتی 373

افول ایمان 379

کتابنامه 381

ص: 12

این ندای جاودانه امام حسین علیه السلام است که فرمود:

«فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبْرَ وَأَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا؛ (1) من اصحاب و یارانمی بهتر از یاران خود و اهل بیت و خاندانی باوفا تر و وظیفه شناس تر از اهل بیت خویش نمی شناسم، خداوند از ناحیه من به همه شما پاداش خیر عنایت فرماید».

اگر در حق شهیدان و حماسه سازان کارزار کربلا کلام گهربار سیدالشهدا علیه السلام نبود، کلمات و واژه ها هرگز قادر نبودند منزلت و جایگاه این مردان خدا را توصیف کنند.

اصحاب امام حسین علیه السلام از برجسته ترین انسان ها در طول تاریخ اند. آنان در مدرسه توحید و خداشناسی سرآمد دیگران بودند و در صف مجاهدان و ایثارگران، مردانه جنگیدند و در همیاری و مساوات و مواسات باوفا ترین بودند.

ص: 13

1- (1) تاریخ طبری، ج 3، ص 315.

در زمانه ای که حاکمان جور بدترین ظلم ها را در حق خاندان رسالت روا می داشتند، این بندگان مخلص بودند که برای جلوگیری از ستم یزیدی ها از همه هستی خود گذشتند.

فضیلت و برتری یاران امام حسین علیه السلام تنها به علت شهادت آن رادمردان عرصه جهاد نیست، بلکه علم، معرفت و عرفان آنان نسبت به ساحت قدسی امام و پذیرش ولایت ولی خدا از عمق جان، آنان را جاودانه و ممتاز ساخت.

شهیدان کربلا برترین شهیدان معرفی شده و آنان را با شهدای بدر سنجیده اند. (1)

برای رسیدن به این واقعیت که آنان بی نظیرند سخن سیدالشهداء علیه السلام که فرمود: «فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي» شاهی است ماندگار و روشن. آری، آنان در عمل ثابت کردند در مکتب «نبوی» و «علوی» و «حسینی» عابدان شب، و در رکاب امام حماسه، شیران روزند. تلاش خستگی ناپذیر، عبودیت خالصانه، شجاعت والا و بصیرت و دشمن شناسی، از ویژگی های بارز سرداران رشید کربلاست.

تاکنون درباره معرفی و شناخت یاران سیدالشهداء آثار گوناگونی در حوزه های مختلف نگاشته شده که باید از پدیدآورندگان آنها قدردانی کرد.

اثر حاضر که ثمره تحقیق و پژوهش نویسنده ارجمند جناب حجت الاسلام والمسلمین احسان قرآنی ستوده می باشد از جمله این آثار است که برای مؤلف محترم آن، از درگاه الهی توفیق بیشتر مسئلت می کنیم. در این کتاب، علاوه بر

ص: 14

بررسی تاریخ عاشورا که به نحوی عالمانه به آن پرداخته شده، در بحث منابع هم از آثاری استفاده شده که نگارش آنها به قبل از قرن هشتم باز می‌گردد و به عبارتی جزء منابع دست اول به شمار می‌آید.

نکته مهم دیگری که در این اثر دیده می‌شود، تنظیم مطالب با نگاه آسیب شناسی معرفتی و اعتقادی است؛ برخلاف آثاری که با رویکرد جامعه شناختی و روان شناختی تألیف گردیده اند.

مدیریت پژوهشی آستان مقدس حضرت فاطمه معصومه علیها السلام در راستای ترویج معارف ناب اسلام و معرفی چهره های پرفروغ تربیت یافتگان مکتب قرآن و عترت، این کتاب را به چاپ رسانده است.

به عنوان حُسن ختام، سخنی از امام خمینی قدس سره درباره قیام امام حسین علیه السلام می‌آوریم؛ کسی که توانست با تأسی به آن امام مظلوم انقلابی را به ثمر برساند که امروزه نقطه امید ملت های ستم دیده دنیا و مسلمانان جهان است. ایشان می‌فرماید:

«خدای عالم چون دید بنای دین را ماجرا جویمان صدر اول متزلزل کردند و جز چند نفر معدودی به جانمانده، حسین بن علی علیهما السلام را برانگیخت و او با جان فشانی و فداکاری ملت را بیدار کرد و ثواب های بسیاری برای عزاداران او مقرر کرد تا مردم را بیدار نگه دارند و اساس کربلا را که پایه اش بر بنیان کندن پایه های ظلم، جور و سوق مردم به توحید و معدلت بود، کهنه نشود»⁽¹⁾.

ص: 15

در پایان از کسانی که در به سامان رسیدن این اثر فرهنگی تلاش کرده اند، به ویژه از حسن نظر و حمایت تولیت محترم حضرت آیت الله سید محمد سعیدیدام عزه العالی، مدیران محترم پژوهش و همه دست اندرکاران امور چاپ، تشکر و قدردانی می کنیم.

مدیریت پژوهشی

آستان مقدس

ص: 16

بررسی کوتاه در اهداف قریب (1) نهضت عاشورا

ص: 17

1- (1) دانشمندان شیعی دو نوع هدف برای نهضت امام حسین علیه السلام بیان کرده اند: 1) اهدافی که تدبیر ملک است مانند امر به معروف و نهی از منکر، ظلم ستیزی، تشکیل حکومت عدل، هدایت و رشد مردم که در این مکتوب، اهداف قریب نامیده می شود. 2) اهدافی از نوع شهادت و مقام لقای الهی و انجام بندگی که این شئون مخصوص امام علیه السلام است و اگر معصوم آن ها را بیان نکند، غیر معصوم آگاه به آن نمی شود و ما در این جا، آن ها را اهداف عالی یا بعید می خوانیم.

امام حسین علیه السلام از ابتدای نهضت خود در مواقع متعدد و با افراد مختلف از دوست و دشمن، شخصیت الهی خود و پستی شخصیت هوس باز و شهوت ران یزید را علت بیعت نکردن خود مطرح کرد.

پیش از خروج از مدینه به ولید بن عتبه فرمود: «أيتها الأمير! إنا أهل بيت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائكه و محل الرحمه و بنا فتح الله و بنا ختم و یزید رجل فاسق، شارب خمر، قاتل النفس المحرمه، معلن بالفسق، مثلی لایبایع لمثله؛ ما خانواده پیامبر و معدن رسالت هستیم که ملائکه برای خدمت به ما در رفت و آمد هستند و رحمت بی انتهای الهی نسبت به همه موجودات از وجود ما خانواده سرچشمه می گیرد و خداوند مبدأ پیدایش سایر موجودات و منت های آن ها را به عهده ما خانواده قرار داد؛ ولی یزید فردی شراب خوار است و خون انسان های بی گناه را می ریزد و آشکارا گناه می کند؛ پس مانند من با مثل یزید بیعت نمی کند»⁽¹⁾.

ص: 19

1- (1) ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 14.

حضرت در مدینه به برادرش محمد بن حنفیه فرمود: «یا اخی! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ؛ به خدا قسم! اگر هیچ پناه گاه و محل امنی برایم نباشد هم با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».(1) محمد بن حنفیه سخن او را با گریستن قطع کرد.

اصلاح در امت، امر به معروف و نهی از منکر، براساس سیره پیامبر و امیرالمؤمنین علیهما السلام

امام حسین علیه السلام در آغاز نهضت الهی خود و قبل از خروج از مدینه، طی وصیتی به برادرش محمد حنفیه فرمود: «من از روی خودرأیی، فساد و ظلم خروج نکردم؛ بلکه برای اصلاح در بین امت جدم قیام نمودم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره جدم و پدرم علی بن ابی طالب عمل کنم».(2)

براساس همین منشور، کوفیان با امام علیه السلام پیمان بستند. حضرت به عبدالله بن مطیع فرمود: «ان اهل الکوفه، کتبوا الیّ یسألوننی أن أقدم علیهم لما رجوا من إحياء معالم الحق و أماته البدع؛ مردم کوفه در نامه های خود از من خواسته اند تا به نزدشان بروم تا نشانه های حق را احیا کنم و بدعت ها را از بین ببرم».(3)

ص: 20

1- (1) فَقَطَعَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيهِ الْكَلَامَ وَبَكَى. (المجلسی؛ بحار الأنوار، ج 44، ص 329).

2- (2) إني لم أخرج أشرا ولا بطرا ولا مفسدا ولا ظالما، وإنما خرجت لطلب النجاح والصلاح في أمه جدی محمد صلی الله علیه و آله أريد أن أمر بالمعروف وأنهي عن المنكر وأسير بسيرة جدی محمد صلی الله علیه و آله وسيرة أبي علي بن أبي طالب. (الفتوح، ابن أعثم؛ ج 5، ص 21).

3- (3) الأخبار الطوال، ص 246.

به نظر می‌رسد که هجرت امام علیه السلام به مکه و توقف در آن جا تا موسم حج، دو پی‌آمد بسیار مهم را به دنبال داشت: اول آن که فرصتی شد تا شیعیان کوفه با آمادگی بیشتری از حضرت اباعبدالله علیه السلام درخواست هدایت و امامت کنند؛ زیرا تأثیر امامت در هدایت انسان‌ها این گونه است که باید آن‌ها از امام تقاضای امامت کنند تا هدایت شوند. امام معصوم با کودتا و غلبه قهری بر هیچ کس امامت نمی‌کند. هرگاه مردم از امام تبعیت کنند، او را هدایت کننده خواهند یافت. معرفت ابتدایی مردم نسبت به ضرورت وجود امام معصوم، شرط اساسی رهبری در شیعه است. امام وظیفه اعلام موجودیت و عرضه خود را دارد؛ به همین دلیل امام حسین علیه السلام در مدینه نماند تا فرصت عرضه خود بر مردم به وجود آید، اما تقاضای هدایت، وظیفه مردم است. در روایات موجود، امام معصوم به کعبه تشبیه شده که برای هدایت شدن باید به نزد او رفت و او برای هدایت، به استقبال کسی نمی‌رود. (1) برخلاف رسالت که رسول همیشه برای

ص: 21

1- (1) حضرت فاطمه علیها السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد: «عَلَى خَيْرٍ مَنْ أُخْلِفَ فِيكُمْ وَ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي وَ سِبْطَايَ وَ تِسْعَةَ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةٌ أَبْرَارٌ لَنْ أَبْعَثُهُمْ وَ جَدْتُهُمْ هَادِينَ مَهْدِينَ...؛ علی علیه السلام، بهترین کسی است که من در میان شما می‌گذارم. او امام و جانشین من و بعد از او دو نوه‌ی من و سپس نه نفر از صلب حسین علیه السلام امام هستند. اگر از آن‌ها پیروی کنید، آنان را هدایت کننده‌ی خود می‌یابید...» در ادامه فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَ لَا تَأْتِي؛ مَثَلُ إِمَامٍ، مَثَلُ كَعْبَةٍ اسْتِ كَمَا بِيَهُ سَوَى أَنْ مِي رُونِد وَ بِي نَزْدَ كَسِي نَمِي آيِد.» راوی تردید کرده که حضرت زهرا علیها السلام کلمه‌ی امام را بر زبان آورد یا کلمه‌ی علی را به کار برد. (کفایه الأثر، ص 199). علی علیه السلام حضور مردم در استقبال از خلافت او را، حجت بر خود دانسته و با وجود آن که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله درصدد خلافت نبود، آن را پذیرفت.

تبلیغ و دعوت به توحید، باید به نزد مردم برود. البته برای بصیرت بیشتر نسبت به مقام امام، شروط دیگری، از جمله دوری از دنیاطلبی هم وجود دارد.

دوم این که از فرصت موسم حج و اجتماع مسلمانان بهره برده و اهداف و مقاصد خود را به اطلاع عموم مسلمین برساند، به صورت حضوری با آنان سخن بگوید و در ضمن، کسانی را که در مکه حضور ندارند، توسط نامه مطلع کند. شاید اگر امام در مدینه می ماند یا مستقیم به کوفه می رفت، این دو فرصت برای او پیش نمی آمد.

پس از ورود ایشان به مکه و مکاتبات کوفیان با او، در دعوت از ایشان به کوفه برای احیای حکومت و عدالت علوی(1)، حضرت در آخرین نامه خود به آنان، وجود امامی را که به کتاب خدا پای بند، به دنبال عدالت و حق گرا باشد و خود را برای خداوند خالص کند، برای تحقق هدف آنان ضروری دانست.(2)

حضرت اباعبدالله علیه السلام در ایام توقف در مکه، طی نامه ای به شیعیان بصره، به صراحت خود را فرد شایسته برای احیای سنت نبوی و نابودی بدعت های باطل که در طول خلافت خلفای جاهل به وجود آمده بود، معرفی کرد و نوشت: «در حالی که سنت نابود شده و بدعت ها سر برآورده اند، من شما را به کتاب خدا و سنت نبوی دعوت می کنم؛ پس اگر سخنم را بشنوید و فرمانم را اطاعت کنید، شما را به سوی رشد و تعالی هدایت می کنم».(3)

ص: 22

1- (1) إن حسین کثرت علیه کتب أهل الکوفه و تواترت إليه رسلهم أن لم تصل إلینا فأت آثم. (سبط بن الجوزی؛ تذکره الخواص، ص 216).

2- (2) فلعمری ما الامام الا العامل بالکتاب، و الأخذ بالقسط، و الدائن بالحق، و الحابس نفسه علی ذات الله؛ والسلام. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 353).

3- (3) أنا أدعوکم إلى کتاب الله و سنه نبیه صلی الله علیه و آله فأن السنه قد أمیتت، و أن البدعه قد احییت، و إن تسمعوا قولی و تطیعوا أمری أهدکم سبیل الرشاد. (همان، ص 357).

او پس از خروج از مکه هم اطلاع رسانی کرد و بدین منظور، همه مسیر از مکه تا کربلا را در راه های اصلی قرار داد. عده ای به او پیشنهاد کردند که برای اجتناب از خطرهای احتمالی از طرف مأموران عبیدالله، در مسیرهای بیراهه حرکت کنند؛ اما امام نپذیرفته و فرمودند: «به خدا قسم! این مسیر را ترک نمی کنم تا آن گونه که خداوند دوست دارد مقدر فرماید».⁽¹⁾ بدین ترتیب، افراد بیشتری را ملاقات کرده و اهداف خود را به اطلاع آنان رساند.

مخالفت با خلافت یزید

امام حسین علیه السلام علاوه بر دوست، برای دشمن هم وضع سیاسی و اجتماعی موجود را تبیین و علل خروج و مخالفت خود با یزید را بیان کرد.

وی در منزل بیضه، در میان یاران خود و لشکر هزار نفری حرّ، با نقل حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس ببیند سلطانی ستم پیشه را که عهد الهی را نقض کرده و سنت نبوی را مخالفت کرده و با بندگان خدا به دشمنی رفتار می کند، پس به او اعتراض نکند، سزاوار است که خداوند او را به جای گاهش (جهنم) ملحق کند». امام با این سخن، به بیان وضعیت موجود پرداخت و در ادامه چنین گفت: «آگاه باشید که بنی امیه اطاعت خداوند را رها کرده، فرمان بری از شیطان می کنند و فساد کرده و احکام الهی را تعطیل نمودند، بیت المال را صرف امور شخصی خود می کنند و حرام الهی را حلال و حلال را حرام دانستند». در ادامه، بار دیگر تصریح به شایستگی خود برای

ص: 23

1- (1) قال (عقبه بن سمران): «خرجنا فلزمننا الطريق الأعظم، فقال للحسين اهل بيته: «لو تنكبت الطريق الأعظم كما فعل ابن الزبير لایلحقك الطلب.» قال: «لا، والله لا افارقه حتى يقضى الله ما هو أحب اليه.» (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 351).

اصلاح شرایط ضددینی کرده و این چنین سخن خود را پایان می دهد: «من حسین بن علی و فرزند دختر رسول خدا، به عنوان الگویی زنده با خانواده ام در میان شما هستم». (1)

بدین ترتیب، حضرت سیدالشهدا علیه السلام در سخنان خویش قیام علیه یزید را تکلیف عموم مسلمانان دانسته و یزید را رد صلاحیت کرده و خود را اسوه برای تعالی و رشد مردم معرفی کرد. وی خطاب به همان جمع، در منزل «ذی حُسم» بار دیگر قیام علیه یزید را تکلیف عموم مردم خواند و فرمود: «ألا- ترون أن الحق لا يعمل به، وأن الباطل لا يتناهى عنه ليرغب المؤمن في لقاء الله محققاً، فإنني لَأُرى الموت إلا شهادة، ولا الحياه مع الظالمين إلا بَرَمًا؛ آیا نمی بینید که به حق عمل و از باطل نهی نمی شود، در این وضعیت اسف بار باید مؤمن واقعاً خواهان ملاقات خداوند باشد؛ پس من در این روزگار، مرگ [در مخالفت با یزید] را شهادت و زندگی با ظالمین را ذلت می دانم». (2)

وی در منزل «بیضه» طی سخنان مفصلی درباره شخصیت بنی امیه و وظیفه مؤمن در آن مقطع و اعلام آمادگی برای امامت، خطاب به حرّ و یارانش

ص: 24

1- (1) إن الحسين خطب أصحابه وأصحاب الحر بالبيضة، فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: «أيها الناس، إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «من رأى سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله، ناكثاً لعهد الله، مخالفاً لسنة رسول الله، يعمل في عباد الله بالإثم والعدوان، فلم يغير عليه بفعل ولا قول، كان حقاً على الله أن يدخله مدخله إلا وأن هؤلاء قد لزموا طاعة الشيطان، وتركوا طاعة الرحمن، وأظهروا الفساد، وعطلوا الحدود، واستأثروا بالفيء، وأحلوا حرام الله، وحرّموا حلاله، وأنا أحق من غير، قد أتتني كتبكم، وقدمت علي رسلكم ببيعتكم، إنكم لاتسلموني ولا تخذلونني، فإن تمتمت علي ببيعتكم تصيبوا رشدكم، فأنا الحسين بن علي، وابن فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه وآله، نفسي مع أنفسكم، وأهلي مع أهليكم، فلکم فی أسوه...» (همان، ص 403).

2- (2) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 404.

فرمود: «اگر مرا یاری نمی کنید و بیعت با مرا نقض کرده اید، عجیب نیست؛ زیرا قبل از من با پدر، برادر و پسرعمویم (مسلم بن عقیل) چنین کردید».(1)

پس از آن، در مجلس دیگری حرّ درباره قتل امام علیه السلام توسط عبیدالله به او هشدار داد. وی در جواب هشدار او فرمود: «مرا از مرگ می ترسانی؛ آیا به جایی رسیده اید که می خواهید مرا بکشید؟»(2)

با رسیدن خبر شهادت مسلم و قیس بن مسهر،(3) رفته رفته معلوم شد که علاوه بر نقض عهد کوفیان، جنگ با امام علیه السلام و کشتن او هم جدی است.(4)

حرّ به امام حسین علیه السلام گفت دستور جنگ با تو را ندارم؛ ولی باید تو را نزد عبیدالله ببرم و تا چنین نکنم، رهایت نمی کنم. حضرت فرمود: «من تو را در رفتن به پیش او تبعیت نمی کنم». حرّ گفت: «پس مسیر خود را به سوی کوفه و مدینه قرار ندهید».(5)

ص: 25

1- (1) إن لم تفعلوا و نقضتم عهدکم، و خلعتم بیعتی من أعناقکم، فلعمری ما هی لکم بنکر، لقد فعلتموها بأبی و أخی و ابن عمی مسلم. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 403).

2- (2) يقول له: «یا حسین! انی أذکرک الله فی نفسک، فإنی أشهد لئن قاتلت لتقتلن، و لئن قوتلت لتهلکن فیما أری.» فقال له الحسین: «أفبالموت تخوفنی و هل یعدو بکم الخطب أن تقتلونی.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 404 و المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 81).

3- (3) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 405.

4- (4) عن الطرماح ابن عدی، إنه دنا من الحسین فقال له: «والله إنی لانظر فما أری معک أحدا، و لو لم یقاتلک إلا هؤلاء الذین أراهم ملازمیک لکان کفی بهم، و قد رأیت قبل خروجی من الکوفه إلیک بیوم ظهر الکوفه و فیه من الناس ما لم تر عینای فی صعید واحد جمعا أكثر منه، فسالت عنهم، فقیل: اجتمعوا لیعرضوا، ثم یسرحون الی الحسین.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 406).

5- (5) قال الحر: «أرید والله أن أنطلق بک الی عبیدالله بن زیاد.» قال له الحسین: «إذن والله لأتبعک.»

حرّ به دستور عبيدالله علاوه بر آن که مانع رفتن امام به کوفه شد، (1) بعد از چند روز مسيرهای ديگر را هم بر او بست. حضرت سيدالشهدا عليه السلام با حرّ مدارا کرد تا اين که روز دوم محرم سال 61 هجری در سرزمینی به نام کربلا توقف کرد. (2)

دو روز بعد از توقف آن حضرت در کربلا، عمر بن سعد با چهارهزار سوار به سوی کربلا آمد (3) که اين عده تا روز ششم محرم به بيست هزار نفر رسيد. (4)

حضرت برای جلوگیری از ريختن خون فرزند رسول خدا صلی الله عليه و آله و اولیای او به دست امت، پیشنهاد کرد دست از جنگ با او بردارند و او مانند ساير مردم، به همان جایی که بوده برگردد. البته اين به معنای عقب نشینی از اهداف اصلی نبود، بلکه به اين معنا بود که ديگر در انتظار وفای به عهد کوفیان نخواهد بود و ادامه نهضت در کوفه منتفی است.

ص: 26

1- (1) سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى صَارَ عَلَى مَرَحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ... فَمَنَعَهُ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ. (اللّهوف، ابن طاوس؛ ص 77، 78)

2- (2) كُلَّمَا أَرَادَ الْمَسِيرَ يَمْنَعُونَهُ تَارَةً وَ يَسَايِرُونَهُ أُخْرَى حَتَّى بَلَغَ كَرْبَلَاءَ وَ كَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ. (اللّهوف، ابن طاوس؛ ص 80)

3- (3) فلما كان اليوم الثاني من نزوله كربلاء وافاه عمر بن سعد في أربعة آلاف فارس. (الأخبار الطوال، ص 253).

4- (4) خَرَجَ لِقِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ وَ اتَّبَعَهُ ابْنُ زِيَادٍ بِالْعَسَاكِرِ لَعْنَهُمُ اللَّهُ حَتَّى تَكَمَّلَتْ عِدَّةُ إِلَى سِتِّ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ عَشْرُونَ أَلْفَ فَارِسٍ. (ابن طاوس؛ اللّهوف، ص 85).

عقبه بن سمعان (1) می گوید: «از مکه تا لحظه شهادت با حسین علیه السلام بودم. به خدا قسم! او هیچ کجا سخنی نگفت مگر این که من آن را شنیدم. حضرت هرگز تقاضا نکرد که نزد یزید برود و با او بیعت کند و نه این که به سوی مرزی از مرزهای اسلامی برود؛ اما دو چیز را خواست: این که از هر جا که آمده، به همان جا برگردد و دیگر این که به سرزمینی پهناور برود تا (بدون دخالت در امور سیاسی) شاهد سرانجام امور مردم شود». (2)

امام حسین علیه السلام در بیعت نکردن با یزید ثابت قدم بود، اگرچه کشته شود. عصر تاسوعا شمر نامه عبیدالله را که در آن بیعت یا قتل امام و اصحابش را خواسته بود، همراه خود به کربلا آورد. (3) عمر بن سعد به شمر گفت: «به خدا قسم! روح پدرش علی بن ابی طالب در وجود اوست و تسلیم نمی شود». (4) و با تسلیم نشدن حضرت، شهادتش قطعی شد.

ص: 27

-
- 1- (1) غلام رباب همسر امام حسین علیه السلام که بعد از جنگ اسیر شد و در کوفه، عبیدالله او را بخشید. (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 454).
 - 2- (2) عن عقبه بن سمعان، قال: «لقد أصحبت الحسين من مكة إلى حين قتل، والله ما من كلمة قالها في موطن إلا وقد سمعتها، وإنه لم يسأل أن يذهب إلى يزید فيضع يده إلى يده، ولا أن يذهب إلى ثغر من الثغور، ولكن طلب منهم أحد أمرين، إما أن يرجع من حيث جاء، وإما أن يدعوه يذهب في الأرض العريضة حتى ينظر ما يصير أمر الناس إليه». (ابن كثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 175).
 - 3- (3) ثم إن عبیدالله بعث شمر بن ذی الجوشن، فقال: «إذهب فإن جاء حسين وأصحابه على حكمي وإلا فمر عمر بن سعد أن يقاتلهم، فإن تباطأ عن ذلك فاضرب عنقه ثم أنت الأمير على الناس». (ابن كثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 175).
 - 4- (4) والله لا يستسلم الحسين أبداً، والله إن نفس أبيه لبين جنبيه. (الطبری؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 415 و ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 56).

امام علیه السلام روز عاشورا، در حالی که صدایش را کوفیان می شنیدند، فرمود: «والله لأعطيهم بيدي إعطاء الذليل، ولا أقر إقرار العبيد؛ به خدا قسم! چون خوارشدگان دست بیعت به آن ها نمی دهم و چون بندگان ترسو اقرار به بزرگی آنان نمی کنم».(1)

حضرت پیش از آغاز جنگ هم چنین فرمود: «زنزاده فرزند زنزاده (عبیدالله)، مرا بین مرگ و ذلت بیعت با یزید قرار داده؛ ولی ذلت از ما خانواده به دور است و خداوند و رسولش و سایر مؤمنین و دامن های پاک و روح های بامناعت نمی گذارند که ذلت بیعت انسان های پست را بر مرگ باعزت ترجیح دهم. من با همین جمعیت اندک و بدون سلاح با شما می جنگم».(2)

علامه طباطبایی هدف امام حسین علیه السلام در نهضت عاشورا را چنین بیان می کند: «حضرت سیدالشهدا علیه السلام نظر به رعایت مصلحت اسلام و مسلمین، تصمیم قطعی بر امتناع از بیعت و کشته شدن گرفت و بی محابا مرگ را بر زندگی ترجیح داد و تکلیف خدایی وی نیز امتناع از بیعت و کشته شدن بود. این است معنای آنچه در برخی از روایات وارد است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا به او فرمود که خدا می خواهد تو را کشته ببیند و نیز آن حضرت به بعضی از کسانی که از نهضت منعی می کردند، فرمود خدا می خواهد مرا کشته ببیند».(3) علامه در این بیان، معتقد است که نهضت امام علیه السلام دارای اهداف عالی و قریب یا ملکی و ملکوتی بود.

ص: 28

1- (1) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 425.

2- (2) إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَ الدَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مِمَّا الدَّلَّةُ يَأْبَى اللهُ ذَلِكَ لَنَا وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ وَ أَنْوْفٌ حَمِيَّةٌ وَ نُفُوسٌ أَبِيَّةٌ مِنْ أَنْ نُؤْثِرَ طَاعَةَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا وَ إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأَسْرَةِ مَعَ قَلْبِهِ الْعَدَدِ وَ خِذْلِهِ النَّاصِرِ. (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 97).

3- (3) رضا استادی؛ بیست مقاله، «علامه طباطبایی، بحثی کوتاه درباره ی علم امام علیه السلام» ص 442.

گونه شناسی معرفتی مردم کوفه و نهضت امام حسین علیه السلام

اشاره

ص: 29

مردم کوفه در موضع گیری نسبت به قیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام، براساس گونه های مختلف، چند دسته بودند.

الف) گروهی در ابتدا با نگاه معرفتی، قیام امام علیه السلام را پذیرفتند؛ نسبت به مصلحت قیام ایشان دچار شک و تردید شدند و او را تنها گذاشتند (ساکتین مردد).

ب) دسته دیگر به خاطر قدرت غرایز خود و غلبه احساس ترس بر ایمان، عافیت طلبی را پیشه کردند و هیچ عکس العملی انجام ندادند (ساکتین عافیت طلب).

ج) دسته سوم عوامل جامعه شناختی و روان شناختی در شخصیت آن ها کم رنگ بود؛ ولی طینت ظلمانی و ذات خبیث این دسته در موضع گیری آنان نسبت به قیام عاشورا تأثیر مستقیم داشت.

د) گروهی دیگر هم، متناسب با شخصیت معرفتی و ایمانی خود به یاری او تا شهادت پرداختند.

ساکتین مردد

این عده حرکت امام حسین علیه السلام را برای امامت در کوفه مورد حمایت قرار دادند؛ اما وقتی جان ها و مال های شان را در خطر دیدند، نهضت او را قابل توجه شرعی ندانستند و او را تنها گذاشتند و به یاریش نیامدند.

1 - سلیمان بن صرد خزاعی (1)؛

ص: 32

1- (1) قبل از آنکه مسلمان شود نام او یسار بود ولی پس از آنکه مسلمان شد پیامبر صلی الله علیه و آله نام او را سلیمان گذارد. او از أصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از راویان حدیث او بود. سلیمان از مطمئن ترین دوستان امیرالمؤمنین علیه السلام در عصر نبوی و پس از آن بود. پس از ارتحال پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه رفت و در آنجا ساکن شد. در جنگ صفین فرماندهی جناح راست پیاده نظام لشکر علی علیه السلام بود و بر علیه معاویه جنگید. پس از شهادت علی علیه السلام در عداد أصحاب بزرگ او و در رأس شیعیان کوفه همچون حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی قرار گرفت. سلیمان را شیعه در آن زمان نامیده اند. اساسی ترین ضعف او آن بود که گاهی نسبت به مصلحت فعل امام معصوم، تشکیک و تردید می کرد. مراد وی طولانی او با برخی بظاهر شیعه مانند خالد بن عرفطه که اظهار علاقه به علی علیه السلام می کرد ولی در جنگ با امام حسین علیه السلام شرکت کرد، در ابتلاء او به این عیب بی تأثیر نبود. در جنگ جمل در کوفه ماند و برای یاری امیرالمؤمنین علیه السلام به بصره نیامد. امام امیرالمؤمنین علیه السلام بلحاظ ارادت دیرینه ی سلیمان از زمان رسول الله صلی الله علیه و آله انتظار یاری از او داشت و از او بسیار دلگیر شد پس از استقرار امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه سلیمان نزد او آمد و امام علی علیه السلام شدیداً از او انتقاد کرد و او را نسبت به اراده ی الهی دیرفهم و دیر باور خواند و به او فرمود: يَا بَنَ صُرْدٍ تَنَانَاتٌ وَ تَرَبَّصَتْ وَ تَأَخَّرَتْ فَكَيْفَ تَرَى صَنِيعَ اللَّهِ؟. او از امیرالمؤمنین علیه السلام عذرخواهی کرد و عهد نمود تا همواره مدافع علوی علیه السلام باشد. اما با مخالفت او در صلح با معاویه و برخورد قهرآمیز او با امام مجتبی علیه السلام در جلوگیری از صلح، تردید او دوباره بروز کرد. با رجعت امام حسن علیه السلام به مدینه، سلیمان ارتباط خود را با اهل بیت علیهم السلام حفظ کرد و شهادت امام حسن علیه السلام را توسط نامه به برادرش امام حسین علیه السلام تسلیت گفت. آخرین تأخیر سلیمان نسبت به قیام ابی عبدالله الحسین علیه السلام بود که اولین نامه را به امام علیه السلام نوشت ولی بلافاصله مبتلا به شک شد و سکوت کرد. شمار زیادی از شیعیان تحت تأثیر او سکوت کردند. پس از شهادت امام حسین علیه السلام از سستی خود پشیمان گردید و او شیعیانی که امام علیه السلام را یاری نکردند را از شهرهای مختلف فراخواند. پس از مرگ یزید

1- (1) مسیب بن نجبه ساکن کوفه و از تابعین و درکنار بهترین اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام مانند حجر بن عدی بود و از علی علیه السلام حدیث نقل می کرد. درصفین برای یاری علی علیه السلام بر علیه معاویه جنگید. پس از شهادت امام امیرالمؤمنین علیه السلام با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کرد و با طرح صلح حسن بن علی علیه السلام با معاویه مخالف بود. با هجرت اهل بیت علی علیه السلام به مدینه ارتباط خود را با آنان حفظ کرد. او از جمله کسانی بود که قبل از حادثه ی عاشورا و شهادت مظلومانه ی امام علیه السلام، آن را از زبان سلمان فارسی شنیده بود. پس از مرگ معاویه واستقرار امام حسین علیه السلام در مکه او به همراه سلیمان بن صرد و برخی از شیعیان به او نامه نوشته و آماده گی خود را برای حمایت از قیام حسینی اعلام کرده و او را به کوفه دعوت کرد. پس از آن طولی نکشید تحت تاثیر دوست قدیمی خود سلیمان بن صرد قرار گرفت و به حمایت خود ادامه نداد و امام علیه السلام را یاری نکرد. اما بعد از شهادت امام علیه السلام پشیمان شد. با مرگ یزید او به کمک سلیمان آمد و چهار هزار نفر شمشیر بدست را فراهم کردند و به فرماندهی

1- (1) رفاعه بن شداد در جوانی از کبار اصحاب علی علیه السلام و از دوستان نزدیک عمرو بن حمق خزائی بود. در خلافت عثمان با گروهی از جمله مالک اشتر به مکه رفت و در ربهه با جنازه ی ابوذر غفاری که عثمان او را به آن بیابان تبعید کرده بود، روبرو شد. او به همراه فرزند اشتر، صحابه ی بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را دفن کردند. با قیام امام حسین علیه السلام رفاعه به همراه سلیمان بن صرد و مسیب بن نجبه به او نامه نوشت و امام علیه السلام را دعوت به کوفه کرد ولی در نصرت امام علیه السلام تقصیر و کوتاهی کرد تا امام علیه السلام به شهادت رسید. در آغاز قیام توابین رفاعه بن شداد به همراه سران نهضت، محل مراجعه ی شیعیان قرار گرفت. پس از قتل مسیب بن نجبه با گرفتن پرچم لشکر توابین فرماندهی آن را به عهده گرفت ولی تاب مقاومت نیاورد و عقب نشینی کرد و سربازانش به بلاد خود برگشتند. مختار در زندان، قتل سلیمان و مسیب بن نجبه را به رفاعه تسلیت گفت. در سال 66 هجری و پس از شکست توابین رفاعه نامه ای به مختار نوشت و در آن خود و باقیمانده ی توابین را آماده ی حمایت از او معرفی کرد. در آغاز نهضت از مردم برای مختار بیعت گرفت اما با درگیری مأموران عبدالله بن مطیع امیر کوفه از طرف عبدالله بن زبیر و سربازان مختار به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر کشته شد. رجال الکشی، ص 65 و تاریخ الأمم والملوک، الطبری، ج 5، ص 265، 352، 552 و البدایه والنهایه، ابن کثیر، ج 8، ص 247، 254، 255، 264، 267 و أنساب الأشراف، البلاذری، ج 3، ص 157.

اینان افرادی بودند که همچون حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه به امام علیه السلام نامه نوشتند؛ (1) ولی در مراحل سستی عقیده و تردید در مصلحت نهضت حضرت، باعث سکوت و قعود آنان شد. (2) هیچ عاملی به اندازه شک و ناخالصی در عقاید، موجب تخریب اراده آن ها نشد. ترس و عافیت طلبی در آنان علت قعود آن ها در حمایت از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؛ زیرا اینان بعد از شهادت آن حضرت از کرده خود پشیمان شده و سه سال پس از واقعه عاشورا قیام توأین را علیه بنی امیه به راه انداختند. (3) در واقع، فاصله بین شهادت امام تا قیام آنان، فرصتی بود که وجدان شان شاهد بسیاری از عواقب و نابه سامانی های کوفه باشد تا مصالح قیام امام علیه السلام بر آنان معلوم شود و تردیدها از بین برود. این گروه، پس از واقعه عاشورا به تشیع واقعی برگشتند؛ ولی در زمان نهضت امام، دچار تردید شدند و توفیق جهاد در کنار ولی خدا را از دست دادند. (4)

ص: 35

-
- 1- (1) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ؛ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ وَ الْمُسَدِّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنِ شَدَادٍ وَ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ وَ شَيْعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، سَلَامٌ عَلَيْكَ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 36).
- 2- (2) كان فيمن كتب إلى الحسين بن علي أن يقدم الكوفة فلما قدمها أمسك عنه و لم يقاتل معه. كان كثير الشك و الوقوف. فلما قتل الحسين ندم. الطبقات الكبرى، ابن سعد، ج 4، ص 219.
- 3- (3) تاريخ الأمم و الملوك، الطبري، ج 5، ص 552.
- 4- (4) بعضی از فیوضات، مانند شهادت در کنار حضرت سیدالشهدا علیه السلام، بسته به توفیق خاص الهی است که نصیب افراد خاصی می شود و انتخاب و اختیار انسان به طور مستقیم در آن ها راه ندارد. شاید برخی اعمال صالح متناسب با آن فیوضات، این قابلیت را برای بعضی انسان ها یا فرزندان شان ایجاد کند؛ اما فعلیت نمی آورد. علم به علل و عوامل آن توفیقات فقط نزد خداوند و اولیای معصوم الهی است. براساس روایات، غیر از شهادت در حضور معصوم علیه السلام نمونه های دیگری هم هست که چنین ویژگی ای را دارد. مهم ترین آن ها، ولایت اهل بیت علیهم السلام است که موهبت خاص الهی بوده و با عنایت خاص خداوند متعال نصیب

اين عده، ساكت و بى تفاوت نسبت به شرايط ناباه سامان دينى و بى عدالتى

ص: 38

اجتماعی از کنار خون امام حسین علیه السلام گذشتند، برخی از آنان گریستن را در حمایت از حرکت او کافی دانستند و کمترین عکس‌العملی از خود نشان ندادند.

زمانی که امام علیه السلام در مکه اعلام خروج کرد، به عده‌ای از اشراف بصره (مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، منذر بن جارود، مسعود بن عمرو، قیس بن هیثم و عمرو بن عبیدالله بن معمر) نامه نوشت (1) و آنان را دعوت به احیای سنت نبوی و اطاعت از خود کرد تا در قیام علیه بنی امیه یاری اش کنند. (2) منذر بن جارود از ترس مکر عبیدالله والی بصره، سلیمان غلام امام

ص: 39

1- (1) محتوای نامه‌ی امام علیه السلام چنین بود: «اما بعد، فإن الله إصطفى محمدا صلى الله عليه وآله على خلقه و أكرمه بنبوته، و إختاره لرسالته، ثم قبضه الله إليه و قد نصح لعباده، و بلغ ما أرسل به، و كنا أهله و أوليائه و أوصيائه و ورثته و أحق الناس بمقامه فى الناس، فاستأثر علينا قومنا بذلك، فرضينا و كرهنا الفرقه، و أحببنا العافيه، و نحن نعلم أنا أحق بذلك الحق المستحق علينا ممن تولاه، و قد أحسنوا و أصلحوا، و تحروا الحق، فرحمهم الله، و غفر لنا و لهم و قد بعثت رسولى إليك بهذا الكتاب، و أنا أدعوكم إلى كتاب الله و سنه نبیه، فإن السنه قد أمیتت، و أن البدعه قد أحيیت، و أن تسمعوا قولى و تطيعوا أمرى أهدكم سبیل الرشاد، و السلام علیکم و رحمه الله.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 357).

2- (2) کتب حسین علیه السلام مع مولی لهم یقال له سلیمان، و کتب بنسخه إلى رءوس الاخماس بالبصره و إلى الأشراف، فکتب إلى مالک بن مسمع البکری، و إلى الأحنف بن قیس، و إلى المنذر بن الجارود، و إلى مسعود بن عمرو، و إلى قیس ابن الهیثم، و إلى عمرو بن عبیدالله بن معمر. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 357 و الفتوح، ابن أعثم؛ ج 5، ص 37). سران بصره، نامه‌ی امام را کتمان کرده و سعی در بی اطلاع گذاشتن مردم داشتند؛ ولی اعدام فرستاده‌ی امام و سخنرانی عبیدالله بر فراز منبر، موجب شد تا پیام آن حضرت به گوش مردم برسد تا فرصت اصلاح را از دست ندهند و اتمام حجت شوند. به هر حال، تمایلات فراگیر به بنی امیه، فرصت مشارکت در نهضت عاشورا را از مردم گرفت. شاید علت آن که امام علیه السلام

حسین علیه السلام را که نامه های او را به بصره آورده بود، تسلیم والی بصره کرد. (1) سایر اشراف با بی اعتنائی به دعوت امام، نامه ها را کتمان کردند. (2)

سابقه گرایش شدید سران قبایل بصره به بنی امیه موجب شد که مردم این شهر کاملاً بی تفاوت نسبت به ریختن خون فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله شوند. سالها پس از سید الشهداء علیه السلام امام صادق علیه السلام به گروهی از شیعیان فرمودند: «با شنیدن خبر شهادت حسین علیه السلام همه آسمان ها و زمین های هفت گانه و موجودات بین آنها بر او گریه کردند مگر اهل بصره و مردم شام و آل عثمان بن عفان». (3) وجه اشتراک این سه گروه همان تمایلات اموی بود آل عثمان از خویشان بنی

ص: 48

1- (1) المنذر بن الجارود، فإنه خشي بزعمه أن يكون دسيساً من قبل عبيدالله، فجاءه بالرسول من العشيّة التي يريد صبيحتها أن يسبق إلى الكوفة وقرأه كتابه، فقدم الرسول فضرب عنقه. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 357؛ البلاذري؛ أنساب الأشراف، ج 2، ص 78 و ابن كثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 158).

2- (2) فكل من قرأ ذلك الكتاب من أشراف الناس كتّمه، غير المنذر بن الجارود. (تاريخ الأمم والملوك، الطبري؛ ج 5، ص 357).

3- (3) عن الحسين بن ثوير قال كنت أنا و يونس بن ظبيان و المفضل بن عمر و أبو سلمه السراج جلوسا عند أبي عبد الله عليه السلام فكان المتكلم يونس و كان أكبرنا سنا و ذكر حديثاً طويلاً يقول ثم قال أبو عبد الله عليه السلام إن أبا عبد الله عليه السلام لما مضى بكت عليه السماوات السبع و الأرضون السبع و ما فيهن و ما بينهن و ما ينقلب في الجنة و النار من خلق ربنا و ما يرى و ما لا يرى و بكي على أبي عبد الله إلا ثلاثه أشياء لم تبك عليه قلت جعلت فداك ما هذه الثلاثه أشياء قال لم تبك عليه البصره و لا دمشق و لا آل عثمان بن عفان. (كامل الزيارات، ابن قولويه، ص 80).

امیه بودند و شام سال ها تحت تاثیر تبلیغات مستقیم معاویه بود و بصره هم از دوران جنگ جمل هوادار عایشه و بنی امیه قرار گرفت و پس از شهادت امیرالمومنین علیه السلام تحت تاثیر امارت زیاد بن ابیه و فرزندش عبیدالله، این هواداری افزون شد.

وقتی حضرت به منزل «ذات عرق» رسید، با مردی از بنی اسد به نام بشر بن غالب دیدار کرد. امام علیه السلام از او پرسید: «از کدام قبیله ای؟» عرض کرد: «از بنی اسد». فرمود: «ای برادر اسدی! از کجا می آیی؟» عرض کرد: «از عراق». فرمود: مردم آن جا را چگونه پشت سر گذاشتی؟» عرض کرد: «ای پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دل های آنان با تو و شمشیرهای شان با بنی امیه است». فرمود: «ای برادر عرب! راست می گویی. حَقّاً که خدای سبحان، هر چه بخواهد انجام می دهد و آن گونه که اراده کند حکم می راند». (1)

سپس بشر بن غالب، درباره آیه ای از قرآن پرسید: «ای پسر دختر پیامبر! این فرموده خدای متعال (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ)؛ روزی که هر

ص: 49

1- (1) فسار حتى إذا بلغ ذات عرق. فلقى رجل من بنی أسد يقال له بشر بن غالب، فقال له الحسين عليه السلام: «ممن الرجل؟» قال: «رجل من بنی أسد». قال: «فمن أين أقبلت يا أخا بنی أسد؟» قال: «من العراق». فقال: «كيف خلفت أهل العراق؟» قال: «يا بن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله خلفت القلوب معك و السيف مع بنی أمیه». فقال له الحسين عليه السلام: «صدقت يا أخا العرب! إن الله تبارك و تعالی يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد». فقال له الأسدي: «يا بن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله أخبرني عن قول الله تعالى (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ) (الإسراء، آیه 71) فقال الحسين: «نعم يا أخا بنی أسد! هم إمامان: إمام هدى دعا إلى هدى و إمام ضلاله دعا إلى ضلاله. فهدى من أجابه إلى الجنة و من أجابه إلى الضلاله دخل النار.» (الفتوح، ابن أعثم؛ ج 5، ص 69؛ مشيرالأحزان، ص 4 و اللهوف، ص 69).

گروهی را با امام خود فرامی خوانیم (اسراء، آیه 71) را برایم معنا کن». حضرت فرمود: «آری ای برادر اسدی! دو گونه امام هست: امامی که به هدایت فراخواند و امامی که به ضلالت دعوت کند. پس هر که امام هدایت را پاسخ دهد به بهشت رهنمونش شود و هر که پیشوای ضلالت را پاسخ گوید، به آتش درآید و این معنای آیه شریفه است که (فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ)؛ عده ای در بهشت و عده ای در جهنم هستند. (شوری، آیه 7) پرسش بشر بن غالب شاهی است که او امام علیه السلام را قرین و آشنای به قرآن می دانست. (1)

بشر بن غالب، (2) کمتر از دو دهه پس از امام علیه السلام زنده بود و در طول این مدت، مانند سایر ساکتین در قیام آن حضرت از سران و بزرگان کوفه، زندگی

ص: 50

1- (1) الأُمالي للصدوق، ص 153 و الفتوح، ابن أعمش؛ ج 5، ص 69.

2- (2) بشر بن غالب، اهل کوفه و از بزرگان طایفه ی بنی اسد بود و قبل از عاشورا از اصحاب امام حسین علیه السلام و راویان حدیث آن جناب بود. او از طرف مصعب بن زبیر، مأمور امور نظامی اهواز بود و مدتی در کنار مهلب و لشکر آل زبیر با خوارج جنگید. او در زمان خلافت عبدالملک مروان، از طرف حجاج بن یوسف والی کوفه در رأس گروه دوهزار نفری قرار گرفت تا با لشکر کوفه به همراه سایر فرماندهان به جنگ شیب و گروه خوارج برود که با فرار فرماندهان، گروه زیادی از لشکر کوفه عقب نشینی کرد و بشر بن غالب در آن جنگ شکست سختی خورد و به همراه پنجاه نفر از باقی مانده ی یارانش کشته شدند. بشر در اواخر عمر، در فقر و تنگ دستی شدید به سر می برد و با کمک دوستانش معاش خود و خانواده اش را می گذراند. (تاریخ الامم و الملوک، الطبری؛ ج 6، ص 246 و أنساب الأشراف، ج 6، ص 324؛ ج 7، ص 14 و 15؛ ج 8، ص 23 و ج 11، ص 174؛ تاریخ ابن خلدون، ج 3، ص 194؛ الکامل، ابن اثیر؛ ج 4، ص 410؛ المعرفه و التاريخ، ج 2، ص 754 و معجم رجال الحدیث، ج 3، ص 320.)

مضطربی داشت و در عذاب وجدان به سر برد؛ گرچه هر از چندی خود را به قبر آن بزرگوار می رساند و خود را روی آن قبر انداخته و می گریست و بر از دست رفتن فرصت یاری او، حسرت می خورد. (1)

در منزل قصر بنی مُقاتِل، امام حسین علیه السلام خیمه ای را دید و نام صاحب آن را پرسید. گفتند که متعلق به عبیدالله بن حرّ جعفری است. (2) حضرت، حجاج بن

ص: 51

1- (1) عن عبدالله بن شریک، قال: «رأیت بشر بن غالب یتمرغ علی قبر الحسین علیه السلام نداهه علی ما فاته من نصره.» (الطبقات الکبری، ابن سعد؛ ج 10، ص 501).

2- (2) او از بزرگان کوفه بود و بر مظلومیت عثمان شعار می داد. پس از آن که امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه آمد، او به شام رفت و در کنار معاویه با حضرت علی علیه السلام جنگید. پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام روزی معاویه به او گفت: «شب ها، عده ای به طور مشکوک به خانه ی تو رفت و آمد می کنند.» او پاسخ داد: «آنان خویشان من هستند و درباره ی کار خود و توقف در شام با من مشورت می کنند. من اگر قصد توطئه علیه تو را داشتم، غربت شام را تحمل نمی کردم و در کنار علی علیه السلام که امام هدایت و حق است، با تو می جنگیدم.» او در شام متوجه شد که مظلوم نمایی عثمان، مکر و نیرنگ معاویه است؛ پس خطاب به معاویه گفت: «به خدا قسم! تو دروغ گویی و با برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسرعمویش به ناحق جنگیدی.» پس از آن، معاویه هر چه تلاش کرد، نتوانست او را در شام نگه دارد و سرانجام، شبانه با تعدادی از یارانش از شام خارج شد. او و یارانش در بین راه، با هواداران معاویه درگیر شدند، عده ای از آنان را کشتند و سلاح ها و مرکب شان را تصاحب کردند. از آن روز به بعد، کاروان های تجاری معاویه را به کمک یارانش، با کمین در طول راه ها و گردنه ها به یغما می بردند. پس از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به کوفه آمد و سال ها در آن جا ماند؛ ولی با ورود مسلم بن عقیل از کوفه خارج شد و در منزل بنی مقاتل مستقر شد و در همان جا امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد. او، سه روز پس از واقعه ی عاشورا دوباره به کوفه برگشت.

مسروق را فرستاد و ابن حرّ را به حضور خویش طلبید؛ ولی او با گفتن کلمه استرجاع، هراس خود در مخالفت با بنی امیه را اظهار داشت و به فرستاده حضرت گفت: «وقتی که از کوفه خارج می شدم، از برخورد با حسین علیه السلام نگران بودم؛ به خدا قسم! نمی خواهم او را بینم و نمی خواهم او مرا ببیند». امام علیه السلام با شنیدن پیغام او، خود به نزد عبیدالله جعفی رفت و از او درخواست یاری کرد؛ اما ابن حرّ، همان سخن را تکرار کرد. حضرت از او خواست که اگر به کمکش نمی آید، مانند گذشته که بنی امیه را علیه حضرت علی علیه السلام یاری کرد، در

ریختن خون او شریک نشود؛ زیرا این بار با دفعات قبل فرق دارد. (1) امام حسین علیه السلام به او فرمود: «هر کس صدای مظلومیت ما را در این وادی بشنود و یاری مان نکند، هلاک می شود». عبیدالله هم عهد کرد که این بار بنی امیه را کمک نخواهد کرد. آن گاه حضرت برخاست و به خیام خود برگشت. (2)

این عدّه، با وجود اطلاع کامل از شرایط به وجود آمده و بی کفایتی یزید بن معاویه و معرفت ریشه دار به لیاقت حسین بن علی علیهما السلام در زمامداری امور مسلمین، زیاده روی آنان در مصرف درآمدهای سرشار کوفه و روی آوردن به عافیت طلبی، انگیزه آن ها را برای یاری حضرت سیدالشهدا علیه السلام از بین برده بود. خوشبختی آنان این است که علیه امام ننجیدند.

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومتش، به یکی از اصحاب خود به نام «براء بن عازب» فرمود: «در آینده، فرزندم حسین علیه السلام کشته می شود و تو که در آن ایام زنده خواهی بود، او را یاری نخواهی کرد». بیست سال پس از این ماجرا، امام حسین علیه السلام به شهادت رسید. براء بن عازب، با حسرت و پشیمانی

ص: 53

1- (1) إن الحسين بن علي - رضي الله عنه - قال: «لمن هذا الفسطاط؟» فقيل: «لعبيدالله ابن الحر الجعفي». قال: «أدعوه لي.» وبعث اليه، فلما أتاه الرسول، قال: «هذا الحسين بن علي عليه السلام يدعوك.» فقال عبيدالله بن الحر: «إنا لله وإنا إليه راجعون والله ما خرجت من الكوفة إلا كراهه أن يدخلها الحسين عليه السلام وأنا بها، والله ما أريد أن أراه ولا يراني.» فأتاه الرسول فأخبره، فأخذ الحسين نعليه فانتعل، ثم قام فجاءه حتى دخل عليه، فسلم و جلس، ثم دعاه إلى الخروج معه، فأعاد إليه ابن الحر، تلك المقالة. (تاريخ الأمم والملوك، الطبري؛ ج 5، ص 407).

2- (2) فقال: «فإلا تنصرونا فاتق الله أن تكون ممن يقاتلنا فوالله لا يسمع واعيئنا أحد ثم لا ينصرونا إلا هلك.» قال: «أما هذا فلا يكون أبدا إن شاء الله.» ثم قام الحسين عليه السلام من عنده حتى دخل رحله. (تاريخ الأمم والملوك، الطبري؛ ج 5، ص 407).

بسیار بارها می گفت: «به خدا قسم! علی بن ابی طالب درست فرمود؛ حسین کشته شد و من او را یاری نکردم».(1)

«فراس بن جعدہ مخزومی» مدتی در کنار امام حسین علیه السلام بود و قصد تنها گذاشتن او را نداشت؛ اما روز تاسوعا، با دیدن جمعیت انبوه کوفه که برای جنگ با آن حضرت، دسته دسته به کربلا می آمدند، ترس او را فراگرفت و از امام علیه السلام خواست که به او اجازه بازگشتن بدهد. او با اذن حضرت، شبانه برگشت.(2)

آیا بعد از آن، او بر فرصت از دست رفته تأسف خورد یا نه؟ معلوم نیست؛ اما از جمله کسانی بود که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها گذاشت.

«ابوعبدالله جدلی» می گوید که روزی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم. فرزندش حسین علیه السلام نزد او نشسته بود. حضرت، دست خود را بر کتف فرزندش گذاشت و خطاب به من فرمود: «او کشته می شود و تو در آن زمان زنده ای؛ ولی او را یاری نخواهی کرد».

ص: 54

1- (1) إن علیاً علیه السلام قال للبراء بن عازب یوما: «یا براء! یقتل ابنی الحسین علیه السلام و أنت حی لا تنصره. فلما قتل الحسین بن علی علیهما السلام کان البراء بن عازب، یقول: «صدق والله علی بن ابی طالب قتل الحسین علیه السلام و لم أنصره.» ثم ینظر الحسره علی ذلک و الندم. (الإرشاد، ج 1، ص 331). حدیث مذکور به نقل از شیخ مفید، خالی از قوت نیست؛ اما مرحوم آیه الله خویی رحمه الله این حدیث را به لحاظ وجود رجال مجهول در سند آن، مرسل خوانده و توثیق برقی را درباره ی براء بن عازب که او را از اصحاب شایسته ی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی کرده، بدون معارض دانسته است. (معجم رجال الحدیث، ج 3، ص 278).

2- (2) کان فراس بن جعدہ بن هبیره المخزومی مع الحسین علیه السلام، و هو یری أنه لا یخالف، فلما رأى الأمر و صعوبته هاله ذلک، فأذن له الحسین علیه السلام فی الإنصراف فانصرف لیلا. (أنساب الأشراف، البلاذری؛ ج 3، ص 180).

او که آن روز، باور کلام علی علیه السلام برایش سنگین بود، گفت: «زندگی بعد از حسین علیه السلام نکبت و بدبختی است».(1)

ابوعبدلله بعد از حادثه عاشورا، با تواین همکاری نکرد؛ اما در قیام مختار شرکت کرد.(2)

«قره بن قیس حنظلی» با سابقه ای نیک، همراه کوفیان به مقابله با امام علیه السلام آمده بود که موجب تعجب حبیب بن مظاهر شد. حبیب با دیدن ابن حنظلی، به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «فکر نمی کردم که او را در این جا ببینم».

بنابراین، امام و سپس حبیب با او در خیانت و ظلم کوفیان صحبت کرده و او را دعوت به یاری کردند و او در پاسخ گفت: «درباره آن فکر خواهم کرد».(3)

ص: 55

1- (1) عن أبي عبد الله الجدلي، قال: «دخلت على أمير المؤمنين عليه السلام والحسين عليه السلام إلى جنبه فضرب بيده على كتف الحسين عليه السلام ثم قال: «يقتل هذا وأنت حي لا تنصره.» قال فضرب بيده على كتف الحسين عليه السلام قال قلت والله إن هذه لحياه خبيثة.» (رجال الكشي، ص 93)

2- (2) قيل إنه كان تحت رايه المختار. (رجال الطوسي، ص 71؛ رجال ابن داود، ص 218). آيه الله خويي ذيل اين حديث چنين مي گويد: «اين حديث دلالتی بر ذمّ ابوعبدالله جدلی نیست؛ زیرا بيان حديث اين است که جدلی در نزد حسين عليه السلام نخواهد بود تا موفق به یاری او شود.» (معجم رجال الحديث، ج 11، ص 55). اما با کمی دقت در سياق حديث، مذهب در آن نهفته است.

3- (3) هَذَا رَجُلٌ مِنْ حَنْظَلِهِ تَمِيمٍ وَهُوَ (قُرَّةُ بْنُ قَيْسٍ الْحَنْظَلِيُّ) ابْنُ أُخْتِنَا وَقَدْ كُنْتُ أَعْرِفُهُ بِحُسْنِ الرَّأْيِ وَمَا كُنْتُ أَرَاهُ يَشُدُّ هَذَا الْمَسَّ هَذَا فَجَاءَ حَتَّى سَلَّمَ عَلَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبْلَغَهُ رِسَالَةَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: «كُتِبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرِكُمْ هَذَا، أَنْ أَقْدَمَ فَأَمَّا إِذْ كَرِهْتُمْونِي فَأَنَا أَنْصَرِفُ عَنْكُمْ.» ثُمَّ قَالَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: «وَيَحْكُ يَا قُرَّةُ! أَيْنَ تَرْجِعُ إِلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؟ أَنْصُرْ هَذَا الرَّجُلَ الَّذِي بَابَاتِهِ أَيْدِكَ اللَّهُ بِالْكَرَامَةِ.» فَقَالَ لَهُ قُرَّةُ: «أَرْجِعْ إِلَى صَاحِبِي بِجَوَابِ رِسَالَتِهِ وَارَى رَأْيِي.» قَالَ فَأَنْصَرَفَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ. (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 85)

او امام را یاری نکرد؛ ولی بعد از واقعه عاشورا، آرزوی شهادت در رکاب آن حضرت را می کرد. (1)

روز عاشورا، عده ای از ریش سفیدان کوفه، بر بلندی کوهی قرار گرفته و شادید آن روز را مشاهده کرده و بر امام علیه السلام گریه می کردند و نصرت و یاری او را از خداوند درخواست می نمودند. کسی به آنان گفت: «ای دشمنان خدا! اگر به حال او دلسوزی می کنید، پس چرا پایین نمی آید تا او را یاری کنید». (2)

«جرداء بنت سمین» از همسرش «هرثمه بن ابی مسلم» نقل می کند که من در رکاب علی علیه السلام در صفین بودم؛ به منطقه کربلا رسیدیم، بعد از نماز جماعت علی علیه السلام مشتی خاک برداشت، بویید و فرمود: «آه، ای خاک! بر روی تو گروهی تجمع می کنند که بدون حساب وارد بهشت خواهند شد». بعد از صفین، هرثمه به نزد همسر خود که از شیعیان خالص علی علیه السلام بود، برگشت و آنچه دیده بود را به عنوان نکته عجیب و باورنکردنی برای او نقل کرد. همسرش گفت: «امیرالمؤمنین علیه السلام کلامی جز حق نمی گوید».

هرثمه می گوید که سال ها گذشت تا عبیدالله لشکری به جنگ حسین علیه السلام فرستاد که من در آن لشکر بودم. وقتی به مکانی که علی علیه السلام آن حدیث را

ص: 56

1- (1) فَأَقْبَلَ الْحُرُّ حَتَّى وَقَفَ مِنَ النَّاسِ مَوْقِفًا وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يَقَالُ لَهُ قُرَّةُ بْنُ قَيْسٍ، فَقَالَ لَهُ: «يَا قُرَّةُ! هَلْ سَقَيْتَ فَرَسَكَ الْيَوْمَ؟» قَالَ: «لَا.» قَالَ: «فَمَا تُرِيدُ أَنْ تَسْقِيَهُ.» قَالَ قُرَّةُ: «فَطَنَنْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَتَنَحَّى فَلَا يَسْتَهْدِي الْقِتَالَ وَيَكْرَهُ أَنْ أَرَاهُ حِينَ يَصْنَعُ ذَلِكَ.» فَقُلْتُ لَهُ: «لَمْ أَسْقِهِ وَ أَنَا مُنْطَلِقٌ فَاسْقِيهِ.» فَأَعْتَزَلَ ذَلِكَ الْمَكَانَ الَّذِي كَانَ فِيهِ فَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّهُ أَطْلَعَنِي عَلَى الَّذِي يَرِيدُ لَخَرَجْتُ مَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ. (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 99).

2- (2) إن أشياخا من أهل الكوفة لوقوف على التل يبكون ويقولون: «اللهم أنزل نصرک.» قال قلت: «يا أعداء الله! الاتزلون فتنصرونه.» (الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 5، ص 392 و ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 158).

گفته بود رسیدم، از انتخاب خود سخت پشیمان شدم. پس با مرکب خود به نزد امام حسین علیه السلام آمدم و پس از سلام، آنچه از پدر بزرگوارش در این مکان شنیده بودم، به او گفتم. حضرت گفت: «تو برای یاری ما آمده ای یا جنگ علیه ما؟» گفتم: «نه برای یاری شما و نه جنگ علیه شما؛ خانواده ای دارم که برای آنان از خطر عبیدالله نگران هستم». (1) امام حسین فرمود: «به جایی برو که کشتن ما را نبینی و صدای مان را نشنوی؛ قسم به خدایی که جان حسین در قدرت او است، هر کس فریاد غربت ما را بشنود و یاری مان نکند، خداوند او را با صورت به آتش جهنم می اندازد». (2)

هرثمه می گوید که بعد از این سخن امام حسین علیه السلام، راه بیابان را در پیش گرفتم و از آن جا فرار کردم تا کشته شدن او را نبینم. (3)

ص: 57

1- (1) عن جرداء بنت سمین عن زوجها هرثمه بن ابي مسلم، قال: «غزونا مع علی بن ابي طالب علیه السلام صفین...» فرجع هرثمه إلى زوجته و كانت شيعه لعلی علیه السلام فقال: «ألا أحدثك عن وليک ابي الحسن نزل بکربلاء فصلى ثم رفع إليه من تربتها فقال: واهها لک أيتها التربه! لیحشرن منک أقوام یدخلون الجنة بغير حساب.» قالت: «أیها الرجل فإن أمير المؤمنین لم یقل إلا حقاً.» فلما قدم الحسين علیه السلام قال هرثمه كنت فی البعث الذین بعثهم عبیدالله بن زیاد فلما رأیت المنزل و الشجر ذكرت الحدیث فجلست علی بعیری ثم صرت إلى الحسين علیه السلام فسلمت علیه فأخبرته بما سمعت من ابيه فی ذلك المنزل الذی نزل به الحسين علیه السلام فقال: «معنا أنت أم علينا؟» فقلت: «لا معک و لا علیک، خلفت صبيه أخاف علیهم عبیدالله بن زیاد.» (الأمالی للصدوق، ص 136؛ المنقري؛ وقعه صفین، ص 140 و ابن عساکر؛ تاریخ دمشق، ج 14، ص 222).

2- (2) قال فامض حیث لا تری لنا مقتلا و لا تسمع لنا صوتاً فوالذی نفس الحسين بیده، لا یسمع الیوم و اعیتنا أحد فلا یعیننا إلا کبه الله لوجهه فی جهنم. (الأمالی للصدوق، ص 136؛ المنقري؛ وقعه صفین، ص 140 و ابن عساکر؛ تاریخ دمشق، ج 14، ص 222).

3- (3) فَأَقْبَلْتُ فِي الْأَرْضِ هَارِباً حَتَّى خَفِيَ عَلَيَّ مَقْتَلُهُ. (المنقري؛ وقعه صفین، ص 140).

عده ای از مردم کوفه هم شرایط ضددینی را درک کردند؛ اما اسلام در عمق جان آن ها جا نداشت، بلکه آن را وسیله ای برای هم زیستی سطحی و گاهی هم وسیله مکر و فریب خود قرار داده بودند تا به مقاصد اجتماعی خود برسند. آنان نسبت به نهضت امام حسین علیه السلام برخورد دوگانه و منافقانه پیش گرفتند. ابتدا از او حمایت کردند؛ اما سپس نقض عهد کرده (1) و نهضت او را ویرانگر نظام اجتماعی قلمداد کردند. (2) همه کوفیانی که به جنگ با امام علیه السلام آمدند، از این گروه بودند. (3)

عمرو بن حجاج از لشکر کوفه، در اوایل روز عاشورا خطاب به سربازان عمر بن سعد به طوری که اصحاب امام هم صدای او را می شنیدند، فریاد زد: «ای مردم کوفه در اطاعت از فرمانده خود بمانید و اجتماع خویش را حفظ کنید و در کشتن کسی که بر امام خود (یزید) مخالفت کرده و از دین خارج شده، شک نکنید». امام حسین علیه السلام به او فرمود: «آیا مردم را علیه من تحریک می کنی؟ آیا ما از دین خارج شده ایم و شما ثابت هستید؟ آن روز که روح از بدن تان جدا

ص: 58

1- (1) با محاصره ی لشکر حرّ، امام حسین علیه السلام به طور واضح از خیانت مردم کوفه نسبت به خود، پدر بزرگوارش و برادرش امام حسن علیه السلام و مسلم بن عقیل سخن گفت و در کربلا هم مکرر به مکر و فریب کوفیان اشاره کرد. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 403 و ابن سعد؛ الطبقات الکبری، ج 10، ص 470).

2- (2) ثُمَّ قَالَ ابْنُ زِيَادٍ: «إِيَّه يَأْتِي عَقِيلٌ! أَتَيْتَ النَّاسَ وَهُمْ جَمِيعٌ فَشَدَّتْ بَيْنَهُمْ وَفَرَّقَتْ كَلِمَتَهُمْ وَحَمَلَتْ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ.» (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 62).

3- (3) كان جميع من حضر مقتل الحسين عليه السلام من العساكر و حاربه و تولى قتله من أهل الكوفة خاصة، لم يحضرهم شامي. (مروج الذهب، ج 3، ص 61).

شد و با این اعمال بمیرید، خواهید فهمید که ما از دین خارج شده ایم یا شما و چه کسی به آتش سزاوار است؟»⁽¹⁾

بعضی از آن ها، برای چاپلوسی عبیدالله، به اندازه سلام کردن، احترامی برای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله قائل نبودند. زمانی که حرّ، همراه کاروان حضرت در کربلا توقف کرد، پیکی از طرف عبیدالله وارد شد و در حضور امام، به حرّ و یارانش سلام کرد و پیامش را داد، در حالی که به امام علیه السلام سلام نکرد.⁽²⁾

اهل کوفه و عراق، از اوضاع اجتماعی خود بی اطلاع نبودند و علاوه بر آن، نسبت به اطراف خود هم عکس العمل نشان می دادند. زکاوت اجتماعی و قدرت تحلیل آنان موجب شد که اطاعت کامل از ملوک، جزء مرام آنان نباشد و همیشه شرایط سیاسی و اجتماعی را نقادی می کردند.⁽³⁾ از سوی دیگر، امام حسین علیه السلام در طول مدت توقف در مکه و بعد از آن در مسیر کوفه تا کربلا، علاوه بر آن که با ارسال نامه به بزرگان و رؤسای قبایل، آنان را به نهضت خود دعوت کرد، با سایر مردم در همه سطوح، از وضعیت منحط اجتماعی و لیاقت

ص: 59

1- (1) عمرو بن الحجاج، حین دنا من اصحاب الحسین علیه السلام یقول: «یا اهل الکوفه! الزموا طاعتکم و جماعتکم، و لاترتابوا فی قتل من مرق من الدین، و خالف الامام.» فقال له الحسین علیه السلام: «یا عمرو بن الحجاج! أعلی تحرض الناس؟ أنحن مرقنا و أنتم ثبتم علیه؟ أما والله لتعلمن لو قد قبضت أرواحکم، و متم علی أعمالکم، اینا مرق من الدین، و من هو أولى بصلی النار.» (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 435).

2- (2) فلم یزالوا یتیاسرون حتی إنتهوا إلی نینوی، المكان الذی نزل به الحسین علیه السلام، فلما نزلوا إذا راکب مقبل من الکوفه، فوقفوا ینتظرونه، فسلم علی الحرّ و لم یسلم علی الحسین علیه السلام و أصحابه، و دفع إلی الحرّ کتابا من ابن زیاد، فإذا فیہ: «أما بعد، فجعجع بالحسین.» (الکامل فی التاریخ، ابن الأثیر؛ ج 4، ص 51).

3- (3) کان أهل العراق أصحاب الخواطر و النظر و التأویل و القیاس. (رسائل الجاحظ، ص 347).

خود در امر امامت جامعه اسلامی صحبت کرد. ارتباط حضرت با عموم مسلمانان، فقط از طریق افراد صاحب نفوذ و بزرگان آن ها نبود تا تحریفی صورت گیرد، بلکه در طول پنج ماه از هنگام مرگ معاویه تا لحظه شهادت خود، به طور حضوری برای افراد بسیاری از طبقات مختلف اجتماعی، روشن گری و اطلاع رسانی کرد تا این که عموم مردم کوفه از شخصیت برتر امام علیه السلام و اهداف حکیمانه قیام او باخبر شدند.

وقتی حضرت از مکه خارج شد و به سوی کوفه حرکت کرد، عموم مردم به یکدیگر می گفتند این حسین است که به سوی کوفه می رود. (1) هیچ سند روایی و تاریخی که ناظر بر بی خبری مردم کوفه از شخصیت امام حسین علیه السلام و قیام او باشد، به دست نیامده است.

در منزل «عذیب الهجانات» وقتی امام از مُجمَع بن عبدالله عائدی که خود را از کوفه به امام علیه السلام رسانده بود، خبر کوفه را گرفت، او گفت: «به بزرگان چنان رشوه هایی دادند که جیب های شان پر شد تا جذب بنی امیه و علیه شما شوند. سایر مردم هم فردا، به تبع بزرگان شان، شمشیرهای شان علیه شما خواهد بود؛ ولی قلب های شان با شماست». (2) انحراف سایر مردم که براساس نظام طوایف و قبیله گرایی در کوفه - که تابع رؤسای خود و متعصب نسبت به آن ها بودند - خیلی سخت نبود.

ص: 60

1- (1) قَالَ النَّاسُ هَذَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرِيدُ الْعِرَاقَ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 70).

2- (2) فقال له مُجمَع بن عبدالله العائدی: «أما أشراف الناس فقد اعظمت رشوتهم، و ملئت غرائرهم، يستمال ودهم، و يستخلص به نصيحتهم، فهم إلب واحد عليك، و أما سائر الناس بعد، فإن أفندتهم تهوى إليك، و سيوفهم غداً مشهورة عليك.» (تاریخ الامم و الملوك، الطبری؛ ج 5، ص 405؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 172).

خبائث شديد طينت دشمنان امام حسين عليه السلام

ص:61

این که چرا گروه های دوم و سوم، قیام امام حسین علیه السلام را برنتابیدند و برخی ساکت و بعضی مبغض شدند، به چه معنا است؟

در پاسخ این سؤال باید گفت که سکوت، مقتضای عافیت طلبی گروه ساکتین است و تا حدودی با طبیعت اولیّه انسان ها سازگار است؛ اما بغض مُبغضین و ابراز شدیدترین عداوت ها و کینه ها، به شکلی فجیع و بی سابقه و کمر به نابودی او بستن، ریشه در خباثت فوق العاده طینت آنان دارد.

از منظر جامعه شناختی، حادثه عاشورا معلول اموری همچون: سیاست انحرافی خلفای بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله، ثروت اندوزی کوفیان با درآمد کلان از بیت المال، جاه طلبی و مقام خواهی بزرگان کوفه، ساختار طایفه ای و ارادت شدید مردم به رؤسای قبایل، فضای نقد و نظارت بر وقایع و حوادث با حضور نحله ها و گروه های اجتماعی و فرهنگی گوناگون و احساس درک و فهم دینی مستقل از فهم معصوم، است. (1)

این امور می تواند موانع پیروزی نهضت امام حسین علیه السلام باشد؛ ولی نکته مهم در نحوه سرکوب و مقابله مخالفین و دشمنان حضرت اباعبدالله علیه السلام است که ارتباطی با پیروزی و عدم آن ندارد.

ص: 63

1- (1) ابن اعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 64 و ابن الأثیر؛ الكامل فی التاریخ، ج 4، ص 37.

عوامل اجتماعی، علت تامی برای قتل فجیع فرزند پیامبر و خرد کردن استخوان های سینه حسین علیه السلام، با تاختن اسب بر بدنش و خباثت های فراوان کوفیان در کشتن طفل شیرخوار، بستن آب به روی زنان و کودکان و جنگ نابرابر سی هزار نفر در مقابل هفتاد و دو نفر و غارت طرف ضعیف خود، در حالی که همگی می دانستند آنان فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، نیست. اعمال مذکور، از قاتلین امام علیه السلام، تعین ملکی نفاق و خباثت ملکوتی آنان بود که در ریختن خون فرزند پیامبر و خاندان و یارانش یک دست شدند. گویا تراکم خباثت ها در طول قرن ها از لایه های صلب مردان عنود، گذشته و به رجم های زنان بدذات انتقال یافته بودند تا قدرت چنین جنایتی را پیدا کنند.

روند تکمیلی فاعلیت جنایت عاشورا و ظلم بی نظیر کوفیان، مربوط به چند ملکه رذیله اخلاقی چون: حسادت، تکبر، نقض عهد و عافیت طلبی در مردم زمان خاصی نیست که بتوان با تحلیلی روان شناسانه به عمق آن رسید. این عوارض در عصر جاهلیت و پس از آن در دوره نبوی و علوی شدیدتر بود، اما چنین حوادثی پیش نیامد؛ زیرا بستر باطنی شرارت ها در پیدایش مصیبت عاشورا به وجود نیامده بود و خباثتی که از عهده این جنایت برآید، قبل از سال 61 هجری به حد لازم، طینت ها را تصرف نکرده بود.

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با خانواده خود، از ظلم به آنان و شهادت شان بعد از خود سخن گفت. امام حسین علیه السلام که کودکی بیش نبود، از او پرسید: «چه کسانی ما را به قتل می رسانند؟» نبی مکرم فرمودند: «بدترین مردم» (1).

ص: 64

1- (1) ... فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَمَنْ يَقْتُلُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ!» قَالَ: «شِرَارُ النَّاسِ...» (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 131).

این قلم، تحلیل جامعه‌شناختی و بررسی‌های روان‌شناسانه را در تبیین حادثه کربلا رد نمی‌کند؛ ولی کافی هم نمی‌داند؛ زیرا تحلیل‌های آسیب‌شناختی، تنزیل و ظاهر واقعه را بررسی می‌کند و در آخر، علل پیروزی و موانع آن را اثبات می‌کند؛ ولی عوامل باطنی که در دسترس معصومین است، ما را به واقعیات می‌رساند. حادثه عاشورا بیش از آن که مولود اسباب مشهود خود باشد، معلول علل غیبی و باطنی است که بدون توجه به آن‌ها، تبیین این واقعه، دقیق نخواهد بود.

جان کلام آن‌که، بر فرض اگر امام حسین علیه السلام با یزید بیعت و سیاست بنی امیه را تأیید می‌کرد و داعی حکومت هم نمی‌داشت؛ اما این افراد با این حدّ نصاب از خیانت در زمان او می‌بودند، باز هم واقعه طفّ و شهادت امام و یارانش با همین مصائب و فجایع، توسط آنان رخ می‌داد.

بعضی از قاتلین امام حسین علیه السلام، سال‌ها پیش از واقعه عاشورا، با شنیدن خبر ارتکاب این جنایت از طریق صاحب غیب الهی، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را باور نمی‌کردند؛ زیرا خود را در شمار دوستان و اصحاب خاص او می‌دانستند؛ در حالی که حبّ و بغض، بر عهده طینت است و با ادّعا به دست نمی‌آید.

ابوحمره از سوید بن غفله نقل می‌کند که مردی حضور حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شده، عرض کرد: «از وادی القری گذشتم و دیدم خالد بن عرفطه از دنیا رفته است». علی علیه السلام فرمود: «نه او نمرده است؛ زیرا نخواهد مُرد، مگر بعد از آن که پیش آهنگ لشکر ضلالت و گمراهی شود و پرچمدار آن، حبیب بن جمار باشد». مردی از پایین منبر عرضه داشت: «به خدا سوگند! من شیعه و دوست شما هستم و در خود چنین دشمنی با شما را نمی‌بینم». علی علیه السلام پرسید: «تو کیستی؟» او گفت: «من حبیب بن جمارم».

حضرت فرمود: «اگر تو پسر جماز هستی، چنان پرچمی را به دوش خواهی کشید و از باب الفیل وارد خواهی شد». حبیب بن جماز از محضر حضرت علی علیه السلام خارج شد، در حالی که مولا کلام خود را تکرار می کرد.

ابوحمره در ادامه می گوید که پس از شهادت حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام، در دوران امامت امام حسین علیه السلام، ابن زیاد، عمر بن سعد را با لشکری به جنگ آن حضرت فرستاد و خالد نام برده را پیش آهنگ و حبیب ابن جماز را پرچمدار آن قرار داد و او با همان پرچم از باب الفیل وارد مسجد کوفه شد. (1)

ص: 66

1- (1) حدثنا عبدالله بن محمد عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة عن سويد بن غفلة قال أنا عند أمير المؤمنين عليه السلام إذا أتاه رجل فقال: «يا أمير المؤمنين! جئتك من وادي القرى وقد مات خالد بن عرفطه.» فقال أمير المؤمنين عليه السلام: «إنه لم يموت.» فأعادها عليه. فقال له علي عليه السلام: «لم يموت والذی نفسی بیده، لایموت.» فأعادها عليه الثالثة. فقال: «سبحان الله أخبرك أنه مات و تقول لم يموت.» فقال له علي عليه السلام: «لم يموت والذی نفسی بیده لایموت حتی یقود جیش ضلاله یحمل رایتہ حبیب بن جماز.» قال فسمع بذلك حبیب فأتی أمير المؤمنين عليه السلام، فقال: «ناشدك فی وأنا لك شیعه وقد ذکرتنی بأمر لا والله ما أعرفه من نفسی.» فقال له علي عليه السلام: «إن كنت حبیب بن جماز، فتحملها.» فولى حبیب بن جماز و قال: «إن كنت حبیب بن جماز، لتحملنها.» قال أبو حمزة فولله ما مات حتی بعث عمر بن سعد إلى الحسين بن علي عليه السلام و جعل خالد بن عرفطه على مقدمته و حبیب صاحب رایتہ. (بصائر الدرجات، ص 298.) شیخ مفید بعد از نقل این روایت می گوید که این روایت مستفیض و در میان اهل حدیث معروف است و در بین جماعت کوفیان، به عنوان معجزه ی امیرالمؤمنین علیه السلام تلقی می شود و هیچ کس منکر آن نیست. (الإرشاد، ج 1، ص 329 و 330 و ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 2، ص 270.)

حضرت علی بن الحسین علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل می کند که وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام قصد کرد که برای جنگ با خوارج به سوی نهروان برود، از مردم کوفه خواست که در مدائن اردو بزنند. شبث بن ربعی، عمرو بن حریث، اشعث بن قیس و جریر بن عبدالله بجلی، به قصد سرپیچی از جنگ، به بهانه تأمین حواجی خود، از آن حضرت خواستند تا بعد از انجام آن امور به لشکر ملحق شوند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن بهانه خواندن عمل آنان فرمود: «من از آنچه در قلب های شما می گذرد، خبر دارم». سپس ادامه داد: «همواره در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله منافقین وجود داشتند. در میان یاران من هم چهره های نفاق وجود دارند». آن گاه خطاب به شبث بن ربعی و عمرو بن حریث فرمود: «طبق خبری که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من داده است، شما دو نفر فرزندم حسین علیه السلام را به قتل می رسانید»⁽¹⁾.

موعظه ها و هشدارهای امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، وجدان آنان را بیدار نکرد؛ زیرا جنس قلب آن ها از سنخ ظرف های انسانی نبود.

صبح عاشورا حضرت فریاد زد: «ای شبث بن ربعی! ای حجار بن ابجر! ای قیس بن اشعث! وای یزید بن حارث! آیا در نامه های تان به من نوشتید که

ص: 67

1- (1) عن علی بن الحسین عن أبيه عليهما السلام قال لما أراد علي عليه السلام أن يسير إلى النهروان. استتفر أهل الكوفة وأمرهم أن يعسكروا بالمدائن. فتأخر عنه شبث بن ربعي وعمرو بن حرث والأشعث بن قيس وجرير بن عبدالله البجلي وقالوا أتأذن لنا أياما نتخلف عنك في بعض حوائجنا ونلحق بك. فقال لهم: «قد فعلتموها سواء لكم من مشايخ فوالله ما لكم من حاجه؛ تتخلفون عليها وإني لأعلم ما في قلوبكم...» ثم قال: «لئن كان مع رسول الله صلى الله عليه وآله منافقون. فإن معي منافقين أما والله يا شبث! ويا بن حرث! لتقاتلان ابني الحسين عليه السلام؛ هكذا أخبرني رسول الله صلى الله عليه وآله.» (الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 226).

درختان، میوه داده و باغات سرسبز است و سپاه عظیمی برای شما آماده است؟» جملگی پاسخ دادند که خیر ما به تو نامه نوشتیم. حضرت فرمودند: «به خدا قسم که شما به من نامه نوشتید».(1)

شبث بن ربیع، براساس خبرهای غیبی که شنیده بود، در آغاز از جنگ با آن حضرت پرهیز می کرد و خود را از عبیدالله دور نگه می داشت. حتی اظهار بیماری کرد؛ اما وقتی خود را در فرصت های پیش آمده از دیگران عقب افتاده دید، در کنار فرماندهان لشکر کوفه قرار گرفت.(2)

بعد از شهادت امام حسین علیه السلام هم از شبث شنیده شد که می گفت: «خدا هرگز به مردم این شهر (کوفه)، خیر و رشدی نخواهد داد. آیا تعجب نمی کنید که ما همراه علی بن ابی طالب علیه السلام و پس از او همراه پسرش حسن بن علی علیه السلام به مدت پنج سال با خاندان ابوسفیان جنگیدیم، پس از آن به فرزند او حسین علیه السلام که بهترین مردم روی زمین بود، تاختیم و به همراه خاندان معاویه و پسر سمیه زناکار با وی جنگیدیم. این ضلالت بزرگی است».(3)

ص: 68

1- (1) فنادی: «یا شبث بن ربیع! و یا حجار بن ابجر! و یا قیس بن الاشعث! و یا یزید بن الحارث! ألم تکتبوا إلی أن قد اینعت الثمار، و أخضر الجناب، و طمت الحمام، و إنما تقدم علی جند لک مجند.» فأقبل قالوا له: «لم نفعل.» فقال: «سبحان الله! بلی والله، لقد فعلتم.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 425.)

2- (2) أُرْسِلَ إلی شَبْثِ بْنِ رَبِيعِ أَنْ أَقْبِلَ إِلَيْنَا وَإِنَّا نُرِيدُ أَنْ نُوجِّهَ بِكَ إلی حَرْبِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَتَمَارَضَ شَبْثٌ وَ أَرَادَ أَنْ يَعْفِيَهُ ابْنُ زِيَادٍ. فَأُرْسِلَ إِلَيْهِ: «أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ رَسُولِي أَخْبَرَنِي بِتَمَارُضِكَ وَ أَخَافُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا حَلَّوْا إلی شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤْنَ إِنْ كُنْتَ فِي طَاعَتِنَا فَأَقْبِلْ إِلَيْنَا مُسْرِعًا.» فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ شَبْثٌ بَعْدَ الْعِشَاءِ لِنَلَّا يَنْظُرُ إلی وَجْهِهِ فَلَا يَرِي عَلَيْهِ أَثَرَ الْعِلَّةِ. (بحار الأنوار، ج 44، ص 385.)

3- (3) قال ابوزهير العبسی فأنا سمعته فی إماره مصعب يقول: «لا يعطى الله أهل هذا المصر خيرا أبدا، و لا يسددهم لرشد، ألا تعجبون إنا قاتلنا مع علی بن ابی طالب علیه السلام و مع إبنه من بعده آل ابی

شبث علت رفتار آن چنانی کوفیان با امام حسین علیه السلام را گمراهی می دانست؛ اما امام معصوم است که از نهاد و بخش ناپیدا و آلوده انسان ها اطلاع دارد. آن گونه که علی علیه السلام از ریشه نفاق در قلب آنان باخبر بود.

ص: 69

ویژگی های مزدوران عبیدالله بن زیاد - لَعْنَةُ اللَّهِ -

اشاره

ص:71

با وجود آن که تاریخ عاشورا توسط مورخین بی طرف و گاه با اشراف خلفای بنی عباس نگارش یافته است؛ اما هیچ گزارشی از حضور عابدان، عارفان، قاریان برجسته و عالمان دینی برای حمایت از بنی امیه در جنگ با امام حسین علیه السلام ثبت نشده است و هیچ یک از صحابه باقیمانده رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین آنان نبود. غیر از عهدشکنی، مشارکت در قتل فرزند پیامبر و حرام خواری، به سختی می توان صفت کلی و مشترک برای مزدوران عبیدالله بن زیاد و لشکریان عمر بن سعد پیدا کرد؛ اما در بین آن ها مولود نامشروع، شارب الخمر و جانپان سابقه دار فراوانی وجود داشت.

حرام خواری

صبح روز عاشورا و قبل از شروع جنگ، امام حسین علیه السلام به سوی سربازان عمر بن سعد آمد و از آن ها خواست ساکت شوند تا سخن بگویند. آنان تقاضای امام را نپذیرفتند و فرزند پیامبر در میان فریادهای آنان به ایراد سخن پرداخت. او فرمود: «وای بر شما! چرا سکوت نمی کنید تا سخنان من به گوش تان برسد؟ من شما را به رشد و تعالی دعوت می کنم. هر کس مرا اطاعت کند رستگار و هر کس نافرمانی کند، هلاک می شود. همه شما در نافرمانی از من هستید و به سخنان من گوش فرا نمی دهید». سپس به بیان سبب نافرمانی آنان اشاره کرد

ص: 73

و فرمود: «سراسر درآمد شما کوفیان حرام است. شکم های شما از حرام پُر شده است و قلب های تان مهر خورده و سخن حق در آن ها تأثیر ندارد».(1)

فتوحات اعراب

فتوحات اعراب در ایران به دست سربازانی که بعد از جنگ اکثر آنان در کوفه ساکن شدند، درآمد فراوانی به بیت المال واریز کرد که به دستور خلیفه دوم، بیشتر آن به فاتحین کوفی پرداخت می شد. این درآمد بی حساب کوفیان در دوره امارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام محدود شد؛ اما آثارش از گذشته و ادامه آن در دوره معاویه، نشانه های بدتر از جاهلیت اولی در کوفه به وجود آورد.

زنزادگی

عبیدالله در آخرین نامه خود که توسط شمر برای عمر بن سعد ارسال کرد، از او خواست که بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بدن مطهر آن بزرگوار را لگدمال اسبان کند. او در آخر نامه چنین نوشت: «لطمه و ضرر زدن بعد از مرگ حسین در مرام من نیست؛ اما قسم خورده ام که این کار را بکنم».(2)

ص: 74

1- (1) لما عبأ عمر بن سعد أصحابه لمحاربه الحسين عليه السلام ورتبهم في مراتبهم وأقام الرايات في مواضعها، وعبأ الحسين عليه السلام أصحابه في الميمنه و الميسره، فأحاطوا بالحسين من كل جانب حتى جعلوه في مثل الحلقة، خرج الحسين عليه السلام من أصحابه حتى أتى الناس فاستنصتهم، فأبوا أن ينصتوا. فقال لهم: «ويلكم، ما عليكم أن تنصتوا إلي، فتسمعوا قولي و إنما أدعوكم إلى سبيل الرشاد، فمن أطاعني كان من المرشدين ومن عصاني كان من المهلكين، و كلكم عاص لأمری، غير مستمع لقولي، قد انخزلت عطياتكم من الحرام و ملئت بطونكم من الحرام، فطبع الله على قلوبكم.» (الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 2، ص 8 و 9).

2- (2) «فإن قتل حسين عليه السلام فأوطئ الخيل صدره و ظهره، فإنه عاق مشاق، قاطع ظلوم، و ليس دهري

طبق دستور عیدالله، بعد از شهادت امام، ده نفر به نام های اُسید بن مالک، هانی بن ثبیت الحضرمی، واخط بن ناعم، صالح بن وهب الجعفی، سالم بن خثیمه الجعفی، رجاء بن منقذ العبدی، عمر بن صبیح الصیداوی، حکیم بن الطفیل السنسی، اخنس بن مرثد و اسحاق بن حویه، به دستور عمر بن سعد با اسبان خود بر جسم و سینه مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام تاختند. چنانکه استخوان های بدن و سینه او از شدت شکستگی، نرم شد. (1)

بعد از واقعه عاشورا، از هویت و وضع خانوادگی این عده تحقیق به عمل آمد و معلوم شد، ده نفری که اسب بر بدن مطهر آن بزرگوار تاختند، زاییده زنا بودند. (2)

امام حسین علیه السلام در خطابی از عیدالله بن زیاد، زنازاده پسر زنازاده یاد کرده است. (3) بعد از شهادت حضرت، بعضی از معتمدین با گریه و زاری می گفتند چه

ص: 75

1- (1) نادی عمر بن سعد من ینتدب الحسین علیه السلام. فیوطی الخیل ظهره فانتدب منهم عشره و هم اُسید بن مالک و هانی بن ثبیت الحضرمی و واخط بن ناعم و صالح بن وهب الجعفی و سالم بن خثیمه الجعفی و رجاء بن منقذ العبدی و عمر بن صبیح الصیداوی و حکیم بن الطفیل السنسی و اخنس بن مرثد و اسحاق بن حویه. فوطته خیولهم حتی رضوه. المفید، الارشاد، ج 2، ص 113؛ البلاذری، أنساب الأشراف، ج 3، ص 204؛ ابن الأثیر، الكامل فی التاریخ، ج 4، ص 80؛ الخوارزمی، مقتل الحسین، ج 2، ص 44. (ابن نما الحلّی؛ مشیرالأحزان، ص 78.)

2- (2) قَالَ أَبُو عَمْرٍو الرَّاهِدُ سَبَرْنَا أَحْوَالَ هَؤُلَاءِ الْعَشْرَةِ وَ وَجَدْنَا هُمْ أَوْلَادَ الرَّنَا. (مشیرالأحزان، ص 79.)

3- (3) فقال (الحسین علیه السلام): «یا عمر أنت تقتلنی و تزعم أن یولیک الدعی بن الدعی بلاد الری و جرجان؟ واللّه، لا تتهنأ بذلك أبدا.» (الخوارزمی؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 10.)

ذلتی دامن امت اسلامی را گرفت که فرزند زناکار، فرزند پیامبر را به قتل رساند. (1)

روز عاشورا، غلام زیاد بن ابوسفیان، از طرف عمر بن سعد در مقابل عبدالله بن عمیر کلبی (از یاران امام علیه السلام) قرار گرفت. ابن عمیر، او را زنزاده خطاب کرد. (2)

شراب خواری

شراب خواری صفت آشکار در بعضی از سربازان عمر بن سعد بود؛ به طوری که به این صفت شناخته شده بودند و با وجود آن که قرآن نهی صریح از آن کرده، آنان باکی از فضاحت شهرت به شراب خواری نداشتند؛ زیرا یزید شراب خوار (3) مقتدای آن ها بود. وقتی تمیم بن حصین، سعی امام علیه السلام را در اقامه نماز دید، به او گفت: «نماز مورد قبول درگاه الهی نیست». حبیب بن مظاهر برآشت و به او گفت: «آیا خداوند نماز فرزند رسول خدا را نمی پذیرد و نماز تو را که دائماً مشروب می خوری، قبول می کند». (4)

ص: 76

1- (1) قَالَ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ الْهَدَلِي لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى حَتَّى اخْتَلَجَ مِنْ كِبَاهِهِ وَقَالَ وَادُّلَاهُ لِأُمَّهِ قَتَلَ ابْنُ دَعِيهَا ابْنَ نَبِيِّهَا. (ابن نما الحلی؛ مشیرالأحزان، ص 75).

2- (2) . خرج يسار مولى زياد بن ابي سفيان و سالم مولى عبيدالله بن زياد، فقالا: «من يبارز؟...» و يسار مستنتل امام سالم، فقال له الكلبى: «يابن الزانية...». (الطبرى؛ تاريخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 429).

3- (3) قال الحسين عليه السلام: «يزيد رجل فاسق شارب خمر قاتل النفس المحرمه معلن بالفسق، مثلى لا يبايع لمثله.» (ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 14).

4- (4) قَالَ ابْنُ حُصَيْنٍ: «إِنَّهَا لَا تُقْبَلُ مِنْكَ.» قَالَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: «لَا يَقْبَلُ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَانْصَارِهِمْ وَتُقْبَلُ مِنْكَ وَ أَنْتَ شَارِبُ الْخَمْرِ.» (ابن نما الحلی؛ مشیرالأحزان، ص 65).

در میان لشکریان کوفه عده ای جنگ با فرزند پیامبر را عمل صالح دانسته

و آن را با قصد قربت انجام دادند؛⁽¹⁾ در حالی که علاوه بر قصد قربت، باید ذات عمل هم دارای غایت معقول و حاوی مصالح واقعی غیرظالمانه باشد. این بصیرتی است که دشمنان امام حسین علیه السلام با وجود مسلمانی، از آن بهره ای نداشتند تا این که با قصد تقرب به خدا، برای حفظ حکومت پلیدترین خلیفه اموی، به انسان کامل و فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله ظلم کردند و فجیع ترین رفتار را نسبت به او روا داشتند.⁽²⁾ آنان هرگز متوجه نشدند که ظلم با عبادت و اخلاص نمی سازد.

در رأس لشکر کوفه کسی قرار گرفته بود که هیچ معرفت دینی نداشت؛ بدین ترتیب، میزان معرفت و عقلانیت کسانی که به عنوان سرباز دل به اطاعت آن فرمانده داده اند، معلوم است. روز عاشورا، زهیر بن قین در حال سخنرانی بود که شمر سخن او را قطع کرد و فریاد زد: «ساکت شو که از سخنانت خسته شدیم». زهیر بعد از آن که شخصیت خانوادگی شمر را برشمرد، چنین گفت: «من با تو صحبت نمی کنم؛ زیرا تو حیوانی بیش نیستی، به خدا قسم شک دارم که حتی به دو آیه قرآن عمل کرده باشی. پس آماده عذاب الهی در روز قیامت باش.»⁽³⁾

ص: 77

-
- 1- (1) علی بن الحسین علیهما السلام قال: «لا یوم کیوم الحسین علیه السلام أزدلف علیه ثلاثون ألف رجل یزعمون أنهم من هذه الأمة کل یتقرب إلى الله - عزوجل - بدمه و هو بالله یدکرهم فلا یتعظون...» (الأمالی للصدوق، م 70، ص 462).
 - 2- (2) قال علی بن الحسین علیهما السلام: «... حتی قتلوه ظلما و عدوانا.» (الأمالی للصدوق، م 70، ص 462).
 - 3- (3) . فرماه شمر بن ذی الجوشن بسهم و قال: «أسکت اسکت الله نامتک، ابرمتنا بکثره کلامک!»

در سابقه ابوحرب عبدالله بن شهر، یکی از سربازان عمر بن سعد، جنایتی است که به موجب آن سال ها زندانی بود و چون مرد نترسی بود، در استخدام زورگویان بود و از آنان پول می گرفت و افراد بی گناه را ترور می کرد. (1) او شب عاشورا خود را از پاکان (الطیبون) که در قرآن ذکر شده، معرفی می کرد و امام حسین علیه السلام و یارانش را مقابل خود می دانست. (2)

خیانت کار

درآمد بسیار، میل شدید به حفظ منافع دنیوی و فقدان معرفت توحیدی، ثبات رفتاری را از انسان گرفته و او را درصدد تأمین انگیزه های مادی خود قرار می دهد. در محیطی که طبقه تأثیرگذار چنین ویژگی را داشته باشد، بی ثباتی و خیانت، نرخ مطلوب آن دیار خواهد بود. عهدشکنی، مردم کوفه را در میان بلاد اسلامی، خاص کرده بود. (3) مردم حجاز، پس از عهدشکنی کوفیان با علی بن ابی طالب و حسن بن علی علیهما السلام آنان را به خدعه و فریب کاری می شناختند. (4)

ص: 78

-
- 1- (1) ابوحرب السبعی عبدالله بن شهر، و کان مضحاکا بطالا، و کان شریفا شجاعا فاتکا، و کان سعید بن قیس ربما حبسه فی جنایه. الفتنک أن یأتی الرجل صاحبه و هو غارٌ غافل حتی یشد علیه فیقتله. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 421). فاتک: کسی که با فریب و غافل گیری دیگری را از پا درمی آورد. (لسان العرب، ج 10، ص 472).
 - 2- (2) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 421.
 - 3- (3) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 383 و البلاذری؛ انساب الأشراف، ج 3، ص 161.
 - 4- (4) قبل از خروج امام حسین علیه السلام از مکه، ابن عباس به او عرض کرد که من بر جان شما ترسناکم؛

مسلم بن عقیل بعد از دستگیری به عمر بن سعد اعتماد کرد و در حضور عبیدالله با صدای بسیار آرام چند خواهش از او کرد که بلافاصله او به قصد تملق، خواسته های مسلم را نزد پسر مرجانه افشا کرد. عبیدالله ضمن تقبیح این عمل گفت: «امین هرگز خیانت نمی کند، نباید به خائن اعتماد کرد». و با این گفته خود، عمر بن سعد را خائن قلمداد کرد. (1)

روند مقابله دشمنان کوفی با امام علیه السلام از زمان دستگیری مسلم بن عقیل تا شهادت اباعبدالله علیه السلام براساس عنصر خیانت و نقض پیمان بود.

امام حسین علیه السلام از غلام خود عقبه بن سمعان خواست تا نامه هایی را که کوفیان از او با آن ها دعوت کرده بودند، بیاورد و به حرّ و یارانش، نشان دهد؛ (2) بدین ترتیب، حضرت خیانت کوفیان را ثابت کرد.

ص: 79

1- (1) فقام (عمر بن سعد) معه (مسلم) فجلس حیث ینظر الیه ابن زیاد، فقال له: «إن علیّ بالكوفه دیناً استدنته منذ قدمت الکوفه، سيع مائه درهم، فاقضها عني، وانظر جثتي فاستوهبها من ابن زیاد، فوارها، و ابعث الی حسین من یرده، فإني قد کتبت الیه اعلمه ان الناس معه، و لاأراه الا- مقبلا.» فقال عمر لابن زیاد: «أتدري ما قال لی؟ إنه ذکر کذا و کذا.» قال له ابن زیاد: «إنه لا یخونک الامین، ولكن قد یؤتمن الخائن.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 376).

2- (2) فقال له الحر بن یزید: «أنا والله ما ندری ما هذه الکتب التي تذکر.» فقال الحسین: «یا عقبه بن سمعان! اخرج الخرجین الذین فیهما کتبهم الی.» فاخرج خرجین مملوین صحفا، فنشرها بین ایدیهم. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 402).

هنگام ورود عمر بن سعد و سربازانش به کربلا از بزرگان کوفه، از جمله عزره بن قیس خواست تا نزد امام حسین علیه السلام آمده و علت حضور او را در سرزمین نینوا از حضرت بپرسد. او به دلیل آن که از دعوت کنندگان امام بود، از ملاقات با او شرم داشت و مأموریت عمر را نپذیرفت. پس از عزره، عمر بن سعد این مأموریت را به هریک از رؤسای کوفه سپرد، به همان دلیل نپذیرفتند. (1)

روز عاشورا حضرت اباعبدالله علیه السلام جفای شبث بن ربعی، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و یزید بن حارث را که از بزرگان کوفه بودند و به او دعوت نامه نوشته بودند افشا کرد. (2)

بی رحم نسبت به ضعیفان

اساس مقابله کوفیان بر قساوت و سنگ دلی بود. (3) دفاع شجاعانه انصار سیدالشهدا علیه السلام عمر بن سعد را بر آن داشت تا چند نفر را برای به هم ریختن

ص: 80

1- (1) فبعث عمر بن سعد الى الحسين عليه السلام عزره بن قيس الأحمسي، فقال: «أنته فسله ما الذي جاء به؟ وماذا يريد؟» و كان عزره ممن كتب الى الحسين عليه السلام فاستحيا منه أن يأتيه، قال: «فعرض ذلك على الرؤساء الذين كاتبوه.» فكلهم أبي و كرهه. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 410).

2- (2) فنادی (الحسين عليه السلام): «يا شبث بن ربعي! و يا حجار بن أبجر! و يا قيس بن الاشعث! و يا يزيد بن الحارث! ألم تكتبوا إلي أن قد أينعت الثمار، و اخضر الجناب، و طمت الجمام، و انما تقدم على جند لك مجند.» فاقبل قالوا له: «لم نفعل.» فقال: «سبحان الله بلى والله، لقد فعلتم.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 425).

3- (3) زينب كبرى عليها السلام در كوفه خطاب به مردم فرمود: «فَتَلْتُمُ خَيْرَ رِجَالٍ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ نُزِعَتْ

آرایش لشکر اندک امام، مأموریت دهد تا به چپ و راست آن حمله برند. یاران امام، یکی از آنان را از پا درآوردند. بلافاصله ابن سعد فرمان داد برای نفوذ در اردوگاه امام و از پا افکندن شان خیمای حسینی را به آتش کشند. پس از آن، شمر به میان خیمای نفوذ کرد و با نیزه خود به زنان حمله برد و فریاد زد: «آتشی به من دهید تا این خیمه و اهل آن را به آتش بکشم». زنان شیون کنان از خیمه خارج شدند. امام حسین علیه السلام فرمود: «ای پسر ذی الجوشن! خداوند تو را با آتش بسوزاند که می خواهی خانواده مرا با آتش از بین ببری» (1).

سربازان کوفی پس از شهادت امام و یارانش با قساوت و بی رحمی به بازماندگان ضعیف و مصیبت دیده کاروان حسینی، چون: زنان، کودکان و بیماران که قدرت بر جنگ نداشتند، حمله برده و در غارت آنان بر یک دیگر

ص: 81

1- (1) فلما رای ذلک عمر بن سعد ارسل رجالا- یقوضونها عن أیمانهم و عن شمائلهم لیحیطوا بهم، قال: فأخذ الثلاثة و الأربعة من اصحاب الحسین علیه السلام یتخللون البیوت فیشدون علی الرجل و هو یقوض و ینتهب فیقتلونه و یرمونه من قریب و یعقرونه فأمر بها عمر بن سعد عند ذلک فقال: «أحرقوها بالنار، و لاتدخلوا بیتاً و لاتقوضوه.» فجاءوا بالنار. فأخذوا لیقاتلونهم الا من وجه واحد... حمل شمر بن ذی الجوشن حتی طعن فسطاط الحسین برمحہ، و نادى: «علی بالنار حتی احرق هذا البیت علی اہله.» قال: «فصاح النساء و خرجن من الفسطاط.» صاح به الحسین علیه السلام: «یا بن ذی الجوشن! أنت تدعو بالنار لتحرق بیتی علی اہلی، حرّک الله بالنار.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 438).

سبقت می گرفتند. فاطمه دختر امام حسین علیه السلام که در حادثه آن روز خردسال بود، سال ها بعد، از آن واقعه چنین یاد می کند: «مردی که به حال ما گریه می کرد، برای غارت خلخال پایم به من یورش آورد. به او گفتم: «ای دشمن خدا! اگر سرقت می کنی، چرا گریه می کنی؟» جواب داد: «چرا گریه نکنم در حالی که اموال دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را غارت می کنم». به او گفتم: «پس سرقت نکن». گفت: «اگر من سرقت نکنم، دیگری چنین خواهد کرد». سپس هر چه بود غارت کرد و رفت». (1)

امام حسین علیه السلام می دانست آنان مردمی هستند که در تملق و جلب رضایت بنی امیه هر بی رحمی و جنایتی که از دست شان برآید، انجام می دهند؛ لذا، قبل از جنگ به اصحاب خود دستور داد تا پشت خیمه ها خندقی ایجاد و داخل آن را پر از هیزم کنند و صبح عاشورا آن را آتش زد تا فرصت حمله دشمن را از پشت خیمای بگیرد. (2)

اگر این خندق وجود نداشت، معلوم نبود سنگ دلی اهل کوفه با فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله چه می کرد. آنان از کشتن زنان و کودکان هم خودداری نمی کردند.

ص: 82

-
- 1- (1) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «دَخَلَتِ الْعَامَّةُ عَلَيْنَا الْفُسَّ طَاطًا وَ أَنَا جَارِيَةٌ صَغِيرَةٌ وَ فِي رِجْلِي خَلْخَالَانِ مِنْ ذَهَبٍ. فَجَعَلَ رَجُلٌ يَفْضُ الْخَلْخَالَيْنِ مِنْ رِجْلِي وَ هُوَ يَبْكِي، فَقُلْتُ: «مَا يَبْكِيكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ» فَقَالَ: «كَيْفَ لِأَبِيكَ وَ أَنَا أَسَلُّ لُبَّ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ» فَقُلْتُ: «لَا تَسْلُبْنِي». قَالَ: «أَخَافُ أَنْ يَجِيءَ غَيْرِي فَيَأْخُذَهُ». قَالَتْ وَ انْتَهَبُوا مَا فِي الْأَبْنِيهِ؛ حَتَّى كَانُوا يَنْزِعُونَ الْمَلَا حَفَّ عَنْ ظُهُورِنَا». (امالی الصدوق، م 31، ح 2.)
- 2- (2) جَعَلُوا الْبُيُوتَ فِي ظُهُورِهِمْ وَ أَمَرَ بِحَطْبٍ وَ قَصَبٍ كَمَا مِنْ وَرَاءِ الْبُيُوتِ أَنْ يَتَرَكَ فِي خَنْدَقٍ كَمَا كَانَ قَدْ حَفَرَ هُنَاكَ وَ أَنْ يَحْرَقَ بِالنَّارِ مَخَافَةَ أَنْ يَأْتُوهُمْ مِنْ وَرَائِهِمْ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 95.)

جلوگیری آنان از رسیدن آب به امام و خانواده اش، نقطه سیاه تاریخ کوفه است که نمونه ندارد.

روز هفتم محرم، نامه عبیدالله به عمر بن سعد رسید. در آن نامه به فرمانده لشکر کوفه دستور داد که بین آب فرات و امام حسین علیه السلام مانع ایجاد کند تا دست او و یارانش به آب نرسد. او در نامه خود ضمن تهمت به امیرالمؤمنین، این عمل را انتقام از علی علیه السلام بیان کرد که نسبت به عثمان این گونه انجام داد. (1) البته حرف عبیدالله تهمتی است به حضرت علی علیه السلام که تاریخ خلاف آن را شهادت داده است.

هلال بن نافع از قساوت شدید لشکر عمر بن سعد چنین نقل می کند که امام حسین علیه السلام از آنان خواست که برای رفع عطش اهل بیت و یاران خود، کسی از کوفیان مزاحم آب آوری آنان نشود؛ اما کوفیان ناجوانمردانه او و همراهانش را تشنه نگه داشتند. گویا در دل های آنان ذره ای رحم و مروت نبود. (2) سربازان عمر بن سعد تا سه روز آب را بر خاندان پیامبر بستند.

ص: 83

1- (1) جاء من عبیدالله بن زیاد کتاب الی عمر بن سعد: «أما بعد، فحل بین الحسین علیه السلام و أصحابه و بین الماء، و لا یدوقوا منه قطره، كما صنع بالتقی الزکی المظلوم امیر المؤمنین عثمان بن عفان.» قال: فبعث عمر بن سعد، عمرو بن الحجاج علی خمس مائه فارس، فنزلوا علی الشریعه، و حالوا بین حسین و أصحابه و بین الماء أن یسقوا منه قطره، و ذلك قبل قتل الحسین علیه السلام بثلاث. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 412).

2- (2) طَلَبَ (الحسین علیه السلام) مِنْهُمْ مَاءً فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: «وَاللَّهِ لَا تَدُوقُهُ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَةَ فَتَشَدَّ رَبُّ مِنْ حَمِيمِهَا.» فَقَالَ: «بَلْ أَرِدُ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِهِ وَ أَسْكُنُ مَعَهُ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ وَ أَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَ أَشْكُو إِلَيْهِ مَا أَزْكَبْتُمْ مِنِّي وَ فَعَلْتُمْ بِي.» فَغَضِبُوا بِأَجْمَعِهِمْ حَتَّى كَانَتْ الرَّحْمَةُ سُلِبَتْ مِنْ قُلُوبِهِمْ. (ابن نما الحلّی؛ مثير الأحران، ص 75).

نشانه های ناجوانمردی در جنگ کوفیان

- پی کردن مرکب ها

شجاعت امام حسین علیه السلام و اصحابش در جنگ، جرأت رویه رو شدن را از کوفیان گرفته بود. یکی از شیوه های ناجوانمردانه لشکر ابن سعد در تقابل با انصار حسینی، قطع کردن دست و پاهای اسبان آنان بود تا بتوانند بر آن ها غلبه کنند. (1)

- حمله نابرابر

کوردلان کوفی در حالی که سواره بودند، با پرتاب سنگ و انداختن تیر با یاران پیاده سیدالشهدا علیه السلام مقابله کردند.

ص: 87

1- (1) وَجَّهَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، فَاقْبَلُوا حَتَّى إِذَا دَنُوا مِنَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ رَشَقُوهُمْ بِالنَّبْلِ، فَلَمْ يَلِثُوا أَنْ عَقَرُوا خَيْولَهُمْ، وَصَارُوا رِجَالَهُ كَلْهَمٍ؛ تِيرَانْدَازَانِ بَه یَارَانِ حُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامِ نَزْدِیْکِ شَدَنْدَ وَ آَنَانِ رَا تِیْرِبَارَانِ کَرْدَنْدَ وَ تَمَامِ اسَبِ هَا یِ آن هَا رَا پِی کَرْدَنْدَ وَ یَارَانِ اِمَامِ هَمِه پِیَادِه مِی جَنْگِیْدَنْدَ. (ابن نما الحلی؛ مشیرالأحزان، ص 66 و الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 437).

عمرو بن حجاج، به هم ریختگی لشکر کوفه را دید و فریاد زد: «ای احمق‌ها! آیا نمی‌دانید که به جنگ چه کسانی آمده‌اید؟ اینان بهترین جنگجویان و سوارکاران کوفه هستند. پس به تنهایی با آنان روبه‌رو نشوید؛ زیرا آن‌ها اندک هستند، اما بسیارند گروه‌های کم که به راحتی نابود نمی‌شوند». او در پایان تهدید خود قسم یاد کرد که اگر با سنگ به جنگ آنان بروید، نابودشان می‌کنید. (1)

آن قدر سیل پیکان‌ها و تیرهای دشمنان زیاد بود (2) که حضرت از آن به استقبال از مرگ تعبیر کرد. (3) کوفیان با دیدن شهادت یاران امام، بسیار عصبانی شده و دیوانه‌وار با سنگ به شیردلان عاشورایی حمله کردند. وقتی عابس بن ابی شیبب با شجاعت مبارز طلید، عمر بن سعد فرمان داد تا او را از همه طرف سنگ باران کنند. (4)

ص: 88

1- (1) فصاح عمرو ابن الحجاج بالناس: «یا حمقی! أتدرون من تقاتلون، فرسان المصر، قوما مستمیتین، لایبرزن لهم منکم احد، فإنهم قلیل، وقل ما یبقون، واللہ لو لم ترموهم الا بالحجاره لقتلتموهم.» فقال عمر بن سعد: «صدقت، الرأی ما رأیت، وارسل الی الناس یعزم علیهم الا یبارز رجل منکم رجلا منهم.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 435).

2- (2) قاتلوهم حتی انتصف النهار أشد قتال خَلَقَهُ اللّٰه. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 438).

3- (3) تَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ! اشْهَدُوا أَنِّي أَوَّلُ رَامٍ فَرَشَقُوا كَالسَّيْلِ.» فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هِيَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ فَقَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ.» (المناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 100).

4- (4) فاخذ (عباس) ينادي: «ألا-رجل لرجل.» فقال عمر بن سعد: «ارضخوه بالحجاره.» قال: «فرمى بالحجاره من كل جانب.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 444؛ ابن كثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 185 و ابن أثير؛ الكامل، ج 4، ص 73).

آن روز حملات از راه دور مردم کوفه به اصحاب، در هنگام نماز هم قطع نشد. (1)

- کشتن جوان در مقابل چشمان مادر

جوانی که پدرش در همان میدان به شهادت رسیده بود، به همراه مادر خود از خیمه خارج شد. مادرش به او گفت: «فرزندم! در حضور فرزند رسول خدا با دشمنانش جهاد کن تا در راه دفاع از او به مقام شهادت نایل شوی». جوان، مادرش را اطاعت کرده و آماده جهاد شد. امام حسین علیه السلام فرمود: «چون پدر این جوان لحظاتی پیش به شهادت رسیده است، کشته شدن او برای مادر بسیار سخت خواهد بود». او با شنیدن این سخنان، نزد امام آمد و عرض کرد که جهاد من طبق خواسته مادرم است. سپس با رجزی که سراسر آن حاوی عشق به مولایش بود، به جنگ پرداخت تا به شهادت رسید. سربازان عمر بن سعد به منظور تضعیف روحیه مادر آن جوان و پشیمان کردن او از ترغیب فرزند خود به دفاع از حسین علیه السلام سرپسش را از تن جدا کرده و به سوی اردوگاه امام پرتاب کردند. مادر، سر فرزند خود را برداشت و شهادتش را به او تبریک گفت. سپس آن را به سوی دشمن پرتاب کرد، عمود خیمه را برداشت و به جنگ با دشمن پرداخت تا به آنان بفهماند که اگر از خانواده او مردی نمانده

ص: 89

1- (1) أن سعيد بن عبدالله الحنفی تقدم أمام الحسين فاستهدف لهم يرمونه بالنبل كلما أخذ الحسين عليه السلام يمينا و شمالا قام بين يديه فما زال يرمي به حتى سقط إلى الأرض. (بحار الأنوار، ج 45، ص 21).

تا از حسین دفاع کند، خود او توان چنین کاری را دارد. امام علیه السلام از وی خواست که برگردد و او را دعا کرد و آن زن به خیمه بازگشت. (1)

ص: 90

1- (1) خرج من بعده شاب قتل أبوه في المعركة، و كانت أمه عنده، فقالت: «يا بني! اخرج فقاتل بين يدي ابن رسول الله صلى الله عليه و آله حتى تقتل.» فقال: «أفعل.» فخرج، فقال الحسين عليه السلام: «هذا شاب قتل أبوه، و لعل أمه تكره خروجه.» فقال الشاب: «أمي أمرتني يا ابن رسول الله!» فخرج و هو يقول: «أميري حسين و نعم الأمير، سرور فؤاد البشير النذير، علي و فاطمه و الداه، فهل تعلمون له من نظير.» ثم قاتل فقتل، و حُزَّ رأسه و رُمِيَ به إلى عسكر الحسين، فأخذت أمه رأسه، و قالت له: «أحسن يا بني! يا قره عيني و سرور قلبي!» ثم رمت برأس ابنها رجلاً فقتلته و أخذت عمود خيمه و حملت على القوم و هي تقول: «أنا عجوز في النساء ضعيفه، باليه خاويه نحيفه، أضربكم بضر به عنيفه، دون بني فاطمه الشريفه.» فضربت رجلين فقتلتهما، فأمر الحسين عليه السلام بصرفها و دعا لها. (الخوارزمي؛ مقتل الحسين، ج 2، ص 25.)

جمعی از آنان به نفرین امام حسین علیه السلام بدون هیچ مهلتی در مقابل چشم همه حاضران در عاشورا عقوبت شدند. آن روز مردی فریاد زد: «حسین کجاست؟» حضرت فرمود: «من هستم». مرد گفت: «خود را آماده جهنم کن». امام فرمود: «خود را آماده ملاقات با پروردگار مهربان می کنم». سپس از خداوند خواست تا او را گرفتار عذاب کند و عبرتی برای اطرافیان آن مرد قرار دهد. بلافاصله اسبش رم کرد، او را واژگون نمود و پایش در رکاب اسب ماند. سر و بدنش در اثر اصابت با سنگ ها قطعه قطعه شد و سرعت اجابت دعای امام، موجب تعجب دیگران شد. (1)

«زرعه بن ابان» در حالی که خطاب به مأموران شریعه فریاد می زد: «بین حسین و آب حایل شوید!» تیری به سوی امام انداخت. حضرت او را نفرین کرده و گفت: «خداوندا! او را تشنه بکش و هرگز نیامرز». زرعه به مرضی مبتلا

ص: 93

1- (1) جَاءَ رَجُلٌ فَقَالَ: «أَيْنَ الْحُسَيْنِ؟» فَقَالَ: «هَا أَنَا ذَا.» قَالَ: «أَبَشِيرُ بِالنَّارِ تَرُدُّهَا السَّاعَةَ.» قَالَ: «بَلْ أَبَشِيرُ بِرَبِّ رَجِيمٍ وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ، مَنْ أَنْتَ؟» قَالَ: «أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْجَعِ.» قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ عَبْدُكَ كَاذِبًا فَخُذْهُ إِلَى النَّارِ وَاجْعَلْهُ الْيَوْمَ آيَةً لِأَصْحَابِهِ.» فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ تَنَى عَنَانَ فَرَسِهِ فَرَمَى بِهِ وَثَبَّتْ رِجْلُهُ فِي الرِّكَابِ فَضَرَبَهُ حَتَّى قَطَعَهُ وَوَقَعَتْ مَذَاكِيرُهُ فِي الْأَرْضِ فَوَاللَّهِ لَقَدْ عَجَبْنَا مِنْ سُرْعَةِ إِجَابَةِ دُعَائِهِ. (ابن نما الحلبي؛ مشيرالأحزان، ص 64.)

شد که به موجب آن، خون داخل دهانش را می گرفت و نمی توانست آب بنوشد. (1)

«ابن ابی جویریة» از سربازان عمر بن سعد با نگاهی به خندق آتش حفاظتی دور خیام حسینی فریاد زد: «ای حسین! پیش از جهنم، عجله در آتش دنیا کرده ای؟» امام، پس از شنیدن نام او، گفت: «خداوندا! آتش دنیا را به او بچشان». طولی نکشید که اسب او چموشی کرد و او را داخل خندق آتش انداخت. (2)

شخصی به نام «تمیم بن حصین» فریاد زد: «ای حسین! و ای یاران حسین! ببینید چگونه آب فرات چون شکم ماها موج می زند؛ به خدا قسم ذره ای از آن نخواهید چشید تا بمیرید». امام، فرمود او و پدرش اهل جهنم هستند. آن گاه عرض کرد: «خداوندا! او را با حال عطش به قتل برسان». عطش او را فرا گرفت تا از روی اسب افتاد و بدنش به اطراف اصابت کرد و به درک واصل شد. (3)

ص: 94

1- (1) فَقَالَ زُرْعَةُ بْنُ أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ: «حُولُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَاءِ» وَرَمَاهُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنْكِهِ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطْشًا وَلَا تَغْفِرْ لَهُ أَبَدًا.» وَكَانَ قَدْ أَتَى بِشَرِّهِ فَحَالَ الدَّمُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الشُّرْبِ فَجَعَلَ يَتَلَقَّى الدَّمَ وَيَقُولُ هَكَذَا إِلَى السَّمَاءِ. (ابن نما الحلی؛ مشیرالأحزان، ص 71.)

2- (2) أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَلَى فَرَسٍ لَهُ، يُقَالُ لَهُ «ابْنُ أَبِي جَوَيْرِيَةَ الْمَزْنِيُّ» فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى النَّارِ تَتَقَدُّ صَفِيقَ بَيْدِهِ وَنَادَى: «يَا حُسَيْنُ! وَأَصْحَابَ الْحُسَيْنِ! أَبْشِرُوا بِالنَّارِ فَقَدْ تَعَجَّلْتُمُوهَا فِي الدُّنْيَا.» فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ الرَّجُلُ؟» فَقِيلَ ابْنُ أَبِي جَوَيْرِيَةَ الْمَزْنِيُّ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اللَّهُمَّ أذِقْهُ عَذَابَ النَّارِ فِي الدُّنْيَا.» فَتَفَرَّ بِهَ فَرَسُهُ فَأَلْقَاهُ فِي تَلْكَ النَّارِ فَاحْتَرَقَ. (الأمالی للصدوق، م 30، ص 157.)

3- (3) بَرَزَ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ رَجُلٌ آخِرُ يُقَالُ لَهُ «تَمِيمُ بْنُ الْحَصِينِ الْفَزَارِيُّ» فَنَادَى: «يَا حُسَيْنُ! وَ

«عبدالله بن ابی حصین» گفت: «ای حسین! این [آب] چون سفره آسمانی است که نمی گذاریم از آن بنوشی». حضرت از خدا خواست تا او را تشنه بمیراند. «حمید بن مسلم» می گوید: «او را در حال بیماری عیادت کردم. آب می نوشید و سپس برمی گرداند. بعد از مدتی با تشنگی زیادی از دنیا رفت». (1)

محمد بن اشعث به امام حسین علیه السلام گفت: «ای پسر فاطمه! تو چه نسبتی با رسول خدا داری که دیگری ندارد؟» و با این سخن خواست فضیلت اهل بیت را منکر شود. امام این آیه را خواند: (إِنَّ اللَّهَ اصَّطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) سپس فرمود: «به خدا قسم که محمد صلی الله علیه و آله از آل ابراهیم محسوب می شود و عترت او هم آل محمد صلی الله علیه و آله هستند». او ابن اشعث را نفرین کرد و از خدا خواست تا ذلتی به او دهد که هرگز روی عزت را نبیند. آن روز، عقری هنگام قضای حاجت، پسر اشعث را گزید و او در حالی که فرصت پوشاندن خود را پیدا نکرد، از دنیا رفت». (2)

ص: 95

1- (1) قال عبدالله بن ابی حصین الأزدي: «يا حسين! الانتظر الى الماء كأنه كبد السماء؛ والله لا تذوق منه قطره حتى تموت عطشا». فقال حسين عليه السلام: «اللهم اقتله عطشا ولا تغفر له أبدا». قال حميد بن مسلم: «والله لعدته بعد ذلك في مرضه، فوالله الذي لا اله الا هو لقد رأيت يشرب حتى بفر، ثم يقىء، ثم يعود فيشرب حتى ييغر فما يروى، فما زال ذلك دابه حتى لفظ عصبه؛ يعني نفسه». (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 412).

2- (2) أقبل آخر من عسكر عمر بن سعد يقال له محمد بن أشعث بن قيس الكندي؛ فقال: «يا حسين بن

«عبدالله بن حوزة» از بنی تمیم به انصار حسینی حمله کرد. امام او را نفرین نمود. اسبش رم کرد. او از روی زین افتاد. پای چپش در رکاب ماند و سرش به سنگ و چوب برخورد کرد تا کشته شد. (1)

بعضی از آن ها به طور عجیبی مورد غضب الهی قرار گرفتند. شخصی به نام «ابن ریاح» می گفت: «روزی، کسی را که در کربلا حضور داشت و بعد از آن، نابینا شده بود، دیدم. از علت کوری اش سؤال کردم، جواب داد که روز عاشورا در کربلا بودم؛ ولی هیچ شمشیری به حسین نزدم و تیری به سویش نینداختم. وقتی که به خانه برگشتم، نماز خواندم و مشغول استراحت شدم. در خواب

ص: 96

1- (1) جَاءَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَوْزَةَ. فَأَقْدَمَ عَلَى عَسَدِ كَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَادَاهُ الْقَوْمُ: «إِلَى أَيْنَ تَكِلْتِكَ أُمَّكَ؟» فَقَالَ: «إِنِّي أَقْدَمُ عَلَى رَبِّ رَحِيمٍ وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ.» فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: «مَنْ هَذَا؟» قِيلَ هَذَا ابْنُ حَوْزَةَ قَالَ: «اللَّهُمَّ خُزَّهُ إِلَى النَّارِ.» فَاصْطَرَبَتْ بِهِ فَرَسُهُ فِي جَدُولٍ فَوَقَعَ وَتَعَلَّقَتْ رِجْلُهُ أَلْيَسْرَى بِالرَّكَابِ وَازْتَفَعَتِ الْيَمْنَى فَشَدَّ عَلَيْهِ مُسَدِّمٌ بَنُ عَوْسَةَ جَهَ فَضْرَبَ رِجْلَهُ الْيَمْنَى فَطَارَتْ وَعَادَا بِهِ فَرَسُهُ يَضْرِبُ بِرَأْسِهِ كُلَّ حَجَرٍ وَكُلَّ شَجَرٍ حَتَّى مَاتَ وَعَجَّلَ اللَّهُ بِرُوحِهِ إِلَى النَّارِ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 102).

کسی به من گفت: «رسول خدا را اجابت کن که با تو کار دارد». تعجب کردم. پس مرا به محضر نبی مکرم بردند، در حالی که او نشسته بود و ملکی که شمشیری از آتش به دست داشت، در خدمتش بود. همه کسانی که در کربلا بودند و در برابر امام حسین علیه السلام ایستادند، در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله توسط آن ملک با ضربه های آتشین از پا درآمدند. من به آن حضرت نزدیک شدم و سلام کردم. او جوابم را نداد. پس از مدتی سر بلند کرده و فرمودند: «تو حرمت مرا زیر پا گذاری و فرزندانم را کشتی و حقم را رعایت نکردی». گفتم: «یا رسول الله! به خدا قسم من با هیچ اسلحه ای با فرزندان شما ن جنگیدم». حضرت فرمود: «درست است که با آنان جنگ نکردی؛ اما جمعیت قاتلین را انبوه نمودی». ایشان طشتی را که از خون پر بود به من نشان داد و فرمود که این خون فرزندم حسین علیه السلام است. از آن خون برداشت و به چشم من کشید. وقتی از خواب برخاستم، دیگر چیزی را ندیدم». (1)

ص: 97

1- (1) رَوَى ابْنُ رِيَّاحٍ، قَالَ لَقِيتُ رَجُلًا أَعْمَى قَدْ حَضَرَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَسُئِلَ عَنْ ذَهَابِ بَصَرِهِ قَالَ: «كُنْتُ عَاشِرَ عَشْرِهِ غَيْرَ أَنِّي لَمْ أَضْرِبْ وَلَا لَمْ أَزِمْ فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَصَلَّيْتُ فَأَتَانِي آتٍ فِي مَنْامِي فَقَالَ: «أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» فَقُلْتُ: «مَا لِي وَ لَهُ.» فَأَخَذَنِي يَقُودُنِي إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ فِي صَحْرَاءٍ حَاسِرٍ عَنْ دِرَاعِيهِ أَخَذَ بِحَرْبِهِ وَ مَلِكٌ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ فِي يَدِهِ سَيْفٌ مِنْ نَارٍ فَقَتَلَ أَصْحَابِي فَكَلَّمَا ضَرَبَ ضَرْبَةً أَلْتَهَبَتْ أَنْفُسَهُمْ نَارًا. فَذَنُوتُ وَ جَثُوتُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَقُلْتُ: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ!» فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ وَ مَكَتُ طَوِيلًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ انْتَهَكْتَ حُرْمَتِي وَ قَتَلْتَ عِتْرَتِي وَ لَمْ تَرَعْ حَقِّي.» فَقُلْتُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَاللَّهِ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفٍ وَلَا طَعَنْتُ بِرُمْحٍ وَلَا رَمَيْتُ بِسَهْمٍ.» قَالَ: «صَدَقْتَ وَلَكِنَّكَ كَثَرْتَ السَّوَادَ ادْنُ مِنِّي.» فَذَنُوتُ فَإِذَا طَشْتُ مَمْلُوءَةً دَمًا فَقَالَ: «هَذَا دَمُ وَلَدِي الْحُسَيْنِ.» فَكَحَلَنِي مِنْهُ فَأَنْتَبَهْتُ لَا أَرَى شَيْئًا.» (ابن نما الحلبي؛ مثيرالأحزان، ص 80 و سبط بن الجوزي؛ تذكرة الخواص، ص 252).

فردی از بنی سلامه نقل می کند که شبی در نزدیکی فرات با جمعی نشسته بودیم. کسی از آن جمع گفت من ندیدم کسی را که در جنگ با حسین علیه السلام شرکت کرده و بدون بلا از دنیا رفته باشد. ناگاه از آن جمع، مردی از قبیله طیبی گفت: «من از کسانی بودم که در قتل حسین شرکت کردم و همواره در خوشی به سر می برم». تا این سخن را گفت، چراغ بر روی او واژگون شد و هر چه تلاش کرد، نتوانست شعله آتش را خاموش کند. به سرعت به طرف فرات دوید و خود را در آن انداخت. به دنبال او دویدیم و به محض خارج شدن از آب، من او را گرفتم و به هلاکت رساندم. (1)

کسی از چهره کریه و زشت قاتل عباس بن علی علیهما السلام که بعد از عاشورا به وجود آمده بود، پرسید. او جواب داد که شب ها در خواب، جوانی را که در کربلا به قتل رساندم، سراغم می آید، مرا سوی جهنم می کشاند و من فریاد می کشم و از خواب می پرم. کنیز و همسرش می گفتند: از نعره های او در خواب خسته شده ایم و خواب راحت نداریم. (2)

ص: 98

1- (1) عن مولی لبنی سلامه قال کنا فی ضیعتنا بالنهرین و نحن نتحدث باللیل: «ما أجد ممن أعان علی قتل الحسین علیه السلام خرج من الدنیا حتی یصیبه بلیه.» و معنا رجل من طیء فقال الطائی: «فأنا ممن أعان علی قتل الحسین علیه السلام فما أصابنی إلا خیر.» قال و عشی السراج، فقام الطائی یصلحه فعلق النار فی سباحته فمر یعدو نحو الفرات فرمی بنفسه فی الماء، فاتبعناه فجعل إذا انغمس فی الماء فرقت النار علی الماء فإذا ظهر أخذته حتی قتلته. (ابن عساکر؛ تاریخ دمشق، ج 14، ص 232 و سبط بن جوزی؛ تذکره الخواص، ص 253). ابن عساکر در همان کتاب، صفحه ی 233 داستانی را با همین مضمون که شخصی با آتش کشته شد، نقل کرده است.

2- (2) ما نمت لیله منذ قتلته إلا أتانی فی منامی حتی یأخذ بکتفی فیقودنی و یقول انطلق فینطلق بی

«احبش بن مرثد» یکی از کسانی بود که با اسب خود بر بدن مطهر امام حسین علیه السلام تاخت. او در یک درگیری قلبش با تیر غیبی دریده شد و از پا درآمد. (1)

«یحیی بن کعب» که لباس امام علیه السلام را به غارت برده بود، در زمستان خون از دستانش جاری و در تابستان مثل چوب خشک می شد. قطعه دیگر لباس حضرت را «قیس بن اشعث» غارت کرد که مردم او را با صفت زشتی می خواندند. کلاه خود امام را «مالک بن بشیر کنندی» برد. هنگامی که به نزد همسرش آمد، او را از خانه بیرون کرد. او در عمر خفت بار و کوتاه خود، نیازمند دیگران بود تا از دنیا رفت. عمامه حضرت را «جابر بن یزید اودی» دزدید و بر سر گذاشت که مبتلا به جذام شد. (2)

عده ای از کوفیان، وسایل زینتی حرم امام را غارت کرده و به همسران شان دادند؛ ولی هر زنی از آن ها استفاده کرد، مبتلا به مرض شد. (3)

ص: 99

1- (1) إن احبش بن مرثد بعد ذلك بزمان أناه سهم غرب، و هو واقف في قتال ففلق قلبه، فمات. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 455).

2- (2) أخذ سراويل الحسين عليه السلام يحيى بن كعب. فكانتا يداه تقطران دما إذا أشتى، وإذا أصاف يبستا، و عاداتا كأنهما عود يابس. و أخذ قطيفته قيس بن الأشعث بن قيس، و كان يقال له: «قيس القطيفه.» و أخذ برنسه مالك بن بشير الكندي، و كان من خز؛ فأتى به أهله. فقالت امرأته بنت عبدالله بن الحارث: «أسلب الحسين، يدخل بيتي؟ أخرج عني.» فلم يزل محتاجا حتى مات. و أخذ عمامته جابر بن يزيد الأودي، فاعتم بها فصار مجذوما. (الحدائق الوردية، ج 1، ص 213).

3- (3) انتهب الناس ورسا من عسكر الحسين عليه السلام يوم قتل، فما طلت به امرأه إلا برصت. (الحدائق الوردية، ج 1، ص 214).

بقیه قاتلین و شرکت کنندگان و مسببان قتل امام حسین علیه السلام به دست مختار بن ابی عبیده ثقفی، پس از حدود پنج سال به جزای عمل خود رسیدند. (1) مختار هر یک از آنان را به همان صورتی که امام یا بنی هاشم و یا اصحاب او را به شهادت رسانده بودند، به قتل رساند. (2) و هر یک از آنان که موفق به فرار شدند، خانه های شان را منهدم کرد. (3)

کسانی که به هر نحوی با سیدالشهدا علیه السلام مخالفت کردند، مورد لعنت رسول الله صلی الله علیه و آله قرار گرفتند. (4) و در آخرت، قاتلین او از شفاعت جدّ بزرگوارش محروم خواهند بود. (5)

ص: 100

1- (1) وثب المختار بمن كان بالكوفة من قتله الحسين عليه السلام و المشايعين على قتله، فقتل من قدر عليه منهم، و هرب من الكوفة بعضهم، فلم يقدر عليه. (الطبری؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 6، ص 38). شرع المختار يتبع قتله الحسين من شريف و وضع فيقتله. (ابن كثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 268).

2- (2) جعل يتبع من في الكوفة - و كانوا يأتون بهم حتى يوقفوا بين يديه فيأمر بقتلهم على أنواع من القتل مما يناسب ما فعلوا - و منهم من حرقه بالنار و منهم من قطع أطرافه و تركه حتى مات، و منهم من يرمى بالنبال حتى يموت. (البدايه و النهايه، ج 8، ص 272).

3- (3) ما زال يتبع (المختار) القوم و يقتلهم بفنون القتل، فإذا لم يجد الرجل هدم داره. (المنتظم، ج 6، ص 58).

4- (4) عن أبي عبدالله عليه السلام قال بينما رسول الله صلی الله علیه و آله - في منزل فاطمه و الحسين عليهما السلام في حجره إذ بكى و خر ساجدا ثم قال... «لعنتي و سخطي و عذابي و خزبي و نکالی علی من قتله و ناصبه و ناواه و نازعه أما إنه سيد الشهداء من الأولين و الآخرين في الدنيا و الآخرة.» (کامل الزيارات، ص 67).

5- (5) عن أبي جعفر عليه السلام قال: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله... والله ليقتلن ابني و لا ينالهم الله شفاعتي.» (بصائر الدرجات، ص 48-51).

این عده، از سپاه لشکرها گرفته تا کسانی که موجب جراحت و شهادت امام علیه السلام و یارانش بودند، همواره مورد لعن امام صادق علیه السلام قرار گرفتند. (1)

در منزل ثعلبیه، حضرت سیدالشهدا علیه السلام به خدا سوگند یاد کرد و گفت که گروه ستمکار مرا خواهند کشت و خداوند لباس ذلت و نابودی بر آنان می پوشاند و کسی را بر آنان مسلط می کند تا خوارتر از قوم سبأ که زنی با ریختن خون و غارت اموال شان بر آنان حکومت کرد، بنماید. (2)

بعد از واقعه عاشورا هیچ یک از کسانی که امام حسین علیه السلام و یارانش را کشتند، آسایش نداشتند و عموم آنان در مدت کوتاهی کشته شدند یا به بلا و بیماری که به سبب آن در جامعه مفتضح و بی آبرو شدند، مبتلا گردیدند. (3)

ص: 101

-
- 1- (1) اللهم العن العصابه التي جاهدت الحسين وشايعة وبايعت وتابعت على قتله. اللهم عنهم جميعا. (زیارت عاشورا).
 - 2- (2) وَايْمُ اللّٰهِ لَتَقْتُلُنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَةُ وَ لَيَلْبَسَنَّ نَهْمُ اللّٰهِ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفًا قَاطِعًا وَ لَيَسْلَطَنَّ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يَذِلُّهُمْ حَتّٰى يَكُوْنُوْا اَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَاٍ اِذْ مَلَكَتْهُمْ اِمْرَاَةٌ فَحَكَمَتْ فِيْ اَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ. (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 71).
 - 3- (3) تظاهرت الأخبار بأنه لم ينج أحد من قاتلي الحسين عليه السلام وأصحابه رضی الله عنهم من قتل أو بلاء افتضح به قبل موته. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 133).

در بصره و در سال 39 هجری قمری متولد شد. (1) زیاد بن ابیه پدرش بود. (2) مادر او مرجانه، کنیزکی معروف به فسق و فجور بود. ابن زیاد بعد از مرگ

ص: 105

1- (1) ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 283.

2- (2) زیاد ابن ابیه در سال اول هجری به دنیا آمد. هنگامی که مغیره بن شعبه از سوی عمر بن خطاب فرماندار بصره شد، زیاد را با خود به آن جا برد و دبیر خویش کرد. چون آگاه به سیاست و قاطع بود، برای مهار فتنه گران سرزمین فارس، از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام والی آن جا شد. اولین کسی که ولادت نامشروع زیاد بن ابیه را اظهار کرد، معاویه بود. او بعد از شهادت مولا علی علیه السلام طی نامه ای به زیاد، او را به مادرش (سمیه) نسبت داد و نامی از پدرش نیاورد. چهار سال پس از آن، معاویه او را برادر خود خواند و والی عراق کرد. زیاد چون خود را از پستی و ننگ بی پدری نجات یافته دید، بر آن شد که دوستی و علاقه ی معاویه را بیش از پیش به دست آورد. او اولین کسی است که در کوفه سبّ مولا علی علیه السلام و برائت از او را قانون کرد. پس از آن بود که دست به خون ریزی زد و بسیاری از شیعیان را، چون حجر بن عدیّ کندی، عمرو بن الحمق خزاعی و اصحاب ایشان را به شهادت رساند و آواره کرد.

پدرش به شام رفت و معاویه او را در سال 53 به حکومت خراسان فرستاد. او دو سال آن جا بود؛ سپس در سال 55 والی بصره شد. (1) او بغض شدیدی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام داشت. ابن زیاد زمان معاویه، چهار مسجد در بصره ساخت تا بغض حضرت علی علیه السلام در دل های مردم بصره بیشتر شود. (2)

ص: 106

-
- 1- (1) ابن أعمش؛ الفتوح، ج 4، ص 317.
 - 2- (2) بنی عبیدالله بن زیاد أربعه مساجد بالبصره تقوم علی بغض علی بن أبی طالب علیه السلام. (بحار الأنوار، ج 34، ص 29 و شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، ج 4، ص 94).

در سال 60 هجری قمری، یزید امارت همهٔ عراق (بصره، کوفه و برخی شهرهای دیگر) را به او داد؛ ولی در کوفه مستقر شد.

او برای آغاز حکومت در کوفه، میثم تمار را به شهادت رساند. بیست سال قبل از شهادت میثم، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام دربارهٔ او به میثم چنین فرمود: «مردی خشن و زناکار، فرزند زن فاجری به نام عبیدالله بن زیاد تو را دستگیر و اعضای بدنت را قطع می کند و به قتل می رساند»⁽¹⁾.

پس از آن، عبیدالله خون بسیاری از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام را به زمین ریخت. او 28 سال داشت، که دستور قتل امام حسین علیه السلام را داد، و واقعهٔ دردناک کربلا به امر او انجام شد.⁽²⁾

عبیدالله مرکز حکومت خود را در عراق به بصره منتقل کرده بود که یزید بن معاویه بر اثر بیماری از دنیا رفت. اهل بصره علیه او شورش کردند و عبدالله بن حارث را امیر خود نمودند. عبیدالله شبانه و با لباس زنانه⁽³⁾ فرار کرد و به شام رفت.⁽⁴⁾ او در ایام خلافت عبدالملک بن مروان، به عراق که تحت حکومت زبیریان بود، هجوم آورد و با شکست به شام گریخت. سپس دوباره با لشکری به عراق برگشت که دورهٔ امارت مختار بود. جنگ بین او و ابراهیم اشتر (سردار

ص: 107

-
- 1- (1) فقال: «لأخذنك العتل الزنيم ابن الأمه الفاجره عبیدالله بن زیاد. (رجال الکشی، ص 85 و المفید؛ الاختصاص، ص 76).
 - 2- (2) أن عبیدالله بن زیاد حين قتل الحسين عليه السلام كان عمره ثمانیا وعشرين سنه. (ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 283).
 - 3- (3) فتهيأ عبیدالله، فلبس لبس امراه فی خمرتها و عقیصتها، فأردفه الحارث خلفه، فخرج به. (الإمامه و السیاسه، ج 2، ص 27).
 - 4- (4) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 513.

لشکر مختار) در منطقه ای به نام خازر، اطراف موصل پیش آمد. لشکر او در این جنگ متفرق و خودش کشته شد. (1) ابراهیم اشتر، سر او را نزد مختار فرستاد و او هم آن را به مدینه نزد علی بن الحسین علیه السلام فرستاد. حضرت با دیدن سر او سجده کرده و خدا را به خاطر گرفتن انتقام خون پدرش، شکر کرد. (2) نکته قابل تأمل آن است که او روز عاشورا و در سال 67 هجری، شش سال بعد از شهادت سیدالشهدا علیه السلام در سن 36 سالگی کشته شد. (3)

عمر بن سعد

او فرزند سعد بن ابی وقاص است. (4) روزی امیرالمؤمنین علیه السلام بر فراز منبر فرمودند: «قبل از آن که مرا از دست بدهید، سؤال کنید که پاسخ آن را خواهید»

ص: 108

1- (1) همان، ج 6، ص 90.

2- (2) أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَتَى بِرَأْسِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَرَأْسِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ فَخَرَّ سَاجِدًا وَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْرَكَ لِي ثَارِي مِنْ أَعْدَائِي، وَجَزَى اللَّهُ الْمُخْتَارَ خَيْرًا.» (رجال الكشي، ص 127).

3- (3) كان مقتل عبيدالله بن زياد يوم عاشوراء سنة ست و ستين، و الصواب سنة سبع و ستين. (ابن كثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 283).

4- (4) او در دوران خلیفه ی دوم، فرمانده لشکر مسلمانان در حمله به ایران بود. مدتی هم از طرف خلیفه ی دوم و سوم امیر کوفه بود و چند مرتبه عزل و نصب شد. او در جنگ صفین به بهانه ی احتیاط در ریختن خون مسلمانانی که در لشکر معاویه بودند، علی بن ابی طالب علیه السلام را همراهی نکرد و در مدینه باقی ماند. وقتی از امیرالمؤمنین علیه السلام علت عدم حمایت سعد را در جنگ با معاویه سؤال کردند، فرمود: «او مانع پیش رفت حق شد و البته باطل (معاویه) را هم یاری نکرد.» او همواره به امیرالمؤمنین علیه السلام حسادت می ورزید. سعد در دوران خلفا ثروت

گرفت». سعد بن ابی وقاص سخن آن جناب را به مسخره گرفت و گفت تعداد موهای سر من چند عدد است؟ مولا فرمودند: «دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر سؤال تو را به من داده بود؛ در سر و ریش تو مویی نیست، مگر آن که در پای آن شیطانی لانه کرده است. (1) سپس از خباثت خانوادگی او و فرزندش عمر بن سعد خبر داد و فرمود: «در خانه تو بزغاله ای است که فرزندم حسین علیه السلام را خواهد کشت». (2)

ص: 109

-
- 1- (1) کان أمير المؤمنين عليه السلام يخطب الناس و هو يقول: «سلوني قبل أن تفقدوني فوالله ما تسألوني عن شيء مضى ولا شيء يكون إلا نبأتكم به.» قال فقام إليه سعد بن أبي وقاص وقال: «يا أمير المؤمنين أخبرني كم في رأسي ولحيتي من شعره؟» فقال له: «والله لقد سألتني عن مسأله حدثني خليلي رسول الله صلى الله عليه و آله أنك ستسألني عنها و ما في رأسي و لحيتك من شعره إلا و في أصلها شيطان جالس.» (كامل الزيارات، ص 74؛ الإرشاد، ج 1، ص 330 و ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 2، ص 270).
- 2- (2) أن في بيتك لسخلا يقتل الحسين ابني و عمر يومئذ يدرج بين يدي أبيه. (كامل الزيارات، ص 74؛ الإرشاد، ج 1، ص 330 و ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 2، ص 270).

بر عموم مردم شخصیت بی نظیر امیرالمؤمنین علیه السلام معلوم بود و علم آسمانی او بر احدی پوشیده نبود؛ کسی که او را به تمسخر می گیرد، بیش از آن که مبتلائی به حسادت باشد، نماد شجره خبیثه ای است که ریشه آن در عمق طینت خبیث نسل های گذشته او وجود دارد. چنین کسی پدر عمر بن سعد است که قاتل ولی خدا حضرت سیدالشهدا علیه السلام می شود.

عبدالله بن شریک عامری می گوید: «قبل از شهادت امام حسین علیه السلام هر گاه عمر بن سعد از درب مسجد وارد می شد، از اصحاب حضرت علی علیه السلام که سخنان او را به یاد داشتند، می شنیدم که می گفتند این فرد قاتل حسین بن علی علیه السلام است» (1).

چند سال قبل از حادثه عاشورا، روزی عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام گفت که مردمان سبک مغزی در گذشته (اصحاب علی علیه السلام) می گفتند که من تو را می کشم. امام فرمود: «آنان نادان نبودند، بلکه بسیار دانا بودند؛ اما تو بعد از کشتن من از گندم ری نخواهی خورد» (2).

پس از شهادت مسلم بن عقیل و سرکوب جنبش شیعیان کوفه، عبیدالله به فکر جلوگیری از قیام حسینی افتاد. روبه رو شدن با فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله کار بزرگی بود که هر کس جرأت آن را نداشت. یافتن فردی برای انجام این عمل

ص: 110

1- (1) رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَرِيكِ الْعَامِرِيِّ قَالَ: «كُنْتُ أَسْمَعُ أَصْحَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ، يَقُولُونَ هَذَا قَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِهِ بِزَمَانٍ.» (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 131).

2- (2) قال عمر بن سعد للحسين عليه السلام: «يا أبا عبدالله! إن قبلنا ناساً سفهاء يقولون إنني أقتلك.» فقال له الحسين عليه السلام: «إنهم ليسوا بسفهاء لكنهم حلما، أما إنه يقر عيني أنك لا تأكل برّ العراق بعدى إلا قليلاً.» (الإرشاد، ج 2، ص 132).

خطرناک، فقط از عهده سیاست عبیدالله برمی آمد. عمر بن سعد با پیشینه بی مهری در خانواده به خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام - فرد مورد نظر او بود. عبیدالله، مقابله با امام حسین علیه السلام را شرط رسیدن به حکومت ری قرار داد و پسر سعد را با آن تطمیع کرد. هر چه ابن سعد نزد پسر مرجانه عذر آورد، پذیرفته نشد. او فرصت خواست تا در این باره بیندیشد. (1) هر کس از آن باخبر شد، عمر سعد را از این عمل شنیع نهی کرد. (2) اما اگر او قتال با حسین علیه السلام را نمی پذیرفت، علاوه بر منتفی شدن ولایت ری، جانش هم به خطر می افتاد و خانه اش منهدم می شد؛ (3) بنابراین، چند روز پس از آن جنگ با امام حسین علیه السلام را پذیرفت (4) و در تحقق آن هیچ کوتاهی نکرد. وقتی که امام علیه السلام در کربلا مستقر شد، کسی جرأت تعرض به او را نداشت تا این که عمر بن سعد، خود حمله به حرم حسینی را آغاز کرد. (5)

ص: 111

- 1- (1) کان عمر بن سعد بن أبی وقاص قد ولاه بن زیاد الری و عهد إليه عهده، فقال: «إكفنی هذا الرجل و اذهب إلى عملك.» فقال: «إعفنی.» فأبى أن يعفیه. فقال: «أنظرنی اللیلة.» فأخره فنظر فی أمره. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 389 و ابن كثير؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 197).
- 2- (2) فلم یكن یستشیر أحدا الا نهاء. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 409).
- 3- (3) فقال له ابن زیاد: «أعطی الله عهدا لئن لم تسر إليه و تقدم علیه. لأعزلنك عن عملك. و أهدم دارك. و أضرب عنقك.» (ابن سعد الطبقات الكبرى، ج 10، ص 464).
- 4- (4) فلما أصبح غدا علیه راضياً بما أمره به، فتوجه إليه عمر بن سعد. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 389 و ابن كثير؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 197).
- 5- (5) أن الحسين علیه السلام لما نزل كربلاء فأول من طعن فی سرادقه عمر بن سعد. (تاریخ مدینه دمشق، ج 45، ص 55).

پس از شهادت امام علیه السلام به او گفتند حکومت ری را بر قتل پسرعموی خود ترجیح دادی؟ جواب داد: «قتل او قضای الهی بود. (1) من او را نصیحت کردم؛ اما او نپذیرفت تا آن شد». (2)

عمر بن سعد بعد از دستگیری، به امر مختار و به دست یکی از فرماندهان او به نام کیسان، گردنش زده شد (3) و سر او و فرزندان را بر نیزه زدند و سپس در آتش انداختند. (4) مختار، سر او را نزد علی بن الحسین علیه السلام فرستاد. امام علیه السلام خداوند را بسیار شکر و مختار را دعا کرد. (5)

ص: 112

1- (1) این پاسخ، تفکر جبرگرایی است که برای توجیه جنایات بنی امیه از جمله قتل سیدالشهدا علیه السلام توسط بنی امیه در افکار عمومی ارایه و پس از آن تبدیل به یک اندیشه ی غالب شد و مذهب اشاعره با این جهان بینی تأسیس شد. (مراجعه شود به کتاب: الفرق الاسلامیه فی بلاد الشام، نوشته ی حسین عطوان).

2- (2) قال ابن مطیع لعمر بن سعد بن أبی وقاص: «اخترت همذان و الری علی قتل ابن عمک» فقال عمر «كانت أمور قضیت من السماء، وقد أعذرت إلی ابن عمی قبل الوقعه فأبی إلا ما أتی.» (تاریخ مدینه دمشق، ج 45، ص 55).

3- (3) عمر بن سعد و ابنیه قد ضربت أعناقهم. (همان)

4- (4) ثم علّقوا علی الخشب ثم ألهب فیهم النار. (همان)

5- (5) أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أُتِيَ بِرَأْسِ... عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ فَخَرَّ سَاجِدًا وَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْرَكَ لِي نَبِيَّيَ مِنْ أَعْدَائِي، وَجَزَى اللَّهُ الْمُخْتَارَ خَيْرًا.» (رجال الكشي، ص 127). همچنین گفته شده است، سر عمر بن سعد نزد محمد بن حنفیه فرستاده شد. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 6، ص 62؛ ابن أعثم؛ الفتوح، ج 6، ص 246 و ابن كثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 274).

در جنگ صفین در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام با معاویه جنگید و به دست ادهم بن

محرز مجروح شد؛ (2) اما ریشه های خصایص رذیله و خبیث با گذشت زمان در اوقوت یافت تا آثارش در واقعه عاشورا بروز کرد. او بددهان، بی ادب (3)، فوق العاده نادان نسبت به معارف دین (4) و خالی از غیرت و حمیت بود. (5) جاه طلبی های او موجب شعله ور شدن جنگ علیه امام حسین علیه السلام شد. مذاکرات چند روزه امام با عمر بن سعد در کربلا نتایج مطلوبی در پی داشت و خبر آن به عبیدالله در کوفه رسید. (6)

ص: 113

1- (1) پدرش اوس بن اعور، معروف به ذوالجوشن بود. پس از جنگ بدر پیامبر صلی الله علیه و آله از او خواست مسلمان شود؛ ولی او نپذیرفت و گفت چگونه اسلام آورم در حالی که عشیره ی تو به تو ایمان ندارند و تو را نابود می کنند و با اسلام آوردنم من هم دچار بغض آنان خواهم شد. اگر بر آنان پیروز شوی، به تو ایمان خواهم آورد. پس از فتح مکه او از ایمان نیاوردن خود و گفته ی خویش پشیمان بود و می گفت اگر در آن روز مسلمان شده بودم، امروز حکومت حیره را به من می سپرد. خندان او سخت جاه طلب و ریاست طلب بودند. (الطبقات الکبری، ج 6، ص 118؛ الاستیعاب، ج 2، ص 468 و اسد الغابه، ج 1، ص 163).

2- (2) وقعه صفین، المنقری، ص 268.

3- (3) فقال شمر بن ذی الجوشن: «یا حسین! تعجلت النار؟» (البلاذری؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 187).

4- (4) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 425.

5- (5) حمل شمر فی المسیره حتی طعن فسطاط الحسین علیه السلام بر محه و نادى علی بالنار حتی أحرق هذا البيت علی أهله! فصحن النساء و ولولن و خرجن من الفسطاط. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 438 و البلاذری؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 194).

6- (6) فکتب عمر ابن سعد الی عبیدالله بن زیاد: «اما بعد، فان الله قد أطفأ النائرة، و جمع الکلمه، و

شروط امام، نزدیک به تأیید عبیدالله بود(1) که شمر دخالت کرده و به او گفت: «عمر بن سعد از روی ضعف با حسین علیه السلام سخن می گوید. اگر بنابر خواسته پسر سعد، حسین را رها کنی، فرصت خواهد یافت تا یارگیری کند و در موضع قدرت قرار بگیرد و بر تو مسلط شود. پس او را دستگیر کرده و بر بیعت با یزید وادار کن. سپس اگر خواستی او را عقوبت یا عفو نما».(2)

تأثیر سخنان شمر چنان بغضی در دل امیر کوفه ایجاد کرد که او در نامه خود، بیش از قتل امام را از عمر سعد طلب کرد. او لگدمال کردن پیکر مطهر امام علیه السلام با اسبان را هم خواست.(3) قصد شمر با دخالت در جریان این فتنه، کنار

ص: 114

1- (1) فلما قرأ عبیدالله الکتاب قال: «هذا کتاب رجل ناصح لأمیره، مشفق علی قومه، نعم قد قبلت.» (الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 5، ص 414).

2- (2) فَقَامَ إِلَيْهِ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فَقَالَ: «أَتَقْبَلُ هَذَا مِنْهُ وَقَدْ نَزَلَ بِأُضْحِكَ وَإِلَى جَنْبِكَ وَاللَّهِ لَئِنْ رَحَلَ مِنْ بِلَادِكَ وَلَمْ يَضَعْ يَدَهُ فِي يَدِكَ لَيَكُونَنَّ أَوْلَى بِالْقُوَّةِ وَلَتَكُونَنَّ أَوْلَى بِالضَّعْفِ وَالْعَجْزِ فَلَا تُعْطِهِ هَذِهِ الْمُنْزِلَةَ فَإِنَّهَا مِنَ الْوَهْنِ وَلَكِنْ لَيَنْزِلُ عَلَيَّ حُكْمِكَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ فَإِنْ عَاقَبْتَ فَأَنْتَ أَوْلَى بِالْعُقُوبَةِ وَإِنْ عَفَوْتَ كَانَ ذَلِكَ لَكَ.» (الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 5، ص 414 و المفید الإرشاد، ج 2، ص 88).

3- (3) فَإِنْ قَتَلَ حُسَيْنَ فَأَوْطَى الْخَيْلَ صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ، فَإِنَّهُ عَاقٌ مَشَاقٍ، قَاطِعٌ ظُلُومٍ، وَ لَيْسَ دَهْرِي فِي هَذَا إِنْ يَضُرُّ بَعْدَ الْمَوْتِ شَيْئًا، وَلَكِنْ عَلَيٌّ قَوْلٌ لَوْ قَدْ قَتَلْتَهُ فَعَلْتَ هَذَا بِهِ. (الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 5، ص 415).

زدن عمر بن سعد و گرفتن جای او بود. شمر، عصر تاسوعا با هزاران سرباز به کربلا رسید و نامه امیر کوفه را مبنی بر جنگ با امام یا سپردن فرماندهی لشکر به شمر، به پسر سعد داد. (1)

روز عاشورا، حضرت سیدالشهدا علیه السلام با دیدن شمر، از نام او سؤال کرد و پس از شنیدن نام او، تکبیر گفت و آن گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیثی را نقل کرد که فرمود: «سگ درنده ای را می بینم که خون اهل بیت مرا می لیسد». (2)

در میان فرماندهان لشکر کوفه (3)، او بیش از دیگران به فکر صدمه زدن به (4)

ص: 115

1- (1) ثم كتب عبيدالله ابن زياد إلى عمر بن سعد: «اما بعد، فإنني لم أبعثك إلى حسين لتكف عنه و لا لتطاوله، و لا لتمنيه السلامه و البقاء، و لا لتقعد له عندي شافعاً أنظر، فإن نزل حسين و اصحابه على الحكم و استسلموا، فابعث بهم إلى سلما، و إن أبوا فاحذف إليهم حتى تقتلهم و إن أبيت فاعتزل عملنا و جندنا، و خل بين شمر بن ذى الجوشن و بين العسكر.» (الطبرى؛ تاريخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 415)

2- (2) جَاءَ آخِرُ فَقَالَ أَيْنَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ: «هَا أَنَا ذَا.» قَالَ: «أَبَشِّرُ بِالنَّارِ.» قَالَ: «أَبَشِّرُ بِرَبِّ رَحِيمٍ وَ شَفِيعٍ مُطَاعٍ مَنْ أَنْتَ؟» قَالَ: «أَنَا شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ.» قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اللَّهُ أَكْبَرُ! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ رَأَيْتُ كَأَنَّ كَلْبًا أَبْقَعَ يَلِغُ فِي دِمَاءِ أَهْلِ بَيْتِي.» (ابن نما الحلبي؛ مشيرالأحزان، ص 64 و البدايه والنهايه، ج 8، ص 188).

3- (3) جعل عمر على ميمنته عمرو بن الحجاج الزبيدي، و على ميسرته شمر بن ذى الجوشن و على الخيل عزره بن قيس الأحمسي، و على الرجال شبت بن ربيعى الرياحي، و اعطى الرايه ذويدا مولاه. (الطبرى؛ تاريخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 422).

4- (4) حمل شمر بن ذى الجوشن بليسره و قصدوا نحو الحسين فدافعت عنه الفرسان من أصحابه دفاعاً عظيماً، و كافحوا دونه مكافحه بليغه، فأرسلوا يطلبون من عمر بن سعد طائفه من الرماه

امام بود. و حرم نبوی از جانب او آسایش نداشتند. (1)

هرگاه امام علیه السلام و یارانش به قصد موعظه کوفیان لب باز می کردند، شمر و برخی دیگر با توهین، سخن آنان را قطع می کردند. (2)

کوفیان جرأت قتل امام را نداشتند؛ اما شمر آنان را تحریض کرد تا در لحظات آخر به فرزند پیامبر حمله کنند و کار جنگ را به پایان برند. (3)

عبدالله، به منظور آزار اهل بیت نبوی، شمر را در مسیر کوفه تا شام همراه آنان کرد که با سنگ دلی و بی رحمی آنان را مورد اذیت و آزار قرار دهد. (4)

او پنج سال بعد از واقعه کربلا- و در زمان استقرار دولت مختار، در حالی که از کوفه فرار کرده بود و به بصره می رفت، تحت تعقیب مأموران مختار قرار گرفت و کشته شد. (5)

ص: 116

1- (1) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 438 و البلاذری؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 194.

2- (2) فرماہ شمر بن ذی الجوشن بسهم و قال: «اسکت اسکت الله نامتک، ابرمتنا بکثره کلامک.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 426).

3- (3) نَادَى شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الْفُرْسَانَ وَالرَّجَالَ فَقَالَ: «وَيَحْكُمُ مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ ثَكَلْتُمْ أُمَّهَاتِكُمْ فَحُمِلَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ.» (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 112).

4- (4) المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 119.

5- (5) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 6، ص 53.

او در میان شیعیان کوفه دارای نفوذ بود و در دوران خلافت معاویه، نفوذ او

در خدمت زیاد و فرزندش عبیدالله قرار گرفت تا خالص ترین شیعیان با مکر او، به دست حکومت جور به شهادت برسند. حجر بن عدی، یار باوفای امیر المؤمنین علیه السلام با سیاست و محاصره محمد بن اشعث که با او هم قبیله بود، به دام زیاد بن ابیه افتاد و پس از انتقال به شام، به دستور معاویه به شهادت

ص: 117

1- (1) پدرش اشعث بن قیس کندی، در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله مسلمان شد. او پس از پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر اختلاف پیدا کرد و خلیفه مدتی او را زندانی کرد و سپس آزاد کرد و خواهر خود (ام فروه بنت ابی قحافحه) را به عقد اشعث درآورد و محمد بن اشعث حاصل آن تزویج است. با تأسیس شهر کوفه، اشعث مقیم آن جا شد. در دوران خلافت حضرت علی علیه السلام او از طرف آن جناب، رئیس قبیله ی کنده شد؛ اما پس از چندی، با بی سلیقگی اشعث در مدیریت، حضرت قصد برکناری او را داشت که حجر بن عدی از یاران بااخلاص امیرالمؤمنین علیه السلام و خویشاوند اشعث، از مولا خواست تا او را ابقا کند. در جنگ های صفین و نهروان، یکی از فرماندهان لشکر علی علیه السلام بود؛ ولی گاهی در امور نظامی کارشکنی و دستور آن حضرت را نقض می کرد. پس از جنگ نهروان، امیرالمؤمنین علیه السلام از سربازان خود خواست که معاویه را مهلت ندهند و به جنگ با او بروند؛ ولی اشعث بن قیس مخالفت کرد. او چهل روز پس از شهادت حضرت علی علیه السلام از دنیا رفت و دامادش امام حسن علیه السلام به او نماز خواند. دختر او (جعه) پس از سال ها وفاداری امام حسن مجتبی علیه السلام در زندگی با او، به طمع رسیدن به هدایای معاویه، به قتل همسر خود اقدام کرد و با ریختن سم در آب، امام حسن علیه السلام را به شهادت رساند. (ابن سعد؛ الطبقات الکبری، ج 5، ص 7؛ الدینوری؛ الأخبار الطوال، ص 171، ص 211، 224 و 267؛ ابن عبدالبر؛ الاستیعاب، ج 1، ص 133، 134 و 135 و المفید؛ الارشاد، ج 2، ص 15).

رسید. (1) پس از آن، در اشعار شاعران کوفه خیانت ابن اشعث به حجر منعکس شد. (2)

با ورود عبیدالله به کوفه، محمد بن اشعث از جمله کسانی بود که به او پیوست و همه جانبه او را حمایت کرد و عبیدالله را صاحب اختیار و شایسته در امور مردم کوفه دانست. (3) او به همراه کثیر بن شهاب، قَعْقَاع بن شَور دُهلی و شَبَث بن رَبِعی، در معابر عمومی کوفه می ایستاد و مردم را از حمایت مسلم بن عقیل برحذر می داشت و با فریاد خود، کوفیان را از آمدن لشکر شام می ترساند. (4) محمد بن اشعث، به محض افشای مخفی گاه مسلم بن عقیل، با هفتاد نفر از مردان قبیله قیس، برای دستگیری او اقدام کرد (5) و به او امان داد تا خود را تسلیم کند؛ (6) اما پس از غلبه، او را تحویل عبیدالله داد. عبیدالله، امان دادن ابن اشعث را نپذیرفت (7) و مسلم را به شهادت رساند.

ص: 118

-
- 1- (1) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 264 و ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 51.
 - 2- (2) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 285.
 - 3- (3) فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: «قَدْ رَضِينَا بِمَا رَأَاهُ الْأَمِيرُ لَنَا كَانَ أَوْ عَلَيْنَا إِنَّمَا الْأَمِيرُ مُؤَدَّبٌ.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 367 و المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 50).
 - 4- (4) جَعَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَ كَثِيرُ بْنُ شِهَابٍ وَ الْقَعْقَاعُ بْنُ شَوْرِ الدُّهْلِيُّ وَ شَبَثُ بْنُ رَبِيعٍ يُرْدُونَ النَّاسَ عَنِ الْحُقُوقِ بِمُسْلِمٍ وَ يَخَوِّفُونَهُمُ السُّلْطَانَ. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 370 و المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 53).
 - 5- (5) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 373؛ المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 57 و ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 52.
 - 6- (6) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 374؛ المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 58 و ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 53.
 - 7- (7) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 375 و المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 60.

ابن اشعث با امان دادن به هانی بن عروه هم، او را فریب داده و به نزد عبیدالله برده بود. (1) پس از آرام شدن نهضت در کوفه محمد بن اشعث از عبیدالله تقاضای آزادی هانی را کرد؛ اما تأثیر نداشت و هانی را به شهادت رساند. (2)

ابن اشعث روز عاشورا، به امام حسین علیه السلام گفت: «تورا به آتش جهنم خبر می دهم». امام پاسخ داد: «من به ملاقات پروردگارم نایل می شوم». سپس حضرت نام او را پرسید؛ او گفت: «من محمد بن اشعث هستم». (3)

در زمان قیام مختار او در تکریت بود. (4) مختار به عبدالرحمن، پسر محمد بن اشعث که از یاران مختار بود، گفت: «من قصد دارم کسی را برای دستگیری پدرت مأمور کنم؛ زیرا او در قتل حسین بن علی علیه السلام مشارکت داشته و در روز عاشورا به فرزند پیامبر توهین کرده و گفته است ای حسین! چه قرابت و نسبتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله داری که ما نداریم؟ و منکر فضیلت حسین شده است». (5) عبدالرحمن از مختار اجازه گرفت تا پدرش را نزد او بیاورد. پس به تکریت رفته و با او درباره تسلیم شدن سخن گفت. ابن اشعث به امید وساطت فرزندش به کوفه آمد. چون مقدمات انتقام از قاتلین امام علیه السلام فراهم

ص: 119

1- (1) البلاذری؛ أنساب الأشراف، ج 2، ص 80.

2- (2) المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 63.

3- (3) البلاذری؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 193.

4- (4) ابن أعثم؛ الفتوح، ج 6، ص 241.

5- (5) ابن أعثم؛ الفتوح، ج 6، ص 242.

نبرد، مختار به او امان داد.⁽¹⁾ در دوران انتقام مختار، او به بصره نزد مصعب بن زبیر فرار کرد. مختار خانه او را در محله کنده خراب کرده و خانه حجر بن عدی را که به دست زیاد خراب شده بود، در همان محل تجدید بنا کرد.⁽²⁾ محمد بن اشعث از طرف مصعب والی موصل شد.⁽³⁾ وقتی عامل مختار به موصل رفت و ابن اشعث توان جنگ با او را نداشت، از آن جا گریخت.⁽⁴⁾ پس از مدتی، او به همراه لشکر مصعب به جنگ مختار آمد و در جنگ کشته شد.⁽⁵⁾

محمد بن اشعث، به خلفا و امرای بنی امیه خدمت فراوان کرد؛ اما در نزد همه آنان بی اهمیت و بی ارزش بود. ابن اشعث، به همراه احنف بن قیس در شام با معاویه ملاقات کرد. وقتی خواست در کنار احنف بنشیند، مورد اعتراض معاویه قرار گرفت که تا احنف ننشسته است، حق جلوس نداری.⁽⁶⁾ نزد عبیدالله هم برای مسلم و هانی بن عروه طلب بخشش کرد؛ ولی با جسارت و توهین عبیدالله روبه رو شد.⁽⁷⁾

ص: 120

-
- 1- (1) ابن اعثم؛ الفتوح، ج 6، ص 243.
 - 2- (2) کان محمد بن الأشعث بن قیس ممن هرب إلى مصعب فأمر المختار بهدم داره وأن یبني بها دار حجر بن عدی التی کان زیاد هدمها. (الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 6، ص 66 و ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 273).
 - 3- (3) ابن اعثم؛ الفتوح، ج 6، ص 241.
 - 4- (4) ابن اعثم؛ الفتوح، ج 6، ص 241.
 - 5- (5) الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 6، ص 101 و ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 288.
 - 6- (6) الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 5، ص 332.
 - 7- (7) شرح وقایع آن در فصول مسلم و هانی در این کتاب آمده است.

او یکی از کسانی بود که در قتل امام حسین علیه السلام شرکت داشت و در بعضی از روایات قاتل آن حضرت، سنان بن انس نخعی معرفی شده است. او زورمند بود؛ ولی مردم او را بسیار احمق می دانستند. (1) کارهایی که عقلاً نمی کردند، او به راحتی با اندکی تحریک دیگران و بدون آن که فکر کند، آن را انجام می داد. (2) او با تشویق شمر بن ذی الجوشن، بر جدا کردن سر مطهر و اطمینان سید الشهداء علیه السلام از پیکرش جرأت یافت. (3) مردم به او گفتند تو فرزند فاطمه و بزرگ عرب را کشتی. پس برو نزد فرماندهانت تا اجرت را بگیری، اگر همه اموال خود را به تو دهند کم است. پس سوار بر اسب شد به سوی خیمه عمر سعد رفت و فریاد زد من کسی را که دارای بهترین پدر و مادر بود را کشتم، عمر سعد که از تاثیر سخن ابن سنان بر سربازان خود هراسناک شده بود، گفت حقیقتاً او دیوانه است پس او را نزد من آورید، سپس با چوب دستی خود او را زد و گفت: ای دیوانه چرا چنین سخن می گوئی اگر عیب‌الله بن زیاد سخن تو را بشنود گردنت را می زند. (4)

ص: 121

-
- 1- (1) كان سنان بن أنس شجاعاً و كانت به لؤثة (استرخاء و حمق). (أنساب الأشراف، ج 3، ص 204).
 - 2- (2) لقد مكث طويلاً من النهار و لو شاء الناس أن يقتلوه لفعلوا، ولكن كان يتقى بعضهم ببعض دمه، و يحب هؤلاء أن يكفئهم هؤلاء مؤنه قتله. (البدایه و النهایه، ج 8، ص 188).
 - 3- (3) فجعل شمر يحرصهم عليه. (أنساب الأشراف، ج 3، ص 202).
 - 4- (4) فقال الناس لسنان بن انس: قتلت حسين بن علي و ابن فاطمه ابنه رسول الله صلى الله عليه و آله، قتلت اعظم العرب خطراً، جاء الي هؤلاء يريد ان يزيلهم عن ملكهم، فات امراءك فاطلب ثوابك منهم، لو

او از انتقام مختار جان سالم به در برد و به بصره گریخت و به مصعب بن زبیر پناه برد. مختار خانه او را در کوفه منهدم کرد. (1) اموال او چون کافر حربی، غارت شد. سنان پس از سقوط مختار به کوفه برگشت و مورد احترام بنی امیه قرار گرفت. چند سال بعد روزی حجاج بن یوسف، امیر خون آشام کوفه در مجلس عمومی گفت: «هر کس کار بزرگی انجام داده، برخیزد و بگوید». سنان برخاست و گفت: «من حسین را به قتل رسانده ام». حجاج او را بسیار تشویق کرد. بعد از آن که به خانه برگشت، زبانش بند آمد و لال شد و قوه تدبیر او که بسیار ضعیف هم بود، به طور کامل زایل شد؛ (2) طوری که در هر جا غذایی

ص: 122

-
- 1- (1) هرب سنان بن أنس النخعی الذی کان یدعی قاتل الحسین علیه السلام فالحق بالبصره فهدم المختار داره. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 6، ص 65؛ أنساب الأشراف، ج 6، ص 410 و البدایه و النهایه، ج 8، ص 272).
- 2- (2) قال الحجاج: «من کان له بلاء فلیقم؟» فقام قوم فذکروا و قام سنان بن أنس فقال: «أنا قاتل حسین.» فقال: «بلاء حسن.» و رجع سنان إلى منزله فاعتقل لسانه و ذهب عقله فكان يأکل و

می خورد، همان جا هم قضای حاجت می کرد. او پانزده روز بعد از این جریان از دنیا رفت. (1)

ص: 123

1- (1) مات بعد خمس عشره ليله. (أنساب الأشراف، ج 6، ص 410).

بني هاشم

اشاره

ص: 125

در میان شهیدان کربلا، نامدارانی از قبیله بنی هاشم بودند که شامل: فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام عقیل و جعفر (غیر از عبدالله بن جعفر) از نسل ابوطالب (2) و اولاد امام حسن علیه السلام و سیدالشهدا علیه السلام بودند که سال ها تحت

ص: 127

1- (1) فرزندان عباس بن عبدالمطلب هم هاشمی هستند؛ ولی بر فرزندان عبدالله و ابوطالب حسادت ورزیده و با آنان دشمنی و کردند و در این دشمنی، بزرگ ترین جنایت ها را مرتکب شدند و از کرامت هاشمی در خود چیزی باقی نگذاشتند. در عصر قیام عاشورا هم هیچ یک از فرزندان عباس، امام حسین علیه السلام را همراهی نکردند. این نکته با مراجعه به نام اصحاب امام معلوم می شود. در روایتی هم پیامبر صلی الله علیه و آله بنی هاشم را در داشتن کرامت تخصیص می زند و نسل خود از آل هاشم را دارای شرف و کرامت می داند: «ان الله اصطفیٰ کنانه من اسماعیل، و اصطفیٰ من بنی کنانه قریشاً، و اصطفیٰ من قریش بنی هاشم، و اصطفانی من بنی هاشم.» (الأمالی للمفید، ص 216 و الأمالی للطوسی، ص 246).

2- (2) علاوه بر جناب عبدالله (پدر عالی قدر رسول خدا صلی الله علیه و آله) همواره ابوطالب پدر بزرگوار حضرت علی علیه السلام و جعفر و عقیل (پدران شهدای بنی هاشم در روز عاشورا) مورد توجه خداوند قرار داشتند؛ به طوری که بعد از ارتحال ابوطالب علیه السلام جبرئیل خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «تنها یار و یاور خود در مکه را از دست دادی.» عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «لَمَّا تُوفِّيَ أَبُو طَالِبٍ نَزَلَ جَبْرَائِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ! اخْرُجْ مِنْ مَكَّةَ فَلَيْسَ لَكَ فِيهَا

تربیت مستقیم امیرالمؤمنین، امام حسن مجتبی و حضرت ابی عبدالله علیهما السلام قرار داشتند و به لحاظ داشتن خصوصیات بی نظیر، می توان آن ها را بزرگ ترین و مهم ترین اصحاب امام حسین علیه السلام برشمرد.

ریشه های نسل هاشمی به انسان های باکرامت و بلندهمت که هرگز غبار شرک و بت پرستی دامن آنان را نگرفت، برمی گردد. بنی هاشم که اولاد ابراهیم علیه السلام هستند، نقیبان بشر در هر دوره تاریخ بودند. اجداد بنی هاشم در نجات بشر و یاری رساندن به مظلومان در طول تاریخ همت کرده و آنان را از هرگونه تعرض از ناحیه ظالمان صیانت کرده اند.⁽¹⁾ احساس اصالت و ریشه، از طریق صلب های انسان های شجاع و کریم در اعماق تاریخ تا ابراهیم، حضرت سیدالشهدا علیه السلام را بر آن داشت تا بیعت با زناکاران ظالم را نپذیرد و مرگ را بر آن بیعت خوارکننده، گوارا قلمداد کند. صبح روزی که امام علیه السلام به شهادت رسید، کلماتی به مردم کوفه فرمود، از جمله آن که: «هیهات منا الذله یأبی الله ذلک لنا ورسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و أنوف حمیه و نفوس أیبه من أن نؤثر طاعه اللئام علی مصارع الکرام؛ بیعت با یزید ذلتی است که خداوند و رسول او و مؤمنین و دامن های پاک و پاکیزه و طینت های بزرگوار و ارواح بلند، برای ما اهل بیت نخواستند تا به خاطر آن از مرگ فرار کرده و تن به اطاعت انسان های فرومایه و پست بدهیم».⁽²⁾

ص: 128

1- (1) اللهوف، ص 97.

2- (2) پیمان حلف الفضول یکی از شواهد تاریخ است که دادرسی و دستگیری از مظلومان توسط بنی هاشم را گواهی می دهد.

اصلاب شامخه و ارحام مطهره، بستر تولد آنان بوده است(1). محیط تربیتی طالبین، بیوتی بود که آثار وحی و حضور جبرئیل در آن مشهود بود(2). کودکان شیرخوار و نابالغ بنی هاشم، همان مقام را نزد خداوند دارند که مردان رشید آنان دارند. تجلی معنویت در بیوت بنی هاشم بیش از ظواهر مادی آن بود. تولد نوزادانی که رشد جسمانی آنان تحت تأثیر رشد روحانی و معنوی شان باشد، مکرر اتفاق افتاد است. حضرت زهرا علیها السلام در هر روز خود، یک هفته افراد عادی و در هر هفته به اندازه یک ماه آنان رشد جسمی داشت.

حضرت امام حسین علیه السلام در چند روز آغازین تولد، با مکیدن زبان جدش بی نیاز از شیر هر زنی بود.(3)

ص: 129

1- (1) يا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ لَمْ تَنْجَسِكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا وَ لَمْ تُلِيسِكَ مُدْلِهَمَاتِ ثِيَابِهَا. (بحار الانوار، ج 98، ص 200).

2- (2) لَقِيَ رَجُلٌ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالثَّعْلَبِيِّ وَ هُوَ يَرِيدُ كَرْبَلَاءَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مِنْ أَى الْبُلْدَانِ أَنْتَ؟» فَقَالَ: «مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ.» قَالَ: «يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ لَقَيْتُكَ بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتُكَ أَثَرَ جَبْرِئِيلَ مِنْ دَارِنَا وَ نُزُولِهِ عَلَى جَدِّي يَا الْوَحَى يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ! مُسْتَتَفَى الْعِلْمِ مِنْ عِدَدِنَا أَفَعَلِمُوا وَ جَهَلْنَا هَذَا مَا لَا يَكُونُ.» - عَنْ شَيْخٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَالَ: «رَأَيْتُ عَلَى بَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَنَى فَقَالَ: «فَمَنْ الرَّجُلِ؟» فَقُلْتُ: «رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ.» فَقَالَ لِي: «يَا أَخَا أَهْلِ الْعِرَاقِ! أَمَا لَوْ كُنْتُ عِنْدَنَا بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتُكَ مَوَاطِنَ جَبْرِئِيلَ مِنْ دُورِنَا اسْتَفَانَا النَّاسُ الْعِلْمَ فَتَرَاهُمْ عَلِمُوا وَ جَهَلْنَا.» (بصائر الدرجات، الصفار، ص 11 و 12).

3- (3) عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ يُؤْتَى بِهِ الْحُسَيْنُ فَيَلْقِمُهُ لِسَانَهُ فَيَمُصُّهُ فَيَجْتَرِي بِهِ وَ لَمْ يَرْتَضِعْ مِنْ أُنْتَى.» (الكافي، ج 1، ص 465).

در کربلا اغلب آنان دوره جوانی را سپری می کردند. (1) سنّ عموم آنان کمتر از عمر امام علیه السلام بود. علی رغم عمر کوتاه، از عقل و معرفت سرشاری بهره مند بودند و در کارهای بزرگ شرکت می کردند؛ به همین دلیل، عموم مردان شان غیر از محمد بن حنفیه با امام از مدینه خارج شدند و در نهضتش شرکت کردند. (2) پیش از خروج از مدینه حضرت به محمد بن حنفیه فرمود: «إني قد عزمتم على الخروج إلى مكة وقد تهيأت لذلك أنا وإخوتي وبنوإخوتي و شيعتي وأمرهم أمري وأبيهم رأبي؛ من تصميم سفر به مکه را دارم و برادرانم و فرزندان برادرم (اولاد امام حسن علیه السلام) و جمعی از شیعیانم با من هستند. تصمیم آن ها، همان تصمیم من و انتخاب شان همان انتخاب من است.» (3)

البته خاندان ابي طالب، هر یک دارای مراتب متفاوت بودند و این تفاوت از سخنان امام علیه السلام که درباره آنان گفته است، معلوم می شود.

عده ای که به منظور رسیدن به مطامع دنیوی، امام حسین علیه السلام را همراهی می کردند، در منزل ثعلبیه، با خبر شهادت مسلم بن عقیل رحمه الله از اطراف امام متفرق شدند و کسی به غیر از بنی هاشم (آل ابوطالب) که از مدینه با او بودند و برخی افراد که به او ملحق شدند، نماند. (4)

ص: 130

1- (1) فقتل اصحاب الحسين عليه السلام كلهم، وفيهم بضعة عشر شاباً من اهل بيته. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 389).

2- (2) اما الحسين عليه السلام فإنه خرج ببنيه و اخوته و بنى أخيه و جل اهل بيته، إلا محمد بن الحنفية. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 341).

3- (3) الفتوح، ابن أعمش؛ ج 5، ص 21.

4- (4) فَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِدًّا مَالًا حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاءُوا مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ وَنَفَرٍ بِيْرِ مِمَّنْ انْضَوْا إِلَيْهِ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 75).

در طول مسیر مکه تا کربلا، خبرهای نگران کننده و هولناک، مثل شهادت مسلم بن عقیل و بعضی از یاران و حرکت چندین هزار نفری دشمن به سوی امام، نسل پاک ابوطالب را از همراهی مولای شان بازداشت و هرگز او را تنها نگذاشتند تا به شهادت رسیدند؛ زیرا قیام او را راه بندگی و تقرب به خداوند دیدند. سخنان آنان با امام در طول مسیر تا لحظه شهادت، اعتقاد و ایمان راسخ آنان را نشان می دهد. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در وصف بنی هاشم که امام حسین علیه السلام را همراهی کردند، فرمود: «اما أهله الادنون من اقربائه، فأبوا وقالوا لانفارقک، و یحزننا ما یحزنک، و یصیبنا ما یصیبک، و انا اقرب ما یکون إلى الله اذا کنا معک؛ بعد از آن که امام، از آن ها خواست که او را ترک کنند و [به مدینه] برگردند، گفتند ما از تو جدا نمی شویم. با غصه های تو محزون هستیم و با گرفتاری های تو هم مصیبت زده خواهیم بود، وقتی در کنار شمایم، کاملاً به خدا نزدیک هستیم».(1)

کلماتی که حضرت سیدالشهدا علیه السلام درباره آن بزرگواران فرمودند، شاهی بر جلالت قدر و جایگاه بی بدیل آنان است.

اصرار اصحاب امام حسین علیه السلام بر سبقت بر خاندان ابی طالب در جنگ و نثار جان در دفاع از امام و اهل بیت او، گواه تربیت برتر بنی هاشم است.(2)

زهیر بن قین به امام علیه السلام عرض کرد: «دوست دارم تا هزار مرتبه کشته شوم و زنده شده و دوباره بمیرم تا خداوند به وجود من کشته شدن را از تو و فرزندان

ص: 131

1- (1) تفسیر الامام الحسن العسکری علیه السلام، ص 218.

2- (2) جعل أصحاب الحسین علیه السلام یسارعون إلى القتل بین یدیه... فلما لم یبق معه سوی اهل بیته. (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 112).

ضحاک بن عبدالله مشرقی که همه رشادت و کارزار اصحاب را در روز عاشورا دید و آن گاه از امام علیه السلام جدا شد، می گوید: «همه اصحاب امام به میدان رفتند و به شهادت رسیدند و کسی غیر از او و اهل بیتش باقی نماندند» (2).

در وصف آنان گفته اند که با حسین بن علی علیه السلام عده ای از اهل بیت او به شهادت رسیدند که در صفات عالی، شبیه آنان روی زمین نبود. (3)

بنی اسد هم در دفن شهدای کربلا رعایت منزلت طالبین را کرده و آنان را در نزدیک ترین مکان به امام علیه السلام و سایر شهدا را بعد از آن ها داخل حایر حسینی دفن کردند. (4) فقط عباس بن علی علیه السلام در مکانی که الآن قبر اوست، کمی دورتر از مضجع امام قرار دارد.

ص: 132

1- (1) قال زهیر بن القین: «والله لوددت انی قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتى اقتل کذا الف قتله، و ان الله یدفع بذلک القتل عن نفسک و عن انفس هؤلاء الفتیه من اهل بیتک.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 419).

2- (2) عن الضحاک بن عبدالله المشرقی، قال: «لما رأیت أصحاب الحسین قد أصیبوا، و قد خُلص الیه و الی اهل بیته.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 444).

3- (3) عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ قَالَ: «قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ مَا كَانَ لَهُمْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ شَيْئًا.» (البدایه و النهایه، ج 8، ص 189 و بحار الأنوار، ج 45، ص 64).

4- (4) فَهَؤُلَاءِ سَبْعَةٌ عَشَرَ نَفْسًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ - إِخْوَةُ الْحُسَيْنِ وَ بَنُو أَخِيهِ وَ بَنُو عَمَّتِي جَعْفَرٍ وَ عَقِيلٍ وَ هُمْ كُلُّهُمْ مَدْفُونُونَ مِمَّا يَلِي رِجْلِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَشْهَدِهِ حُفِرَ لَهُمْ حَفِيرَةٌ وَ أُقْوِيَ فِيهَا جَمِيعًا... إِنَّمَا يَزُورُهُمُ الزَّائِرُ مِنْ عِنْدِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ يَوْمِي إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي نَحْوَ رِجْلِيهِ بِالسَّلَامِ وَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جُمَلَتِهِمْ وَ يَقَالُ إِنَّهُ أَقْرَبُهُمْ دَفْنَا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 126).

آوردن مقتل بعضی از بنی هاشم، شخصیت متعالی آنان را بیشتر بیان می کند:

حضرت علی اکبر علیه السلام

او فرزند بزرگ امام حسین علیه السلام بود و در میان اصحاب امام، فقط نام او در «زیارت - معتبر - عاشورا» آمده است. بعضی از محققین گفته اند که چون ورود این مأثوره به منظور زیارت شهدایی است که روز عاشورا با ایثار جان خود به شهادت رسیده اند، پس حضرت علی اکبر علیه السلام مورد نظر فقره «السلام... علی بن الحسین» است. (1)

حضرت علی اکبر علیه السلام با آن که جوان بود (2)، و جاهت عمومی داشت و در بین مردم

ص: 133

1- (1) میرزا ابوالفضل ثقفی تهرانی؛ شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشور، ذیل فقره ی «السلام علی بن الحسین».

2- (2) شیخ مفید، سنّ او را هنگام شهادت زیر بیست سال گفته است؛ (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 106). اما شواهدی که در متن ذکر شده است، سن او را حدود سی سال نشان می دهد. برخی از مؤرخین او را بدون فرزند می دانند. (الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 11، ص 520 و ابن سعد؛ الطبقات الکبری، ج 5، ص 163). اما از نظر امام صادق علیه السلام در زیارت مأثور، آن حضرت دارای اولاد بوده است و از خداوند برای فرزندانش سلام و صلوات درخواست شده است: عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثُّمَالِي قَالَ قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا أَرَدْتَ الْمَسِيرَ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... ثُمَّ صِرْ إِلَى قَبْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهُوَ عِنْدَ رَجُلٍ الْحُسَيْنِ فَإِذَا وَقَفْتَ عَلَيْهِ فَقُلْ... صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى عَشْرَتِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ وَأَبَائِكَ وَأَبْنَائِكَ وَأُمَّهَاتِكَ الْأَخْيَارِ الْأَبْرَارِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَابْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ...» (ابن قولویه؛ کامل الزیارات، ص 239).

شناخته شده بود. (1) او بسیار خوش اخلاق بود. (2)

روزی معاویه در اوج قدرت به اطرافیانش گفت: «چه کسی به امر حکومت لایق تر است؟» همه گفتند: «تو شایسته ترین هستی». او گفت: «نه، بلکه علی بن الحسین علیه السلام سزاوارترین فرد برای حکومت است؛ زیرا جدش رسول الله صلی الله علیه و آله است و شجاعت و سخاوت در او موج می زند». (3)

به خاطر شخصیت معنوی او بود که روز عاشورا، بسیاری از کوفیان از این که قاتل مستقیم او باشند، اجتناب می کردند. (4) تا ننگ قتل او بر ذمه شان نباشد. او همواره در این سفر خطیر مورد اعتماد پدرش بود. در مذاکرات با عمر بن سعد، امام علیه السلام به فرزندش علی اکبر و برادرش عباس اجازه داد تا در کنارش و شاهد گفت و گوی شان باشند. (5) حضرت سیدالشهدا علیه السلام بعضی از اسرار غیبی را که در آغاز حرکت از مکه، مصلحت انتشار آن در بین همه همراهان نبود، با او در میان گذاشت.

ص: 134

1- (1) كَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا. (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 106 و ابن طوس؛ اللهوف، ص 112).

2- (2) كَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا وَأَحْسَنِهِمْ خُلُقًا. (ابن طوس؛ اللهوف، ص 112).

3- (3) قال معاویه: «من أحق الناس بهذا الأمر؟» قالوا: «أنت.» قال: «لا، أولى الناس بهذا الأمر علی بن الحسین بن علی، جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله، وفيه شجاعه بنی هاشم، و سخاء بنی امیه، و زهو ثقیف.» (أبوالفرج الأصفهانی؛ مقاتل الطالبین، ص 86).

4- (4) أَهْلُ الْكُوفَةِ يَتَّبِعُونَ قَتْلَهُ. (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 106).

5- (5) فَلَمَّا اتَّقَيَا أَمْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ فَتَنَحَّوْا عَنْهُ وَبَقِيَ مَعَهُ أَخُوهُ الْعَبَّاسُ وَابْنُهُ عَلِيُّ الْأَكْبَرِ. (ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص

(.92)

عقبه بن سمعان که غلام حضرت رباب علیها السلام (همسر حضرت اباعبدالله علیه السلام) بود و در طول سفر، همراه کاروان امام بود(1)، می گوید: «بعد از منزل بنی مقاتل، کلمه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) را از پدر بزرگوارش شنید. از علت آن پرسید. امام، در جواب فرمود: «خواب سبکی مرا فراگرفت. در رؤیای صادقه دیدم که قومی در حرکت بودند و سواری آنان را تعقیب می کرد و می گفت این جماعت در حرکت هستند و مرگ به دنبال آنان است، فهمیدم مرگ ما نزدیک است». (2) علی اکبر علیه السلام ضمن آن که آرزو کرد ناراحتی پدرش را نبیند، از حضرت پرسید: «آیا ما بر حق نیستیم؟» امام فرمود: «البته که بر حق هستیم». او در پاسخ گفت: «در این صورت، از مرگ نمی هراسیم». (3)

ص: 135

1- (1) عقبه بن سمعان (و کان مولی للرباب بنت امرئ القیس الکلبیه، و هی أم سکینه بنت الحسین) (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 454).

2- (2) فقال عقبه بن سمعان: «لَمَّا ارتحلنا عن قصر بنی مقاتل، خفق برأسه خفقه، ثم انتبه و هو يقول: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، و الحمد لله رب العالمین.» ثم کَرَّرَهَا مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ ابْنُ عَلِيٍّ بَنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ عَلِيٌّ فَرَسَ لَهُ، فَقَالَ: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، و الحمد لله رب العالمین، یا أبت! جعلت فداک، مم استرجعت و حمدت الله؟» فقال الحسین علیه السلام: یا بنی! إنی خفقت برأسی خفقه فعنّ لی فارس علی فرس فقال: «القوم یسیرون و المنايا تسری إلیهم.» فعلمت أنّها أنفسنا نعت إلینا.» (الإرشاد، ج 2، ص 82 و تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 407).

3- (3) فقال له: «یا أبت! لا- أراک الله سوءً، ألسنا علی الحق؟» قال: «بلی، والذی إلیه مرجع العباد.» قال: «یا أبت! إذن لانبالی نموت محقّین.» فقال له: «جزاک الله من ولد خیر ما جزی ولدا عن والده.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 407 و ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 71).

در حالی که قبل از رسیدن به کربلا و در منزل «عقبه البطن» حضرت در حضور اصحابش، از شهادت حتمی خود در این راه با آنان سخن گفت. (1)

او حرکت پدرش را کاملاً معرفتی، عقلانی و مورد رضای خداوند می دانست و در حفظ و احیای این حرکت نگران جان خود نبود و اولین مجاهد هاشمی بود که به میدان رفت و مبارزه سختی با دشمنان انجام داد. (2) او برای این که در خدمت به پدر بزرگوارش کوتاهی نکرده باشد، در طول سفر از امام علیه السلام دور و از او غافل نمی شد. (3)

تکریم بی نظیر حضرت سیدالشهدا علیه السلام از او، هنگامی که عزم رفتن به میدان داشت، شخصیت عرشی او را ثابت می کند. امام علیه السلام در آن هنگام، اسب خود (به نام لاحق) را به او داد (4) و در حالی که اشک می ریخت و امیدی به زنده ماندن او نداشت (5)، در سخنان خود ارکان شخصیت او را برگرفته از صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی کرد. حضرت صفات ظاهری و باطنی، لحن کلام و اخلاق

ص: 136

1- (1) عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: «لما صعد الحسين بن علي عليه السلام عقبه البطن، قال لأصحابه: «ما أراني إلا مقتولاً.» قالوا: «و ما ذاك يا أبا عبد الله؟» قال: «رؤيا رأيتها في المنام.» قالوا: «و ما هي؟» قال: «رأيت كلاباً تنهشني أشدها على كلب أبقع.» (ابن قولويه؛ كامل الزيارات، ص 75).

2- (2) كان أول قتيل من آل أبي طالب على الأكبر ابن الحسين بن علي عليه السلام. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 446؛ البلاذري؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 200 و ابن كثير؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 185).

3- (3) لأنه جعل يقى أباه، و جعل يقصد أباه. (ابن كثير؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 185).

4- (4) كان مع الحسين فرس له يدعى لاحقاً حمل عليه ابنه علي بن الحسين عليه السلام. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 424).

5- (5) نظر إليه نظر آيس منه و أرخى عينه و بكى. (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 113).

و عقلا نیت علی اکبر را تحت تأثیر مراتب وحی نبوی برشمرد. (1) شباهت علی اکبر به قدری به رسول الله صلی الله علیه و آله زیاد بود که امام فرمود: «رنج فراق رسول الله را با دیدن علی اکبر علیه السلام جبران می کردیم» و بر این گفته خود، خداوند را شاهد گرفت. (2) امام علیه السلام دشمنان و قاتلین علی اکبر را نفرین کرده و عرض کرد: «خداوند! برکات زمین را نصیب آنان نفرما و اگر تا به حال به آنان نعمت دادی؛ پس اکنون متفرق شان کن و رابطه آنان را قطع فرما و حاکمان را از آنان ناراضی فرما، آنان ما را دعوت کردند تا یاری مان کنند، ولی با ما دشمنی کردند و علیه ما به جنگ پرداختند». (3) سپس خطاب به عمر بن سعد فرمود: «ای عمر بن سعد! خداوند نسل تو را قطع کند و برکت از تو گرفته شود و کسی را بر تو مسلط کند که در بستر تو را بکشد. تو رحم مرا قطع کردی و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله را حفظ نکردی. (4)

ص: 137

-
- 1- (1) قال: «اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز إليهم غلام أشبه القوم خلقا و خلقا و منطلقا برسولك محمد صلی الله علیه و آله». (ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 114؛ الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 446 و الخوارزمی؛ مقتل الحسين علیه السلام، ج 2، ص 34).
- 2- (2) قال: «اللهم اشهد أنه قد برز إليهم غلام أشبه الناس خلقا و خلقا و منطلقا برسولك، و كنا إذا اشتقنا إلى نبيك نظرنا إليه». (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 166).
- 3- (3) «فامنعهم بركات الأرض، فإن متعتهم إلى حين ففرقهم فرقا، و اقطعهم قطعاً، و اجعلهم طرائق قديدا، و لاترض الولاه عنهم أبدا، فإنهم دعونا لينصرونا ثم عدوا علينا يقاتلوننا». (الفتوح، ج 5، ص 114).
- 4- (4) ثم صاح الحسين عليه السلام بعمر بن سعد فقال: «ما لك قطع الله رحمك، و لا بارك لك في أمرك و سلط عليك بعدى من يقتلك علی فراشك، كما قطعت رحمى و لم تحفظ قرابتي من محمد صلی الله علیه و آله». (الفتوح، ج 5، ص 114).

وقتی مختار، عمر بن سعد را به قتل رساند، پسرش حفص را احضار کرد و از او پرسید: «صاحب این رأس را می شناسی؟» او گفت: «آری، زندگی پس از او را دوست ندارم». مختار دستور داد گردن او را هم زدند. سپس گفت: «قتل پدر در برابر خون پدر و قتل پسر در مقابل شهادت مظلومانه علی بن الحسین علیه السلام اگرچه این دو به لحاظ مقام یک سان نبودند. به خدا قسم! اگر اکثر قریش را بکشم، جبران یک انگشت از حسین نخواهد شد.» (1) بدین ترتیب نفرین امام علیه السلام نسبت به نسل عمر سعد، محقق شد.

روز عاشورا، در جنگ علی اکبر حادثه عجیبی رخ داد. او پس از آن که مدتی جنگید، به سوی امام علیه السلام آمد و گفت: «پدر جان! نزدیک است که تشنگی مرا بکشد و سنگینی شمشیر مرا سخت به زحمت انداخته؛ آیا شما دسترسی به آب دارید؟» (2) امام که آبی برای رفع تشنگی او نداشت، دلش بر او سوخت و شروع

ص: 138

1- (1) فقال المختار لابنه حفص بن عمر بن سعد وهو جالس عنده: «أتعرف هذا الرأس؟» فاسترجع وقال: «نعم، ولا خير في العيش بعده.» قال له المختار: «صدقت، فإنك لاتعيش بعده.» فأمر به فقتل، وإذا رأسه مع رأس أبيه ثم إن المختار قال: «هذا بحسين وهذا بعلي بن حسين، ولا- سواء، والله لو قتلت به ثلاثة ارباع قریش ما وفوا انمله من أنامله (الحسين).» (الطبری؛ تاریخ الامم والملوک، ج 6، ص 61؛ الفتوح، ج 6، ص 246 و أنساب الأشراف، ج 6، ص 406).

2- (2) سؤالی که به ذهن می رسد آن است که کسی که به تصریح امام معصوم در صفات ظاهری و باطنی، شبیه ترین کس به رسول الله صلی الله علیه و آله است، کم ترین صفات در این شباهت آن است که صبر و شکیبایی نبوی داشته باشد و با خواسته ی خود عرصه را بر امام خود تنگ نکند، پس چگونه است که در آن لحظات سخت، از پدر چنین درخواستی می کند که امام حسین علیه السلام غصه ای برغصه های بی پایانش افزوده شود؟ مسلماً او خود را آماده ی این سختی ها کرده بود. به نظر می آید شوق به آخرت و درک حضور پروردگار و اشتیاق شدید به ملاقات با رسول الله صلی الله علیه و آله دنیا را برای او تنگ و جنگ را برای او طولانی کرده و او را بی تاب ساخته بود.

به گریستن کرد و ناله اش بلند شد. (1) فرمود پسر م اندکی تاب بیاور و به جنگ ادامه بده؛ به زودی جدّت را ملاقات خواهی کرد که با ظرف آبی تو را سیراب می کند و بعد از آن هرگز تشنه نخواهی شد. (2) پس از آن، دیگر امام، با کسی سخنی نگفت. هنگامی که علی برای آخرین بار از او جدا شد، تاریخ هیچ سخنی از امام علیه السلام نقل نکرده است. این بدین معناست که امام در حالی که شاهد جنگ شایان یادگار و حی، علی اکبر با دشمنان خدا و اصابت شمشیرها و نیزه ها بر بدن او بود، فقط اشک می ریخت و گاهی ناله سر داده و گاهی به گونه ای با خداوند سخن می گفت که کسی چیزی از آن را نشنید؛ (3) ولی هرگز

ص: 139

1- (1) عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ، قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا أَرَدْتَ الْمَسِيرَ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ... ثُمَّ صِرْ إِلَى قَبْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَهُوَ عِنْدَ رَجُلِ الْحُسَيْنِ فَإِذَا وَقَفْتَ عَلَيْهِ فَقُلْ... يَا أَبَتِ أُمَّيْ وَأُمَّيْ مِنْ مَقَدِّمِ بَيْنَ يَدَيْ أَبِيكَ يَحْتَسِبُكَ وَيُنْكِي عَلَيْكَ مُحْتَرِقًا عَلَيْكَ قَلْبُهُ.» (ابن قولویه؛ کامل الزیارات، ص 239).

2- (2) فقاتل قتالا شديدا و قتل جمعا كثيرا ثم رجع إلى أبيه و قال: «يا أبت العطش قد قتلني و ثقل الحديد قد أجهدني فهل إلى شربه من الماء سبيل.» فبكى الحسين عليه السلام و قال: «واغوثة يا بني! قاتل قليلا فما أسرع ما تلقي جدك محمدا صلى الله عليه و آله فيسقيك بكأسه الأوفى شربه لا تنظما بعدها أبدا.» فرجع إلى موقف النزال. (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 113 و ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 115).

3- (3) عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ، قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا أَرَدْتَ الْمَسِيرَ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ... ثُمَّ صِرْ إِلَى قَبْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَهُوَ عِنْدَ رَجُلِ الْحُسَيْنِ فَإِذَا وَقَفْتَ عَلَيْهِ فَقُلْ... لَا تَسْكُنْ عَلَيْكَ مِنْ أَبِيكَ زُفْرَةً.» (ابن قولویه؛ کامل الزیارات، ص 239).

چشم از وجود فرزندش برداشته؛ زیرا به محض سقوط علی از مرکب، خود را به میدان نبرد رساند. و لحظه ای نگاهش را از فرزند خود برداشت تا به بالینش آمد. (1)

حضرت علی اکبر علیه السلام با کوفیان چنان جنگ شجاعانه ای انجام داد. (2) که ضجه آنان بلند شد. (3) چون نتوانستند او را به راحتی از پا در آورند، مُرّه بن مُنقذ عبّدی به کمینش نشست. طولی نکشید که با اصابت خدنگ او، علی اکبر نقش زمین شد. پس از آن، عموم کوفیان به او حمله ور شده و با شمشیرهای خود بدن او را پاره پاره کردند. (4) علی اکبر علیه السلام در حالی که رمقی نداشت، صدای خود را به پدرش رساند و گفت: «خداحافظ ای پدر! می بینم جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله را که به تو سلام می رساند و می فرماید در رسیدن به ما عجله کن». آن گاه ناله ای سرداد و جان را تسلیم حق کرد. (5)

ص: 140

-
- 1- (1) فَبَجَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ. (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 106 و ابن طاوس؛ اللهوف، ص 114).
 - 2- (2) قَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ. (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 113).
 - 3- (3) فلم يزل يقاتل حتى ضجّ أهل الشام (الكوفه) من يده. (ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 115).
 - 4- (4) فَأَعْتَرَضَهُ مُرَّةُ بْنُ مُنْقِذٍ فَطَعَنَهُ فَصَّرَعَ وَاحْتَوَاهُ الْقَوْمُ فَقَطَعُوهُ بِأَسِّ يَأْفِهِمْ. (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 106 و الكامل فی التاريخ، ابن الأثیر؛ ج 4، ص 74). فَرَمَاهُ مُنْقِذُ بْنُ مُرَّةِ الْعَبْدِيِّ - لَعْنَةُ اللَّهِ تَعَالَى - بِسَهْمٍ فَصَّرَعَهُ. (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 113).
 - 5- (5) فرماه منقذ بن مره العبدي - لعنه الله تعالى - بسهم فصرعه فنادی: «يا أبتاه! عليك السلام هذا جدی یقرؤک السلام و یقول لک عجل القدوم علينا.» ثم شهق شهقه، فمات. (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 113).

چند اتفاق در لحظه شهادت علی اکبر علیه السلام عمق وابستگی و علاقه امام و اهل بیت ایشان به او را نشان می دهد.

نخست آن که امام علیه السلام خود را بر بالین او رساند و با دلی سوزان، صورت مبارک خود را بر صورت او گذاشت (1) و خون او را با کف دست خود گرفت و به سوی آسمان پاشید و هیچ قطره ای از آن به زمین برنگشت. (2)

دوم جمله امام حسین علیه السلام که خطاب به او فرمود: «خداوند بکشد مردمی را که تو را کشتند؛ با کشتن تو چه جرأتی در معصیت خداوند کردند و چقدر در هتک حرمت رسول الله صلی الله علیه و آله بی باک هستند. پسر! بعد از تو نفرین باد بر دنیا». (3) قبل از شهادت علی اکبر، امام علیه السلام بطور شخصی، افراد را نفرین می کرد اما بعد شهادت، برای اولین مرتبه عموم کوفیان را نفرین کرد.

و سوم بیرون آمدن حضرت زینب علیها السلام از خیمه و دویدن به طرف قتلگاه علی اکبر علیه السلام که فریاد می زد: «ای وای برادرم! ای وای پسر برادرم!» (4) خارج شدن آن حضرت از خیمه ها، در آن روز پرمصیبت که به درخواست امام علیه السلام تا

ص: 141

-
- 1- (1) فجاء الحسين عليه السلام حتى وقف عليه و وضع خده على خده. (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 114).
 - 2- (2) عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِي قَالَ، قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا أَرَدْتَ الْمَسِيرَ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ... ثُمَّ صِرَ إِلَى قَبْرِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَهُوَ عِنْدَ رِجْلِ الْحُسَيْنِ فَإِذَا وَقَفْتَ عَلَيْهِ فَقُلْ... يَرْفَعُ دَمَكَ بِكَفِّهِ إِلَى أَعْنَانِ السَّمَاءِ، لَا يَرْجِعُ مِنْهُ قَطْرَةٌ.» (ابن قولويه؛ كامل الزيارات، ص 239).
 - 3- (3) قال: «قتل الله قوما قتلوك ما أجزأهم على الله وعلى انتهاك حرمة الرسول على الدنيا بعدك العفاء.» (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 114 و ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 74).
 - 4- (4) قَالَ: «عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ» وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ أُخْتُ الْحُسَيْنِ مُسْرِعَةً تُنَادِي يَا أُخِيَاةَ وَ ابْنَ أُخِيَاةَ وَ جَاءَتْ حَتَّى أَكَبَّتْ عَلَيْهِ.. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 106؛ ابن طاوس؛ اللهوف، ص 114 و ابن كثير؛ البدايه والنهايه، ج 8، ص 185).

آن ساعت از خیمه بیرون نیامده بود، علاقه فراوان زینب کبری علیها السلام را به علی اکبر علیه السلام می رساند.

حضور امام علیه السلام موجب شد که زینب کبری، عمه علی اکبر در آن صحنه اسفناک تاب بیاورد. حضرت، با دست خود خواهر را نوازش کرد و تسلی داد و او را به خیمه برگرداند. (1) سپس به جوانان بنی هاشم فرمود: «بروید و پیکر برادران را به خیمه بیاورید». آنان اطاعت کرده و پیکر علی را آورده و در خیمه ای که محل شهدا بود قرار دادند. (2)

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

اشاره

در جمع اصحاب عاشورا، او کسی است که از دو معصوم در فضیلتش کلامی صادر شده است. روزی امام زین العابدین علیه السلام با دیدن یکی از فرزندان عباس اشک از دیدگانش جاری شد و خاطرات پرحزن شهادت پدر و عمویش را به یاد آورد و بصیرت عباس را چنین توصیف کرد: روزی سخت تر از روز حسین علیه السلام نبود که امت رسول الله صلی الله علیه و آله راه اشتباه رفتند و سی هزار نفر از آنان او را محاصره کردند و خونس را به قصد قربت ریختند. به خدا قسم در حالی او را به ظلم و جنایت کشتند که به خطای آن ها هشدار داد و موعظه کرد. امام زین العابدین علیه السلام در ادامه از خداوند برای حضرت عباس علیه السلام طلب رحمت کرد و در وصف شأن او چنین فرمود: «خداوند رحمت کند عمویم عباس را که خود

ص: 142

1- (1) فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ بِرَأْسِهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ. (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 107 و ابن طاوس؛ اللهوف، ص 114).

2- (2) أَمَرَ فِتْيَانَهُ فَقَالَ: «إِحْمِلُوا أَخَاكُمْ.» فَحَمَلُوهُ حَتَّى وَصَّ عُمُوهُ بَيْنَ يَدَيِ الْفُسْطَاطِ الَّذِي كَانُوا يَقَاتِلُونَ أَمَامَهُ. (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 107 و ابن الأثير؛ الكامل فی التاريخ، ج 4، ص 74).

را فدای برادرش کرد و دست هایش قطع شد و خداوند در عوض آن، دو بال به او مرحمت کرد که با آن در بهشت به همراه ملائکه پرواز می کند». سپس امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «عباس نزد خداوند مقامی دارد که در قیامت، جمیع شهدا به او غبطه می خورند». (1)

امام صادق علیه السلام هم، معرفت و بصیرت عباس علیه السلام را ستود. ایمان او را با استقامت و دفاع او را از برادرش امام حسین علیه السلام جهاد در راه خدا و قتلش به دست کوفیان را شهادت خواند. وی حضور باخلاص ابوالفضل علیه السلام را در کربلا، همراهی او با حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام نامید؛ (2) یعنی او یک قدم جلوتر و یک قدم عقب تر از مولای خود بر نداشت.

مانند پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام اهل عبادت بود و بندگی خداوند می کرد و آثار سجده بر چهره او آشکار بود. (3)

ص: 143

1- (1) نَظَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ سَيْدُ الْعَابِدِينَ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ يَوْمٍ أُحُدٍ قُتِلَ فِيهِ عَمُّهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدُ اللَّهِ وَ أَسَدُ رَسُولِهِ وَ بَعْدَهُ يَوْمٌ مُؤْتَهُ قُتِلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ثُمَّ قَالَ: «وَلَا يَوْمَ كَيْفِ يَوْمِ الْحُسَيْنِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - اِزْدَلَفَ إِلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِدَمِهِ وَ هُوَ بِاللَّهِ يَذْكُرُهُمْ فَلَا يَتَّعِظُونَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغِيًّا وَ ظُلْمًا وَ عُذْوَانًا.» ثُمَّ قَالَ: «رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَ أَبْلَى وَ قَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِدَّةَ اللَّهِ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - مَنْزِلَةً يَغِيظُ بِهَا جَمِيعَ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (الأمالى، 548؛ بحار الأنوار، ج 22، ص 274 و الخصال، ج 1، ص 68).

2- (2) الصادق عليه السلام أنه قال: «كان عمنا العباس بن علي عليه السلام نافذ البصيره، صلب الإيمان، جاهد مع أبي عبدالله عليه السلام وأبلى بلاء حسناً، ومضى شهيداً.» (الخصال، 86، باب الاثني).

3- (3) شَابَّأَ أَمْرَدًا مَعَ الْحُسَيْنِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَثْرُ الشُّجْرِ وَ... الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (الصدوق؛ ثواب الأعمال، ص 218 و أبوالفرج الأصفهاني؛ مقاتل الطالبين، ص 118).

او در پیش آمده‌های نگران کننده این سفر خطیر، خواهران خود، دختران برادرش و سایر زنان حرم را با محبت و ادب سرشار، آرام می کرد. (1)

آن قدر در ساعات شب و روز برای عموم اصحاب به ویژه زنان و کودکان آب آورد که ملقب به سقا شد. (2) به هنگام جنگ، در رجزهای خود به سقایی حرم برادرش افتخار می کرد (3) و در امر سقایت و آب آوری، خیلی از اوقات هم با دشمن درگیر شد و جانش به خطر افتاد. (4)

تلاش عباس علیه السلام در روز ناسوعا

بعضی از اصحاب به اذن امام علیه السلام کوفیان را مکرر نصیحت کردند؛ اما در

ص: 144

1- (1) أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا خَطَبَ خُطْبَتَهُ عَلَى رَاحِلَتِهِ وَ نَادَى فِي أَوْلِيهَا بِأَعْلَى صَوْتِهِ: «أَيُّهَا النَّاسُ، اسْمَعُوا قَوْلِي وَ لَا تَعْجَلُونِي.» سَمِعَ النِّسَاءُ كَلَامَهُ هَذَا فَصَحَنَ وَ بَكِينَ وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُنَّ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِنَّ أَخَاهُ الْعَبَّاسُ وَ وَلَدَهُ عَلِيًّا وَ قَالَ لَهُمَا: «أَسْكُتَاهُنَّ فَلَعَمْرِي لِيَكْثُرَنَّ بَكَوَهُنَّ.» فَمَضِيَا يَسْكُتَاهُنَّ حَتَّى إِذَا سَكُنَ عَادَ إِلَى خُطْبَتِهِ. (الطبري؛ تاريخ الامم و الملوک، ج 5، ص 424).

2- (2) كَانَ (الْعَبَّاسُ) الَّذِي يَسْمَى: السَّقَّاءَ (يَوْمَ كَرْبَلَاءَ). (الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 1، ص 179 و 347 و ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 4، ص 108).

3- (3) نَفْسِي لِنَفْسِ الْمُصْطَفَى الطُّهْرِ وَقَا إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَغْدُو بِالسَّقَا. (ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 4، ص 108).

4- (4) مَا مَنَعَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابَهُ مِنَ الْمَاءِ وَ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَجْمَعَ عَلَى الْحَرْبِ اشْتَدَّ بِالْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ الْعَطَشُ، فَدَعَا أَخَاهُ الْعَبَّاسَ فَبَعَثَهُ فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَ عَشْرِينَ رَاجِلًا لِيَلَا... قَالَ (نَافِعٌ) لِرَجَالِهِ: «امْلُثُوا قَرِيبَكُمْ، فَشَدَّ الرِّجَالَ.» فَمَلُثُوا قَرِيبَهُمْ، وَ ثَارَ إِلَيْهِمْ عَمْرُو بْنُ الْحِجَاكِجِ وَ أَصْحَابُهُ، فَحَمَلَ عَلَيْهِمُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَافِعُ بْنُ هَلَالٍ فَكَفَّوهُمْ، ثُمَّ انصَرَفُوا إِلَى رِحَالِهِمْ. (الطبري؛ تاريخ الامم و الملوک، ج 5، ص 412 و ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 54).

مذاکرات مهم با لشکر کوفه که نیاز به شخصی بانفوذ و مؤثر بود، عباس بن علی علیه السلام نماینده خاص امام بود.

بعد از نماز عصر روز تاسوعا، عمر بن سعد فرمان جنگ صادر کرد و کوفیان آماده حمله به امام علیه السلام و اهل بیتش شدند که تا قبل از تاریکی شب، کار را تمام کنند. عباس علیه السلام متوجه شد و خبر آن را به برادرش رساند. امام علیه السلام به قمر بنی هاشم فرمود: «برادرم! سوار بر مرکب شو و برو به آنان بگو از ما چه می خواهید؟» این دستور را امام علیه السلام با جمله «یا عباس! اربک بنفسی أنت؛ ای عباس! سوار شو جانم فدایت». بیان فرمود که علاقه شدید حضرت به برادرش عباس را معلوم می کند. (1)

غیر از آن روز، هرگز این جمله در ایام امامت امام علیه السلام از او شنیده نشده بود. عباس به همراه زهیر و حبیب بن مظاهر و بیست نفر از اصحاب نزد عمر بن سعد و فرماندهان او رفت و پیغام برادرش را داد. آنان گفتند که قصد جنگ با حسین را دارند. او از عمر بن سعد و کوفیان خواست تا فرصت دهند، پاسخ آنان را به امام علیه السلام برساند. سپس برگشت و ماجرا را به امام گفت؛ در حالی که سایر همراهان او ماندند و به نصیحت کوفیان پرداختند. (2) امام علیه السلام به عباس فرمود: «هر چه می توانی و استطاعت داری، امشب را از آنان مهلت بگیر و

ص: 145

1- (1) قال العباس بن علی علیه السلام: «یا أخی! أتاک القوم.» قال: «فنهض.» ثم قال: «یا عباس! اربک بنفسی أنت یا أخی! حتی تلقاهم فتقول لهم ما لکم؟ و ما بدا لکم؟ و تسألهم عما جاء بهم؟» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 416؛ الإرشاد، ج 2، ص 90 و ابن الأثیر؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 56.)

2- (2) فانصرف العباس علیه السلام راجعاً یرکض إلی الحسین علیه السلام یخبره بالخبر، و وقف أصحابه یخاطبون القوم. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 416.)

آن‌ها را متوقف کن تا شبی را به عبادت، استغفار و تلاوت قرآن بگذرانیم» (1). عباس به نزد لشکر عمر بن سعد برگشت و با قاطعیت به آنان گفت: «حضرت اباعبدالله علیه السلام از شما خواسته است، برگردید تا امشب را به امور خویش مشغول باشد؛ زیرا او نیاز به گفت‌وگوی بیشتری دارد. فردا در ملاقاتی با شما معلوم می‌شود که اگر راضی به خواسته شما شدیم، آن را تحقق می‌بخشیم و اگر نپذیرفتیم آن را رد خواهیم کرد» (2).

ادب او اجازه نمی‌داد بدون نظر امام علیه السلام رأی بدهد؛ اگر چه مطلب برای او روشن بود. همیشه بعد از اتمام مذاکره، از اهل کوفه فرصت می‌گرفت تا رأی نهایی را از پسر فاطمه علیها السلام بپرسد (3).

ص: 146

1- (1) كان العباس بن علي عليه السلام حين أتى حسيناً بما عرض عليه عمر بن سعد قال: «ارجع اليهم، فإن استطعت أن تؤخرهم إلى غدوة و تدفعهم عند العشي لعلنا نصلي لربنا الليلة و ندعوه و نستغفره.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 417 و ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 57).

2- (2) فقال: «يا هؤلاء! أن أباعبدالله عليه السلام يسألکم أن تنصرفوا هذه العشي حتى ينظر في هذا الأمر، فإن هذا أمر لم يجز بينکم و بينه فيه منطوق، فإذا أصبحنا التقينا إن شاء الله، فأما رضينا فأتينا بالأمر الذي تسألونه و تسومونه، أو كرهنا فرددناه، و إنما أراد بذلك أن يردهم عنه تلك العشي حتى يأمر بأمره، و يوصي أهله.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 417؛ ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 57 و ابن كثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 176).

3- (3) قال: «فلا تعجلوا. حتى أرجع الى ابي عبدالله فأعرض عليه ما ذكرت.» قال فوقفوا ثم قالوا: «ألقه فاعلمه ذلك، ثم القنا بما يقول.» قال: «فانصرف العباس راجعاً يركض إلى الحسين عليه السلام يخبره بالخبر.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 416 و ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 57).

در همان روز، شمر بن ذی الجوشن، او و برادرانش (فرزندان امّ البنین) را صدا کرد. آنان پاسخش را ندادند، امام به آنان فرمود: «اگر چه او فاسق است، اما جوابش را بدهید؛ زیرا او از بستگان شماست» (1) آنان گفتند: «چه می خواهی؟» او گفت: «شما برادران، از تعرض لشکر عبیدالله در امان هستید». عباس و برادرانش در پاسخ گفتند: «خداوند تو و امان نامه تو را لعنت کند؛ آیا ما در امان باشیم و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله در امان نباشد» و آن را نپذیرفتند. (2) آنان امنیت واقعی خود را در امنیت ولیّ زمان خود می دیدند و نبودن آن حضرت برای آنان ناامنی واقعی بود.

عباس علیه السلام در شب و روز عاشورا

شب عاشورا که امام علیه السلام از همراهان خود خواست او را تنها بگذارند و بروند، عباس برخاست و چنان ابراز وفاداری به مولایش کرد که نظیر ندارد. او گفت: «نمی رویم تا بعد از تو باقی نباشیم، خداوند فرصت جدا شدن از تو را هرگز به ما ندهد» (3).

ص: 147

-
- 1- (1) فقال الحسين عليه السلام لإخوته: «أجيبوه وإن كان فاسقاً فإنه من أحوالكم.» (ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 94).
- 2- (2) وَجَاءَ شِمْرٌ حَتَّى وَقَفَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «أَيْنَ بَنُو أُخْتِنَا؟» فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْعَبَّاسُ وَجَعْفَرُ وَعُثْمَانُ، بَنُو عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا: «مَا تُرِيدُ؟» فَقَالَ: «أَنْتُمْ يَا بَنِي أُخْتِي! آمِنُونَ.» فَقَالَتْ لَهُ الْفَتِيهَةُ: «لَعَنَكَ اللَّهُ وَ لَعَنَ أَمَانَكَ. أَتُؤْمِنُنَا وَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا أَمَانَ لَهُ.» (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 89؛ تاريخ الأمم والملوك، الطبري؛ ج 5، ص 416 و الفتوح، ابن أعمش؛ ج 5، ص 94).
- 3- (3) لم نفعَلْ لنَبِيِّ بَعْدِكَ، لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 419 و ابن طاوس؛ اللهوف، ص 91).

بعد از او، سایر طالبین در اظهارات خود جملات او را تکرار کردند. (1) روز عاشورا پرچم نهضت که نشانه عزت و استقامت لشکر ولیّ زمان بود، به دست باکفایت عباس علیه السلام به اهتزاز درآمد. (2)

از آغاز روز عاشورا، عباس در کنار امام علیه السلام حاضر بود و به هر سو که امام می رفت، او هم به آن سمت می رفت و لحظه ای از برادر بزرگوارش غافل نبود. (3)

تله های جنگی که دشمن با جمعیت زیادش آن ها را برای یاران امام علیه السلام به وجود می آورد، به دست باکفایت ابوالفضل علیه السلام خنثی می شد. روز عاشورا چهار نفر از اصحاب امام در حلقه محاصره دشمن گرفتار شدند. سایر یاران امام علیه السلام به دلیل دوری از آنان، امکان یاری رساندن به ایشان را نداشتند که با شهادت یک تنه جناب عباس علیه السلام حلقه محاصره شکسته شد و آنان نجات یافتند. (4)

آن حضرت، روز عاشورا به برادران خود عبدالله، عثمان و جعفر که مادرشان ام البنین بود، گفت: «شما اولادی ندارید؛ پس پیش تر قدم به میدان جنگ

ص: 148

-
- 1- (1) ثم إنهم تكلموا بهذا. (تاریخ الأمم والملوك، الطبری؛ ج 5، ص 419 و اللهوف، ابن طائوس؛ ص 91).
 - 2- (2) أَعْطَى رَأْيَتَهُ الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. (الطبری؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 422؛ ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 4، ص 100 و ابن كثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 178).
 - 3- (3) بقى العباس بن على عليه السلام قائما امام الحسين عليه السلام يقاتل دونه، و يميل معه حيث مال، حتى قتل، رحمه الله عليه. (الأخبار الطوال، ص 257).
 - 4- (4) الصيدواى عمر بن خالد، و جابر بن الحارث السلماني، و سعد مولى عمر بن خالد، و مجمع بن عبدالله العائدى، فإنهم قاتلوا فى أول القتال، فشدوا مقدمين بأسيا فهم على الناس، فلما وغلوا عطف عليهم الناس فأخذوا يحوزونهم، و قطعوهم من أصحابهم غير بعيد، فحمل عليهم العباس بن على عليه السلام فاستنقذهم. (الطبرى؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 446 و ابن الأثير؛ الكامل فى التاريخ، ج 4، ص 74).

گذارید تا با چشمان خود ببینم که خویش را برای خدا خالص کرده اید». سپس عبدالله و عثمان یکی پس از دیگری به میدان رفتند و پس از دفاع شجاعانه از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله با ضربه های هانی بن ثبیت حضرمی به زمین افتادند. جعفر، بعد از آن دو به جنگ پرداخت که خولی بن یزید اصبحی با تیری او را از پا درآورد و مردی از بنی دارم، بلافاصله سر از بدنش جدا کرد. (1) عباس بن علی علیه السلام با تشجیع برادرانش به دو هدف اساسی رسید: یکی این که با تحمل مصیبت برادرانش به اجر بزرگی رسید و دیگر آن که اطمینان یافت که فرزندان مادرش (برادرانش) از سعادت ابدی محروم نشده و امام را تنها نگذاشته اند.

عطش شدیدی همه حرم و حضرت سیدالشهدا علیه السلام را فراگرفت از اصحاب فقط جناب عباس مانده بود. امام علیه السلام به قصد آب، آهنگ فرات کرد. جناب عباس علیه السلام طبق معمول برادر را در این امر یاری کرد و همراه او شد. مردی از بنی دارم فریاد زد: «بین حسین و آب مانع شوید تا دسترسی به آن پیدا نکند». نفرین امام علیه السلام او را خشمگین کرد. او تیری را به طرف حضرت رها کرد که بر گلوی او نشست. امام علیه السلام تیر را بیرون آورد و دست خود را زیر گلو قرار داد تا از خون پر شد و سپس آن را [به سمت آسمان] پاشید و عرض کرد: «خداوندا!

ص: 149

1- (1) فَلَمَّا رَأَى الْعَبَّاسُ بُنَّ عَلِيٍّ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - كَثْرَةَ الْقَتْلَى فِي أَهْلِهِ قَالَتْ لِأُخُوْتِهِ مِنْ أُمَّهِ وَ هُمُ عَبْدُ اللَّهِ وَ جَعْفَرُ وَ عُثْمَانُ: «يَا بَنِي أُمِّي! تَقَدَّمُوا حَتَّى أَرَاكُمْ قَدْ نَصَحْتُمْ لِلَّهِ وَ لِرِسْوَالِهِ فَإِنَّهُ لَا وُلْدَ لَكُمْ.» فَتَقَدَّمَ عَبْدُ اللَّهِ فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا فَاخْتَلَفَ هُوَ وَ هَانِيُّ بْنُ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ ضَرْبَتَيْنِ فَقَتَلَهُ هَانِيٌّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَ تَقَدَّمَ بَعْدَهُ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فَقَتَلَهُ أَيْضًا هَانِيٌّ وَ تَعَمَّدَ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدِ الْأَصْبَحِيِّ عُثْمَانَ بْنَ عَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَ قَدْ قَامَ مَقَامَ إِخُوْتِهِ فَرَمَاهُ بِسَهْمٍ فَصَرَعَهُ وَ شَدَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ فَاحْتَزَّ رَأْسَهُ. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 449؛ المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 109 و ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 76).

از آنچه با فرزند پیامبرت می کنند به تو شکایت می کنم». سپس به جایگاه خود برگشت در حالی که سخت تشنه بود. (1) آن گاه کوفیان با محاصره عباس، او را از برادرش جدا کردند؛ (2) اما او به تنهایی و دور از برادرش جنگید (3) و دشمنان را متفرق ساخت. (4)

هنگام دفاع از برادرش حسین بن علی و حمله به دشمن، رجزهای او سراسر ایمان، معرفت، شجاعت، ایثار و وفاداری بود. فرازهای رجز او چنین بود: «هراسی از مرگ ندارم تا در میان مردان جنگجو فرو روم. من عباسم هر صبح سقایی می کنم تا جانم فدای آن برگزیده پاک الهی (حسین) شود. اگر دست راستم را هم قطع کنید؛ من از دینم و امام راست گو و صاحب یقین که نوه نبی است، حمایت می کنم». (5)

ص: 150

-
- 1- (1) إِشْتَدَّ بِهِ الْعَطْشُ فَرَكِبَ الْمُسْنَاهَ يَرِيدُ الْفُرَاتَ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ الْعَبَّاسُ أَخُوهُ فَأَعْتَرَصَتْهُ حَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ وَ فِيهِمْ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ فَقَالَ: «لَهُمْ وَيَلِكُمْ حَوْلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْفُرَاتِ وَ لَا تُمْكِّنُوهُ مِنَ الْمَاءِ.» فَقَالَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اللَّهُمَّ أَظْمِئْهُ!» فَغَضِبَ الدَّارِمِيُّ وَ رَمَاهُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنْكِهِ فَأَنْتَرَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّهْمَ وَ بَسَطَ يَدَهُ تَحْتَ حَنْكِهِ فَأَمْتَلَأَتْ رَاحَتَاهُ بِالِدَّمِ فَرَمَى بِهِ ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يَفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَبِيكَ.» ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَكَانِهِ وَ قَدْ إِشْتَدَّ بِهِ الْعَطْشُ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 109 و ابن طاوس؛ اللهوف، ص 118).
 - 2- (2) وَ أَحَاطَ الْقَوْمُ بِالْعَبَّاسِ فَأَقْتَطَعُوهُ عَنْهُ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 109 و ابن طاوس؛ اللهوف، ص 118).
 - 3- (3) فَجَعَلَ يَقَاتِلُهُمْ وَ حُدَّهُ. الإرشاد، المفيد، ج 2، ص 109 و اللهوف، ابن طاوس، ص 118
 - 4- (4) حَمَلَ هُوَ عَلَيْهِمْ... فَفَرَّقَهُمْ. (ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 4، ص 108).
 - 5- (5) فَحَمَلُوا عَلَيْهِ وَ حَمَلَ هُوَ عَلَيْهِمْ وَ جَعَلَ يَقُولُ: «لَا أَزْهَبُ الْمَوْتُ إِذِ الْمَوْتُ رَقِيَ، حَتَّى أُوَارَى فِي

چنان در جنگ با ذکاوت و شجاع بود که کوفیان نمی توانستند به راحتی با او روبه رو شوند و همه ضربه های تأثیرگذاری را که به او زدند، مربوط به یک نفر نبود. وقتی که او خسته و در جنگ بسیار ضعیف شده بود، با تعداد بسیاری از افراد، راه را بر او بستند(1) و با گذاشتن کمین، قدرت مقابله با او را پیدا کردند.

زَيْدُ بْنُ وَرْقَاءَ جُهَنِيٌّ مِنْ بَنِي نَخْلٍ نَخْلِيٌّ بِيْرُونَ أَمَدٌ وَدَسْتٌ رَاسْتَشُ رَا مِنْ بَدَنِّشْ جَدَا كَرَدَ. حَكِيمُ بْنُ طَفَيْلٍ نِيْزٌ دَسْتٌ چَپٌ اَوْ رَا قَطَعَ كَرَدَ.(2)

بعد از آن که بدنش با اصابت شمشیرها، نیزه ها و تیرهای دشمن پر از جراحت های شدید شد و توانش را از دست داد، ایستاد و حرکتی نکرد.(3) در آن لحظه بود که حکیم بن طفیل جرأت یافت تا عمودی بر کمر او بزند. آن ضربه، عباس را از اسب روی زمین انداخت و او را به شهادت رساند.(4)

ص: 151

1- (1) ثُمَّ اقْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَنْهُ وَ أَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 109؛ ابن طاوس؛ اللهوف، ص 118 و ابن نما الحلّی؛ مشیرالأحزان، ص 71).

2- (2) فَكَمَنْ لَهُ زَيْدُ بْنُ وَرْقَاءَ الْجُهَنِيُّ مِنْ وَرَاءِ نَخْلِهِ وَعَاوَنَهُ حَكِيمُ بْنُ طَفَيْلٍ السَّنْسَبِيُّ فَضَرَبَهُ عَلَى يَمِينِهِ... فَقَاتَلَ حَتَّى صَدَّعَ فَكَمَنْ لَهُ الْحَكِيمُ بْنُ طَفَيْلٍ الطَّائِي مِنْ وَرَاءِ نَخْلِهِ فَضَرَبَهُ عَلَى شِمَالِهِ. (ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 4، ص 108).

3- (3) بَعْدَ أَنْ أُتْخِنَ بِالْجِرَاحِ فَلَمْ يَسْتَطِعْ حَرَكَاً. (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 110).

4- (4) حَكِيمُ بْنُ طَفَيْلٍ الطَّائِي قَدْ كَانَ أَصَابَ صُلْبَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَتَلَهُ الْمَلْعُونُ بِعَمُودٍ مِنْ حَدِيدٍ. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 6، ص 62؛ ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 4، ص 108 و ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 242).

امام حسین علیه السلام با دیدن پیکر بی جان برادرش عباس بسیار گریست(1) و فرمود: «اکنون کمرم شکست و چاره کار از دستم خارج شد».(2)

این جمله از هیچ ولی ای از اولیای الهی شنیده نشده است و فقط حضرت سیدالشهدا علیه السلام در وقت شهادت جناب عباس این جمله را فرمود. چرا که هیچ یک از اولیا و انبیای گذشته و هیچ یک از اولیا در آینده، مدبر و چاره سازی مانند عباس نداشتند و نخواهند داشت که با از دست دادن او چنین کلماتی را بگوید.

عباس شجاعت را با عقل، قدرت را با تدبیر، ایمان را با وفا، اطاعت را با ادب و رأفت را با صلابت و جودش در هم آمیخته بود و خاطر دشمن با شهادت عباس نسبت به پیروزی آسوده شد؛ زیرا حضور شجاعانی مثل او در اردوی امام حسین علیه السلام آنان را نگران پیروزی زودرس می کرد. پس از شهادت عباس، لباس و سایر اشیای او را حکیم بن طفیل غارت کرد.(3)

امام صادق علیه السلام ضمن آن که توصیه به زیارت عباس فرموده، به صفات تسلیم محض بودن او نزد امام علیه السلام و وفاداری او، در آن زیارت اشاره کرده است.(4)

ص: 152

1- (1) فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَتْلِهِ بُكَاءً شَدِيدًا. (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 118).

2- (2) فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الآن انكسر ظهري وقلت حيلتي.» (الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 2، ص 34).

3- (3) حكيم بن فضيل السنسسي، كان قد سلب العباس بن علي بن أبي طالب عليه السلام يوم قتل الحسين عليه السلام. (ابن كثير؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 272).

4- (4) عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ، قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِذَا أَرَدْتَ زِيَارَةَ قَبْرِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ... قُلْ سَلَامٌ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ... يَا بْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهُدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ.» (ابن قولويه؛ كامل الزيارات، ص 256).

قاسم بن أصبغ قاتل عباس را می بیند که سر او را به گردن اسب خود آویخته و زانوهای اسب به سر مطهر او اصابت می کند. پس به پدرش می گوید: «ای کاش سر را بالاتر می بست. نمی بینی که زانوهای اسب باعث لطمه به سر آن جناب شده است». پدر می گوید که پسر مصیبت مرا شدیدتر مکن. (1) ابن نباته گفته است که رأس مطهر حضرت عباس علیه السلام را به همان حالت که برگردن اسب قاتلش آویزان بود، به شهر کوفه وارد کردند. (2)

پس از واقعه کربلا، قاسم به شخصی از طایفه بنی دارم گفت: «پیش از این تو را با روی سفید و زیبا دیده بودم، حال تو را نشناختم، چرا رنگ صورتت تغییر کرده؟» او در جواب گفت: «جوانی را که با حسین به کربلا آمده بود و آثار سجده بسیار و عبادت بین دو چشم او هویدا بود، به قتل رساندم. از آن روز، شب ها در خواب به سراغم می آید و گریبانم را گرفته، سوی جهنم کشانده و مرا در آن می سوزاند. پس صیحه می زدم، به طوری که همه می شنوند». در آخر گفت آن جوانی را که کشتم، عباس بن علی علیه السلام بود. (3)

ص: 153

-
- 1- (1) فقال القاسم: «لقد رأيتُه على فرس له مرحا وقد علق الرأس بلبانها وهو يصيب ركبته». قال فقلت لأبي: «لو أنه رفع الرأس قليلا أما ترى ما تصنع به الفرس بيديها». فقال لي: «يا بني! ما يصنع بي أشد». (ثواب الأعمال، ص 218).
- 2- (2) عن القاسم بن الأصبغ المجاشعي قال: لما أتى بالراءوس إلى الكوفة إذا بفارس أحسن الناس وجهها قد علق في ليب فرسه رأس غلام أمرد كأنه القمر ليله تمامه و الفرس يمرح فاذا طأطأ رأسه لحق الرأس بالأرض فقلت له: «رأس من هذا؟» فقال: «هذا رأس العباس بن علي». قلت: «و من أنت؟» قال: «حرمله بن الكاهل الأسدي». (سبط بن الجوزي؛ تذكرة الخواص، ص 253).
- 3- (3) عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ أَصْبَغَ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: «رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ بَنِي أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ أَسْوَدَ الْوَجْهِ وَ كُنْتُ أَعْرِفُهُ

فرزندان عباس تا چند نسل، از یاوران ائمه علیهم السلام و از عالمان بزرگ بودند. عبیدالله بن علی بن ابراهیم بن الحسن بن عبیدالله بن العباس بن علی علیهم السلام یکی از آن هاست که از محدثین قرن سوم بود. (1)

مسلم بن عقیل علیه السلام

اشاره

مسلم فرزند عقیل برادر حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است که هجده سال از عمر خود را با پدر سپری کرده بود. (2) وی، از بنی هاشم و پسرعموی امام حسین علیه السلام بود. امام به او اعتماد کامل داشت و بسیاری از امور مهم را به او واگذار می کرد. (3)

روزی علی علیه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: «یا رسول الله! آیا عقیل را دوست داری؟» پیامبر خدا فرمود: «آری، او را یک بار به خاطر خودش و یک بار

ص: 154

-
- 1- (1) من أولاد العباس بن علی علیه السلام عبیدالله بن علی بن ابراهیم ابن الحسن بن عبیدالله بن العباس بن علی علیهم السلام قال علماء السیر قدم بغداد و حدث بها و نزل مصر و كان عالما جوادا و عنده كتب تسمى الجعفریه فیها فقه أهل البيت علیهم السلام و توفی بمصر سنه اثنی عشره و ثلاث مائه. (رجال النجاشی، ص 140 و 347 و سبط بن الجوزی؛ تذکره الخواص، ص 58).
 - 2- (2) لما أتت علی مسلم ثمانی عشره سنه و قد مات عقیل أبوه. (شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، ج 11، ص 252).
 - 3- (3) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 353.

هم به خاطر علاقه به ابوطالب دوستش دارم. به درستی که فرزند عقیل در راه فرزند تو کشته می شود. مؤمنین بر او گریه می کنند و ملائکه بر او درود و صلوات می فرستند» (1).

مسلم بن عقیل تنها صحابه حسینی است که در فضیلت او به طور خاص از رسول خدا صلی الله علیه و آله کلامی وارد شده است.

نماینده تام الاختیار امام حسین علیه السلام

بعد از آن که شیعیان کوفه اطلاع یافتند امام علیه السلام در مکه مستقر است، نامه به او نوشتند و اعلام کردند با والی کوفه که از طرف یزید بن معاویه تعیین شده، نماز جمعه نمی خوانند تا امام حسین علیه السلام خود را به کوفه برساند و امور را به دست گرفته و آن جا را از ظلم و جور بنی امیه پاک کند. امام علیه السلام در پاسخ کوفیان، جناب مسلم را به عنوان نماینده خود به کوفه فرستاد تا او را از واقعیت دعوت کوفیان مطلع کند. (2)

ص: 155

1- (1) عن ابن عباس قال، قال علي عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه وآله: «يا رسول الله! إنك لتحب عقيلًا؟» قال: «إي والله إني لأحبه حبين، حبا له و حبا لحب أبي طالب له وإن ولده لمقتول في محبه ولدك فتدمع عليه عيون المؤمنين و تصلى عليه الملائكة المقربون.» ثم بكى رسول الله صلى الله عليه وآله حتى جرت دموعه على صدره ثم قال: «إلى الله أشكو ما تلقى عترتي من بعدى.» (الأمالى للصدوق، ص 128).

2- (2) إني باعث إليكم أخي وابن عمي وثقتي من أهل بيتي. فإن كتب إلي أنه قد اجتمع رأي ملئكم. (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 39).
قد نذرت إليكم ابن عمي مسلم بن عقيل ليعرفني ما أنتم عليه من رأي جميل. (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 37).

امام حسین علیه السلام او را به شیعیان کوفه، برادر و در میان اهل بیت خویش ثقة خود معرفی کرد. (1) تعبیر امام علیه السلام به ثقه، با توجه به آن که در میان اهل بیت حضرت مردان شایسته کم نبودند، به این معنی بود که مسلم یکی از مطمئن ترین و شایسته ترین افراد در میان اصحابش برای سازمان دهی و آماده سازی شیعیان کوفه بود. مسلم به مدینه آمد و در کنار مزار رسول الله صلی الله علیه و آله نماز خواند و با دوستان خود وداع کرد و دو نفر راهنما برای تشخیص راه، همراه گروه خود کرد.

آن دو راهنما، به منظور نزدیک شدن راه، مسیر بیراهه در پیش گرفته، در نتیجه راه را گم کرده، دچار تشنگی فراوان شدند و طولی نکشید که جان باختند. مسلم با آخرین نشانی های دو راهنما و زحمت بسیار، خود را به محلی به نام «مضیق» رساند. (2)

این حادثه، موجب نگرانی مسلم شد و این سفر را مبارک ندید و طی نامه ای به امام علیه السلام وقایع را توضیح داد و در آخر نوشت: «من این پیش آمد را به فال نیک نگرفتم؛ اکنون اگر صلاح بدانید، مرا از این مأموریت معاف دارید و دیگری را به جایم برای انجام این مأموریت بفرستید. والسلام».

امام حسین علیه السلام در پاسخ وی نوشت: «بیم من آن است که چون از مرگ و درگیر شدن با دشمن می هراسی، استعفا کرده ای، باید که دلت را قوی کنی و مأموریتت را چنانچه دستور داده ام به انجام رسانی».

ص: 156

1- (1) قد بعثت إليکم أخی و ابن عمی و ثقتی من اهل بیتی. (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 353).

2- (2) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 354 و المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 39 و 40.

مسلم بعد از خواندن نامه امام گفت دیگر از خطرهای باکی ندارم. پس از آن، او به راه خود ادامه داد تا به کوفه رسید. (1)

رهبری شیعه در کوفه

حضرت مسلم علیه السلام پس از این که به کوفه رسید و مورد استقبال بزرگان آن شهر از یاران حضرت علی علیه السلام قرار گرفت، و نامه امام حسین علیه السلام و اهداف او را برای شیعیان و مردم کوفه تبیین کرد. با مدیریت موفق او دوازده هزار نفر از مردم کوفه با نماینده امام علیه السلام بیعت کردند. (2) او با بررسی آمادگی بیعت کنندگان و استواری آنان، نتایج را به امام گزارش کرد و طی نامه ای، ضمن اعلام بیعت آنان، حضرت را به کوفه دعوت کرد. (3) این نامه، 27 روز قبل از

ص: 157

1- (1) فَكَتَبَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ رَحِمَهُ اللَّهُ مِنَ الْمَوْضِعِ الْمَعْرُوفِ بِالْمَضِيقِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهْرٍ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَقْبَلْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ مَعَ دَلِيلَيْنِ لِي فَجَارًا عَنِ الطَّرِيقِ فَضَدَّ لِي وَإِشِدَّةً عَلَيْنَا الْعَطَشُ فَلَمْ يَلْبَثَا أَنْ مَاتَا وَأَقْبَلْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْمَاءِ فَلَمْ نَنْجُ إِلَّا بِحُشَّاشِهِ أَنْفُسَنَا وَذَلِكَ الْمَاءُ بِمَكَانٍ يَدْعَى الْمَضِيقَ مِنْ بَطْنِ الْحَبْتِ وَقَدْ تَطَيَّرْتُ مِنْ وَجْهِ هَذَا فَإِن رَأَيْتَ أَعْفَيْتِي مِنْهُ وَبَعَثْتَ غَيْرِي؛ وَالسَّلَامُ. فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ خَشِيتُ أَنْ لَا يَكُونَ حَمَلَكَ عَلَى الْكِتَابِ إِلَى فِي الْإِسْتِعْفَاءِ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي وَجَّهْتُكَ لَهُ إِلَّا الْجُبْنَ فَاْمُضِ لَوَجْهِكَ الَّذِي وَجَّهْتُكَ لَهُ؛ وَالسَّلَامُ. فَلَمَّا قَرَأَ مُسْلِمٌ الْكِتَابَ قَالَ: «أَمَّا هَذَا فَلَسْتُ أَتَخَوَّفُهُ عَلَى نَفْسِي.» فَأَقْبَلَ حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 355 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 40).

2- (2) فَلَمَّا تَحَدَّثَ أَهْلُ الْكُوفَةِ بِمَقْدَمِهِ دُبُّوا إِلَيْهِ فَبَايَعُوهُ، فَبَايَعَهُ مِنْهُمْ إِثْنَا عَشَرَ أَلْفًا. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 347 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 41).

3- (3) فَكَتَبَ مُسْلِمٌ رَحِمَهُ اللَّهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْبِرُهُ بِبَيْعِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا وَيَأْمُرُهُ بِالْقُدُومِ. (تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 348 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 41).

شهادت او (حدود دوازدهم ذی قعدة) (1) نوشته شد و سپس عده دیگری به امام علیه السلام نامه نوشتند. (2) طولی نکشید که رقم بیعت کنندگان به هیجده هزار نفر هم رسید. (3)

مدتی پس از آن، حضرت سیدالشهدا علیه السلام روز سه شنبه نهم ذیحجه (یوم ترویه) به طرف کوفه حرکت کرد. (4) همان روز هم مسلم به شهادت رسید. (5)

پای بندی به عقاید و اخلاق

او به تمام معنا مؤمن و پای بند به دستورهای دینی بود و رسیدن به هدف را با هر وسیله ای، خلاف ایمان و اخلاق می دانست. در فرصتی مناسب و باهماهنگی شریک بن اعرور (6) (از بزرگان شیعه و علاقه مندان حضرت علی علیه السلام) که بیمار بود، قرار شد که وقتی عبیدالله برای عیادت از شریک به خانه هانی

ص: 158

1- (1) كَانَ مُسْلِمًا كَتَبَ إِلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ بِسَبْعِ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 71).

2- (2) كَتَبَ إِلَيْهِ أَهْلُ الْكُوفَةِ أَنَّ لَكَ هَاهُنَا مِائَةَ أَلْفِ سَيْفٍ فَلَا تَتَأَخَّرْ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 71).

3- (3) الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 368.

4- (4) قَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَمَانَ مَضِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 70).

5- (5) كَانَ خُرُوجُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ رَحِمَهُ اللَّهُ بِالْكُوفَةِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَمَانَ مَضِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ وَقَتْلُهُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لِتِسْعِ خَلُونَ مِنْهُ يَوْمَ عَرَفَةَ وَكَانَ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْعِرَاقِ فِي يَوْمِ خُرُوجِ مُسْلِمِ بِالْكُوفَةِ وَهُوَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 66).

6- (6) او از بزرگان بصره بود که در جنگ های صفین و جمل در کنار حضرت علی علیه السلام جنگید و قبل از شهادت مسلم بن عقیل در اثر بیماری در کوفه از دنیا رفت. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 359 و 363).

آمد، مسلم او را غافل گیر کرده و به قتل برساند. وقت موعود فرا رسید؛ ولی او اقدامی نکرد. پس از رفتن، عبیدالله شریک علت را از مسلم پرسید. او در جواب گفت: «دو چیز مانع شد اول این که هانی راضی به قتل عبیدالله در خانه اش نبود و دوم حدیثی که مردم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کنند که ایمان با ترور و کشتن غافل گیرانه نمی سازد و مؤمن ترور نمی کند». هانی گفت: «به خدا قسم اگر کشته بودی، فاسق و کافری را کشته بودی؛ ولی من کراهت داشتم که این کار در خانه ام انجام شود».(1)

غربت در کوفه

فتنه ها و شایعه سازی های عبیدالله و بعضی از سران کوفه تأثیرش را گذاشت. پس از خروج مسلم و اعلان جنگ او با عبیدالله، زنان کوفه و بعضی از مردان آن ها به میان هواداران مسلم آمدند و به پسر یا برادران خود گفتند که لشکری از شام در راه است که توان مقابله با آنان را ندارید، پس برگردید؛ بدین صورت، بیعت کنندگان با مسلم علیه السلام از اطراف او دور شدند و دست از یاری او برداشتند.

ص: 159

1- (1) فلما كان من العشي اقبل عبیدالله لعیاده شریک. فقام مسلم بن عقیل لیدخل، و قال له شریک: «لا یفوتک إذا جلس». فقام هانی بن عروه الیه فقال: «إنی لأحب أن یقتل فی داری - كأنه استتبع ذلک - فجاء عبیدالله إبن زیاد فدخل فجلس.... و رای ان الآخر لایخرج، خشی أن یفوته،... فانصرف، فخرج مسلم، فقال له شریک: «ما منعک من قتله؟» فقال: «خصلتان؛ اما إحداهما فکراهه هانی أن یقتل فی داره، [و أما الاخری فحدیث حدثه الناس عن النبی صلی الله علیه و آله: ان الایمان قید الفتک، و لا یفتک مؤمن،]» فقال هانی: «اما والله لو قتلته لقتلت فاسقا فاجرا کافرا غادرا، ولكن کرهت أن یقتل فی داری.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 363).

در وقت مغرب سی نفر همراه او وارد مسجد شدند و در نماز مغرب، ده نفر با او ماندند و پس از نماز، هیچ کس با او نماند تا او را پناهی دهد و در برابر حمله دشمن از او دفاع کند. او به تنهایی از مسجد خارج شد و در کوچه های قبیله «کنده» با حیرت قدم می زد تا این که به خانه زنی به نام «طوعه»⁽¹⁾ رسید.

آن زن مقابل درب خانه خود در انتظار فرزندش ایستاده بود. مسلم علیه السلام به او سلام کرد و طوعه جواب سلام او را داد. سپس مسلم از او آب خواست. پس طوعه آب آورد و به او داد. او پس از نوشیدن آب نشست و طوعه ظرف آب را به داخل برگرداند و دوباره به درب خانه برگشت و به مسلم گفت: «ای بنده خدا! سیراب نشدی؟» او جواب داد: «سیراب شدم». زن گفت: «پس به نزد خانواده ات برو». مسلم علیه السلام جوابی نداد. طوعه گفت: «ای بنده خدا! برخیز که توقف تو در این مکان به مصلحت نیست و من راضی نیستم که این جا بایستی». حضرت برخاست و گفت: «ای امه الله! من در این شهر خانه و خانواده ندارم؛ آیا ممکن است مرا پناه دهی، شاید روزی آن را جبران کنم». ⁽²⁾ زن گفت: «شما کیستی؟» او گفت: «من مسلم بن عقیل هستم؛ این مردم مرا فریب دادند و از خانه خود بیرون کردند». طوعه با تعجب پرسید: «تو مسلم هستی!؟» مسلم گفت: «آری». وقتی آن زن این جواب را شنید، او را به خانه راه داد و اتاق مخصوصی در اختیارش گذاشت و از او پذیرایی کرد. طولی

ص: 160

-
- 1- (1) او آزاد شده ی اشعث بن قیس بود که پس از آزادی با اسید حضرمی ازدواج کرد و فرزندى به نام بلال به دنیا آورد. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 371 و 372 و المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 54 و 55).
- 2- (2) گویا علت این که رسول خدا صلی الله علیه و آله گریه بر غربت و مظلومیت او را لازم و نشانه ی وجود ایمان به خداوند در گریه کننده برشمرده، سرگردانی و حیرانی مسلم در کوچه هاست.

نکشید که پسر طوعه به خانه آمد و رفت و آمد او به آن اتاق نظرش را جلب کرد و با اصرار زیاد علت آن را جویا شد. طوعه پس از آن که پسرش قسم یاد کرد و عهد نمود که از آن به کسی سخنی نمی گوید، حضور مسلم در خانه را به او خبر داد. (1)

ص: 161

1- (1). كَانَتِ الْمَرْأَةُ تَأْتِي ابْنَهَا أَوْ أَخَاهَا فَتَقُولُ انصَرِفِ النَّاسُ يَكْفُونَكَ وَيَجِيءُ الرَّجُلُ إِلَى ابْنِهِ وَأَخِيهِ فَيَقُولُ غَدًا يَأْتِيكَ أَهْلُ الشَّامِ فَمَا تَصْنَعُ بِالْحَرْبِ وَالشَّرِّ انصَرِفِ فَيَذْهَبُ بِهِ فَيَنْصَرِفُ فَمَا زَالُوا يَتَفَرَّقُونَ حَتَّى أَمْسَى ابْنُ عَقِيلٍ وَصَلَّى الْمَغْرِبَ وَمَا مَعَهُ إِلَّا ثَلَاثُونَ نَفْسًا فِي الْمَسْجِدِ فَلَمَّا رَأَى أَنَّهُ قَدْ أَمْسَى وَمَا مَعَهُ إِلَّا أَوْلِيكَ النَّفْرُ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ. مُتَوَجِّهًا نَحْوَ أَبْوَابِ كِنْدَةَ فَمَا بَلَغَ الْأَبْوَابَ وَمَعَهُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْبَابِ فَإِذَا لَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ فَالْتَمَتْ إِذَا هُوَ لَا يَحِشُّ أَحَدًا يَدُلُّهُ عَلَى الطَّرِيقِ وَلَا يَدُلُّهُ عَلَى مَنْزِلِهِ وَلَا يَوَاسِيهِ بِنَفْسِهِ إِنْ عَرَضَ لَهُ عَدُوٌّ. فَمَضَى عَلَى وَجْهِهِ مُتَلَدِّدًا فِي أَرْفَةِ الْكُوفَةِ لَا يَدْرِي أَيْنَ يَذْهَبُ حَتَّى خَرَجَ إِلَى دُورِ بَنِي جَبَلَةَ مِنْ كِنْدَةَ فَمَسَى حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَابِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا طُوعَةٌ كَانَتْ بِاللَّيْلِ قَدْ خَرَجَ مَعَ النَّاسِ فَأَمَّتْ قَائِمَةً تَنْتَظِرُهُ فَسَلَّمَ عَلَيْهَا ابْنُ عَقِيلٍ فَرَدَّتْ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهَا: «يَا أُمَّةَ اللَّهِ! إِسْقِينِي مَاءً.» فَسَقَتْهُ وَجَلَسَ وَأَدْخَلَتْ الْإِنَاءَ ثُمَّ خَرَجَتْ فَقَالَتْ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ! أَلَمْ تَشْرَبْ.» قَالَ: «بَلَى.» قَالَتْ: «فَاذْهَبْ إِلَى أَهْلِكَ.» فَسَكَتَ ثُمَّ أَعَادَتْ مِثْلَ ذَلِكَ فَسَكَتَ ثُمَّ قَالَتْ لَهُ فِي الثَّلَاثَةِ: «سُبْحَانَ اللَّهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ! قُمْ عَافَاكَ اللَّهُ إِلَى أَهْلِكَ، فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ لَكَ الْجُلُوسُ عَلَى بَابِي وَلَا أُحِلُّهُ لَكَ.» فَقَامَ وَقَالَ: «يَا أُمَّةَ اللَّهِ! مَا لِي فِي هَذَا الْمِصْرِ مَنْزِلٌ وَلَا عَشِيرَةٌ، فَهَلْ لَكَ فِي أَجْرٍ وَمَعْرُوفٍ لَعَلِّي مُكَافِئُكَ بَعْدَ الْيَوْمِ.» فَقَالَتْ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ! وَمَا ذَاكَ؟» قَالَ: «أَنَا مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ؛ كَذَبْتَنِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ وَعَرُّونِي وَأَخْرَجُونِي.» قَالَتْ: «أَنْتَ مُسْلِمٌ؟» قَالَ: «نَعَمْ.» قَالَتْ: «أَدْخُلْ!» فَدَخَلَ بَيْتًا فِي دَارِهَا غَيْرَ الْبَيْتِ الَّذِي تَكُونُ فِيهِ وَفَرَشَتْ لَهُ وَعَرَضَتْ عَلَيْهِ الْعِشَاءَ فَلَمْ يَتَعَشَّ وَلَمْ يَكُنْ بِأَسْرَعَ أَنْ جَاءَ ابْنُهَا فَرَأَاهَا تَكْثُرُ الدُّخُولَ فِي الْبَيْتِ وَالْخُرُوجَ مِنْهُ فَقَالَ: «لَهَا وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيَرِيئِي كَثْرَةَ دُخُولِكَ هَذَا

از سوی دیگر، عیب‌الله از طریق جارچیان به مردم امر کرد تا در مسجد تجمع کنند. عیب‌الله، پس از آن که نماز مغرب را با مردم به جا آورد، بر فراز منبر قرار گرفت و به مسلم توهین کرد و گفت هر کس او را پناه دهد، امان ندارد و هر کس هم او را دستگیر کند، دیهٔ مسلم را به او خواهد داد. (1)

صبح که شد، پسر طوعه از مکان مسلم به عبدالرحمن بن محمد بن اشعث خبر داد. (2) او هم به پدرش که نزد ابن زیاد نشسته بود، اطلاع داد. پسر مرجانه متوجه شد و بلافاصله به محمد بن اشعث دستور داد که با هفتاد نفر از افراد قوم خود به دستگیری مسلم بن عقیل علیه السلام اقدام کند.

آنان به خانهٔ طوعه حمله کردند. وقتی مسلم صدای پای اسب‌های آنان را شنید، فهمید که برای دستگیری او آمده‌اند و خانه توسط مأموران محاصره شده. پس شمشیر خود را برداشته و از خانه بیرون آمد. همان موقع، بین او و بکر بن حمران درگیری شدیدی شد. بکر با ضربه‌ای لب‌ها و دندان‌های مسلم

ص: 162

1- (1) صَلَّى بِالنَّاسِ ثُمَّ صَعِدَ الْمُنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَتَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ ابْنَ عَقِيلٍ السَّفِيهَ الْجَاهِلَ قَدْ أَتَى مَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنَ الْخِلَافِ وَ الشَّقَّاقِ فَبَرِّتْ ذِمَّةَ اللَّهِ مِنْ رَجُلٍ وَجَدْنَاهُ فِي دَارِهِ وَ مَنْ جَاءَ بِهِ، فَلَهُ دِيَّتُهُ. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 372 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 56).

2- (2) أَصْبَحَ ابْنُ تِلْكَ الْعَجُوزِ فَعَدَا إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ. فَأَخْبَرَهُ بِمَكَانِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ عِنْدَ أُمَّهِ. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 373 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 57).

را شکست و غرق در خون شد و مسلم با عکس العمل خود فرق او را شکافت و مغزش را متلاشی کرد. پس از آن، از هر طرف به او حمله کردند. سربازان عبیدالله بر بالای بام ها رفته، به طرفش سنگ پرتاب می کردند و چوب نی ها را آتش زده، بر سر او می ریختند. مسلم به آنان حمله و کار را بر آن ها بسیار سخت کرد.(1) او پس از جنگ شجاعانه، در حالی که سراسر بدنش با سنگ های کوفیان مجروح شده بود و توان جنگ را نداشت به دیوار تکیه داد.(2) در آن هنگام، محمد بن اشعث فریاد زد: «برای تو امان خواهد بود، پس خود را به کشتن نده؛ به تو دروغ نمی گویم و قصد فریبت را ندارم، نگران نباش؛ زیرا اینان پسرعموهای تو هستند و تو را نمی کشند». پس از این، مسلم تسلیم شد

ص: 163

1- (1) حَتَّى أَتَى أَبَاهُ وَ هُوَ عِنْدَ ابْنِ زِيَادٍ فَسَارَهُ فَعَرَفَ ابْنَ زِيَادٍ سِرَّارَهُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ بِالْقَضِيْبِ فِي جَنْبِهِ: «قُمْ فَأَتِنِنِي بِهِ السَّاعَةَ.» فَقَامَ وَ بَعَثَ مَعَهُ قَوْمَهُ لِأَنَّهُ قَدْ عَلِمَ أَنَّ كُلَّ قَوْمٍ يَكْرَهُونَ أَنْ يَصَابَ فِيهِمْ مُسْلِمٌ بِنِ عَقِيلٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ بَعَثَ مَعَهُ عَبِيدَ اللَّهِ بِنِ عَبَّاسِ السُّلَمِيِّ فِي سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ قَيْسٍ حَتَّى أَتَوْا الدَّارَ الَّتِي فِيهَا مُسْلِمٌ بِنِ عَقِيلٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا سَمِعَ وَقَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ وَ أَصْوَاتِ الرِّجَالِ عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ أُتِيَ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ بِسَيْفِهِ وَ افْتَحَمُوا عَلَيْهِ الدَّارَ فَشَدَّ عَلَيْهِمْ يَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِهِ حَتَّى أَخْرَجَهُمْ مِنَ الدَّارِ ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ فَشَدَّ عَلَيْهِمْ كَذَلِكَ فَاخْتَلَفَ هُوَ وَ بَكْرُ بْنُ حُمْرَانَ الْأَحْمَرِي فَضَرَبَ رَبِّ فَمِ مُسْلِمٍ فَشَقَّ شَفْتَهُ الْعُلْيَا وَ أَسْرَعَ السَّيْفُ فِي السُّفْلَى وَ نَصَلَتْ لَهُ ثَنِيَّتَاهُ وَ ضَرَبَهُ مُسْلِمٌ فِي رَأْسِهِ ضَرْبَةً مُنْكَرَةً وَ ثَنَاهُ بِأَخْرَجِي عَلَى حَبْلِ الْعَاتِقِ كَادَتْ تَطْلُعُ عَلَى جَوْفِهِ فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ أَسْرَعُوا عَلَيْهِ مِنْ فَوْقِ الْبَيْتِ فَأَخَذُوا يَرْمُونَهُ بِالْحِجَارَةِ وَ يَلْهَبُونَ النَّارَ فِي أَطْنَانِ الْقَصَبِ ثُمَّ يَلْقَوْنَهَا عَلَيْهِ مِنْ فَوْقِ الْبَيْتِ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ عَلَيْهِمْ مُصَدِّمًا بِسَيْفِهِ فِي السَّكَّةِ. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 373 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 58).

2- (2) وَ كَانَ (مسلم بن عقیل علیه السلام) قَدْ أُخِذَ بِالْحِجَارَةِ وَ عَجَزَ عَنِ الْقِتَالِ فَانْبَهَرَ وَ أَسَدَ نَدَّ ظَهْرَهُ إِلَى جَنْبِ تِلْكَ الدَّارِ. (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 58).

و خطاب به سربازان عبیدالله گفت: «اگر به من امان نداده بودید، هرگز تسلیم شما نمی شدم». بالاخره آن ستمکاران دور مسلم جمع شدند، شمشیرش را گرفتند، دستگیرش کردند و بر قاطری سوار کرده، به سوی قصر عبیدالله بردند. (1) وقتی به قصر رسیدند، ابتدا به منظور توهین به او، پشت درب قصر عبیدالله او را با لب تشنه ساعتی نگه داشتند. عده ای هم که عماره بن عقبه، عمرو بن حرث، مسلم بن عمرو باهلی و کثیر بن شهاب در بین آنان بودند، در انتظار ملاقات با پسر مرجانه بودند. کنار درب ورودی قصر، آب گوارایی بود تا سربازان با آن عطش خود را برطرف کنند. مسلم با دیدن آن گفت: «از این آب به من هم بدهید». مسلم بن عمرو باهلی که از مشاوران عبیدالله بود به او گفت: «آیا آب را می بینی که چه قدر خنک است؟ به خدا قسم از آن نمی نوشی تا از آب جهنم بنوشی». مسلم نام او را پرسید. باهلی خود را این گونه معرفی کرد: «من کسی هستم که حق را شناخت، هنگامی که تو آن را انکار کردی و خیر امام خود (یزید) را خواست، وقتی که توبه او خیانت کردی و اطاعت کرد در زمانی که تو او را مخالفت کردی؛ من مسلم بن عمرو باهلی هستم». مسلم

ص: 164

1- (1) فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: «لَكَ الْأَمَانُ لَا نَقْتُلُ نَفْسَكَ..» وَ هُوَ يَقَاتِلُهُمْ. «إِنَّكَ لَا تُكْذِبُ وَلَا تُعَرِّفُ فَلَا تَجْزِعُ إِنَّ الْقَوْمَ بِنُوعَمِكَ وَ لَيْسُوا بِقَاتِلِيكَ وَ لَا ضَائِرِيكَ» وَ كَانَ قَدْ أَثْحَنَ بِالْحِجَارَةِ وَ عَجَزَ عَنِ الْقِتَالِ فَانْبَهَرَ وَ أَسَدَ نَدَّ ظَهْرَهُ إِلَى جَنْبِ تِلْكَ الدَّارِ فَأَعَادَ ابْنُ الْأَشْعثِ عَلَيْهِ الْقَوْلَ لَكَ الْأَمَانُ فَقَالَ: «أَمِنُ أَنَا؟» قَالَ: «نَعَمْ.» فَقَالَ لِلْقَوْمِ الَّذِينَ مَعَهُ: «لِيَ الْأَمَانُ؟» فَقَالَ الْقَوْمُ لَهُ: «نَعَمْ.» إِلَّا عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ السُّلَمِيِّ فَإِنَّهُ قَالَ لَا نَاقَةَ لِي فِي هَذَا وَ لَا جَمَلَ وَ تَنَحَّى فَقَالَ مُسْلِمٌ: «أَمَا لَوْ لَمْ تُؤْمِنُونِي مَا وَصَّ عْتُ يَدِي فِي أَيَدِيكُمْ.» أَتَى بِبَعْلِهِ فَحَمِلَ عَلَيْهَا فَاجْتَمَعُوا حَوْلَهُ وَ انْتَزَعُوا سَهْمَهُ فَكَانَتْ عِنْدَ ذَلِكَ أَيْسَ مِنْ نَفْسِهِ وَ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ ثُمَّ قَالَ: «هَذَا أَوَّلُ الْغَدْرِ.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 373 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 58 و 59).

به او گفت: «مادرت به عزایت بنشیند، بسیار خیانت کار و سنگ دل هستی. ای پسر باهلی! تو به ماندن در جهنم سزاوارتری نسبت به من». و سپس از فرط خستگی به دیواری تکیه داد. عمرو بن حرث، غلام خود را فرستاد تا ظرف آبی برای مسلم ببرد. غلام ظرف را پر از آب کرد و به مسلم داد. او ظرف را از غلام گرفت تا رفع عطش کند، ولی تا لبان مجروحش را بر لبه ظرف گذاشت، آب داخل ظرف خون آلود شد. این عمل با تعویض آب خالص چند مرتبه تکرار شد تا این که دندان های او درون ظرف افتاد و مسلم نتوانست از آن آب بنوشد. پس رو به سوی آسمان کرده و گفت: «خدای بزرگ را حمد و سپاس می کنم، اگر آب روزی من بود، توفیق نوشیدن آن نصیبم می شد». (1) مسلم به دستور عبیدالله وارد دارالاماره شد و به او سلام نکرد و این نشان دهنده شجاعت او

ص: 165

1- (1) انْتَهَى بِابْنِ عَقِيلٍ إِلَى بَابِ الْقَصْرِ وَقَدْ إِشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ وَعَلَى بَابِ الْقَصْرِ نَاسٌ جُلُوسٌ يَنْتَظِرُونَ الْإِذْنَ فِيهِمْ عُمَارَةُ بْنُ عُقَبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ وَعَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ وَ مُسْلِمٌ بْنُ عَمْرٍو وَ كَثِيرٌ بِنُ شِهَابٍ وَإِذَا قُلَّةٌ بَارِدَةٌ مَوْضُوعَةٌ عَلَى الْبَابِ. فَقَالَ: «مُسْلِمُ إِسْقُونِي مِنْ هَذَا الْمَاءِ.» فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ بْنُ عَمْرٍو: «أَتَرَاهَا مَا أَبْرَدَهَا لَا وَاللَّهِ لَا تَتَذَوَّقُ مِنْهَا قَطْرَةً أَبَدًا حَتَّى تَذُوقَ الْحَمِيمَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.» فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَقِيلٍ: «وَيْلَكَ مَنْ أَنْتَ؟» قَالَ: «أَنَا مَنْ عَرَفَ الْحَقَّ إِذْ أَنْكَرْتَهُ وَ نَصَحَ لِأَمَامِهِ إِذْ غَشَّتْهُ وَ أَطَاعَهُ إِذْ خَالَفْتَهُ، أَنَا مُسْلِمٌ بْنُ عَمْرٍو الْبَاهِلِيُّ.» فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَقِيلٍ: «لَأُمِّكَ الثُّكُلُ مَا أَجْفَاكَ وَ أَفْطَكَ وَ أَقْسَى قَلْبِكَ، أَنْتَ يَا بَنَ بَاهِلَةَ! أَوْلَى بِالْحَمِيمِ وَ الْخُلُودِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ مِنِّي.» ثُمَّ جَلَسَ فَتَسَاءَلَدَ إِلَى حَائِطٍ وَ بَعَثَ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ غُلَامًا لَهُ فَبَجَاءَهُ بِقُلَّةٍ عَلَيْهَا مِنْدِيلٌ وَ قَدَحٌ فَصَبَّ فِيهِ مَاءً فَقَالَ لَهُ اللهُ رَبِّ فَأَخَذَ كُلَّمَا شَرِبَ امْتَلَأَ الْقَدَحُ دَمًا مِنْ فِيهِ فَلَا يَقْدِرُ أَنْ يَشْرَبَ فَفَعَلَ ذَلِكَ مَرَّةً وَ مَرَّتَيْنِ فَلَمَّا ذَهَبَ فِي الثَّلَاثَةِ لَيْسَ رَبِّ سَقَطَتْ ثِيَابُهُ فِي الْقَدَحِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ لَوْ كَانَ لِي مِنَ الرَّزْقِ الْمَقْسُومِ شَرِبْتُهُ. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 376 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 61).

بود؛ زیرا او اسیر دست سربازان عبیدالله بود. یکی از پاسبانان که می خواست در حضور عبیدالله چاپلوسی کند، به مسلم گفت که به امیر سلام نمی کنی؟ فرزند عقیل در پاسخ او گفت: «چه سلامی به او بدهم که قصد کشتن مرا دارد». مسلم با این عمل، ایمان به هدفش را به رخ دشمن کشید و در یک رقابت روانی او را شکست داد و این مطلب از برآشفتگی عبیدالله مشهود بود. (1)

معتقد به شایستگی امام در امر حکومت

عبیدالله در دارالاماره مسلم علیه السلام را آشوبگر و برهم زننده جمعیت مسلمانان خواند و شجاعانه پاسخ یاره گویی های او را چنین داد: «آن که تو می گویی من نیستم، زیرا مردم این شهر معتقد هستند که پدرت زیاد بن ابیه چون پادشاهان کسری و قیصر، خوبان آنان را ظالمانه کشت و خون شان را ریخت؛ پس ما آمدیم تا با دعوت به کتاب خدا، عدالت را اجرا کنیم». عبیدالله پاسخ او را با مستی دروغ و تهمت همراه کرد و فریاد زد: «آیا ما نبودیم که به عدالت عمل می کردیم، در حالی که تو در مدینه شراب می خوردی؟» مسلم با جسارت گفت: «من شراب می خوردم؟ به خدا قسم که دروغ می گویی». مسلم خود را عاری از این ننگ معرفی کرد و درباره شخصیت یزید و عبیدالله چنین گفت: «کسی شراب خوار است که خون مسلمانان را بر زمین می ریزد و کسانی را که خداوند محترم شمرده، به دلیل بغض ناحق، به قتل می رساند». (2)

ص: 166

-
- 1- (1) خَرَجَ رَسُولُ ابْنِ زَيْدٍ فَأَمَرَ بِإِدْخَالِهِ إِلَيْهِ. فَلَمَّا دَخَلَ لَمْ يَسَلْمْ عَلَيْهِ بِالْإِمْرَةِ. فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ: «أَلَا تَسَلِّمُ عَلَيَّ يَا أَمِيرَ». فَقَالَ انْ كَانِ يَرِيدُ قَتْلِي فَمَا سَلَامِي عَلَيْهِ» (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 376 والمفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 61).
- 2- (2) قَالَ ابْنُ زَيْدٍ: «إِيَّاهُ يَأْتِي عَقِيلًا! أَتَيْتَ النَّاسَ وَهُمْ جَمِيعٌ فَشَتَّتَ بَيْنَهُمْ وَفَرَّقَتْ كَلِمَتُهُمْ وَحَمَلَتْ

او اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را لایق حکومت می دانست. وقتی عبیدالله به او گفت که خدا تو را شایسته امر حکومت ندید. جواب داد: «اگر ما (اهل بیت) شایسته حکومت نباشیم، پس چه کسی این لیاقت را دارد؟» (1) ابن زیاد گفت: «خدا من را بکشد، اگر تو را به شکل بی سابقه ای نکشم». مسلم جواب داد: «تو در بدعت در دین و جنایت سزاواری و علاقه شدید به کشتار فجیع و مثله کردن انسان ها و انس به خیانت های درون خود داری». (2)

ص: 167

-
- 1- (1) فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: «يَا فَاسِقُ! إِنَّ نَفْسَكَ تُمَنِّيكَ مَا حَالَ اللَّهُ دُونَهُ وَ لَمْ يَرَكَ اللَّهُ لَهُ أَهْلًا.» فَقَالَ مُسْلِمٌ: «فَمَنْ أَهْلُهُ إِذَا لَمْ نَكُنْ نَحْنُ أَهْلَهُ.» فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: «أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ.» فَقَالَ مُسْلِمٌ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ رَضِينَا بِاللَّهِ حَكْمًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 377 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 62)
- 2- (2) فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: «قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ قِتْلَةً لَمْ يَقْتُلْهَا أَحَدٌ فِي الْإِسْلَامِ مِنَ النَّاسِ.» قَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: «أَمَا إِنَّكَ أَحَقُّ مَنْ أَحَدَتْ فِي الْإِسْلَامِ مَا لَمْ يَكُنْ وَ إِنَّكَ لَا تَدْعُ سُوءَ الْقِتْلَةِ وَ قُبْحَ الْمُثْلَةِ وَ خُبْثَ السَّيْرِهِ وَ لَوْمَ الْغَلْبَةِ.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 377 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 62)

او در حالی که از زندگی خود نا امید بود و می دانست که امان دادن آن ها مکاری بیش نیست و اشک در چشمانش حلقه زده بود، چنین گفت: «این آغاز یک فریب و خیانت است». او می دانست خیانتی شروع شده که با شهادت امام حسین علیه السلام پایان خواهد یافت. ابن اشعث اصرار داشت که مسلم بر جان خود نگران نباشد؛ اما او به محمد بن اشعث گفت: «من می دانم که تو در امان دادن به من مطمئن نیستی» و آن گاه شروع به گریه کرد. (1) عمرو بن عبیدالله گفت: «کسی چون تو با چنین اشتباهی برای رسیدن به حکومت، منتظر سختی های آن هم باید باشد و نباید اشک بریزد». مسلم علیه السلام در پاسخ گفت: «به خدا قسم! نگران جان خود نیستم و بر مرگ خویش مرثیه خوانی نمی کنم؛ اگرچه آن را دوست ندارم، گریه می کنم بر خانواده و فامیل خود که به سوی من در حرکت هستند؛ گریه می کنم بر حسین علیه السلام و خاندانش که عزم کوفه را دارند». (2) سپس او از محمد بن اشعث درخواست کرد که از طرف من کسی را نزد حسین علیه السلام

ص: 168

1- (1) قال ابن عقيل: «أما لو لم تؤمنوني ما وضعت يدي في أيديكم» و أتى ببغلة فحمل عليها واجتمعوا حوله، وانتزعوا سيفه من عنقه، فكانه عند ذلك آيس من نفسه، فدمعت عيناه، ثم قال: «هذا أول الغدر». قال محمد ابن الاشعث: «أرجو ألا يكون عليك باس». قال: «ما هو إلا الرجاء، أين أمانكم! إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ!» و بكى. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 374).

2- (2) فقال له عمرو بن عبیدالله بن عباس: «إن من يطلب مثل الذی تطلب إذا نزل به مثل الذی نزل بك لم يبك». قال: «إني والله ما لنفسی أبكى، ولا لها من القتل ارثی، و ان كنت لم أحب لها طرفه عين تلفا، ولكن أبكى لأهلی المقبلین إلی، أبكى لحسين و آل حسين عليه السلام.» (تاريخ الأمم والملوك، الطبري؛ ج 5، ص 374).

بفرست تا او را از پیمان شکنی اهل کوفه و گرفتار شدن من مطلع کند؛ چرا که او همراه خانواده اش به زودی به سوی شما کوفیان حرکت می کنند و این امر مرا بسیار نگران کرده است. (1) از طرف من به امام حسین علیه السلام بگویند که به اتفاق خانواده خود برگرد و وعده های کوفیان تو را فریب ندهد؛ زیرا اینان در گذشته از یاران پدرت بودند که او آرزوی جدایی از آنان را با رسیدن اجل خود داشت. او به عنوان عذرخواهی از امام علیه السلام به خاطر مکر کوفیان، در ادامه چنین پیغام داد: «آنان شما و مرا فریب دادند و کسی که فریب خورده چاره و نظری ندارد». (2) مکر کوفیان برای مسلم علیه السلام سخت، ولی قابل تحمل بود؛ اما آنچه او را بسیار غمگین کرده بود، خدعه و مکر آنان نسبت به امام علیه السلام بود. نگرانی او شاهدهی بر وظیفه شناسی اش نسبت به مقام امامت و گواهی بر علاقه وافر و رابطه قلبی او با حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود.

مقتل مسلم بن عقیل

هنگامی که او را به دستور عبیدالله برای کشتن بالای دارالاماره می بردند، در

ص: 169

1- (1) ثم اقبل علی محمد بن الأشعث فقال: «یا عبد الله! انی أراک واللہ ستعجز عن أمانی، فهل عندک خیر! تستطيع أن تبعث من عندک رجلاً علی لسانی یبلغ حسینا، فانی لا أراه إلا قد خرج إلکم الیوم مقبلاً، او هو خرج غدا هو و أهل بیته، و أن ما تری من جزعی لذلك.» (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 374.)

2- (2) فیقول: «إن ابن عقیل بعثنی إلیک و هو فی أیدی القوم أسیر لایری أن یمسی حتی یقتل، إرجع بأهل بیتک و لایغرک أهل الکوفه فإنتهم أصحاب أبیک الذی کان یتمنی فراقهم بالموت أو القتل، ان أهل الکوفه قد کذبوک و کذبونی و لیس لمکذوب رأی.» فقال الأشعث: «والله لأفعلن.» (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 374.)

طول مسیر پله های دارالاماره به تسبیح، تکبیر و استغفار مشغول بود. قبل از آن که قاتل (بکر بن حمران) ضربه نهایی را به او بزند، هرگز از اوبی قراری و اضطراب دیده نشد. و در کمال آرامش گفت: «خداوندا! بین ما و قومی که ما را تکذیب کردند و فریب دادند، حکم کن». (1)

وقتی عبیدالله از آخرین لحظات مسلم در هنگام شهادتش پرسید، قاتل جواب داد: «مردی زشت رو، سیاه و پرمورا در کنار خود دیدم که انگشت به دندان می گزید. من از دیدن او چنان ترسیدم که تاکنون نترسیده بودم». عبیدالله تبسمی کرد و گفت: «شاید دهشت زده شده ای». (2)

پس از شهادت مسلم بن عقیل، بدن او و هانی بن عروه را بر دیوار بازار قصاب ها آویزان کردند (3) و سر مطهر آنان، اولین سر از شهدای قیام امام حسین علیه السلام بود که به شام نزد یزید فرستاده شد. (4)

ص: 170

1- (1) نزل الأحمري بكير بن حمران الذي قتل مسلما، فقال له ابن زياد: «قتلته؟» قال: نعم، قال: «نعم». قال: «فما كان يقول و أنتم تصعدون به؟» قال: «كان يكبر و يسبح و يستغفر. فلما أدنيت له لأقتله، قال اللهم أحكم بيننا و بين قوم كذبونا و غرونا و خذلونا و قتلونا.» (تاريخ الأمم و الملوك، الطبري؛ ج 5، ص 378.)

2- (2) قال له ابن زياد: «ما شأنك؟» فقال: «أيها الأمير! رأيت ساعة قتلته رجلاً أسود سبي الوجه حذائي عاضاً على إصبعه أو قال على شفته ففزعت منه فزعا لم أفرعه قط.» فقال ابن زياد - لعنه الله - : «لعلك دهشت.» (اللاهوف، ابن طاوس؛ ص 58.)

3- (3) نظرت إلى مسلم بن عقیل علیه السلام، و هانی بن عروه المدحجی، قتیلین جمیعاً مصلوبین منکسین فی سوق القصابین. (ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 64 و الخوارزمی؛ مقتل الحسين علیه السلام، ج 1، ص 309.)

4- (4) لَمَّا قُتِلَ مُسْلِمٌ وَ هَانِيٌّ رَحِمَهُ اللهُ عَلَيْهِمَا بَعَثَ عَبِيدُ اللهِ بَنُ زِيَادٍ بِرُءُوسِهِمَا. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2،

در منزل «ثعلبیه» که خبر شهادت مسلم به امام حسین علیه السلام رسید، حضرت بر او گریست و دعا کرده و فرمود: «خداوند مسلم را رحمت کند». سپس به اطرافیان خود از نعمت های الهی که بلافاصله بعد از شهادت به فرزند عقیل رسید، خبر داد و فرمود: «او از آنچه بر عهده اش بود، به خوبی برآمد و به سوی روح و ریحان، بهشت و رضوان الهی واصل شد. حال ما باید به وظایف الهی خود، خوب عمل کنیم». (1)

شیخ مفید رحمه الله نقل کرده که صبح روزی که قافله اهل بیت شبش را در منزل ثعلبیه گذارنده بودند، کسی از کوفه آمد و به امام حسین علیه السلام خبر داد: «مسلم کشته شد و من دیدم که پای او و هانی بن عروه را با ریسمان بسته بودند و در کوچه ها می کشیدند و نمایش می دادند». (2)

دینوری نقل کرده که آن شخص گفت: «برای توهین به نماینده امام و هانی، توسط کودکان آنان را بر روی زمین می کشیدند». (3)

ص: 171

1- (1) فاستعبر الحسین علیه السلام باکیا ثم قال: «رحم الله مسلماً فلقد صار إلى روح الله و ریحانه و جنته و رضوانه أما إنه قد قضی ما علیه و بقى ما علينا.» (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 74).

2- (2) لم یخرج من الکوفه حتى قتل مسلم و هانی و راهما یجران فی السوق بأرجلهما. فقال: «إنا لله و إنا إلیه راجعون رحمه الله علیهما.» یکرر ذلک مرارا. (الإرشاد، ج 2، ص 74).

3- (3) قُتِلَ مُسْلِمٌ بِنُ عَقِيلٍ وَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، وَ رَأَيْتُ الصَّبِيَّانَ يَجْرُونَ بِأَرْجُلِهِمَا. (الأخبار الطوال، ص 247).

با شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل، خانواده او در کنار حضرت سیدالشهدا و اصحابش بر این مصیبت گریه کردند. (1) برادران مسلم که همراه کاروان حسینی بودند، احساس کردند خون برادرشان، امام علیه السلام را از خانواده عقیل راضی کرده و شاید حضرت قصد دارد آنان را به مدینه برگرداند؛ پس به محضر ایشان رسیده و عرض کردند که هرگز دست از یاری تو بر نمی داریم تا آن که انتقام خون برادرمان را بگیریم یا آن که طعم شهادتی را که او چشید، نصیب ما هم بشود. (2)

عبدالله فرزند خردسال مسلم بن عقیل، روز عاشورا مورد اصابت تیر عمرو بن صبیح صیداوی قرار گرفت و پیکان تیر دست او را به پیشانی اش دوخت؛ به طوری که نتوانست دستش را تکان دهد. فرد دیگری، خدنگی رها کرد که بر قلب او نشست و به شهادت رسید. (3)

کودکان شهید کربلا

اشاره

روز عاشورا، علاوه بر جوانان و بزرگ سالانی که از بنی هاشم به شهادت رسیدند، نام چندین کودک و نوزاد هم به چشم می خورد. دشمنان آل پیغمبر

ص: 172

-
- 1- (1) إِذْ تَجَّ الْمُؤَصِّعُ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ سَأَلَتِ الدَّمُوعُ كُلَّ مَسِيلٍ. (اللّهوف، ابن طاوس؛ ص 73).
 - 2- (2) ان بنی عقیل قالوا: «لا والله لا نبرح حتی ندرک ثارنا، او نذوق ما ذاق أخونا. (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 75 و الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 397).
 - 3- (3) إن عمرو بن صبیح الصیداوی، رمی عبدالله بن مسلم بن عقیل بسهم فوضع كفه علی جبهته، فأخذ لا یستطیع أن یحرك كفه، ثم إنتحى له بسهم آخر ففلق قلبه، فاعتورهم الناس من كل جانب. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 447؛ الطبرسی؛ إعلام الوری، ج 1، ص 465 و ابن الأثیر؛ الكامل فی التاریخ، ج 4، ص 74).

حتی بر کودکان شیرخوار و تازه به دنیا آمده امام حسین علیه السلام هم رحم نکردند و آن‌ها را به طور فجیعی به شهادت رساندند.

عبدالله رضیع (شیرخوار)

بر خلاف همه شهدای بنی هاشم که زنان حرم شاهد شهادت آنان نبودند؛ در مشاهده این مصیبت مادر، خواهر و عمه طفل رضیع (حضرت زینب) با امام حسین علیه السلام همراه و از نزدیک شاهد شهادتش بودند. (1) همه خون‌های شهدا غیر از خون گلوی امام علیه السلام بر زمین ریخت؛ اما خون پاک طفل رضیع، هرگز بر زمین نریخت؛ زیرا حضرت آن را به آسمان پاشید و مانع ریختنش بر زمین شد. اگر قطره‌ای از آن خون بر زمین ریخته بود، عذابی بزرگ تمام جهان را فرا می‌گرفت. فرزند کوچک حضرت اباعبدالله علیه السلام تنها شهید کربلا- بود که هنگام شهادتش ندای غیبی از آسمان خطاب به امام آمد که: «ای حسین! او را به ما بسپار که در بهشت برای او شیردهنده‌ای آماده کرده ایم تا شاید، دل امام در فراق و مصیبت او تسلی یابد». (2)

بعد از شهادت همه اصحاب و بنی هاشم، ساعاتی بسیار سنگین بر امام علیه السلام می‌گذشت. غبار غربت و بی‌کسی، او را فراگرفته بود (3) و کوفیان علاوه بر آن که یاری‌اش نمی‌کردند، تشنه‌خونش هم بودند. امام علیه السلام خود را آماده‌مرگی که همیشه فریاد می‌زد از آن نمی‌ترسم، کرده بود؛ اما قبل از آن، بار دیگر با

ص: 173

-
- 1- (1) البته زینب علیها السلام به تنهایی با برادرش در شهادت فرزند دیگرش علی اکبر علیه السلام هم دردی کرد.
 - 2- (2) فنودی من الهوی: «دعه یا حسین! فإن له مرضعا فی الجنة.» (سبط بن الجوزی؛ تذکره الخواص، ص 227).
 - 3- (3) فبقی الحسین فریدا وحیدا. (ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 115).

کوفیان اتمام حجت کرد. فریاد برآورد: «آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست که درباره رعایت حقوق ما اهل بیت، از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی هست که به امید ثواب الهی به کمک ما بیاید؟ آیا یاری دهنده ای هست که ما را یاری کند؟» با شنیدن صدای امام علیه السلام زنان حرم صدا به شیون بلند کردند. حضرت به سوی خیمه آمد و خطاب به زینب علیها السلام فرمود: «فرزند کوچکم را به من بده تا با او وداع کنم». وقتی او را گرفت، نگاهی به چهره مظلوم و لب های تشنه شیرخوار خود کرد و او را در آغوش کشید. آن گاه فرمود: «وای به حال قومی که فردای قیامت جدّ تو دشمن آن ها باشد». (1) سپس صورت خویش را به صورت او نزدیک کرد تا او را ببوسد؛ ولی قبل از رسیدن لب های امام، خدنگ حرمله بن کاهل اسدی بر گلوی او نشست. امام علیه السلام با گریه شدید عرض کرد: «خداوندا! حکم کن درباره قومی که ما را دعوت کردند تا یاری ما کنند، ولی ما را کشتند». (2) آن گاه از خواهر بزرگوار خود زینب کبری علیها السلام خواست تا طفل را بگیرد و دست های خود را از خون گلوی شیرخوار پرکرد و به آسمان پاشید و چنین گفت: «تحمل داغ این خون ها بر من آسان است؛ زیرا خداوند آن را می بیند». (3) سپس امام علیه السلام زمین را

ص: 174

-
- 1- (1) هو یقول: «یا بنی! ویل لهؤلاء القوم إذ کان غدا خصمهم جدک محمد صلی الله علیه و آله». (ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 115).
 - 2- (2) فجعل الحسین علیه السلام یبکی و یقول: «أللهم احکم بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا». (سبط بن الجوزی؛ تذکره الخواص، ص 227).
 - 3- (3) لما رأى الحسین علیه السلام مصارع فتیانہ و أحبته عزم علی لقاء القوم بمهجتہ و نادى هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله صلی الله علیه و آله هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغيث یرجو الله یاغاثتنا هل

امام باقر علیه السلام فرمود: «قطره ای از آن خون بر زمین نریخت و اگر به زمین می رسید، عذاب الهی نازل می شد». (2)

شهادت طفل رضیع (شیرخوار) بر بازماندگان اهل بیت علیهم السلام بسیار سخت و غم انگیز بود. منهل بن عمرو می گوید پس از حج، امام علی بن الحسین را ملاقات کردم. حضرت از من پرسید: «از حرمله چه خبر؟» گفتم: «از کوفه که بیرون آمدم، او هنوز زنده بود». امام علیه السلام دستان خود را به آسمان بلند کرد و گفت: «خداوندا! حرارت آهن را به او بچشان و حرارت آتش را به او بچشان». پس از آن که به کوفه برگشتم، مختار - که از دوستان من بود - قیام کرده بود. روزی او را در بیرون دارالاماره ملاقات کرده و با او مشغول صحبت شدم. ناگاه دیدم حرمله را دستگیر کرده و نزد مختار آوردند. او با دیدن حرمله، خدا را شکر کرد و به جلاد دستور داد دست ها و پاهای او را قطع کند. بلافاصله هم امر کرد تا آتش بیاورند و او را در آن انداختند. با دیدن این صحنه، تسیح الهی کردم. مختار از علت تسیح من پرسید. من ملاقات خود با علی بن الحسین و

ص: 175

1- (1) و صلی علیه و دفته. (ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 115).

2- (2) أبوالورد، أنه سمع أبا جعفر يقول: «لو وقعت منه إلى الأرض قطره لنزل العذاب.» (تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام، ص 150).

نفرین او نسبت به حرمله را به او خیر دادم. مختار با شنیدن سخن من از مرکب خود پیاده شد و دو رکعت نماز با سجده های طولانی به جا آورد. در حالی که حرمله در آتش می سوخت، مختار به راه خود ادامه داد و من هم به دنبال او راه افتادم. وقتی خواستم از او جدا شوم، برای صرف غذا به خانه ام دعوتش کردم. او به من گفت: «به پاس استجابت دعای علی بن الحسین علیه السلام به دست من، امروز را روزه شکر گرفته ام» (1).

طفل دیگر

در بعضی روایت هم آمده است که امام حسین علیه السلام متوجه طفلی شد که در

ص: 176

1- (1) عن المنهال بن عمرو، قال دخلت علی بن الحسین علیهما السلام منصورفی من مکة فقال لی: «یا منهال! ما صنع حرمله بن کاهله الأسدی؟» فقلت: «ترکتہ حیا بالكوفه.» قال فرفع یدیه جمیعا، فقال: «اللهم أذقه حر الحدید، اللهم أذقه حر النار.» قال المنهال فقدمت الكوفه، وقد ظهر المختار بن أبی عبیده، وکان لی صدیقا، قال فکنت فی منزلی آیاما حتی انقطع الناس عنی، و رکبت إلیه فلقیته خارجا من داره... قالوا أیها الأمير، البشاره، قد أخذ حرمله بن کاهله، فما لبثنا أن جیء به، فلما نظر إلیه المختار قال لحرمله: «الحمد لله الذی مکننی منک.» ثم قال الجزار الجزار، فأتی بجزار، فقال له اقطع یدیه، فقطعنا، ثم قال له اقطع رجلیه، فقطعنا، ثم قال النار النار، فأتی بنار وقصب فألقى علیه و اشتعلت فیہ النار. فقلت سبحان الله فقال لی: «یا منهال! إن التسیح لحسن، فقیم سبحت؟» فقلت أیها الأمير... فنزل عن دابته و صلی رکعتین فأطال السجود، ثم قام فركب، و قد احترق حرمله، و رکبت معه و سرنا، فحاذیت داری، فقلت أیها الأمير، إن رأیت أن تشرفنی و تکرمنی و تنزل عندی و تحرم بطعامی. فقال: «یا منهال! تعلمنی أن علی بن الحسین علیه السلام دعا بأربع دعوات فأجابه الله علی یدی، ثم تأمرنی أن آکل هذا یوم صوم شکرا لله (عز و جل) علی ما فعلته بتوفیقه.» (الأمالی للطوسی، ص 238 و الإربلی؛ کشف الغمه، ج 2، ص 654).

خیمه ای از شدت عطش در حال گریه بود، او را با دست خود به نزد کوفیان آورد و فرمود: «اگر به من رحم نمی کنید، پس به این طفل رحم کنید». بلافاصله مردی از میان لشکر عمر بن سعد، تیری به سوی او انداخت که به گلوی طفل اصابت و آن را ذبح کرد. امام علیه السلام با چشم گریان رو به آستان الهی کرده و گفت: «خداوندا! بین ما و مردمی که ما را دعوت کردند تا یاری مان کنند، ولی ما را کشتند، تو حکم کن». پس ندایی از آسمان آمد: «ای حسین! او را به ما بسپار که در بهشت شیردهنده ای او را شیر خواهد داد». (1)

طفل هفت ساله

در میان فرزندان امام حسین علیه السلام کودکی بود که هدف تیر دشمن قرار گرفت و به شهادت رسید. حضرت او را در خونش آغشته کرد و بر او نماز خواند و با شمشیر، قبری را حفر و او را دفن کرد. (2) شاید این طفل همان است که بنا بر قول خواجه نصیر طوسی نامش علی بوده و هفت سال داشته است. (3)

قاسم بن الحسن علیه السلام

او در سنی پا به عرصه دفاع از آستان امامت عمومی بزرگوارش گذاشت که

ص: 177

-
- 1- (1) فالتفت الحسين عليه السلام فإذا بطفل له يبيكي عطشا فأخذه علي يده وقال: «يا قوم! إن لم ترحموني فارحموا هذا الطفل». فرماه رجل منهم بسهم. فذبحه فجعل الحسين عليه السلام يبيكي ويقول: «اللهم احكم بيننا وبين قوم دعونا لينصرونا فقتلونا». فنودي من الهوى: «دعه يا حسين! فإن له مرضعاً في الجنة.» (تذكرة الخواص، ص 144).
 - 2- (2) كان له (الحسين عليه السلام) ولد صغير فجاءه سهم فقتله فرمله بدمه و حفر له بسيفه و صلى عليه و دفنه و قال هذه الايات: «غدر القوم و قد ما رغبوا...» (مطالب السؤل، ص 73).
 - 3- (3) الطوسی؛ نقد المحصل، ص 179.

هنوز به حد بلوغ نرسیده بود. (1) بیش از سه سال نداشت که پدر بزرگوارش امام حسن مجتبی علیه السلام به شهادت رسید. بعد از پدرش ده سال از عمر خود را در آغوش عموی مهربانش امام حسین علیه السلام تربیت شد و در طول این مدت، حضرت برای او پدری کرد. علاوه بر صلب معصوم امام حسن علیه السلام مشاهده صفات نیکوی امام حسین علیه السلام هم از عوامل مؤثر بر تعالی شخصیت او بود. عموی گرامی اش، نمونه اخلاقی و رفتاری قاسم علیه السلام بود و او را به کمالات معرفتی و اخلاقی رساند.

از کمالات برجسته فرزند امام مجتبی علیه السلام مرگ شناسی اوست که میزان معرفت او را در توحید و معاد، آن هم در سنین نوجوانی معلوم می کند.

ابوحمزۀ ثمالی از امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند شبی که حضرت اباعبدالله علیه السلام فردای آن شهید شد، قاسم بن الحسن علیه السلام به خدمت امام آمد و عرض کرد: «عموجان! آیا شهادت نصیب من هم می شود؟» دل امام، از سؤال او به درد آمد و فرمود: «پسربرادرم! مرگ در راه خداوند را چگونه می بینی؟» عرض کرد: «عموجان! مرگ برای من شیرین تر از عسل است». آن گاه امام علیه السلام به او فرمود: «آری همه مردان همراه من بعد از آن که بلای عظیم را تحمل می کنند، کشته می شوند». (2)

ص: 178

-
- 1- (1) هو غلام صغیر لم يبلغ الحلم. (مقتل الحسین علیه السلام، الخوارزمی؛ ج 2، ص 31).
- 2- (2) عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: «سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: «لَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي اسْتُشِّدَ فِيهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... فَقَالَ لَهُ الْقَاسِمُ ابْنُ أَخِيهِ الْحَسَنِ: «يَا عَمَّ! وَأَنَا أُقْتَلُ؟» فَأَشَدَّ فَمَقَّ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «يَا بَنَ أَخِي! كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟» قَالَ: «يَا عَمَّ! أَحَلِّي مِنَ الْعَسَلِ.» قَالَ: «إِنِّي وَاللَّهِ فَذَلِكَ أَحَلِّي لَا أَحَدٌ يَقْتُلُ مِنَ الرِّجَالِ مَعِيَ أَنْ تَبْلُوَ بَلَاءً عَظِيمًا.» (الخصيبي؛ الهداية الكبرى، ص 204).

وفاداری او در راه ولایت و امامت، گواه روشنی بر کمال معرفتی و اخلاقی اوست. روز عاشورا برای امام بسیار سخت بود که به فرزند برادرش اذن رفتن به میدان را بدهد؛ اما قاسم از عموی خود با التماس اذن گرفت. او با گریه دست و پای حضرت را بوسید و از عموی خویش خواهش کرد تا اجازه رفتن به میدان را به او بدهد. امام علیه السلام در حالی که اشک می ریخت، او را در آغوش گرفت و اذن جهاد داد. هنوز اشک بر گونه های قاسم بن الحسن علیه السلام جاری بود که در وسط میدان جنگ، شروع به خواندن رجز کرد. (1)

حمید بن مسلم از لشکر عمر بن سعد از عدم آرایش جنگی قاسم و جنگ او چنین می گوید: «جوانی از لشکر حسین علیه السلام چون ماه نگاهم را به خود جلب کرد که لباسی ساده بر تن داشت و دو کفش، که بند چپ آن را هم نبسته بود؛ بدون هیچ زرهی به میدان آمده بود. (2)

عمر و بن سعد از دی به من گفت: «بر او می تازم». گفتم: «سبحان الله! می خواهی چه کنی؟ جمعیتی که او را محاصره کرده اند، برای کشتنش کافی است». (3) اما عمرو سخن خود را تکرار کرد، به او یورش برد و ضربه ای به قاسم

ص: 179

1- (1) فلما نظر إليه الحسين اعتنقه، و جعلاً بيكيان حتى غشي عليهما، ثم استأذن الغلام للحرب فأبى عمه الحسين عليه السلام أن يأذن له، فلم يزل الغلام يقبل يديه ورجليه ويسأله الإذن حتى أذن له، فخرج ودموعه على خديه، و هو يقول: «إن تنكروني فأنا فرع الحسن، سبط النبي المصطفى و المؤمن». (الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 2، ص 31).

2- (2) عن حميد بن مسلم، قال: «خرج إلينا غلام كان وجهه شقه قمر، في يده السيف، عليه قميص و إزار و نعلان قد انقطع شسع أحدهما، ما أنسى إنها اليسرى». (تاريخ الأمم و الملوك، الطبري؛ ج 5، ص 447).

3- (3) فقال لي عمرو ابن سعد بن نفييل الأزدي: «والله لأشدن عليه». فقلت له: «سبحان الله و ما تريد

زد که سرش شکافته شد، با صورت بر زمین افتاد و صدا زد: «ای عموا! به فریادم برس!». امام حسین علیه السلام چون باز شکاری به سرعت به یاری اش شتافت و صفوف دشمن را مانند شیر شکافت تا امانت برادرش را از دست ظالمان نجات دهد. عمرو بن سعد بر سینه جناب قاسم نشسته بود و می خواست سرش را از بدن جدا کند. آن حضرت، با شمشیر خود ضربه ای به دست عمرو که برای دفاع بالا آورده بود، زد و آن را از مرفق قطع کرد.⁽¹⁾

نگاه کردن امام به قاسم بن الحسن علیه السلام در هنگام جان دادن او و تحمل آن، از لحظات سخت زندگی حضرت بود. قاسم، در برابر چشمان امام حسین علیه السلام از شدت درد استخوان های شکسته سینه اش، پاهای خود را به زمین می فشرد و ناله می زد. امام علیه السلام با مشاهده حال او، فرمود: «دور از رحمت الهی باشد، مردمی که تو را کشتند و جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمن آنان در قیامت باشد.⁽²⁾ به خدا قسم، بر عمویت بسیار سخت است که او را صدا بزنی، ولی به خاطر مزاحمت دشمن، نتواند به فریاد تو برسد و جواب تو را بدهد، یا وقتی به

ص: 180

1- (1) فقال: «والله لأشدن عليه.» فشد عليه فما ولی حتى ضرب رأسه بالسیف، فوقع الغلام لوجهه و صاح: «یا عماه!» فانقض علیه الحسین علیه السلام كالصقر و تخلل الصفوف، و شدّ شدّه الليث الحرب. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 447؛ الخوارزمی؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 31 و ابن الأثیر؛ الكامل فی التاریخ، ج 4، ص 75).

2- (2) بعداً لِقوم قتلوك، و من خصمهم یوم القیامه فیک جدك. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 447).

بالینت برسد که نتواند به تو کمک کند، یا اگر بتواند کمک کند، فایده ای برای نجات تو نداشته باشد». و در ادامه کوفیان را نفرین کرد». (1)

حمید بن مسلم مشاهدات دردآور خود را چنین نقل می کند: «حسین علیه السلام سینه اش را به سینه پسربرادرش چسبانده بود، او را در آغوش گرفته و به خیام حمل می کرد، در حالی که پاهای آن نوجوان به زمین کشیده می شد». (2)

دشمنان تاکنون ندیده بودند که امام علیه السلام شهیدی را به تنهایی به خیام ببرد، آنان تعجب کرده و با خود می گفتند او چه می خواهد بکند؟ حضرت، جناب قاسم علیه السلام را به خیمه آورده و در کنار پیکر فرزندش علی اکبر علیه السلام و سایر شهدای بنی هاشم قرار داد». (3)

ص: 181

1- (1) فإذا بالحسین علیه السلام قائم علی رأس الغلام، وهو يفحص برجلیه، و الحسین علیه السلام يقول: «عز والله علی عمّک أن تدعوه فلا یجیبک، أو یجیبک فلا یعینک، أو یعینک فلا یغنی عنک، بعدا لقوم قتلوک، الویل لقاتلک.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 447 و الخوارزمی؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 31).

2- (2) ثم احتمله فکأنی أنظر الی رجلی الغلام تخطان الأرض، و قد وضع صدره الی صدره. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 448 و الخوارزمی؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 31).

3- (3) فقلت فی نفسی ماذا یصنع به؟ فجاء به حتی ألقاه مع ابنه علی بن الحسین علیه السلام و قتلی قد قتلت حوله من أهل بیده. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 448 و الخوارزمی؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 31).

فتنه های پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، یکی پس از دیگری مردم را از افق تابناک امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام (1) و فرزندان معصوم او دور کرد و شخصیت های فتنه انگیز، جامعه اسلامی را محروم از این الگوی اخلاص و

ص: 185

1- (1) علی بن ابی طالب علیه السلام گشاینده ی باب توحید و اخلاص در عبادت بود. سایر اولیا توسط آن بزرگوار به مراتب ولایت الهی رسیده و خواهند رسید؛ زیرا او الگوی بندگی خالص و تسلیم بی چون و چرای اراده ی الهی بود. مراتب معرفت الهی، اسراری است که قفل شان فقط با کلید اخلاص و بندگی علی علیه السلام برای تقلین گشوده شد. (المیزان، ج 13، ص 406 و ج 17، ص 177). بارها خداشناسی و جهان بینی حضرت علی علیه السلام قابل تعظیم و تجلیل نبی مکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفت. آن حضرت فرمود: «علی علیه السلام با حق و حق با علی علیه السلام است.» (الاحتجاج، ج 1، ص 75). منظور آن بزرگوار در بیان فضایل مولا علی علیه السلام این بود که صاحبان عقل و درک از منظر علی علیه السلام مبدأ هستی را ببینند و سلوک او را در مسیر تقرب به خدا و بندگی الگو بگیرند. مقام قرب و منزلت امیرالمؤمنین علیه السلام را از این گفته ی او می توان دریافت که فرمود: «خدایی را که - با چشم دل - نبینم عبادت نمی کنم.» (الکافی، ج 1، ص 97).

بندگی کرد. صاحبان بصیرت و کسانی که توفیق تشخیص فتنه را داشتند، مصون از انحرافات بودند. هر کس که امام معصوم را ضرورتی برای هدایت انسان می دانست، حباب های فتنه را درک کرده و از آن پرهیز می کرد. بیشتر اصحاب امام حسین علیه السلام مبانی معرفتی امامت و جانشینی پیامبر توسط اولوالامر معصوم را در کوفه از حضرت علی علیه السلام آموخته بودند و فضایل اهل بیت علیهم السلام را باور داشتند و به آن عشق می ورزیدند و حضور آنان در صحنه عاشورا، مولود ایمان و اعتقاد به مبانی امامت بود. (1)

ص: 186

1- (1) روزی امام حسین علیه السلام به اصحاب خود فرمودند: «خداوند - جلّ ذکره - بندگان خود را خلق کرد تا او را بشناسند و پرستند. هر گاه بندگان، پروردگار را پرستند، از عبادت و اطاعت غیر خدا بی نیاز خواهند بود.» شخصی به امام علیه السلام عرض کرد: «پدر و مادرم فدای شما، ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! حال، خداوند را چگونه می توان شناخت؟» حضرت فرمود: «معرفت خداوند در هر زمانی با شناخت حجت و امامی که اطاعتش از طرف خداوند واجب شده، ممکن است.» حدیثی - رضی الله عنه - قال حدثنا أحمد بن إدريس عن الحسين بن عبيدالله عن الحسن بن علي بن أبي عثمان عن عبدالكريم بن عبيدالله عن سلمه بن عطا عن أبي عبدالله عليه السلام قال، خرج الحسين بن علي عليهما السلام على أصحابه، فقال: «أيها الناس، إن الله - جلّ ذكره - ما خلق العباد إلا ليعرفوه، فإذا عرفوه عبدوه، فإذا عبدوه إستغنوا بعبادته عن عبادة من سواه.» فقال له رجل: «يا بن رسول الله صلی الله علیه و آله! بآی أنت و أمی؟ فما معرفه الله؟» قال: «معرفه أهل كل زمان إمامهم، الذی یجب علیهم طاعته.» شیخ صدوق رحمه الله بعد از نقل این حدیث می گوید براساس این حدیث، خداوند در هیچ زمانی مردم را بدون امام معصوم رها نمی کند؛ پس هر کس که بدون حجت معصوم، پروردگار را پرستش کند، غیر خدا را عبادت کرده است. (علل الشرایع، ج 1، ص 9).

در میان شهیدان عاشورا، کسانی بودند که از مبلغین ولایت علوی بودند. «عبدالرحمن بن عبدرب» از کسانی بود که با گوش خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث غدیر را شنید، از عمق جان آن را پذیرفت و سپس این کلام نورانی را به گوش مردم رساند. (1)

«حذیفه بن اسید غفاری» که از حواریون امام دوم شیعیان علیه السلام است، می گوید که بعد از صلح، امام حسن علیه السلام تصمیم بر رجوع به حرم نبوی (مدینه) گرفت. من هم همراه آن حضرت به مدینه برگشتم. در کاروان ما شتری بود که حضرت در طول مسیر کوفه تا مدینه، آن را زیر نظر داشت. من از امام حسن علیه السلام علت آن را پرسیدم. حضرت فرمود: «بار این شتر، دیوان نام های شیعیان ما است». علاقه مند شدم نام خود را بینم تا بدانم که از شیعیان این خاندان هستم و آیا بر این عقیده خواهم ماند؛ لذا، از ایشان خواستم که نامم را در آن دیوان به من نشان دهد. فردای آن روز با پسربرادرم که خواندن را بلد بود، بر امام علیه السلام وارد شدم. حضرت آن دیوان را برای یافتن نامم در اختیارم گذاشت. هنگام بررسی، برادرزاده ام به نام خود برخورد کرد و فریاد زد: «عموجان! نام من هم در این جا آمده»؛ اما من با بی قراری و نگرانی مصرائه از او خواستم به جست و جوی اسم من پردازد و پس از این که آن را پیدا کرد، بسیار خوشحال شدم.

آن جوان (برادرزاده حذیفه) بیست سال بعد از این قضیه، در رکاب حسین بن علی علیهما السلام به شهادت رسید. (2)

ص: 187

1- (1) الشوشتری؛ إحقاق الحق، ج 6، ص 323 و اسد الغابه، ج 3، ص 307.

2- (2) عن حذیفه بن أسید الغفاری قال، لما وادع الحسن علیه السلام معاویه و انصرف إلى المدینه، صَحْبْتُهُ فِي مَنْصَرَفِهِ وَ كَان بَيْن عَيْنِيهِ حَمَلٌ بَعِيرٌ لَا يَفَارِقُهُ حَيْثُ تَوَجَّهْتُ لَهُ ذَاتَ يَوْمٍ: «جَعَلْتَ فِدَاكَ يَا

اصحاب امام حسین علیه السلام در ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ذوب شده بودند و در افق ولایت معصومین علیهم السلام، بصیرت یافته و براساس آن، فتنه بنی امیه را تشخیص دادند و مقابل آن ایستادند. (1)

سال ها قبل از واقعه عاشورا، روزی «فتوا» دختر «رُشید هجری» (2) به پدرش گفت: «شما چقدر بر انجام وظایف خود تلاش می کنی؟» او پاسخ داد: «بعد از

ص: 188

1- (1) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «إِنَّ أَوْفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءٌ مُظْلِمَةٌ عَمَّتْ خُطْبُهَا وَخَصَّتْ بَلِيَّتُهَا وَأَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا وَأَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا؛ ترسناک ترین فتنه ها برای شما فتنه ی بنی امیه است که بلای آن همه جا را فراخواهد گرفت و تنها اهل بصیرت از آن نجات می یابند و کوردلان گرفتار آن می شوند.» (نهج البلاغه، خطبه ی 93 و الثقی؛ الغارات، ج 1، ص 10.)

2- (2) رشید هجری از اصحاب با وفا و صدیق امیرالمؤمنین علیه السلام بود. او، همراه میثم تمار و حبيب بن مظاهر از شاگردان تفسیری و تحت تربیت عرفانی علی علیه السلام بود و صاحب کشف و کرامت و تصرف هم شد. مولا علی علیه السلام علم بلایا و منایا را به او تعلیم داده بود. امام موسی بن جعفر علیه السلام از رشید هجری با ویژگی علم غیب یاد کرده است. او، رابط خاص حضرت سیدالشهدا علیه السلام با شیعیان کوفه بود که اصطلاحاً باب نامیده می شد. با وجود آن که رُشید،

ما عده ای می آیند که بصیرت دینی آنان از تلاش ما برتر است»⁽¹⁾. چه کسانی بصیرتر از اصحاب امام حسین علیه السلام که فتنه بنی امیه را در نابودی اسلام و امامت تشخیص دادند و برای مبارزه با آن به یاری فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند.

ص: 189

1- (1) عن قنوا بنت رشید الهجری قالت، قلت لأبی: «ما أشد إجهادک؟» قال: «یا بنیه! یأتی قوم بعدنا بصائرهم فی دینهم أفضل من إجهادنا.» (المفید؛ الاختصاص، ص 78).

وقتی «قیس بن مسهر صیداوی» امین و نامه رسان امام حسین علیه السلام در نزدیکی کوفه دستگیر شد و نزد عبیدالله آورده شد، از قیس خواست تا خود را معرفی کند. او بی هیچ ترسی گفت: «یکی از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و فرزندش حسین علیهم السلام هستم».⁽¹⁾

بعد از محاصره لشکر حرّ در مسیر کوفه، بعضی از اصحاب در نشستی با امام حسین علیه السلام با او تجدید پیمان و حمایت جدی خود را از او اعلام کردند. نافع بن هلال گفت: «به خدا قسم! هرگز به ملاقات با پروردگار بی میل نیستیم. تمایل قلبی و بصیرت ما چنین است که هر کس تو را دوست بدارد، ما هم او را دوست داریم و هر کس تو را دشمن بدارد، ما هم با او دشمن هستیم».⁽²⁾

پس از این واقعه، فرستاده عبیدالله پیامی برای حرّ آورد و او پیک را همراه نامه نزد امام علیه السلام آورد. یزید بن مهاجر کنانی کنار امام بود. نامه رسان را شناخت و به او گفت: «برای چه به این جا آمده ای؟» پیک گفت: «امام (یزید) خود را اطاعت کردم و به این جا آمدم تا بیعت با او را وفا کرده باشم». ابن مهاجر به او گفت: «بلکه پروردگارت را نافرمانی کردی و با اطاعت از او، خود

ص: 190

1- (1) بعث به مع قیس بن مسهر الصیداوی فلما قارب دخول الكوفة إعترضه الحصين بن نمير صاحب عبیدالله بن زیاد - لعنه الله - ليفتشه فأخرج قيس الكتابه و مزقه فحمله الحصين بن نمير إلى عبیدالله بن زیاد فلما مثل بين يديه قال له: «من أنت؟» قال: «أنا رجل من شيعه أميرالمؤمنين علی بن أبي طالب و ابنه رحمه الله.» (اللّهوف، ابن طاوس؛ ص 75).

2- (2) قَامَ نَافِعُ بْنُ هَلَالٍ الْبَجَلِيُّ فَقَالَ: «وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبِّنَا وَإِنَّا عَلَى نِيَاتِنَا وَبَصَائِرِنَا نُؤَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ.» (اللّهوف، ابن طاوس؛ ص 80).

را نابود کردی و ننگ آخرت و آتش را نصیب خود کردی؛ زیرا خداوند در قرآن فرموده است که پیشوایانی قرار دادیم (برای امتحان) تا دیگران را دعوت به آتش و عذاب روز قیامت کنند و امامی که تو انتخاب کرده ای، مشمول آیه مذکور است». (1) بدین ترتیب، با اظهار عقیده خود به ولایت، بیک عبیدالله را به ولایت حضرت سیدالشهدا علیه السلام، به عنوان امام حق و هدایت دعوت کرد.

حجاج بن مسروق که در این سفر الهی، مؤذن کاروان امام حسین علیه السلام بود (2) و در مواقع حساس پیغام امام را به برخی افراد می رساند، روز عاشورا بعد از یزید بن زیاد (مهاصر) به میدان آمد و در رجز خود خطاب به امام علیه السلام گفت: «ای حسین! تو که هدایت کننده و هدایت شده ای، قدم بردار. امروز ما جدّ تو و پدر بزرگوارت علی علیهما السلام و برادرت امام حسن علیه السلام را که ولیّ خدا بود، ملاقات می کنیم. (3) این بدین معناست که در افکار شیعی او، غیر از معصومین و اولیای بزرگ الهی کسی مورد افتخارش نبود.

ص: 191

1- (1) فَتَنْظَرُ يَزِيدُ بْنُ الْمُهَاجِرِ الْكِنَانِيَّ وَ كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَسُولِ ابْنِ زَيْدٍ فَعَرَفَهُ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: «تُكَلِّتُكَ أُمُّكَ! مَاذَا جِئْتَ فِيهِ؟» قَالَ: «أَطَعْتُ إِمَامِي وَ وَفَيْتُ بَبَيْعَتِي.» فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمُهَاجِرِ: «بَلْ عَصَيْتَ رَبِّكَ وَ أَطَعْتَ إِمَامَكَ فِي هَلَاكِ نَفْسِكَ وَ كَسَبْتَ الْعَارَ وَ النَّارَ وَ بَشَّ الْإِمَامُ إِمَامُكَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ (وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ) فِيمَا مَكَ مِنْهُمْ.» (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 83 و الفتوح، ابن أعمش؛ ج 5، ص 77).

2- (2) فأمر الحسين عليه السلام الحجاج بن مسروق الجعفي أن يؤذن، فاذن. (تاريخ الأمم و الملوك، الطبري؛ ج 5، ص 401).

3- (3) ثم خرج من بعده الحجاج بن مسروق - وهو مؤذن الحسين عليه السلام - فجعل يقول: «أقدم حسين هاديا مهديا، اليوم نلقى جدك النبيا، ثم أباك ذا العلا عليا، و الحسن الخير الرضا الوليا.» (مقتل الحسين عليه السلام، الخوارزمي؛ ج 2، ص 23).

آن روز عابس بن ابی شیبیب، ضمن آن که آرزو کرد چیزی بیشتر از جان می داشت تا فدای ابی عبدالله علیه السلام کند، به او عرض کرد: «خدا را شاهد می گیرم که من بر راه شما و پدر بزرگوارتان هستم». (1)

در رجزهای نافع بن هلال، اعتقاد به دین علی بن ابی طالب علیه السلام و تبعیت از ایشان به طور واضح دیده می شود. او فریاد می زد: «من بر دین علی هستم». شخصی به نام مزاحم بن حریث به او گفت: «اما من بر دین عثمان هستم». نافع بن هلال به او خطاب کرد: «تو بر دین شیطان هستی». و سپس به او حمله کرد و او را از پا در آورد. (2)

بُریر بن خضیر همدانی، در میدان کارزار عاشورا با مخالفین امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مناظره کرد و برای اثبات امامت الهی آن حضرت از شیوه احتجاج قرآن استفاده و یزید بن معقل را دعوت به مباحله کرد. ضربه بُریر بر فرق سر ابن معقل، حقانیت عقاید شیعی او را در مقام مباحله اثبات نمود. (3)

ص: 192

1- (1) قال عابس بن ابی شیبیب: «یا أباعبدالله! أما والله ما أمسى على ظهر الارض قریب و لا بعید أعز علی و لا أحب إلی منک، و لو قدرت علی أن أدفع عنک الضمیم و القتل بشيء أعز علی من نفسی و دمی لفعلته، السلام علیک یا أباعبدالله! أشهد الله إنی علی هدیک و هدی أبیک.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 444).

2- (2) إن نافع بن هلال کان یقاتل یومئذ و هو یقول: «أنا الجملی، أنا علی دین علی.» فخرج إلیه رجل یقال له مزاحم بن حریث، فقال: «أنا علی دین عثمان.» فقال له: «أنت علی دین شیطان.» ثم حمل علیه فقتله. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 435).

3- (3) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 432 و الکامل، ج 4، ص 67. شرح این داستان در همین کتاب در فصل شرح حال بریر بیان شده است.

و حبيب بن مظاهر به عنوان یادآوری به قره بن قیس گفت: «کرامت تو فقط در ولایت پدران حسین علیه السلام است؛ پس او را یاری کن».(1)

امام حسین علیه السلام در اعتقاد اصحابش، دارای عصمت و عاری از خطا و انحراف بود. وجود خود را در کنار امام علیه السلام در تقابل با سربازان بنی امیه، تقابل پاکی و خباثت می دیدند.

شب عاشورا جمعی از مزدوران کوفی، رفتار امام حسین علیه السلام و یارانش را زیر نظر داشتند. حضرت اباعبدالله علیه السلام در حال تلاوت این آیه بود: (وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُدْرِيَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ)2؛ خداوند هرگز مؤمنان را وانگذارد تا آن که با آزمایش، بدسرشت را از پاک گوهر و طیب جدا کند». صدای او به گوش بعضی از آنان رسید. بریر بن خضیر به آنان گفت: «به خدا قسم! طبق این آیه قرآن، ما همان پاکان و طیبون هستیم و شما در مقابله با امام معصوم، خبیث و بدذات اید».(2)

ص: 193

1- (1) قال له حبيب بن مظاهر: «ويحك يا قره بن قيس!... انصّر هذا الرجل الذي بآبائه أيدك الله بالكرامة و إيانا معك.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 411). شرح این واقعه در این کتاب آمده است.

2- (3) فلما أُمسى حسين عليه السلام و أصحابه قاموا الليل كله يصلون و يستغفرون، و يدعون و يتضرعون، قال فتمر بنا خيل لهم تحرسنا، و إن حسينا ليقرأ: (وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَمِّلِي لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُدْرِيَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ) فسمعها رجل من تلك الخيل التي كانت تحرسنا، فقال: «نحن و رب الكعبة الطيبون، ميزنا منكم...» قال برير بن خضير: «فوالله إنا لنحن الطيبون، ولكنكم لأنتم الخبيثون.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 421).

یاران امام حسین علیه السلام با تقدیم جان و بذل خون خود، در یاری آن حضرت و با جهاد به همراه او، وعده های الهی را تصدیق کردند و قصدشان فقط جلب رضای پروردگار عالمیان و بندگی او بود. (1)

وقتی که نامه امام حسین علیه السلام در کوفه توسط مسلم بن عقیل خوانده شد، عده ای گریه کردند. عابس بن ابی شیبب شاکری از جا برخاست و ضمن اظهار وفاداری و یاری مسلم، خطاب به او گفت: «هدفم از یاری تو، فقط رضای خدا است». (2) وقتی عمر بن سعد علت یاری امام علیه السلام را از نافع بن هلال پرسید، او جواب داد: «خداوند می داند که چرا حسین علیه السلام را یاری می کنم». (3)

نمازهای بسیار، رکوع و سجده های طولانی از نشانه های آنان بود. امیر کوفه، غلام خود معقل را برای جاسوسی و کشف مخفی گاه مسلم بن عقیل به میان طرفداران او مأمور کرد. چون او به تازگی همراه عبیدالله از بصره آمده بود، کسی از شیعیان را نمی شناخت. معقل، برای یافتن شیعیان به مسجد رفت.

ص: 194

1- (1) الذین واسوه بأنفسهم و بذلوا دونه مَهْجَهْم و جاهدوا معه أعدائک إبتغاء مرضاتک و تصدیقاً بوعدک و خوفاً من وعیدک. (زیارت امام حسین علیه السلام در بالای سر امام علی علیه السلام؛ مستدرک الوسائل، ج 10، ص 415).

2- (2) فقام عابس بن ابی شیبب الشاکری، فحمد الله و أثنی علیه ثم قال: «أما بعد، فإنی لأخبرک عن الناس، و لأعلم ما فی أنفسهم، و ما أفرک منهم، والله لأحدثک عما أنا موطن نفسی علیه، والله لأجبینکم إذا دعوتهم، و لأقاتلن معکم عدوکم، و لأضربن بسیفی دونکم حتی ألقى الله، لأرید بذلک إلا ما عندالله.» (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 355).

3- (3) قال: «إن ربی یعلم ما أردت.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 441 و 442؛ ابن الأثیر؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 71 و ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 184).

در آن جا شخصی را دید که نماز بسیار به جا می آورد. پیش خود گفت که شیعیان کثیرالصلاه هستند؛ پس او باید از شیعیان و اصحاب حسین علیه السلام باشد و وسیله مناسبی برای دسترسی به مسلم بن عقیل خواهد بود.⁽¹⁾ مرد کثیرالصلاه مسلم بن عوسجه بود.

غروب تاسوعا، کوفیان عزم جنگ را کردند؛ حیب بن مظاهر اسدی، برای منصرف کردن آنان از جنگ با فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله صحبت کرد. او ضمن بیان این که قتل پسر پیامبر موجب روسیاهی قاتلین در قیامت خواهد بود، گفت: «اصحاب او در همین شهر کوفه، بهترین بندگان خدا هستند که نیمه های شب، سعی فراوان در عبادت دارند و خداوند را بسیار یاد می کنند».⁽²⁾

ضحاک بن عبدالله مشرقی⁽³⁾ نقل می کند که امام حسین علیه السلام و همه یارانش در طول شب عاشورا احیا گرفتند و نماز و استغفار بسیار کرده و گریه

ص: 195

1- (1) خفی علی عبیدالله بن زیاد موضع مسلم بن عقیل، فقال لمولی له من اهل الشام یسمى معقلا، و ناوله ثلاثه آلاف درهم فی کیس، وقال: «خذ هذا المال، و انطلق، فالتمس مسلم بن عقیل، و تأت له بغایه التأتی.» فانطلق الرجل حتی دخل المسجد الأعظم، و جعل لایدری کیف یتأتی الأمر. ثم إنه نظر إلى رجل یكثر الصلاه إلى ساریه من سواری المسجد، فقال فی نفسه: «إن هؤلاء الشیعه یكثرون الصلاه، و أحسب هذا منهم.» (الأخبار الطوال، ص 235).

2- (2) فقال له حیب بن مظاهر: «أما والله لبئس القوم عندالله غدا قوم یقدمون علیه قد قتلوا ذریه نبیه صلی الله علیه و آله و عترته و أهل بیته علیهم السلام و عباد أهل هذا المصر المجتهدین بالأسحار و الذاکرین الله کثیرا.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 416).

3- (3) او، شب عاشورا در جمع یاران امام حسین علیه السلام بود و با امام عهد بسته بود که تا قبل از غلبه ی کامل دشمن در کنار او بماند و بعد از محاصره ی دشمن، از آن حضرت جدا شود تا برای ادای بدهی خود زنده بماند. او روز عاشورا، تا قبل از شهادت بنی هاشم، امام علیه السلام را یاری کرد. (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 444 و أنساب الأشراف، البلاذری؛ ج 3، ص 197).

می کردند. (1) صدای مناجات از اردوگاه حسینی، همچون کندوی زنبور عسل شنیده می شد. (2) حتی عده ای از سربازان عمر بن سعد با دیدن خلوص آنان، هدایت شده و به اردوی امام علیه السلام پیوستند. (3)

آنان روز عاشورا، آخرین نماز صبح را به امامت مقتدای شان حضرت سید الشهداء علیه السلام به جا آوردند. (4)

نماز ظهر عاشورا، نمونه بی نظیر عبادت خالص آنان است. ابو ثمامه صائدی با اعلام وقت نماز، از امام حسین علیه السلام اجازه اقامه نماز خواست. امام علیه السلام او را دعا کرد و از خداوند خواست او را از نمازگزاران قرار دهد. باقی مانده اصحاب که تا آن لحظه زنده بودند، در کنار بنی هاشم با اقتدا به مولای خود و با وجود بارش تیرهای دشمن، نماز خوف به جا آوردند تا در آخرین ساعات عمر، نماز اول وقت را از دست ندهند. (5)

ص: 196

-
- 1- (1) عن الضحاک بن عبدالله المشرقی قال: «فلما أمسى حسین وأصحابه قاموا اللیل کله یصلون و یتغفرون و یدعون و یتضرعون.» (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 421)؛ بَأْتُوا قَارِئِينَ رَاكِعِينَ سَاجِدِينَ. (ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 4، ص 99)
 - 2- (2) بات الحسین علیه السلام و أصحابه تلك اللیله و لهم دوی کدوی النحل ما بین راکع و ساجد و قائم و قاعد. (اللہوف، ص 94)
 - 3- (3) فعبر علیهم فی تلك اللیله من عسکر عمر بن سعد إثنان و ثلاثون رجلا. (اللہوف، ص 9)
 - 4- (4) فلما أمسوا قاموا اللیل کله یصلون و یتغفرون و یتضرعون و یدعون و فی الغد عبّا الحسین أصحابه بعد صلاه الصبح. (ابن اثیر؛ الکامل، ج 4، ص 59)
 - 5- (5) أن أبائهم لما رأى الشمس يوم عاشوراء زالت و أنّ الحرب قائمه قال للحسین علیه السلام: «یا أبا عبد الله نفسی لنفسک الفداء! إتی أرى هؤلاء قد إقتربوا منک، و لا والله لا تقتل حتی أقتل

سعید بن عبدالله حنفی در کنار زهیر بن قین، در برپایی نماز، امام حسین علیه السلام را یاری کردند. آن دو به امر امام جلوی او ایستادند تا مانع حملات دشمن در هنگام نماز شوند.

گروهی از یاران امام حسین علیه السلام که اهل کوفه بودند، در میان مردم شهر به کثیرالصلاه (بسیار نمازگزار) مشهور بودند؛ از جمله سوید بن عمرو بن ابی المطاع که او را با این صفت می شناختند. (1)

مهران، از غلامان بنی کاهل می گوید: «در کربلا مردی با حسین بود که با مردان عبیدالله سخت می جنگید و با هر حمله خود آنان را به هم می ریخت. سپس به نزد امام علیه السلام برمی گشت و دوباره با رجزی حمله دیگری را انجام می داد. نامش را پرسیدم، گفتند که او ابوعمرو نهشلی یا خثعمی است. عامر بن نهشل به او حمله کرد و او را به شهادت رساند و سرش را از تن جدا نمود. نقل کرده اند که ابوعمرو، شب زنده دار بود و نماز بسیار به جا می آورد. (2)

ص: 197

1- (1) سوید بن عمرو بن ابی المطاع و کان شریفا کثیرالصلاه. (اللهوف، ص 111).

2- (2) حَدَّثَ مِهْرَانُ مَوْلَى بَنِي كَاهِلٍ قَالَ: «شَهِدْتُ كَرْبَلَاءَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَأَيْتُ رَجُلًا يِقَاتِلُ قِتَالًا شَدِيدًا لَا يَحْمِلُ عَلَى قَوْمٍ إِلَّا كَشَفَهُمْ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَرْتَجِزُ وَيَقُولُ: «أَبْشُرُ هُدَيْتَ الرُّشْدَ تَلْقَى أَحْمَدًا فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صُعْدًا.» فَقُلْتُ: «مَنْ هَذَا؟» فَقَالُوا: «أَبُو عَمْرٍو النَّهْشَلِيُّ وَقِيلَ الْخَثْعَمِيُّ.» فَأَعْتَرَضَهُ عَامِرُ بْنُ نَهْشَلٍ أَحَدُ بَنِي اللَّاتِ مِنْ ثَعْلَبَةَ فَقَتَلَهُ وَاجْتَرَّ رَأْسَهُ وَكَانَ أَبُو عَمْرٍو هَذَا مُتَهَجِّدًا كَثِيرًا صَلَاةً.» (ابن نما الحلی؛ مثیرالأحزان، ص 57).

ابو ثمامه صاندی، با پسرعموی خود که از سربازان عمر بن سعد بود، جنگید و او را کشت. (1) عمرو بن قرظہ انصاری، در مقابل برادر خود زبیر (علی) بن قرظہ انصاری که در لشکر کوفه بود، قرار گرفت. (2)

ملازمت قرآن

عموم یاوران حضرت ابی عبدالله علیه السلام قاری قرآن بودند و برخی از آنان انس و الفت عمیقی با قرآن داشتند. برخی از آنان بزرگ ترین و معروف ترین معلمان و قاریان قرآن در دیار خود بودند. تعالیم عده ای از آنان کوفیان را با قرآن آشنا کرده بود.

بعضی از شاگردان مکتب قرآنی حضرت علی علیه السلام، مانند عبدالرحمن بن عبدرب بودند که قرآن را نزد آن حضرت آموخته بودند. (3) و روز عاشورا در میان اصحاب فرزندش امام حسین علیه السلام قرار داشتند. معلومات قرآنی آن ها که از مفسر بی نظیر این کتاب آسمانی یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام فرا گرفته بودند، مورد استقبال شدید جمعی از قرآن پژوهان در کوفه قرار داشت. (4)

ص: 198

-
- 1- (1) قتل أبو ثمامه الصاندی این عم له کان عدوا له. (ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 184).
 - 2- (2) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 434 و البلاذری؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 192.
 - 3- (3) عبدالرحمن بن عبدرب من بنی سالم بن الخزرج الصحابی و کان امیر المؤمنین علیه السلام ربّاه و علّمه القرآن. (الحدائق الوردیه، ج 1، ص 211).
 - 4- (4) میثم تمار که در زمره ی اصحاب گم نام سیدالشهدا علیه السلام است، از شاگردان مکتب قرآنی امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

زید بن حصین همدانی(1) و بُریر بن خضیر همدانی در میان اصحاب امام علیه السلام به عنوان سیدالقراء (بزرگ قاریان قرآن در کوفه) معروف شده بودند.(2)

روز عاشورا حنظله بن اسعد شامی، با تلاوت آیات (یا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ ثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُؤَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ) 3؛ «ای قوم! من بر شما می ترسم از روزی مانند روز سخت احزاب و امم پیشین * مثل روزگار ناگوار قوم نوح، عاد، ثمود و امم بعد از اینان که همه به کیفر کفر و عصیان هلاک شدند و خدا هیچ اراده ظلم در حق بندگان نکند و هلاک آن ها به سوء اختیار خودشان است * و ای قوم! من بر شما از عذاب روز قیامت که خلق از سختی آن به فریاد آیند و یکدیگر را بخوانند، سخت می ترسم». مردم کوفه را نصیحت کرد و آنان را متوجه عاقبت سوء جنگ با امام حسین علیه السلام نمود. او گفت: «ای مردم! با حسین علیه السلام نجنگید که به عذاب خوارکننده ای دچار خواهید شد. آن گاه آیه (فَيَسِّرْ لَكُمْ عَذَابِي وَقَدِّ خَابَ مَنْ افْتَرَى) 4؛ «... پس شما را گرفتار عذاب می کند و هر کس دروغ بگوید، ناامید می شود». را تلاوت کرد. او پس از ناامید شدن از کوفیان، به طرف امام علیه السلام آمد و عرض کرد: «آیا حرکت ما به سوی خداوند نیست؟» حضرت فرمود: «آری، به سوی بهتر از دنیا و ثروت تمام نشدنی قدم بگذار و اینان وقتی دعوت

ص: 199

1- (1) زید بن حصین همدانی و کان یقال له سید القراء. (رجال الکشی، ص 79).

2- (2) فذهب کعب بن جابر بن عمرو الأزدي یحمل علیه، فقلت له: «إن هذا بریر ابن خضیر، القاری الذی کان یقرئنا القرآن فی المسجد.» (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 432).

مراد کردند، مستوجب عذاب شدند، حال که یاران شایسته و صالح تو را کشته اند، بیش از آن عذاب خواهند شد». حنظله، پس از سخنان امام حسین علیه السلام چون پهلوانی بزرگ به جنگ با مزدوران عمر بن سعد رفت و بر سختی های آن صبر کرد تا به شهادت رسید. (1)

امین و آبرومند در جامعه

دلدادگان سالار شهیدان در کربلا، غیر از تشیع که نرخ اتهام در دوره معاویه - لعنه الله علیه - بود، اتهامی نداشته (2) و همواره امین و مورد احترام مردم کوفه بودند که آنان را با القابی چون «وجه من الوجوه» (3)، کریم (آبرومند)

ص: 200

1- (1) جاء حنظله بن أسعد الشبامی، فوقف بین یدی الحسین علیه السلام بقیه السهام، و الرماح و السیوف بوجهه و نحره، و أخذ ینادی (یا قومِ اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اللَّهُ یُرِیدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ وَ یَا قَوْمِ اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنَادِ یَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُدْبِرِیْنَ مَا لَکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ) یا قوم! لا تقتلوا حسینا (فَیَسْحَتُکُمْ بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى) ثُمَّ اِنْتَفَتِ اِلَى الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: «أَفَلَا نَرُوحُ اِلَى رَبِّنَا، وَ نَلْحَقُ بِاِخْوَانِنَا؟» قَالَ: «بَلِی، رَحِ اِلَیْ مَا هُوَ خَیْرٌ لَکَ مِنَ الدُّنْیَا وَ مَا فِیْهَا، وَ اِلَیْ مَلِکِ لَا یَبِیْلُ.» فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ الْاِبْطَالَ وَ صَبَرَ عَلَیْ اِحْتِمَالِ الْاَهْوَالِ حَتَّى قَتَلَ رِضْوَانَ اللَّهِ عَلَیْهِ. (اللّهوف، ابن طاوس؛ ص 110). فقال له الحسین علیه السلام: «رحمک الله اِنَّهم قد استوجبوا العذاب حین ردوا ما دعوتهم اِلیه من الحقّ و نهضوا لیستیحوک و أصحابک فکیف بهم الآن قد قتلوا اِخوانک الصالحین.» (الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر؛ ج 4، ص 72).

2- (2) و کتب کتابا آخر انظروا من قبلکم من شیعه علی و اتهمتموه بحبه فاقتلوه و ان لم تقم علیه البینه فاقتلوه علی التهمه و الظنه و الشبهه تحت کل حجر. (الإحتجاج، الطبرسی؛ ج 2، ص 295).

3- (3) كَانَ (أَبُوثَمَامَةَ الصَّائِدِي) بَصِيرًا وَ مِنْ فُرْسَانَ الْعَرَبِ وَ وُجُوهُ الشَّيْعَةِ. (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 46).

و شریف نام می بردند. (1) بیش از ده نفر آنان از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و حدود ده نفر آن ها هم از یاران خاص حضرت علی علیه السلام بودند. حضور اصحاب رسول الله و امیرالمؤمنین علیهم السلام در جمع یاران امام حسین علیه السلام اصالت و حجیت نهضت او را در افکار عمومی، بیشتر کرده بود.

مسلم بن عوسجه، با خدمات درخشان خود در عصر نبوی و بعد از آن، یکی از افتخارات مسلمانان محسوب می شد. (2) از سوی بن عمرو بن ابوالمطاع به عنوان فردی شریف و کثیرالصلاحه در تاریخ یاد شده است. (3) شهرت او با این عنوان، نشان می دهد که منشأ شرافت او در اذهان عمومی، شاخص های مادی نبوده، بلکه معنویت او باعث این شرافت بوده است. بر همین اساس (داشتن منزلت اجتماعی اصحاب) کشتن آنان، برای سفاکانی که در لشکر کوفه بودند، به عنوان یک امتیاز اجتماعی، موجب افتخار بود. پس از شهادت حبیب بن مظاهر، عده ای با یکدیگر نزاع کرده و هر یک ادعا می کردند که او را به قتل رسانده اند تا این که عمر بن سعد دخالت کرد و نزاع پایان یافت. چنین نزاعی بعد از شهادت عباس بن ابی شیب هم رخ داد. این نزاع درونی بین کوفیان، فقط به خاطر جوایز عبیدالله نبود، بلکه به دلیل شهرت آنان، امتیازات و منزلت اجتماعی هم برای قاتلان به ارمغان می آورد.

پس از خاتمه نبرد عمر بن سعد، سرهای اصحاب شهید امام علیه السلام را به اندازه مشارکت افراد قبایل در جنگ، تقسیم کرد تا به نزد عبیدالله و یزید برده و جایزه دریافت کنند.

ص: 201

1- (1) اللهوف، ص 111.

2- (2) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 436 و الخوارزمی؛ مقتل الحسين علیه السلام، ج 2، ص 19.

3- (3) سوید بن عمرو بن ابی المطاع و کان شریفا کثیرالصلاحه. (اللهوف، ص 111).

می توان گفت اغلب اصحاب امام حسین علیه السلام، بزرگ طایفه یا بزرگ زاده و صاحب عزت دنیا بودند که در رکاب آن حضرت، عزت آخرت را می جستند. روز عاشورا که کوفیان سعی در بی نام و نشان جلوه دادن بعضی از اصحاب داشتند، برخی از یاوران امام علیه السلام با رجزهای خود، ریشه های اصیل و دیرینه خانوادگی خویش را معرفی کردند.

در مقتل ابن اعثم و خوارزمی، نام سه جوان آمده که در ابتدای رجزهای آنان، عبارت «إن تنکرونی؛ اگر مرا انکار می کنید». هست که معلوم می شود چنین مسئله ای رواج داشته است. آن ها بعد از این جمله، خود و عظمت نیاکان خود را معرفی کرده اند و منظورشان این بود که اگر کوفیان جوانان حسینی را انکار کرده و قصد تحقیر آن ها را دارند، بدانند که آنان دارای ریشه های عمیق هستند تا فرصت انکار نباشد و همه بدانند که اصحاب امام حسین علیه السلام از شرافت و کرامت اجتماعی برخوردارند و محض ایمان به خداوند، به دفاع از حریم خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله و امامت پرداخته اند.

عبدالله بن عمیر (جناح) کلبی (1) و عون بن عبدالله (2)، نوه جعفر طیار و قاسم فرزند امام حسن علیه السلام (3) که هر سه در عنفوان جوانی قرار داشتند، مبارزه خود را با چنین رجزی آغاز کردند.

ص: 202

-
- 1- (1) إن تنکرونی فأنا ابن الکلب، سوف ترونی و ترون ضربی. (مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 15 و الفتوح، ج 5، ص 104).
 - 2- (2) إن تنکرونی فأنا ابن جعفر، شهید صدق فی الجنان الزهر. (مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 31 و الفتوح، ج 5، ص 112).
 - 3- (3) إن تنکرونی فأنا فرع الحسن، سبط النبی المصطفی و المؤمن. (مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 31 و الفتوح، ج 5، ص 112).

سال ها قبل از واقعه عاشورا، سلمان صحابه بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله، آنان را برادر خود خواند و به اخوت با آنان افتخار می کرد. او در مأموریتی، وقتی به کربلا رسید، نام آن مکان را پرسید و پس از آن که نام کربلا را شنید، گفت: «این جا موضع شهادت برادران من است، این جا محل تاختن اسبان آن ها و جای ریختن خون های شان است. در گذشته بهترین انسان ها در این مکان به شهادت رسیده اند و در آینده هم بهترین انسان ها به شهادت می رسند». سپس به راه خود ادامه داد. (1)

با همه شایعات بنی امیه که قصد داشتند یاوران امام حسین علیه السلام را افرادی سطحی و از دین خارج شده معرفی کنند، اما مردم آنان را در قبل و بعد از شهادت شان، مؤمن می دانستند. مردم کوفه روزی که کاروان اسرا وارد شهر شد، با دیدن سرهای خونین آنان بر نیزه ها به گریه افتادند. قاتلین اصحاب مورد بی اعتنایی قرار گرفتند، بلکه گاهی در فرصت های مناسب اگر شناسایی می شدند، جان شان به خطر می افتاد؛ حتی برخی از آنان به قتل هم رسیدند. (2)

عمر بن سعد پس از حادثه عاشورا، به هر مجلسی وارد می شد مورد اعتراض (3) و بی اعتنایی قرار می گرفت؛ به طوری که حضار سلام او را پاسخ نمی دادند. (4)

ص: 203

1- (1) لما أتانا سلمان الفارسی قداما فتلقيته ممن تلقاه فسار حتى إنتهى إلى كربلاء فقال: «ما يسمون هذه؟» قالوا: «كربلاء.» فقال: «هذه مصارع إخواني، هذا موضع رحالهم و هذا مناخ ركابهم و هذا مهراق دمانهم؛ قتل بها خير الأولين و يقتل بها خير الآخريين ثم سار.» (معجم رجال الحديث، ج 8، ص 196.)

2- (2) تاريخ دمشق، ابن عساکر؛ ج 14، ص 232.

3- (3) قال ابن مطيع لعمر بن سعد بن أبي وقاص: «إخترت همذان و الری علی قتل ابن عمک.» (تاريخ مدينة دمشق، ج 45، ص 55.)

4- (4) مرّ عمر بن سعد بن أبي وقاص بمجلس بنی نهد حين قتل الحسين عليه السلام، فسلم عليهم فلم يردوا عليه السلام. (تاريخ مدينة دمشق، ج 45، ص 54.)

سراسر نهضت حضرت ابی عبدالله علیه السلام، مملو از گذشت، ایثار و وفاداری یاران اوست. خود حضرت درباره آنان فرمود: «(در طول تاریخ انبیا و اوصیا) من اصحابی باوفاتر و بهتر از اصحاب خود نمی شناسم»⁽¹⁾. وفاداری آنان مورد توجه امام علیه السلام بود.

سن اغلب آنان از سنّ سید الشهداء علیه السلام بلکه بعضی از آنان پیر و کهنسال بودند تعدادی از بصره و گروهی از حجاز به امام حسین علیه السلام ملحق شدند.⁽²⁾ شماری از اصحاب بعد از شهادت مسلم بن عقیل در کوفه، خود را مخفی

کرده⁽³⁾ و در مسیر کاروان تدریجاً به امام علیه السلام پیوستند. دسته ای هم خود را در کربلا به امام رساندند.

به دلیل نظارت شدید بر تردد مردم در شهر و اطراف آن⁽⁴⁾ و حراست راه ها

ص: 204

1- (1) قال الحسين عليه السلام: «أما بعد؛ فإني لأعلم أصحابا أوفى و لا خيرا من أصحابي.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 418؛ المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 91 و ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 57).

2- (2) كان قد إجتمع إليه (الحسين عليه السلام) مده مقامه بمكة نفر من أهل الحجاز و نفر من أهل البصره انضافوا إلى أهل بيته و مواليه. (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 66).

3- (3) لَمَّا تَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ طَالَ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ وَ جَعَلَ لَا يَسْمَعُ لِأَصْحَابِ ابْنِ عَقِيلٍ صَوْتًا كَمَا كَانَ يَسْمَعُ قَبْلَ ذَلِكَ؛ پس از متفرق شدن مردم از اطراف مسلم بن عقیل، صدایی از یاران او به گوش نمی رسید. (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 55).

4- (4) وضع ابن زياد المناظر على الكوفة لتلايجوز أحد من العسكر مخافه لأن يلحق الحسين عليه السلام مغيثا له، و رتب المسالحو حولها و جعل على حرس الكوفة زحر بن قيس الجعفي؛ ابن زياد دستور داد بر بلندی های کوفه دیدبان گذاشتند تا کسی از کوفه برای یاری امام حسین علیه السلام خارج نشود

توسط مأموران عبیدالله، (1) دو دستهٔ اخیر مسیر را مخفیانه طی کردند (2) برخی هم در پوشش لشکر عمر بن سعد قرار گرفتند تا خود را به امام خویش برسانند. (3)

با تمام این احوال، شب عاشورا اغلب اصحاب به امام عرض کردند که اگر دست‌های مان قطع شود، با صورت و گلوی مان، تو و خانواده ات را حفظ خواهیم کرد و جان مان را فدای تو می‌کنیم تا وفاداری خود را در میثاق با پروردگار ثابت کنیم. (4)

ص: 205

-
- 1- (1) لما بلغ عبیدالله إقبال الحسین علیه السلام من مکه إلى الکوفه، بعث الحصین بن تمیم صاحب شرطه حتی نزل القادسیه و نظم الخیل ما بین القادسیه إلى خفان، و ما بین القادسیه إلى القططانه و إلى لعلع. (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 394).
 - 2- (2) شاید نظارت شدید در شهر و اطراف آن و وجود مأموران در طول راه‌ها، موجب شده است که برخی از نویسندگان مانند شیخ سماوی، در بخش‌هایی از «ابصار العین» از حرکت مخفیانه و شبانه‌ی اصحاب به سوی امام حسین علیه السلام سخن بگویند. به هر حال، نقل صریحی برای حرکت مخفیانه و شبانه‌ی اصحاب به سوی امام به دست نیامده جز حرکت عبدالله بن عمیر کلبی که به اتفاق همسرش، شبانه خود را به کربلا رساند. (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 429).
 - 3- (3) در کربلا 32 نفر از لشکر عمر بن سعد خارج شده و به اردوی امام حسین علیه السلام وارد شدند. (اللهوف، ص 9).
 - 4- (4) تکلم جماعه أصحابه بکلام یشبه بعضه بعضا فی وجه واحد، فقالوا: «والله لانفارقک، ولكن أنفسنا لک الفداء، نقیق بنحورنا و جباهنا و أیدینا، فإذا نحن قتلنا کنا و فینا، و قضینا ما علینا.» (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 420 و اللهوف، ص 93).

«هانی بن عروه»⁽¹⁾ جان خود را فدا کرد؛ اما خیانت به امام زمان خویش نکرد و مسلم بن عقیل نماینده او را به عبیدالله تحویل نداد.

قیس بن مسهر، هنگام رساندن نامه امام حسین علیه السلام به عده ای از یارانش در کوفه، توسط گروه حصین بن تمیم، رئیس شرطه های کوفه، دستگیر شد. او هنگام دستگیر شدن نامه امام را بلعید و نگذاشت که دشمن به مفهوم آن پی ببرد. به دستور عبیدالله، او را به جرم فاش نکردن مطالب نامه امام، از بام دارالاماره به پایین انداختند و در حالی که از شکستگی استخوان به خود می پیچید، سر از بدنش جدا کردند؛ اما بر عهد خود پای بند ماند و در این راه جان خود را فدا کرد.

در وفاداری اصحاب و پایداری آنان به عهد امامت، کافی است به سخنان آنان از وقتی که به امام حسین علیه السلام ملحق شدند تا لحظه شهادت توجه شود؛ آن گاه معلوم می شود که با وجود همه فراز و نشیب ها و خطرها، هیچ شک و تردیدی به قلب آن ها در حمایت از امام شان وارد نشد.

مسلم بن عقیل علیه السلام در کوفه قبل از شهادتش، در حالی که اشک بر گونه هایش جاری بود، گفت: «گریه من از ترس به خطر افتادن جانم نیست، بلکه بر امام حسین علیه السلام و خاندان او که به سوی من می آیند، گریه می کنم.»⁽²⁾

در «عذیب الهجانات» جمله ای به نقل از زهیر بن قین آمده که آرام بخش دل های غم زده حرم نبوی بود: او به امام علیه السلام گفت: «ای فرزند رسول خدا! اگر

ص: 206

1- (1) شرح حال او در فصل بعدی بیان شده است.

2- (2) قال (المسلم): «إني والله ما لنفسی أبکی، ولا لها من القتل أرثی، وإن كنت لم أحب لها طرفه عين تلفا، ولكن أبکی لأهلی المقبلین إلی، أبکی لحسین و آل حسین علیهم السلام.» (تاریخ الأمم والملوک، الطبری؛ ج 5، ص 374).

دنیا برای ابدیت هم باقی بود و ما بدون مرگ طبیعی در آن جاوید بودیم، همچنان جهاد در کنار تو و مرگ در راه تو را بر ماندن در این دنیا ترجیح می دادیم» (1).

سپس بُریر بن خضیر به امام علیه السلام عرض کرد: «ای پسر رسول خدا! خداوند با وجود تو بر ما منت گذاشت تا بتوانیم در رکاب تو با دشمنان خدا بجنگیم و اعضای بدن ما قطعه قطعه شود تا شفاعت جدّت در قیامت شامل حال ما گردد» (2).

زهیر باز هم ارادت خود را به مولایش ابراز داشته، عرض کرد: «ای پسر رسول خدا! دوست دارم هزاران مرتبه کشته شوم و زنده شوم تا مرگ را از تو و خانواده ات دور کنم» (3).

سپس نافع بن هلال برخاست و گفت: «به خدا قسم! با این بصیرت و یتیمی که ما داریم، همواره دوستان تو را دوست داریم و با دشمنان تو دشمنی می کنیم و از جنگ باکی نداریم» (4).

ص: 207

1- (1) فقام زهير بن القين وقال: «ولو كانت الدنيا لنا باقية و كنا فيها مخلصين لأثرنا النهوض معك على الإقامه.» (اللّهوف، ص 78 و 79).

2- (2) قام برير بن خضير فقال: «والله يابن رسول الله صلى الله عليه وآله لقد منّ الله بك علينا أن نقاتل بين يديك و تقطع فيك أعضاؤنا ثم يكون جدك شفيعنا يوم القيامة.» (اللّهوف، ص 80).

3- (3) قام زهير بن القين وقال: «والله يابن رسول الله صلى الله عليه وآله لوددت أني قتلت ثم نشرت ألف مره و أن الله تعالى قد دفع القتل عنك و عن هؤلاء الفتيه من إخوانك و ولدك و أهل بيتك عليهم السلام.» (اللّهوف، ص 93).

4- (4) قام هلال بن نافع البجلي فقال: «والله ما كرهنا لقاء ربنا و إنا على نياتنا و بصائرنا نوالى من والاك و نعادي من عاداك.» (اللّهوف، ص 80).

مسلم بن عوسجه عرض کرد: «اگر ما دور تو را خالی کنیم؛ پس عذر ما برای ترک ادای حق شما نزد خداوند چه خواهد بود؟ به خدا قسم! نیزه خود را در سینه دشمنان می شکنم و تا شمشیر در دست دارم، بر سر آنان می کوبم. اگر سلاح نداشته باشم، با سنگ به جنگ آنان می روم تا کشته شوم و هرگز از تو جدا نمی شوم».(1)

سعید بن عبدالله حنفی آن شب سخنی گفت که مانند آن از زبان عموم اصحاب هم شنیده شد. او به امام علیه السلام عرض کرد: «به خدا قسم! اگر کشته شوم و زنده گردم و آتش زده شوم و این عمل هفتاد مرتبه تکرار شود، همچنان از تو جدا نخواهم شد؛ زیرا این کشته شدن کرامت ابدی را به دنبال دارد».

سپس حضرت به آنان فرمود: «فردا هیچ کس از ما باقی نمی ماند و همه شما با من به شهادت می رسید». همه آنان گفتند: «حمد می کنیم خداوند را که با یاری تو به ما کرامت بخشید».(2) بدین ترتیب، آن ها توفیق یاری امام علیه السلام را کرامت الهی خوانده و خداوند را در مقابل این کرامت بی کران، حمد و سپاس فراوان گفتند.

ص: 208

1- (1) فقام إليه مسلم بن عوسجه الأسدی فقال: «أنحن نخلی عنک و لما نعذر إلى الله فی أداء حقک؟ أما والله حتی أکسر فی صدورهم رمحی، و أضربهم بسیفی ما ثبت قائمه فی یدی، و لأفارقک، و لو لم یکن معی سلاح أقاتلهم به لقتذتهم بالحجاره دونک حتی أموت معک.» (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 419).

2- (2) عن علی بن الحسین علیهما السلام فی حدیث، إن الحسین علیه السلام قال لأصحابه فی ليله الیوم الذی قتل فیہ: «إنی غدا أقتل و تقتلون کلکم معی، لایبقی منکم واحد.» فقالوا: «الحمد لله الذی أکرنا بنصرک.» (الهدایه الکبری، ص 204 و الحر العاملی؛ إثبات الهداه، ج 4، ص 53).

شب عاشورا به محمد بن بشیر حضر می - یکی از یاران امام علیه السلام - خبر دادند که فرزندت در مرز ری به اسارت درآمده است. او گفت: «فرزندم را به خدا می سپارم، هر چند هرگز راضی نیستم که زنده باشم و او اسیر دست دشمن باشد». امام حسین علیه السلام به او فرمود: «بیعتم را از تو برداشتم، برو و برای آزادی پسرت اقدام کن». محمد بن بشیر عرض کرد: «گرفتار درندگان بیابان شوم، اگر شما را با این دشمنان رها کنم». و امام را تنها نگذاشت. حضرت سیدالشهدا علیه السلام چند لباس ارزشمند به قیمت هزار دینار به عنوان فدیة آزادی فرزندش به او داد و فرزند دیگرش را به این کار مأمور کرد. (1)

نافع در روز عاشورا، با بازوان شکسته به اسارت سربازانی که فرمانده آنان شمر بن ذی الجوشن بود، درآمد و در حالی که خون از محاسنش سرازیر بود، گفت: «دوازده نفر از شما را کشتم و از این عمل خود پشیمان نیستم؛ اگر بازوانم سالم بود، نمی توانستید مرا اسیر کنید». (2)

ص: 209

1- (1) قيل لمحمد بن بشير الحضرمي في تلك الحال قد أسر ابنك بغير الرى فقال: «عند الله أحسبه و نفسي ما كنت أحب أن يؤسر و أنا أبقى بعده.» فسمع الحسين عليه السلام قوله فقال: «رحمك الله أنت في حل من بيعتي؛ فاعمل في فكاك ابنك.» فقال: «أكلتني السباع حيا إن فارقتك.» قال: «فأعط ابنك هذه الأثواب البرود يستعين بها في فداء أخيه.» فأعطاه خمسة أثواب قيمتها ألف دينار. (اللهم، ص 93)

2- (2) فقتل إثني عشر من أصحاب عمر بن سعد سوى من جرح فضرِب حتى كسرت عضداه و أخذ أسيرا، قال فأخذ شمر بن ذى الجوشن و معه أصحاب له يسوقون نافعا حتى أتى به عمر بن سعد، فقال له عمر بن سعد: «ويحك يا نافع! ما حملك على ما صنعت بنفسك؟» قال: «إن ربي يعلم ما أردت.» و الدماء تسيل على لحيته و هو يقول: «والله لقد قتلت منكم إثني عشر سوى من جرحت و ما ألوم نفسي على الجهد، و لو بقيت لى عضد و ساعد ما أسرتمونى.» (الطبرى؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 442).

با کمی دقت در سخنان و حالات اصحاب، معلوم می شود که آنان بیش از آن که برای از پا درآوردن دشمن بجنگند، تصمیم در حراست از جسم و جان امام و اهل بیت او داشتند. آنچه برای آنان مهم بود، حفظ جان و شخصیت امام بود. جهاد را در رکاب حضرت سیدالشهدا علیه السلام برای خالی کردن بغض خود نسبت به دشمن انتخاب نکردند، بلکه در نظر داشتند جان خویش را فدای حجت خدا کنند؛ لذا، سخت ترین نحوه مرگ را پسندیدند تا فداکاری آنان عرشی شود.

آنان در حالی که از طرف عیدالله، پیشنهاد اموال زیاد و امان نامه داشتند، امام علیه السلام را رها نکردند و صورت خود را در برابر شمشیرها سپر ساختند و سینه خود را آماج نیزه ها کردند تا به امام شان آسیبی نرسد و دائماً می گفتند: «اگر حسین علیه السلام کشته شود، ما نزد پیامبر عذری نخواهیم داشت».(1)

عمر و بن قرظۀ انصاری، پروانه وار به دور حضرت می چرخید و بدن خود را سپر تیرها و نیزه هایی که به سوی امام می آمد، قرار داد و تا زنده بود، هیچ تیر و نیزه ای به امام علیه السلام اصابت نکرد. سراسر وجود او عشق به مولایش بود.(2)

آنان در واپسین لحظات عمر خود، همچنان نگران امام شان بودند. مسلم بن عوسجه در خون خود آغشته و به روی زمین افتاده بود و رمقی در بدن نداشت؛ اما با گردش چشم خود به امام حسین علیه السلام اشاره کرد و با صدای

ص: 210

1- (1) عن فضیل بن الزبیر قال کان حبیب من السبعین الرجال الذین نصرُوا الحسین علیه السلام و لقوا جبال الحدید و استقبلوا الرماح بصدورهم و السیوف بوجوههم و هم یعرض علیهم الأمان و الأموال فیأبون و یقولون: «لا عذر لنا عند رسول الله صلی الله علیه و آله إن قتل الحسین علیه السلام.» (رجال الکشی، ص 78).

2- (2) كَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِوَهُمْ إِلَّا اتَّقَاهُ بِيَدِهِ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُوءًا حَتَّى أَثْحَرَ بِالْجِرَاحِ. (التهوف، ص 107).

ضعیف به حبیب بن مظاهر گفت: «تا پای مرگ، در دفاع از این مرد تلاش کن». حبیب هم به او اطمینان خاطر داد. سپس مسلم دم فرو بست. (1)

خداوند درباره اصحاب امام حسین علیه السلام همه خیر را اراده نمود و شرح صدر نصیب شان کرد. وفاداری اصحاب در روز عاشورا، فقط بروز ملکات اخلاقی محض نبود؛ چرا که بسیاری از ملکات رفتاری تحت فشار سنگین دشواری ها و سختی ها ذوب می شود. استقامت اصحاب در کربلا اثر هدایت باطنی و تدبیر ملکوتی حضرت سیدالشهدا علیه السلام نسبت به اصحاب بود.

حلقه امنیت آنان، دسترسی به امام علیه السلام را برای کوفیان بسیار سخت کرده بود. آنان می دانستند که باید از همه اصحاب عبور کنند تا به امام حسین علیه السلام برسند. یاران آن حضرت، چون سدی آهنین از او دفاع می کردند و در این راه چون کوهی مستحکم ایستادگی می نمودند. (2) شمر با انبوهی از جمعیت به اصحاب حضرت حمله کرد تا بتواند به حضرت سیدالشهدا علیه السلام دست یابد؛ ولی به هدف خود نرسید و دانست تا یاران باوفای او زنده اند، کشتن حضرت ممکن نیست. (3)

ص: 211

1- (1) دنا منه حبیب و قال: «عز علی مصرعک یا مسلم! أبشر بالجنة.» فقال له مسلم قولاً ضعيفاً: «بشرك الله.» ثم قال له حبیب: «لو لا إني أعلم أني في الأثر لأحببت أن توصي إلى بكل ما أهمك.» فقال له مسلم: «فإني أوصيك بهذا.» وأشار إلى الحسين عليه السلام فقاتل دونه حتى تموت فقال له حبیب: «لأنعمنك عينا.» ثم مات رضوان الله عليه. (اللهوف، ص 106 و ابن كثير؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 182).

2- (2) دافع عن الحسين عليه السلام صناديد أصحابه. (البداية و النهاية، ج 8، ص 184).

3- (3) أقبل شمر فحمل على أصحاب الحسين عليه السلام و تكاثر معه الناس حتى كادوا أن يصلوا إلى الحسين عليه السلام. (البداية و النهاية، ابن كثير؛ ج 8، ص 184).

آنان، یکایک یا دو نفری به خدمت امام علیه السلام می رسیدند تا برای شان از خداوند جزای خیر بخواهد؛ آن گاه با خداحافظی از حضرت به میدان جنگ می رفتند تا به شهادت برسند. (1)

از هفتمین روز محرم که کوفیان آب را بر امام علیه السلام و اصحاب او تحریم کردند، آنان دچار عطش شدید شدند. شبی حضرت اباعبدالله علیه السلام، عباس علیه السلام را همراه عده ای از یاران خود برای آوردن آب از شریعه، فرستاد. از سوی دیگر، چهارهزار نفر به فرماندهی عمرو بن حجاج زبیدی از طرف عمر بن سعد مأمور بودند تا از رسیدن آب به حرم حسینی جلوگیری کنند. وقتی عمرو بن حجاج یکی از یاران امام علیه السلام به نام نافع بن هلال را دید، از او پرسید که برای چه آمده ای؟ گفت: «آدم تا از این آبی که بر ما بسته اید، بنوشم». عمرو گفت: «بنوش، گوارایت باد». اما نافع گفت: «نه به خدا قسم! قطره ای از این آب نمی نوشم تا حسین علیه السلام و یاران او که سخت تشنه هستند، از این آب بنوشند». (2)

تلاش برای حفظ جان امام علیه السلام

وقتی کثیر بن عبدالله شعبی از طرف عمر بن سعد پیغامی را برای امام حسین علیه السلام آورد و خواست او را ملاقات کند، ابو ثمامه صیداوی که او را به

ص: 212

-
- 1- (1) ثم أتاه أصحابه مثنى و فرادی یقاتلون بین یدیه و هو یدعو لهم و یقول: «جزاکم الله أحسن جزاء المتقین.» فجعلوا یسلّمون علی الحسین علیه السلام و یقاتلون حتی یقتلوا. (البدایه و النهایه، ابن کثیر؛ ج 8، ص 185.)
 - 2- (2) قال: «فاشرب هنیئا.» قال: «لا والله، لا اشرب منه قطره و حسین علیه السلام عطشان و من تری من أصحابه.» (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 412.)

خباثت و بدذاتی می شناخت، از او خواست شمشیرش را تحویل دهد یا پیغام را به او بگوید تا به امام منتقل کند و یا هنگام دادن پیغامش به حضرت، فرصت دهد که دست صیداوی بر شمشیر وی باشد تا خطر حمله او به امام علیه السلام برطرف شود. کثیر، هیچ یک از شروط را نپذیرفت؛ بنابراین، برگشت (1) و دیگری پیغام عمر بن سعد را آورد.

نگرانی ابوتمامه بی جا نبود؛ زیرا کثیر بن عبدالله، قبل از آمدن به نزد حضرت به عمر بن سعد گفته بود که اگر تو بخواهی، حسین را به قتل می رسانم و او این پیشنهاد را نپذیرفته بود. (2)

بعد از طلوع آفتاب روز عاشورا، به محض آن که اولین پیکان به نشانه شروع جنگ از کمان عمر بن سعد پرتاب شد، بلافاصله سیل تیر از طرف لشکر کوفه به سوی امام حسین علیه السلام باریدن گرفت. (3) این بارش تیر از سوی کوفیان تا بعد از ظهر آن روز ادامه داشت و در طول مدت حملات دشمن، اعضای بدن

ص: 213

1- (1) فأقبل کثیر إليه فلما رآه أبوتمامه الصائدي قال للحسين عليه السلام: «أصلحك الله يا أبا عبد الله! قد جاءك شر أهل الأرض و أجزءهم على دم و أفتكهم» و قام إليه فقال له: «ضع سيفك.» قال: «لا و لا كرامه إنما أنا رسول فإن سمعتم مني بلغتكم ما أرسلت به إليكم و إن أبيتم إنصرفت عنكم.» قال: «فإني آخذ بقائم سيفك ثم تكلم بحاجتك.» قال: «لا والله لا تمسه.» فقال له: «أخبرني بما جئت به و أنا أبلغه عنك و لأدعك تدنو منه فإنك فاجر.» فاستبأ و انصرف إلى عمر بن سعد فأخبره الخبر. (الإرشاد، ج 2، ص 85).

2- (2) فَقَامَ إِلَيْهِ كَثِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّعْبِيِّ... فَقَالَ: «أَنَا أَذْهَبُ إِلَيْهِ وَ وَاللَّهِ لَئِنْ شِئْتَ لَأَفْتِكَنَّ بِهِ.» فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: «مَا أُرِيدُ أَنْ تُفْتِكَ بِهِ وَلَكِنْ أَتَيْتَهُ فَسَلَّهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِكَ.» (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 85).

3- (3) فَتَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَقَالَ: «يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ إِشْهَدُوا أَنِّي أَوَّلُ رَامٍ.» فَرَشَقُوا كَالسَّيْلِ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هِيَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ فَتَقَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ.» (ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 4، ص 100).

اصحاب، سپر ثابت دفاعی از آن حضرت بود. جمله «فدایت شوم» ورد زبان یاران حضرت در شب و روز عاشورا خطاب به امام بود. (1)

سويد بن عمرو بن ابی المطاع، چون شیر در میدان جنگ، شجاعانه جنگید و در تحمل جراحات، صبر را از پا درآورد تا این که با بدن پر از جراحات در میان کشته ها بر زمین افتاد و بی هوش شد. او بعد از شهادت امام علیه السلام به هوش آمد و از دشمنان شنید که مولایش کشته شده است؛ پس با زحمت فراوان از جا برخاست، از ساق کفش خود خنجری درآورد و شروع به جنگیدن کرد تا به شهادت رسید. (2) او تنها صحابه امام علیه السلام بود که بعد از آن حضرت به شهادت رسید.

حنظله بن اسعد شامی، نبرد خود را در دفاع از حضرت سیدالشهدا علیه السلام قرار داد و پیوسته در کنار او بود و علاوه بر دست و پای خود، صورت و گلوی خویش را برای حفظ جان امام در مقابل تیرها، نیزه ها و سنگ ها سپر کرد. (3)

ص: 214

1- (1) فلما رأى ذلك أبو ثمامة عمرو بن عبد الله الصائدي قال للحسين عليه السلام: «يا أبا عبد الله، نفسي لك الفداء.» (تاريخ الأمم و الملوك، الطبري؛ ج 5، ص 439).

2- (2) سويد بن عمرو بن أبي المطاع... فقاتل قتال الأسد الباسل و بالغ في الصبر على الخطب النازل، حتى سقط بين القتلى و قد أثنى بالجراح فلم يزل كذلك و ليس به حراك حتى سمعهم يقولون قتل الحسين عليه السلام فتحامل و أخرج من خفه سكيناً و جعل يقاتلهم بها حتى قتل رضوان الله عليه. (ابن نما الحلبي؛ مشير الأحرار، ص 67 و اللهوف، ص 111).

3- (3) جاء حنظله بن أسعد الشامي فوقف بين يدي الحسين عليه السلام يقيه السهام و الرماح و السيوف بوجهه و نحره. (اللهوف، ص 109).

آنان با این همه رشادت و فداکاری، همچنان دچار غم بزرگی بودند که چنانچه می توانستند بیش از این به مولای شان خدمت کنند. هرگاه غربت امام علیه السلام را می دیدند، بر او رقت کرده و سخت می گریستند.

وقتی اصحاب امام علیه السلام متوجه شدند که با وجود انبوه جمعیت کوفه، توان حفظ جان او را ندارند، در فدا کردن جان خود در راه آن مظلوم تعجیل کردند تا با تنگ تر شدن حلقه محاصره دشمن، در دنیا نباشند؛ زیرا طاقت دیدن غربت امام خود را نداشتند. (1)

دو برادر به نام های عبدالله و عبدالرحمن، فرزندان عزره (عروه) غفاری، در ساعات آخر به محضر امام علیه السلام رسیدند و گفتند که دشمن کاملاً بر ما مسلط شده، دوست داریم در مقابل چشمان شما بجنگیم و از شما دفاع کنیم تا کشته شویم.

حضرت سیدالشهدا علیه السلام، آنان را تشویق کرده، با این شرط که نزدیک امام باشند و بجنگند، اجازه رفتن به میدان را به آنان داد و طنین رجز آنان در میدان کربلا پیچید تا به شهادت رسیدند. (2)

ص: 215

1- (1) فلما رأى أصحاب الحسين أنهم قد كثروا عليهم، وأنهم لا يقدرّون على أن يمنعوا الحسين عليه السلام ولا أنفسهم، تنافسوا أن يقتلوا بين يديه. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 442 و ابن كثير؛ البداية و النهاية، ج 8، ص 184).

2- (2) فجاءه عبدالله و عبدالرحمن ابنا عزره الغفاريان، فقالا: «يا أبا عبدالله! عليك السلام، حازنا العدو إليك، فأحببنا أن نقتل بين يديك، نمنعك و ندفع عنك.» قال: «مرحبا بكما! أدنوا مني.» فدنوا منه، فجعلا يقاتلان قريبا منه، و أحدهما يقول: «قد علمت حقا بنو غفار، و خندف بعد بنى نزار، لنضر بن معشر الفجار، بكل غضب صارم بتار، يا قوم! ذودوا عن بنى الأحرار، بالمشرقى و ألقنا الخطار.» (تاريخ الأمم والملوك، الطبري؛ ج 5، ص 442 و البداية و النهاية، ابن كثير؛ ج 8، ص 184).

دو جوان دیگر، به نام های سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع، که از طرف مادر برادر و از طرف پدر عموزاده بودند، در حالی که گریه می کردند به محضر امام حسین علیه السلام رسیدند. حضرت سیدالشهدا علیه السلام علت گریه آنان را پرسید. آنان گفتند: «به خدا قسم! از ترس جان خویش گریه نمی کنیم، بلکه بر مظلومیت و غربت شما اشک می ریزیم؛ زیرا نمی توانیم این بی کسی را از شما دور کنیم». حضرت علیه السلام برای آن دو، بهترین پاداش را از خداوند خواستند. (1)

دو برادر دیگر پس از شهادت حنظل بن اسعد شامی خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و با او وداع کردند. سپس به میدان رفتند و با فاصله نزدیکی در حضور حضرت مبارزه مردانه ای کردند تا به شهادت رسیدند. (2)

سرانجام با شهادت عده ای از یاران و تنگ تر شدن حلقه محاصره دشمن، عمرو بن خالد صیداوی خدمت امام علیه السلام رسید و عرض کرد: «فدایت شوم! سعی دارم به زمره اصحاب شهید تو ملحق شوم. طاقت ندارم زنده باشم و بینم که شما را در تنهایی به شهادت می رسانند». امام فرمود: «به جرگه آنان

ص: 216

1- (1) جاء الفتيان الجابريان: سيف بن الحارث بن سريع، و مالک ابن عبد بن سريع، و هما ابنا عم، و اخوان لام، فأتيا حسينا فدنوا منه و هما يبكيان، فقال: «ای ای بنی أخی! ما يبكيكما؟ فوالله إنی لأرجو أن تكونا عن ساعه قريري عين.» قالوا: «جعلنا الله فداك! لا والله ما على أنفسنا نبكي، ولكننا نبكي عليك، نراك قد أحيط بك، و لا نقدر على أن نمنعك.» فقال: «جزاكما الله يا بنی أخی! بوحدكما من ذلك و مواساتكما إياي بأنفسكما أحسن جزاء المتقين.» (تاريخ الأمم و الملوك، الطبری؛ ج 5، ص 443).

2- (2) ثم إستقدم الفتيان الجابريان يلتفتان إلى حسين عليه السلام و يقولان: «السلام عليك يا بن رسول الله!» فقال: «و عليكم السلام و رحمه الله.» فقاتلا حتى قتلا. (الطبری؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 443).

قدم بگذار که به زودی ما هم به تو ملحق می شویم. او هم به مقاتله پرداخت تا به شهادت رسید. (1)

اصحاب امام علیه السلام، سالکان عارفی بودند که نصرت امام را سلوک توحیدی می دانستند و با استقامت در ولایت آن حضرت، مراتب عوالم حقیقی را شهود می کردند. بعضی از آنان برای درک این شهود، سال ها مشقت را تحمل کرده بودند.

مردی از قبیله بنی اسد مدت ها قبل از عاشورا به سرزمین کربلا آمده و به امید ملاقات حضرت سیدالشهدا علیه السلام در انتظار کاروان آن حضرت به سر می برد. رهگذران از او سؤال می کردند که در این بیابان بی آب و علف چه می کنی؟ او ضمن این که آمدن فرزند پیامبر، امام حسین علیه السلام را خبر می داد، می گفت: «به این جا آمده ام تا او را ببینم، یاری اش کنم و در کنارش کشته شوم». بعد از واقعه عاشورا، بادیه نشین ها به سراغش رفتند و او را در خون غلطان و به آرزوی خود رسیده، یافتند. (2)

ص: 217

1- (1) برز عمرو بن خالد الصیداوی فقال للحسین علیه السلام: «یا أبا عبدالله! جعلت فداک قد هممت أن ألحق بأصحابک و کرهت أن أتخلف فأراک وحیدا بین أهلک قتیلاً.» فقال له الحسین علیه السلام: «تقدم فإنا لاحقون بک عن ساعه.» فتقدم فقاتل حتی قتل رضوان الله علیه. (اللهوف، ص 109).

2- (2) عن العریان بن هیثم بن الأسود النخعی الکوفی الأعور، قال: «کان أبی یتبدي فینزل قریبا من الموضع الّذی کان فیه معركة الحسین، فکتنا لانبذو إلاً وجدنا رجلا من بنی أسد هناك، فقال له أبی: «أئی أراک ملازما هذا المكان؟» قال: «بلغنی إنّ حسینا یقتل هاهنا، فأنا أخرج لعلی أصادفه، فأقتل معه.» فلمّا قتل الحسین علیه السلام، قال أبی: «إنطلقوا بنظر، هل الاسدی فی من قتل؟» و أتینا المعركة فطوّفنا فإذا الاسدی مقتول.» (الطبقات الکبری، ابن سعد؛ ج 10، ص 435 و ابن عساکر؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 216).

تعدادی از غلامان حضرت سیدالشهدا علیه السلام و آل ابوطالب را نیز می توان از اصحاب معرفتی کربلا برشمرد. (1) آنان، سال ها در خانه و در کنار خاندان امیرالمؤمنین علیه السلام و طالبین تربیت علوی یافته بودند و وفاداری خود را در واقعه عاشورا نسبت به مولای خود، تمام کردند تا به شهادت رسیدند.

«جون» غلام ابوذر که هنگام تبعید او به ربه، آن را به حضرت علی علیه السلام بخشید، یکی از آنان بود که با معرفت کامل، وفادار ماند و بعد از سال ها خدمت به اهل بیت، امام حسین علیه السلام را تا کربلا همراهی کرد و لحظه ای از او جدا نشد. (2)

روز عاشورا امام حسین او را آزاد کرد و فرمود: «در پی عافیت به دنبال ما آمدی، حالا خود را گرفتار راه پر خطر ما نکن». اما او جواب داد: «در آرامش کنار شما بودم، حال که روزگار سخت است، شما را رها کنم؟ به خدا سوگند که بوی بدنم غلیظ، خاندانم بی مقدار و چهره ام سیاه است؛ راه بهشت را به سویم باز کن تا بدنم خوش عطر شود و در کنار شما اصالت و شخصیت یابم و روسفید شوم. نه، به خدا قسم! از تو جدا نمی شوم تا این خون سیاهم با خون شما آمیخته شود». او با شجاعت مبارزه کرد تا به شهادت رسید. (3)

ص: 218

-
- 1- (1) نام آنان عبارت است از: سلیمان، غلام حسین بن علی علیهما السلام؛ منجح، غلام حسن بن علی علیهما السلام؛ قارب الدیلمی، غلام حسین بن علی علیهما السلام؛ حارث بن نبهان، غلام حمزه بن عبد المطلب و جون بن حوی، غلام ابوذر غفاری.
 - 2- (2) ضربت خیمه الحسین علیه السلام لأهله و بنیه و بناته، و ضربت خیم إخوته و بنی عمّه حول خیمته، و جلس الحسین علیه السلام فی خیمته یصلح سیفه، و معه «جون» مولی «أبی ذر الغفاری». (الخوارزمی؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 1، ص 338).
 - 3- (3) بَرَزَ جُونٌ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ وَ كَانَ عَبْدًا أَسْوَدَ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنْنِي فَإِنَّمَا تَبِعْتَنَا طَلَبًا»

اسلم بن عمرو نیز از غلامان امام حسن علیه السلام بود که مسلمان شد و بعد از شهادت آن حضرت در خدمت امام حسین علیه السلام بود. شاهد مقام رفیع او، همین بس که هنگام شهادتش، سالار شهیدان صورت به صورت او گذاشت و در حالی که فریاد می زد: «در خوش بختی چه کسی مثل من، لیاقت تکریم پسر پیامبر را داشته است». در آغوش امام جان داد. (1)

نصر بن ابونیزر هم غلامی بود که مسلمان شد و از طرف صاحبش به رسول الله صلی الله علیه و آله هدیه شد. نصر، بعد از پیامبر در خانه فاطمه و علی علیهما السلام تربیت یافت (2) و در کربلا به شهادت رسید.

از دیگر یاران امام علیه السلام که مملوک غلام بود و در راه نهضت عاشورا به شهادت رسید، شخصی به نام سلیمان بود. او از معتمدین امام بود. (3) سلیمان، نامه امام حسین علیه السلام را که حاوی دعوت از بزرگان شیعه در بصره بود، برای

ص: 219

1- (1) کان أسلم بن عمرو من موالی الحسین علیه السلام فلما صرع مشی إليه الحسین فراه و به رمق یومی إلى الحسین، فاعتنقه الحسین علیه السلام و وضع خده علی خده، فتبسّم وقال: «مَن مثلی؟ و ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و اضع خده علی خدی.» ثم فاضت نفسه رضوان الله علیه. (تنقیح المقال، ج 1، ص 125، من حرف الالف).

2- (2) نصر بن ابی نیزر مولی علی بن ابی طالب علیه السلام، کان ابونیزر من ولد بعض ملوک العجم أو من ولد النجاشی. رغب فی الإسلام صغیراً فأتی به رسول الله فأسلم و ربّاه رسول الله صلی الله علیه و آله، فلما توفی صار مع فاطمه و ولدها. (إبصار العین، السماوی؛ ص 97).

3- (3) کان سلیمان هذا من موالی الحسین علیه السلام. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 357).

آنان برد تا به یاری فرزند پیامبر بشتابند. او، نامهٔ امام را به دست آنان رسانید، اما گرفتار ترس و وحشت آنان شد. منذر بن جارود از اشراف بصره که دخترش همسر عبیدالله بود، به گمان آن که سلیمان جاسوس او است، او را دستگیر کرده و نزد والی بصره برد. عبیدالله، که با حفظ سمت در امارت بصره، حکم فرمانروایی کوفه را هم از طرف یزید بن معاویه گرفته بود و آمادهٔ حرکت به کوفه بود، دستور داد تا سلیمان را به قتل برسانند (1) و او به دور از امام خویش، غریبانه در بصره به شهادت رسید. (2)

صبر در امتحانی بزرگ

شدت سختی‌ها و مصائب، می‌تواند مقاومت انسان‌های بزرگ را در هم بشکند

اما با عنایت خاص حضرت سیدالشهدا علیه السلام به اصحاب بامعرفت خود، سختی‌ها و شداید واقعهٔ عاشورا، باعث لغزش آنان نشد و خللی در باور آن بزرگواران به وجود نیامد.

ص: 220

1- (1) کان سلیمان هذا من موالی الحسین علیه السلام، أرسله بکتب إلى رؤساء الأخصاس بالبصره حين كان بمكّه. ظنّ المنذر بن الجارود أنّه دسيس من عبیدالله و كان صهره فإنّ بحريه بنت الجارود تحت عبیدالله، فأخذ الكتاب و الرسول فقدّمهما إلى عبیدالله بن زياد في العشيّه التي عزم على السفر إلى الكوفه صبيحتها، فلما قرأ الكتاب قدّم الرسول سليمان و ضرب عنقه. (تاريخ الأمم و الملوك، الطبري؛ ج 5، ص 357.)

2- (2) عقبه بن سمعان و كان مولى للرباب بنت إمري القيس الكلبيه و هي أم سكينه بنت الحسين عليهما السلام فقال له: «ما أنت؟» قال: «أنا عبد مملوك.» فخلی سبيله، فلم ينج منهم أحد غيره. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 454.)

«یزید بن نبیط» دربارهٔ خطرهایی که در راه رسیدن به کاروان امام علیه السلام وجود داشت به شیعیان بصره چنین گفت: «به خدا سوگند! برای من قدم زدن در میان آنان که به دنبال هستند، آسان تر از سوار مرکب شدن است». او و دو پسرش در راه امام علیه السلام به شهادت رسیدند. (1)

علاوه بر سختی های جهاد و مبارزه، خباث لشکر کوفه در آن روز بر مشقات آنان می افزود؛ به طوری که از نبرد عاشورا، به «اشدّ قتال خَلَقَهُ اللهُ (شدیدترین جنگی که تا به حال خلق شده)» تعبیر کرده اند. (2) ناجوانمردی هایی از کوفیان در کربلا سر زد که سابقهٔ تاریخی نداشت.

با این حال با شدید شدن سختی ها و تنگ تر شدن حلقهٔ محاصرهٔ دشمن، رابطهٔ قلبی و انس اصحاب نسبت به حضرت اباعبدالله علیه السلام بیشتر می شد و آنان نیز در تمام لحظات روز عاشورا، تحت تدبیر ظاهری و هدایت باطنی امام علیه السلام بودند. حضرت در طول آن روز، چندین بار با سخنان خود به اصحابش دل گرمی داد.

علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: «هنگامی که نبرد بر حسین علیه السلام سخت شد، اصحاب او هم مانند امام چهره های شان نورانی و قلب های شان مثل اعضای بدن شان در آرامش و راحتی قرار داشت. عدهٔ اندکی مضطرب در میان اصحاب ضمن استقامت، به یکدیگر می گفتند: «نگاه کنید چگونه است که امام از مرگ نمی هراسد؟» حضرت به آنان فرمود: «ای بزرگواران! صبور باشید و از مرگ

ص: 221

1- (1) فقال (یزید بن نبیط): «إني والله لو قد إستوت إخفافهما بالجدد لهان على طلب من طلبني...» ثم أقبل معه حتى أتى فقاتل معه، فقتل معه هو وإبناه. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 353.)
2- (2) الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 438.

می‌رسند. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ)؛ «ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش». و در ادامه فرمود: «فرزندم! خطرها و صدمه‌های نبرد بر تو و اصحاب تو، نوید سلامتی و آرامش خواهد بود». سپس فرمود: «شما را به بهشت بشارت می‌دهم و به خدا قسم! اگر ما را بکشند، بر پیامبرمان وارد می‌شویم».⁽¹⁾

هر چه عرصه تنگ‌تر و فشارها سخت‌تر می‌شد، آن‌ها صبر و تحمل بیشتری نشان می‌دادند.

تسلیم محض امام معصوم علیه السلام

جذب‌های ولایی امام علیه السلام اساس انتخاب و اختیار اصحاب بود؛ به همین دلیل، تلاش آن‌ها مجذوب‌خواسته و اراده امام علیه السلام بود.

ص: 223

1- (1) عن أبي جعفر عليه السلام قال قال الحسين بن علي عليهما السلام لأصحابه قبل أن يقتل إن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «يا بني! إنك ستساق إلى العراق و هي أرض قد إلتقى بها النبيون و أوصياء النبيين و هي أرض تدعى عمورا و إنك تستشهد بها و يستشهد معك جماعه من أصحابك لا يجدون ألم مس الحديد و تلاقنا يا نار كوني برداً و سلاماً على إبراهيم، تكون الحرب عليك و عليهم بردا و سلاما فأبشروا فوالله لئن قتلونا فإننا نرد على نبيتنا.» (الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 848). سهل بن زياد و محمد بن فضيل بن يسار، در رجال این حدیث متهم به غلو هستند؛ اما این نسبت درست نیست. زیرا به عقیده ی بعضی از علمای رجال، روایانی که احادیث اعجاز ائمه علیهم السلام را نقل می‌کردند، متهم به غلو بودند. بنا بر تحقیق، این مبنا صحیح نیست. پس امثال سهل و محمد بن فضیل توثیق شده‌اند. حسن بن محبوب هم ثقة است و سعد بن عمر جلاب هم، چون ابن ابی عمیر از او حدیث نقل کرده است و بنا بر قاعده مشایخ ثقات، وی ثقة است. پس این روایت به لحاظ اعتبار ضعیف نیست.

آنان چیزی نمی خواستند، مگر آنچه امام شان می خواست، چیزی نمی دیدند، مگر آنچه امام شان می دید، سخنی نمی شنیدند، مگر آنچه امام شان می شنید و آنچه امام دوست داشت، آن ها هم آن را دوست داشتند.

بارها اصحاب آن حضرت تصمیم بر انجام کاری گرفتند و امام حسین علیه السلام آنان را منع کرد و بدون هیچ اعتراضی، تسلیم رضایت مندانه از خود نشان دادند و هرگز بدون اذن امام اقدام به مبارزه نکردند. (1)

صبح عاشورا، شمر قصد حمله از پشت خیام را داشت؛ اما به خندقی پر از آتش برخورد و شروع به جسارت کرد. مسلم بن عوسجه که از این توهین سخت ناراحت شده بود، خواست او را هدف تیر قرار دهد، امام حسین علیه السلام مانع او شد.

او به امام عرض کرد: «یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله! اجازه فرمایید تا او را با تیری از پای درآورم؛ زیرا این بدکار، یکی از دشمنان خدا و ستمکاران بزرگ است و خداوند امروز مرا در نابودی او کمک فرموده است». حضرت پاسخ دادند: «چنین کاری مکن؛ زیرا من دوست ندارم آغازکننده جنگ باشم» و مسلم بن عوسجه، امر امام خویش را امتثال کرد. (2)

ص: 224

-
- 1- (1) كَانَ كُلُّ مَنْ أَرَادَ الْخُرُوجَ وَدَعَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَقَالَ: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ!» فَيَجِيبُهُ: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَنَحْنُ خَلْفُكَ وَ يَقْرَأُ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ.» (ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 4، ص 100).
- 2- (2) رَامَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ أَنْ يَرْمِيَهُ بِسَهْمٍ فَمَنْعَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ: «دَعْنِي حَتَّى أُرْمِيَهُ فَإِنَّهُ الْفَاسِقُ مِنَ عَظَمَاءِ الْجَبَّارِينَ وَ قَدْ أَمَكَنَ اللَّهُ مِنْهُ.» فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا تَرْمِهِ فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ.» (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 96).

هنگامی که حرّ بن یزید ریاحی راه را بر کاروان امام حسین علیه السلام بست، زهیر خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! نبرد با این عدّه کم، آسان تر از جمعیتی است که در حال اضافه شدن هستند». و قسم یاد کرد که آن وقت، قتال با آن ها در قدرت ما نخواهد بود؛ اما امام به او فرمود: «نمی خواهم آغازکننده جنگ باشم» و زهیر سخن حضرت را پذیرفت. (1)

در سخنان بیشتر اصحاب در وقایع عاشورا، کلمه «إِسْتَأْذَنَ» (کسب اجازه کرد) و «أَتَأْذَنُ لِي» (آیا به من اجازه می دهی) نقل شده است. وجود مصلحت در نفس عمل و نیت خیر برای آنان کافی نبود، بلکه آن ها مصلحت واقعی را در اطاعت امام زمان خویش می دانستند.

یزید بن حصین وقتی می خواست با کوفیان سخن بگوید، از امام علیه السلام اجازه گرفت. (2)

شب عاشورا نیز حبیب بن مظاهر، برای رفتن به محل استقرار طایفه بنی اسد و جذب افرادی از آن طایفه برای یاری فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت سیدالشهدا علیه السلام اجازه خواست. (3)

ص: 225

1- (1) فقال له زهير بن القين: «يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله! إن قتال هؤلاء أهون من قتال من يأتينا من بعدهم، فلعمري ليأتينا من بعد من ترى ما لا قبل لنا به.» فقال له الحسين عليه السلام: «ما كنت لأبدأهم بالقتال.» (تاریخ الأمم والملوک، الطبری؛ ج 5، ص 409).

2- (2) یزید بن الحصین الهمدانی فقال: «یا بن رسول الله! أتأذن لی فأخرج إلیهم فأکلمهم.» فأذن له فخرج إلیهم. (الأمالی للصدوق، ص 158).

3- (3) قَبَلَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! هَاهُنَا حَيٌّ مِنْ بَنِي أَسَدٍ بِالْقُرْبِ مِنَّا أَتَأْذَنُ لِي فِي الْمَصِيرِ إِلَيْهِمْ فَأَدْعُوهُمْ إِلَيَّ نُصْرَتِكَ.» (بحار الأنوار، ج 44، ص 386).

کارهای اخلاقی که از انسان صادر می شود، براساس معرفت الهی و تزکیه نفس و صفای دل است و هدف او در عمل اخلاقی رسیدن به ثواب اخروی است. (1) این طریق را ترقی گویند (2) که با تکرار و مداومت بر آن رفتار، مملکت نفس موطن آن فعل اخلاقی می شود و تبدیل به ملکه می گردد و با آن ملکه، به راحتی انسان فعل اخلاقی را انجام می دهد و به سختی آن را فراموش می کند. (3)

گاهی رفتار اخلاقی، براساس تجلی و شهود اسما و صفات الهی و به قصد رسیدن به فنای الهی اقدام می شود. نوع دوم براساس درک و شهود مراتب بالای توحید و ولایت الهیه است که به افاضه مستقیم ذات باری تعالی برای اولیای خدا حاصل می شود (4) و آن را تدلی خوانند. (5) در تدلی، به جای ملکات

ص: 226

-
- 1- (1) فإن غاية الاستكمال الخُلقي في مسلك الأنبياء و أرباب الشرائع، السعاده الحقيقيه للإنسان و هو استكمال الإيمان بالله و آياته، و الخبر الأخروي و هي سعاده و كمال في الواقع. (الميزان في تفسير القرآن، ج 1، ص 373).
 - 2- (2) فإن قلت و ما الترقى قلنا التنقل في الأحوال و المقامات و المعارف نفسا و قلبا و حقا طلبا للتداني. (الفتوحات (چهارجلدی)، ج 2، ص 130).
 - 3- (3) الميزان في تفسير القرآن، ج 1، ص 354.
 - 4- (4) هذا المسلك الثالث مبني على التوحيد الخالص الكامل الذي يختص به الإسلام على مشرعه و آله أفضل الصلاه هذا. (الميزان في تفسير القرآن، ج 1، ص 360).
 - 5- (5) فإن قلت و ما التدلي قلنا نزول الحق إليهم و نزولهم لمن هو دونهم بسكينه. (الفتوحات (چهارجلدی)، ج 2، ص 130).

اخلاقی سراسر وجود مؤمن را حبّ الهی فرامی گیرد و مظهر اسما و صفات ربوبی می شود و متخلق در آرامش مطلق قرار دارد. پی آمد مراتب ترقی، مربوط به کشف برخی غیوب است؛ ولی از آثار نوع دوم، اتصال حقیقی به عوالم بالای وجود است که همه آن عوالم در ولی خدا تجلی می کند. (1) در مرتبه تدلی، رفتار

ص: 227

1- (1) مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله ضمن بیان نظام های اخلاقی، مسلک خاصی از اخلاق را تبیین می کند که مخصوص قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و در هیچ شریعت آسمانی سابقه نداشته و در هیچ مکتب اخلاقی بیان نشده است. او مبانی این مسلک قرآنی را چنین بیان می کند: الف) مالکیت حقیقی نسبت به همه ی موجودات از آن خداوند متعال است. ب) هیچ استقلالی برای غیر خدا نیست و همه ی ماسوی الله نیازمند او هستند. بدون خواست خداوند هیچ موجودی توفیق حرکت ندارد. ج) بر این اساس، امید و توکل به غیر خدا باطل است، ترس از غیر خداوند بیهوده است، غیر خدا فانی است و فقط خداوند باقی است. مطلوب واقعی انسان فقط خداوند است و مقصد رفتار او باید خداوند باشد. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 359). وی این مراتب را مولود معرفت تام به اسمای الهی و شهود خالص انوار اسما و صفات الهی می داند و بدین منظور آیاتی را ذکر می کند؛ قوله تعالی: (اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى) (طه، آیه ی 8)، (ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ) (انعام، آیه ی 102)، (الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ) (سجده، آیه ی 7)، (وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ) (طه، آیه ی 111)، (كُلُّ لَه قَاتِتُونَ) (بقره، آیه ی 116)، (وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ) (اسراء، آیه ی 23)، (أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) (فصلت، آیه ی 53)، (أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ) (فصلت، آیه ی 54) و (وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَىٰ) (نجم، آیه ی 42). او در آخر، تربیت بندگان صالح، عالمان ربّانی و اولیای الهی در سطح مردان و زنان براساس این مسلک را، از افتخارات مخصوص قرآن و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قلمداد می کند. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 360).

بسیاری از اولیای الهی برای دیگران قابل درک نیست و موجب تعجب بیننده و گاه اتهام به آن ولی می شود؛ زیرا افق اخلاق در مقام تدلی، در سطح اخلاق اجتماعی که مردم عادی برای رسیدن به نظم و تأمین منافع مادی و معنوی، دنیوی و اخروی و فردی و اجتماعی انجام می دهند، نیست؛ زیرا بین بایدهای عقل عادی با جاذبه های مقام حبّ فی الله بسیار فاصله است. احکام عقل عادی با احکام محبوب و محبتی فرق بسیار دارد. (1) فاصله این دو، ناشی از تفاوت آن ها در نوع نگاه و علم به ماسوی الله است. آیا موجودیت آن ها مستقل از خداست؟ یا در خلقت و بعد از آن، عین ربط و وابسته به خدا هستند؟ (2) ساکنین مقام تدلی، مخلوقات را عین ربط به خالق شان می بینند. آنان خداوند را محیط بر اشیای عالم می دانند و عمود عالم وجود را در ذات حقّ رؤیت می کنند و خواست او را مبدأ حرکت های بزرگ و کوچک می دانند. در این مقام، اولیا همه اشیا را مظاهر اسما و صفات جمال و جلال می بینند و جذبه های جمال حق را شهود می کنند و چون آنان جویای جمال هستند، پس او را محبوب واقعی خود می بینند و حبّ به غیر او، مثل عشق به اولیای معصوم علیهم السلام را مقتضا و تابع عشق به او می دانند. (3)

ص: 228

1- (1) فللعقل أحكام وللحب أحكام. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 360).

2- (2) فما عنده من صور العلم والإدراك غير ما عند الناس لأنهم إنما ينظرون إلى كل شيء من وراء حجاب الاستقلال بخلافه.

(المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 374).

3- (3) فله الحُسن والجمال والكمال والبهاء، وكل ما كان لغيره فهو له، لأن كل ما سواه آیه له ليس له إلا ذلك، والآیه لا نفسیه لها، و إنما هی حکایه تحکی صاحبها وهذا العبد قد استولى سلطان الحب على قلبه، ولا يزال يستولى، ولا ينظر إلى شيء إلا لأنه آیه من آیات ربه، وبالجملة فيقطع حبه عن كل شيء إلى ربه، فلا يحب شيئاً إلا لله سبحانه وفي الله سبحانه. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 374).

تفاوت دیگر مقام تدلی و مقام ترقی در حوزه عمل است. در تدلی، نگاه ربطی به موجودات اقتضا می کند که خداوند محبوب باشد، چون همه ماسوی الله، جمالی غیر از تجلی جمیل حقیقی نیست. پس همواره جمیل واقعی اقتضای محبوبیت دارد؛ لذا، انسان به تبع محبوب خود، نمی خواهد مگر آنچه را که او بخواهد و نمی بیند مگر آنچه خدا ببیند و به چیزی غیر از رضوان او رضا نمی دهد. امید به کسی و ترس از کسی غیر از خداوند ندارد. همه حالات انسان تابع محبوب است. (1) او در مقام جذبه، حتی به بهشت و جهنم اهمی ندارد. او، غرق در حب الهی است که با عبودیت و بندگی برای خدا بیشتر هم می شود. (2) در ترقی، عقل عادی و نفع طلب برای رسیدن به بهشت، تجارت و برای جلب منفعت، اجتناب از عذاب جهنم می کند. (3)

ص: 229

1- (1) كذلك الأمر من جهة العمل فإنه إذا كان لا يحب إلا لله فلا يريد شيئاً إلا لله و ابتغاء وجهه الكريم، و لا يطلب و لا يقصد و لا يرجو و لا يخاف، و لا يختار، و لا يترك، و لا يئس، و لا يستوحش، و لا يرضى، و لا يسخط إلا لله و في الله. (الميزان في تفسير القرآن، ج 1، ص 374).

2- (2) فإنما يريد وجهه ربه، و لا هم له في فضيله و لا رذيله، و لا شغل له ببناء جميل، و ذكر محمود، و لا التفات له إلى دنيا أو آخره أو جنه أو نار، و إنما همه ربه، و زاده ذل عبوديته، و دليله حبه. (الميزان في تفسير القرآن، ج 1، ص 374).

3- (3) علامه رحمه الله در معرفی یکی از مجذوبین حق، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند. عن الصادق عليه السلام: «فی إسماعیل النبی الذی سماه الله سبحانه صادق الوعد، قال علیه السلام إنما سمی صادق الوعد؛ لأنه وعد رجلاً فی مکان فانتظره فی ذلک المكان سنه، فسماه الله عز و جل صادق الوعد، ثم إن الرجل أتاه بعد ذلک الوقت، فقال له إسماعیل: «ما زلت منتظراً لک؛ یکی از انبیای الهی که قرآن او را در وعده های خود بسیار صادق معرفی می کند، اسماعیل (بن حزقیل) است. روزی او با شخصی در مکان خاصی قرار ملاقات گذاشت. در وقت موعود

سراسر رفتار یاران باوفای حضرت سیدالشهدا علیه السلام در قیام عاشورا، براساس عقل انجذابی بود و هرگز نمی توان آن را با عقل عادی درک کرد. در زمانی که عقل عادی مردم کوفه عافیت طلبی و همراهی با بنی امیه را تشخیص دادند تا جانشان حفظ شود. آنان بذل جان و فداکاری در دفاع از سیدالشهدا علیه السلام را مراتب جمال حق دیدند و چیزی به نام خطر را حس نکردند.

آنان به امر امام شان دشمنان تشنه خود را سیراب کردند. وقتی گروه هزارنفری حرّ به «ذی حسم» رسید، حضرت به اصحاب خود دستور داد آب هایی را که با خود همراه داشتند به سربازان تشنه حرّ و اسبان آن ها دادند. امام حسین علیه السلام و اصحابش در نهایت مهربانی با دست خود، کوفیان و اسب های شان را سیراب کردند. (1)

ص: 230

1- (1) أقبل الحسين عليه السلام حتى نزل شراف، فلما كان في السحر أمر فتيانه فاسقوا من الماء فأكثروا، ثم ساروا منها، فرسموا صدر يومهم حتى إنتصف النهار. ثم إن رجلا قال: «الله اكبر!» فقال الحسين عليه السلام: «الله اكبر ما كبرت؟» قال: «رأيت النخل.» فقال له الأسيديان: «إن هذا المكان ما رأينا به نخله قط.» قالوا، فقال لنا الحسين عليه السلام: «فما تريانه رأي؟» قلنا: «نراه رأي هوادي الخيل.» فقال: «و أنا والله أرى ذلك.» فقال الحسين عليه السلام: «أما لنا ملجأ نلجأ إليه، نجعله في

در میان یاران حضرت، کسانی سیر إلى الخلق کرده و دائماً نسبت به کوفیان احساس مسئولیت نموده و قصد داشتند که آن ها را از معصیت ریختن خون فرزند فاطمه علیها السلام نجات دهند. قبل از آغاز نبرد در روز عاشورا، زهیر بن قین خطاب به مزدوران عمر بن سعد گفت: «ای مردم کوفه! پیش از آن که بین ما شمشیر حاکم شود و حرمت ها شکسته شود و تفرقه پدید آید، شما را انذار می کنم. ما هنوز به عنوان مسلمان با هم برادر هستیم و بر گردن یکدیگر حق نصیحت داریم، من وظیفه دارم که شما را نسبت به انتخاب تان آگاه کنم؛ پس پرهیزید از عذاب الهی. (1)

ص: 231

1- (1) لما زحفنا قبل الحسين عليه السلام خرج إلينا زهير بن قين على فرس له ذنوب، شك في السلاح، فقال: «يا اهل الكوفة! نذار لكم من عذاب الله نذار! أن حقا على المسلم نصيحة أخيه المسلم، ونحن حتى الآن إخوة، وعلى دين واحد ومله واحده، ما لم يقع بيننا وبينكم السيف، وأنتم للنصيحة منا أهل، فإذا وقع السيف إنقطعت العصمه، و كنا أمه و أنتم أمه.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 426).

با صبوری به دشمن خود ترحم کرده و آنان را مدیریت اخلاقی می کردند، بلکه بارقه های هدایت الهی شامل حال دشمنان شود.

حبيب بن مظاهر در حال معرفی یاران بزرگوار امام علیه السلام بود که شخصی به نام عزره بن قیس بی ادبانه فریاد زد: «تو خودخواهانه از خویش تعریف می کنی». آن گاه زهیر مؤدبانه پاسخ داد: «چون خداوند او (حبيب) را پاک و هدایت فرموده است».⁽¹⁾

اصحاب امام علیه السلام در شدت جنگ هم با دشمنان خود به نیکی سخن می گفتند و همواره با زبان فطرت با دشمن گفت و گو می کردند. آنان فقط رفتار نیک نداشتند، بلکه تحت تأثیر فیض ربانی، مظهر اسما و صفات الهی بودند و مردم آنان را به وارستگی می شناختند.

روز عاشورا یزید بن معقل در لشکر کوفه با طعنه به بریر بن خَصَّیر گفت: «می بینی خداوند با تو چه کرد (دچار چه ذلتی شده ای)؟ بریر گفت: «با انتخاب این راه، خداوند خیر را برای من خواست؛ ولی به خاطر انتخاب تو، شرّ نصیبت کرده است». یزید جواب داد: «البته اکنون دروغ گفתי، در حالی که در گذشته هیچ وقت تو را دروغ گو ندیده بودیم».⁽²⁾ بدین ترتیب، دشمن هم به تعالی شخصیت اخلاقی اصحاب حسینی شهادت داد.

ص: 232

1- (1) فقال له (حبيب بن المظاهر) عزره بن قیس: «إنک لتزکی نفسک ما استطعت.» فقال له زهیر: «یا عزره! إن الله قد زکاکها و هداها.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 416).

2- (2) خرج یزید بن معقل من بنی عمیره بن ربیعہ، فقال: «یا بریر بن خصیر! کیف تری صنع الله بک؟» قال: «صنع الله بی والله خیرا، و صنع بک شرا.» فقال: «کذبت و قبل الیوم ما کنت کذابا.» (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 432 و الکامل، ابن اثیر؛ ج 4، ص 67).

آنان قبل از شهادت، در طول زندگی خود با خانواده و مردم، حقوق بندگان خدا را رعایت می کردند و هیچ نقطه سیاهی در پرونده معاشرت اجتماعی آنان وجود ندارد.

شب عاشورا مردی از میان اصحاب بلند شد و به امام علیه السلام عرض کرد: «من به کسی بده کارم چه کنم؟» امام به او فرمود: «برو و دین خود را ادا کن». سپس به یکی از یارانش مأموریت داد تا در میان اصحاب اعلام کند، هر کس بر گردن او قرضی هست، مرا همراهی نکند(1).

شجاعت

دلیری و شهامت، صفتی است که در یاران عاشورایی حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به اوج کمال رسید. و اگر در طول تاریخ بشریت سیری کنیم شجاع تر از آنان را نیابیم. آنان در آن روز خطیر و در آن نبرد نابرابر با تعداد بسیار اندک، شجاعانه در مقابل لشکر چندین هزار نفری کوفه قد علم کردند و کمترین وحشتی از انبوه دشمن به خود راه ندادند. تعداد یاران حضرت که تنها 23 نفرشان سواره و باقی پیاده نظام بودند، چنان بر قلب لشکر کوفه حمله می بردند که نظم کوفیان به هم می خورد. یکی از فرماندهان سپاه عمر بن سعد به نام عزره بن قیس، با دیدن قدرت اصحاب امام علیه السلام که از نیروی ایمان شان نشأت می گرفت، به ضعف کوفیان پی برد و پیکی به سوی عمر بن سعد فرستاد و ضمن سرزنش او، نیروی بیشتری از پیاده نظام و تیراندازان درخواست کرد. عمر بن سعد از بعضی اطرافیان خود کمک خواست؛ ولی آنان جرأت

ص: 233

1- (1) أن رجلا من الأنصار أتى الحسين عليه السلام فقال: «إن علي دينا.» فقال: «لا يقاتل معي من عليه دين.» (ابن سعد؛ الطبقات الكبرى، ج 10، ص 467).

مقابله با جمعیت اندک اصحاب امام علیه السلام را نداشتند و اظهار ضعف و ناتوانی کردند. (1) تنها با حمله همه جانبه، تیراندازی از راه دور و قطع کردن دست و پای اسبان یاران امام علیه السلام، توان مقابله با آن ها را یافتند. (2)

آری در آن واقعه، شجاعت و روحیه قوی یک گروه عظیم در برخی از اصحاب دیده می شد، به طوری که به تنهایی دست به عملیاتی بزرگ زدند. سپاه کوفه، در مکانی به نام نخيله آماده گسیل به سوی امام علیه السلام می شدند. گاهی عبیدالله به آن اردوگاه سر می زد. عمار بن ابی سلامه دالانی از اصحاب امام (3) خود را بدانجا رساند تا عبیدالله را به قتل برساند؛ اما موفق نشد و بعد از آن به کربلا رفت و به یاری مولایش شتافت. عمار صبح عاشورا و در حمله اول کوفیان به شهادت رسید. (4)

ص: 234

1- (1) قاتلهم أصحاب الحسين عليه السلام قتالا شديداً وأخذت خيلهم تحمل وإنما هم إثنان وثلاثون فارساً، وأخذت لا تحمل على جانب من خيل أهل الكوفة إلا كشفت، فلما رأى ذلك عزرة بن قيس وهو على خيل أهل الكوفة أن خيله تنكشف من كل جانب، بعث إلى عمر بن سعد، عبدالرحمن ابن حصن، فقال: «أما ترى ما تلقى خيلي منذ اليوم من هذه العده اليسيره! إبعث إليهم الرجال و الرماه.» فقال لشبث بن ربعي: «ألا تقدم إليهم!» فقال: «سبحان الله! أتعمد إلى شيخ مضر و أهل المصر عامه تبعته في الرماه! لم تجد من تندب لهذا و يجزي عنك غيري.» (تاريخ الأمم و الملوك، الطبري؛ ج 5، ص 436 و 437).

2- (2) دعا عمر بن سعد، الحصين بن تميم فبعث معه المجففه و خمس مائه من المراميه، فأقبلوا حتى إذا دنوا من الحسين عليه السلام و أصحابه رشقوهم بالنبل، فلم يلبثوا أن عقروا خيولهم، و صاروا رجاله كلهم. (تاريخ الأمم و الملوك، الطبري؛ ج 5، ص 436 و 437).

3- (3) رجال الطوسي، ص 103.

4- (4) هم عمّار بن أبي سلامه الدالاني أن يفتك بعبيدالله ابن زياد في عسكره بالنخيله فلم يمكنه ذلك،

پس از شهادت امام علیه السلام به فرمان عمر بن سعد، رأس اطیب امام توسط خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی برای عبیدالله فرستاده شد. (1)

لشکریان کوفه تا ظهر فردای عاشورا در کربلا ماندند و کشته های خود را دفن کردند؛ اما اجساد سیدالشهدا علیه السلام و یاران باوفای او را روی زمین رها نمودند. آنان سرهای مطهر اصحاب امام را که هفتاد و دو نفر بودند، پس از جدا کردن از بدن ها بر نیزه زدند (2) و توسط قبایل مشارکت کننده در جنگ، (3) به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج، به سوی کوفه حرکت دادند. (4)

ص: 235

1- (1) سَرَّحَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ وَهُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ خَوْلَى بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ وَحَمِيدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِيِّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَأَمَرَ بِرُءُوسِ الْبَاقِيْنَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ فَنُطِّقَتْ وَكَانَتْ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ رَأْسًا وَسَرَّحَ بِهَا مَعَ شَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ وَقَيْسِ بْنِ الْأَشْعثِ وَعَمْرٍو بْنِ الْحَجَّاجِ فَأَقْبَلُوا حَتَّى قَدِمُوا بِهَا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 114 و ابن طاوس؛ اللهوف، ص 142).

2- (2) حملت الرءوس على اطراف الرماح، و كانت إثنين وسبعين رأساً. (الأخبار الطوال، ص 259).

3- (3) فَجَاءَتْ كِنْدَةَ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْسًا وَصَاحِبُهُمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعثِ وَجَاءَتْ هَوَازِنُ بِاِثْنَيْ عَشَرَ رَأْسًا وَصَاحِبُهُمْ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَجَاءَتْ تَمِيمٌ بِسَبْعَةِ عَشَرَ رَأْسًا وَجَاءَتْ بَنُو أَسَدٍ بِسِتَّةِ عَشَرَ رَأْسًا وَجَاءَتْ مَذْحِجٌ بِسَبْعَةِ رُءُوسٍ وَجَاءَ بَاقِي النَّاسِ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْسًا. (اللهوف، ابن طاوس؛ ص 144 و الأخبار الطوال، ص 259).

4- (4) أَقَامَ بَقِيَّةَ يَوْمِهِ وَالْيَوْمَ الثَّانِي إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ ثُمَّ نَادَى فِي النَّاسِ بِالرَّحِيلِ وَتَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 113 و ابن طاوس؛ اللهوف، ص 142).

روز سوم پس از واقعه، ساکنین غاضریه برای تجهیز امام و اصحاب او اقدام کردند. آنان پیکرهای پاک یاران امام علیه السلام را که در اطراف مولای شان جان باخته بودند، جمع کردند و بر آن ها نماز گذاردند و نزدیک موضع پای امام - که الآن قبورشان است - مکانی را حفر کرده و دفن نمودند. (1)

براساس روایتی، امام زین العابدین علیه السلام برای دفن پدر شهیدش در کربلا حاضر شد. امام سجاد علیه السلام به حسب ظاهر در اسارت مزدوران عبیدالله بود؛ اما در باطن و بدون آن که آنان بفهمند، توسط عوامل غیبی به کربلا آمد و با دست خود پیکر پاک امام علیه السلام را دفن کرد و سپس نزد اسرا به کوفه برگشت. (2)

ص: 236

1- (1) لَمَّا رَحَلَ ابْنُ سَعْدٍ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ كَانُوا نُزُولًا بِالْغَاضِرِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ فَصَلَّوْا عَلَيْهِمْ وَدَفَنُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَيْثُ قَبْرُهُ الْآنَ وَدَفَنُوا ابْنَهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ الْأَصَمَّ عِنْدَ رَجُلِيهِ وَحَفَرُوا لِلشَّهَدَاءِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَصْحَابِهِ الَّذِينَ صُرِعُوا حَوْلَهُ مِمَّا يَلِي رَجُلِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَمَعُوهُمْ فَدَفَنُوهُمْ جَمِيعاً مَعاً وَدَفَنُوا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَوْضِعِهِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ عَلَى طَرِيقِ الْغَاضِرِيَّةِ حَيْثُ قَبْرُهُ الْآنَ. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 455؛ المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 114؛ البلاذري؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 205 و ابن طاوس؛ اللهوف، ص 144.)

2- (2) حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سَلِيمَانَ، عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ سَهْلٍ، قَالَ حَدَّثَنِي بَعْضُ أَصْحَابِنَا وَسَأَلَنِي أَنْ أَكْتُمَ اسْمَهُ، قَالَ... فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبَرَنِي عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِمَاماً أَوْ غَيْرَ إِمَامٍ قَالَ كَانَ إِمَاماً قَالَ فَمَنْ وَلِيَ أَمْرَهُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ وَأَيْنَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ كَانَ مَحْبُوساً فِي يَدِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ خَرَجَ وَهُمْ كَانُوا لَا يَعْلَمُونَ حَتَّى وَلى أَمْرَ أَبِيهِ ثُمَّ انْصَرَفَ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ إِنَّ هَذَا الَّذِي أَمَرَكَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ أَنْ يَأْتِيَ كَرْبَلَاءَ فَيَلِي أَمْرَ أَبِيهِ فَهُوَ يَمَكِّنُ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَأْتِيَ بَغْدَادَ وَيَلِي أَمْرَ أَبِيهِ. (رجال الكشي، ص 464.)

شاید علی بن الحسین علیهما السلام در تجهیز و دفن اصحاب پدر خود هم دخالت داشته است.

سرهای شهدا در کوفه

در کوفه، رأس امام حسین علیه السلام را تا چند روز بر چوب ها آویختند تا قاتلین بر قتل او بیالند و مایه عبرت مخالفین عبیدالله هم بشود. (1) به نظر می آید که، سرنوشت رؤوس اصحاب با رأس مطهر آن حضرت یکی بود. (2) یعنی رؤوس آنان به همراه رأس امام در آن شهر گردانده و سپس تا مدتی آنها را در موضع بلندی نصب نمودند. رأس اطمینان امام علیه السلام توسط زحر بن قیس و چند روز پس از آن، سرهای شهدا به همراه اهل بیت امام علیه السلام به دستور عبیدالله و توسط مأموران او، به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن به شام نزد یزید فرستاده شد. (3)

ص: 237

1- (1) نصب ابن زیاد رأس الحسین علیه السلام بالكوفه و جعل یدار به فیها. ثم دعا زحر بن قیس الجعفی فسرح معه برأس الحسین علیه السلام ورؤوس أصحابه و أهل بیته إلى یزید بن معاویه. (البلاذری؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 212 و ابن الجوزی؛ المنتظم، ج 5، ص 341).

2- (2) المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 119 و اللهوف، ص 174).

3- (3) ثم دعا عبیدالله بن زیاد زحر بن قیس الجعفی، فأعطاه رأس الحسین علیه السلام، ورؤوس إخوته و أهل بیته و شیعتہ، و دعا بعلی بن الحسین علیه السلام فحمله و حمل عماته و أخواته و جمیع نسائهم معه إلى یزید. (الخوارزمی؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 62 و ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 191).

قبل از ورود به شام، مأموران سرهای بریده یاران سالار شهیدان را که همراه رأس پاک امام علیه السلام و حرم نبوی بودند، بر نیزه و چوب های بلند زده و سپس وارد شام کرده در مقابل چشمان مردم به نمایش گذاشتند. (1) آنان پس از آن که سرهای شهدا را در شهر شام گرداندند، به مجلس یزید وارد کردند. (2) سپس آن ها را در موضعی از شهر که تعیین شده بود، آویزان کردند. (3)

در این که سرهای شهدا به پیکرهای خود در کربلا ملحق شدند یا در حوالی شام دفن شدند؟ روایات مختلفی هست که بیان آن خارج از هدف این قلم است.

ص: 238

-
- 1- (1) فَلَمَّا قَرُبُوا مِنْ دِمَشْقٍ دَنَتْ أُمُّ كَلْبُومٍ مِنْ شِمْرِ وَكَانَ مِنْ جُمَّلَتِهِمْ فَقَالَتْ لَهُ لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ فَقَالَ مَا حَاجَتُكِ قَالَتْ إِذَا دَخَلْتَ بِنَا الْبَلَدَ فَاحْمِلْنَا فِي دَرْبِ قَلِيلِ النَّظَّارَةِ وَتَقَدَّمْ إِلَيْهِمْ أَنْ يَخْرُجُوا هَذِهِ الرَّئُوسَ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ؛ [در شام جمعیت زیادی به انتظار ایستاده بودند تا کاروان حسینی را ببینند.] با نزدیک شدن به شهر شام، حضرت زینب کبری علیها السلام از مأموران خواست تا سرهای مطهر را از دروازه ی دیگر وارد کنند تا با تماشای آن ها، حرمت اهل بیت امام علیه السلام حفظ شود. (اللهوف، ص 174).
- 2- (2) لَمَّا وُضِعَتِ الرَّئُوسُ بَيْنَ يَدَيِ يَزِيدَ وَفِيهَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 119).
- 3- (3) الْمَوْضِعِ الَّذِي يُقَالُ إِنَّهُ نُصِبَ فِيهِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ. (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 289).

حبيب بن مظاهر(1) از یاران خالص امیرالمؤمنین علی علیه السلام(2) بود که بیست سال قبل از واقعه عاشورا، حضرت شهادت او، و نحوه آن را خبر داده بود.(3) از حاملان علوم و اسرار حضرت علی علیه السلام بود که با شنیدن بعضی از اسرار از زبان او (حبيب)، مردم متهم به دروغ گویی اش می کردند.

روزی میثم تمار و حبيب بن مظاهر در حالی که بر روی اسب نشسته بودند، در مسیری و در حضور بنی اسد یکدیگر را ملاقات کردند. حبيب ضمن بیان علایم جسمی میثم، گفت: «می بینم این شخص را که در راه محبت اهل

ص: 241

1- (1) مُظَهَّرٌ به ضم میم و تشدید هاء هم ضبط شده است.

2- (2) مِنْ أَصْفِيَاءِ أَصْحَابِهِ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ الْخَزَاعِي عَرَبِيٍّ وَ مِثْمُ التَّمَارِ وَ هُوَ مِثْمُ بْنُ يَحْيَى مَوْلَى وَرَثَةِ الْهَجْرِيِّ وَ حَبِيبُ بْنُ مُظَهَّرِ الْأَسَدِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ. (الاختصاص، المفيد؛ ص 3.)

3- (3) أخبر (علی علیه السلام) بقتل جماعه منهم حجر بن عدی و رشید الهجری و کمیل بن زیاد و میثم التمار و محمد بن اکثم و خالد بن مسعود و حبيب بن المظاهر و جویریة و عمرو بن الحمق و قنبر و مذرع و غیرهم و وصف قاتلیهم و کیفیه قتلهم. (المناقب، ابن شهر آشوب؛ ج 2، ص 271.)

بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به دار کشیده خواهد شد». میثم هم گفت: «مردی را می شناسم که برای یاری پسر دختر پیامبر خروج خواهد کرد و کشته می شود و سرش در کوچه های کوفه چرخانده می شود». بعد از این گفت وگو از یکدیگر جدا شدند. حاضران آن دورا متهم به دروغ گویی کردند. هنوز آنان متفرق نشده بودند که رشید هجری از راه رسید و سراغ آن دورا گرفت. مردم گفتند آن ها رفتند و خبرگفت وگویی حیب و میثم را به او دادند. رشید در حالی که از آن جمع دور می شد گفت: «خدا رحمت کند میثم را که فراموش کرده است بگوید صد درهم جایزه برای سر مقتول تعیین می شود». حاضران او را دروغ گوتر از آن دو خواندند.

می گویند روزگار گذشت و دیدیم میثم را در کنار خانه عمرو بن حرث به دار کشیدند و چند روز بعد، سر حیب را که همراه حسین علیه السلام در کربلا کشته شده بود، به کوفه آوردند. پس درستی سخن آن سه نفر را دیدیم. (1)

ص: 242

1- (1) مرّ میثم التّمّار علی فرس له فاستقبله حیب بن مظاهر الأسدی عند مجلس بنی أسد فتحدّثا حتّی اختلف عنقا فرسیهما، ثمّ قال حیب: «لکائی بشیخ أصلع ضخم البطن بیع البطح عند دار الرزق، قد صلب فی حب أهل بیت نبیه، فتبقر بطنه علی الخشب». فقال میثم: «وإتی لأعرف رجلاً أحمر له ضفیرتان، یرج لصره ابن بنت نبیه فیقتل و یجال برأسه فی الکوفه.» ثمّ افترقا، فقال أهل المجلس: «ما رأینا أكذب من هذین.» قال فلم یفترق المجلس حتّی أقبل رشید الهجری فطلبهما. فقالوا: «افترقا و سمعناهما یقولان کذا و کذا.» فقال رشید: «رحم الله میثما نسی و یزاد فی عطاء الذی یجیء بالرأس مائه درهم.» ثمّ أدبر، فقال القوم: «هذا والله أكذبهم.» قال فما ذهبت الأيام و اللیالی حتّی رأینا میثما مصلوبا علی باب عمرو بن حرث و جیء برأس حیب قد قتل مع الحسین علیه السلام و رأینا کلّما قالوا. (رجال الکشی 78).

حیب وقتی شنید امام حسین علیه السلام با یزید بیعت نکرده و به مکه آمده، همراه چند نفر از اصحاب حضرت علی علیه السلام با نامه از او برای استقرار نظام امامت و اجراء عدالت در کوفه دعوت کردند.⁽¹⁾

حیب، زمانی که مسلم بن عقیل برای گرفتن بیعت به کوفه آمد، از او حمایت کرد. خطابه عابس و سخنان روشن گرانه حیب در حضور نماینده حضرت اباعبدالله علیه السلام در کوفه، بر شیعیان تأثیر فراوان گذاشت و جمعیت زیادی با او بیعت کرده و اموال فراوانی در اختیار نهضت قرار دادند.⁽²⁾ وی پس از شکست قیام کوفه، مخفی شده و خود را در کربلا به امام علیه السلام رساند.⁽³⁾

بعد از استقرار سپاه عمر بن سعد در کربلا (روز چهارم محرم) قره بن قیس را فرستاد تا از امام حسین علیه السلام دلیل ورود او را سؤال کند. وقتی قره پیام را داد و خواست برگردد، حیب بن مظاهر به او گفت کجا می روی بیا این مرد را که با پدرانش خداوند کرامت و عزت در دنیا و آخرت را به تو و ما داده است، یاری کن.

وی گفت درباره آن فکر خواهیم کرد.⁽⁴⁾ قره بن قیس امام را یاری نکرد؛ اما کلام حیب، عمق ایمانش را به خاندان وحی ثابت می کند. او می داند که منشأ

ص: 243

1- (1) لحسین بن علی من سلیمان بن صرد و المسیب ابن نجبه و رفاعه بن شداد و حیب بن مظاهر و شیعتہ من المؤمنین و المسلمین من اهل الکوفه سلام علیک. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 352 و الإرشاد، ج 2، ص 37).

2- (2) تبایعت الشیعه علی کلام هذین الرجلین (عباس و حیب) ثم بذلوا الأموال. (ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 34).

3- (3) تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 355.

4- (4) فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُقْبِلًا قَالَ: «أَتَعْرِفُونَ هَذَا؟» فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: «نَعَمْ، هَذَا رَجُلٌ مِنْ حَنْظَلَةَ تَمِيمٍ وَهُوَ ابْنُ أُخْتِنَا وَقَدْ كُنْتُ أَعْرِفُهُ بِحُسْنِ الرَّأْيِ وَ مَا كُنْتُ أَرَاهُ يَشْهَدُ هَذَا الْمَشْهَدَ.»

کرامت انسان، فقط از طریق ولایت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است. (1)

غروب تاسوعا که کوفیان عزم جنگ با امام حسین علیه السلام کردند، حبیب بن مظاهر به همراه عباس بن علی علیه السلام به اذن امام علیه السلام با آنان صحبت کرد. او در بیان انحراف آنان در تبعیت از امویان چنین گفت: «قومی که دستش به خون فرزند پیامبر و اهل بیت او آلوده شود، بدبخت است. (2)

یک روز قبل از شروع جنگ و حمله کوفیان، باز هم حبیب بن مظاهر از امام حسین علیه السلام اجازه خواست تا برود و جمعی از بنی اسد را که در آن نزدیکی ساکن بودند، دعوت به یاری امام کند. امام اجازه داد. با رفتن او بنی اسد حبیب را شناخته و احترام بسیار کردند. او در جمع آنان، ضمن ایراد سخنان پرشور گفت: «بهترین هدیه ای که انسان می تواند برای قبیله خود پیش کش کند را، برای تان آورده ام. شما را برای یاری فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله دعوت می کنم». همراه او گروه اندکی از مؤمنین هستند که کرامت، تقوا و ایمان هر یک از آنان، نسبت به ده نفر که تا به حال دیده اید ترجیح دارد. آنان استوار در دفاع از

ص: 244

1- (1) قال له حبیب بن مظاهر: «ویحک یا قره بن قیس! انّی ترجع إلى القوم الظالمین، انصّر هذا الرجل الذی بآبائه أیدک الله بالکرامه و ایانا معک.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 411 و ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 87).

2- (2) فقال له حبیب بن مظاهر: «أما والله لبئس القوم عند الله غدا قوم یقدمون علیه قد قتلوا ذریه نبیه و عترته و اهل بیته علیهم السلام.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 416).

او ایستاده اند و عمر بن سعد او را با لشکر بسیار محاصره کرده و قصد کشتن او را دارد. به خدا قسم! کسی از شما او را یاری نمی کند، مگر آن که در اعلیٰ علیین رفیق پیامبر خواهد بود». حبیب با این گفتار، هفتاد نفر از بنی اسد را با خود همراه کرد. (1) او شب را غنیمت شمرده و سعی کرد تا آنان را در تاریکی به اردوی امام حسین علیه السلام برساند؛ اما مزدوران عمر بن سعد باخبر شده و مانع شدند و دو طرف در کنار فرات درگیر شدند. طولی نکشید که بنی اسد متفرق شدند و به خانه های خود برگشتند. امام حسین علیه السلام با شنیدن این خبر، فرمودند: «لا حول و لا قوة إلا بالله العظیم». (2)

ص: 245

1- (1) الخوارزمی؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 1، ص 346.

2- (2) أقبل حبیب بن مظاهر الأسدی إلى الحسين بن علی علیه السلام فقال: «ههنا حی من بنی أسد بالقرب منی أ و تأذن لی أن أسیر إلیهم أدعوهم إلى نصرتك فعسی الله أن یدفع بهم عنك بعض ما تكره.» فقال له الحسين علیه السلام: «قد أذنت لك یا حبیب!» فخرج حبیب بن مظاهر فی جوف اللیل منکرا حتی صار إلى أولئك القوم، فحياهم و حیوه و عرفوا أنه من بنی أسد، فقالوا: ما حاجتك؟ یا ابن عم! فقال: «حاجتی إلیکم قد أتیتکم بخیر ما أتى به و افد إلى قوم، أتیتکم أدعوکم إلى نصره ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله فإنه فی عصابه من المؤمنین، الرجل منهم خیر من ألف رجل، لن یخذلوه و لن یسلموه، و فیهم عین نظرت، و هذا عمر بن سعد قد أحاط به فی إثین و عشرين ألف و أنتم قومی و عشیرتی، و قد جتتکم بهذه النصیحة فأطیعونی الیوم فی نصرته تتالون غدا شرفا فی الآخرة، فإنی أقسم بالله أنه لا یقتل منکم رجل مع ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله صابرا محتسبا إلا کان رفیق محمد صلی الله علیه و آله فی اعلیٰ علیین.» فوثب رجل من بنی أسد یقال له بشر بن عبیدالله، فقال: «والله أنا أول من أجاب إلى هذه الدعوة.» ثم أنشأ یقول قد علم القوم إذا تواكلوا - و أحجم الفرسان أو تناصلوا، إنی شجاع بطل مقاتل - کأنی لیث عرین باسل. ثم تبادل رجال الحی مع حبیب بن مظاهر الأسدی و خرج رجل من الحی فی ذلك الوقت حتی صار إلى عمر بن سعد فی جوف اللیل فخبیره بذلك. فدعا رجلا من أصحابه یقال له الأزرق

حیب، همواره دارای صواب در رأی بود و امام حسین علیه السلام به او اعتماد داشته و با وی مشورت می کرد و دعوت از بعضی کوفیان را براساس تشخیص او انجام می داد. وی کسی به نام قره بن قیس(1) را در لشکر عمر بن سعد به حسن رأی می شناخت و از حضور او در کربلا سخت تعجب کرد و این نکته را به امام علیه السلام عرض کرد. پس از آن، حضرت با قره بن قیس درباره دعوت کوفیان از او با نامه و نقض عهد آنان و اصرارشان بر قتلش سخن گفت.(2)

ص: 246

1- (1) او همان کسی است که روز عاشورا قبل از شروع کارزار، حرّ را با حال پریشان دید. حرّ از او پرسید: «ای قرّه! نمی خواهی به اسب خود آب دهی؟» وی گفت: «به خدا قسم! من فهمیدم که او قصد جنگ با حسین علیه السلام را ندارد، ولی به او گفتم آری می روم که آن را آب دهم. حرّ پس از آن از میدان قتال فاصله گرفت. اگر او قبل از ملحق شدن به حسین علیه السلام مرا از نیت خود آگاه می کرد، او را همراهی می کردم تا من هم حسین علیه السلام را یاری کنم. (الإرشاد، المفید؛ ج 2، ص 99).

2- (2) فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُقْبِلًا قَالَ: «أَتَعْرِفُونِ هَذَا؟» فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُطَاهِرٍ: «نَعَمْ هَذَا رَجُلٌ مِنْ

پس از سخنان امام حسین علیه السلام، حبیب بن مظاهر صحبت خود را با قره بن قیس چنین شروع کرد: «ای قره! چرا به سوی این مردم ستم پیشه برمیگردی؟ بیا این مرد که خانواده او باعث کرامت و عزت تو شده است را، یاری کن». قره جواب داد: «برای رساندن پاسخ نامه به حضور عمر بن سعد برمی گردم، پس از آن فکر خواهم کرد». او به نزد عمر برگشت و پاسخ امام علیه السلام را داد. ابن سعد اظهار امیدواری کرد که عاقبت این نزاع به خیر باشد و به درگیری نرسد. (1)

این سخنان با ملاقات های بعدی امام حسین علیه السلام و عمر بن سعد، عاقبت نیکی را در پی داشت. حتی عبیدالله به نتایج آن دیدارها رضایت داد؛ (2) بدین ترتیب، حبیب با نفوذ کلام و مدیریت خود امام را در هدایت جریان مخالف، کمک کرد.

تلاش چند روزه آنان در آستانه تأثیرگذاری بود، تا این که شمر دخالت کرد و نزد عبیدالله، فرماندهی عمر را تضعیف کرد و پسر مرجانه را به گرفتن بیعت

ص: 247

1- (1) ثُمَّ قَالَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: «وَيَحْكُ يَا قُرَّةُ! أَيْنَ تَرْجِعُ إِلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. انصُرْ هَذَا الرَّجُلَ الَّذِي بَابَائِهِ أَيْدَكَ اللَّهُ بِالْكَرَامَةِ.» فَقَالَ لَهُ قُرَّةُ: «أَرْجِعُ إِلَى صَاحِبِي بِجَوَابِ رِسَالَتِهِ وَأَرَى رَأْيِي.» قَالَ فَأَنْصَرَفَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ فَقَالَ عُمَرُ: «أَرْجُو أَنْ يَعْفِينِي اللَّهُ مِنْ حَرْبِهِ وَقِتَالِهِ.» (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 411 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 86).

2- (2) لما قرأ عبیدالله الكتاب قال: «هذا كتاب رجل ناصح لاميره، مشفق على قومه، نعم قد قبلت.» (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 414).

پیرمرد اسدی (حبیب) فردی فوق العاده بصیر بود و دشمنان اهل بیت را براساس ویژگی های شان می شناخت. روز عاشورا وقتی حصین بن تمیم، سعی امام حسین علیه السلام را در اقامه نماز دید، گفت: «نمازت مورد قبول درگاه الهی نیست». حبیب بن مظاهر برآشفته و به تمیم گفت: «آیا خداوند نماز فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را نخواهد پذیرفت و نماز تو را که دائماً مشروب می خوری، قبول می کند».

حصین با شنیدن این سخن به حبیب حمله کرد و پس از درگیری از اسب افتاد و با کمک دوستانش از مرگ نجات یافت. (2)

در نظر او، طراحان جنگ با امام حسین علیه السلام مانند شمر و عمر بن سعد، کسانی بودند که امید به هدایت شان نبود. او آنان را خالی از عقل و معرفت دینی دانسته و قلب های شان را تاریک و مهرخورده می دید. (3)

ص: 248

1- (1) فقام الیه شمر بن ذی الجوشن، فقال: «أقبل هذا منه وقد نزل بأرضك إلى جنبك والله لئن رحل من بلدك، ولم يضع يده في يدك، ليكونن أولى بالقوه والعزه ولتكونن أولى بالضعف والعجز، فلا تعطه هذه المنزله فإنها من الوهن، ولكن لينزل على حكمك هو و أصحابه، فإن عاقبت فأنت ولي العقوبه، وإن غفرت كان ذلك لك، والله لقد بلغني أن حسيناً وعمر بن سعد يجلسان بين العسكرين فيحدثان عامه الليل.» فقال له ابن زياد: «نعم ما رأيت؟ الرأي رأيك.» (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 414).

2- (2) لَمَّا اسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَصَلَاةِ الظُّهْرِ وَطَلَبَ مِنْهُمْ الْمَهْلَةَ لِأَدَاءِ الصَّلَاةِ قَالَ لَهُ الْحَصِينُ بْنُ تَمِيمٍ: «إِنَّهَا لَا تَقْبَلُ مِنْكَ.» فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: «زَعَمْتَ لَا تَقْبَلُ الصَّلَاةَ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَتَقْبَلُ مِنْكَ يَا حِمَارَ فَحَمَلِ الْحَصِينُ وَحَمَلَ عَلَيْهِ حَبِيبٌ، فَضْرَبَ حَبِيبٌ وَجْهَ فَرَسِ الْحَصِينِ بِالسَّيْفِ فَشَبَّ بِهِ الْفَرَسُ وَوَقَعَ عَنْهُ فَحَمَلَهُ أَصْحَابُهُ وَاسْتَنْقَذُوهُ. (ابن أثير؛ الكامل، ج 4، ص 70).

3- (3) فَقَالَ لَهُ (شمر) حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: «وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاكَ تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينَ حَرْفًا وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ صَادِقٌ مَا تَدْرِي مَا يَقُولُ قَدْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِكَ.» (الإرشاد، ج 2، ص 98).

او با وجود مسئولیت سنگین حمایت از امام حسین علیه السلام همراه سایر یاران در روز عاشورا، خدمت به رفیق قدیمی خود را فراموش نمی‌کند. وقتی مسلم بن عوسجه از شدت جراحت بر زمین افتاد، حبیب به دنبال حضرت سیدالشهدا علیه السلام خود را به او رساند و گفت: «بسیار برایم سخت است که تو را در حال جان دادن ببینم».

او هم در پاسخ با صدای بسیار ضعیف برای دوستش، از خداوند طلب خیر کرد. حبیب به مسلم گفت: «من هم به زودی به تو ملحق می‌شوم؛ اما اگر بدهی داری یا سفارشی درباره خانواده ات داری، به من وصیت کن تا آن را انجام دهم. پسر عوسجه در حالی که با دستش به امام حسین علیه السلام اشاره می‌کرد، چنین وصیت کرد: «خدا تو را رحمت کند، سعی کن مرگت در راه این مرد باشد».⁽¹⁾

دفاع از حریم حسینی با همه وجود، بزرگ‌ترین خصوصیت اصحاب آن حضرت بود. آنان از تراکم آهن‌هایی که کوفیان خود را با آن مسلح کرده بودند، با سینه‌ها و صورت خود استقبال کردند تا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله در دفاع از فرزندش

ص: 249

1- (1) لَمَّا صَرَحَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ مَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ حَبِيبٌ، فَقَالَ حَبِيبٌ: «عَزَّ عَلِيٌّ مَصْرَعَكَ يَا مُسْلِمُ! أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ.» فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا: «بَشِّرْكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ.» فَقَالَ حَبِيبٌ: «لَوْ لَا أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّ فِي أَثْرِكَ لَاحِقَ بَكَ مِنْ سَاعَتِي هَذِهِ لِأَحْبَبْتُ أَنْ تَوْصِيَنِي إِلَى بَكَلٍّ مَا أَهَمَّكَ حَتَّى أَحْفَظَكَ فِي كُلِّ ذَلِكَ بِمَا أَنْتَ لَهُ أَهْلٌ مِنَ الدِّينِ وَالْقَرَابَةِ.» فَقَالَ لَهُ: «بَلَى أَوْصِيكَ بِهَذَا رَحِمَكَ اللَّهُ» وَأَوْمَأَ بِيَدِيهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ تَمُوتَ دُونَهُ، فَقَالَ حَبِيبٌ: «أَفْعَلْ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ.» (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 103؛ ابن طاووس؛ اللهوف، ص 162 و ابن كثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 182).

روسفید باشند. پیشنهادهای تأمین و تطمیع کوفیان، تأثیری در آن‌ها نداشت و در این بین، شخصیت حبیب در میان اصحاب - غیر از بنی هاشم - شاخص بود. حبیب در میان قله‌های باعظمت اصحاب امام‌الگو بود؛ به طوری که مردم او را نماد ویژگی‌های متعالی در سایر اصحاب می‌دانستند. حبیب و یارانش با این که امان‌نامه مخصوص به ضمیمه اموال فراوان از طرف عیدالله برای آنان منظور شده بود، دست از یاری فرزند پیامبر نکشیدند. (1) هیچ تعصبی جز تعهد عمیق و تعلق شدید نسبت به مقام امامت در حبیب نبود.

می‌گویند که شب عاشورا، نشاط عجیبی در حبیب دیده شد. با تعجب از او پرسیدند که چرا در چنین شبی شادمان هستی؟ او در جواب گفت: «چه شبی بهتر از این شب برای شادی؛ زیرا فردا با اصابت نیزه‌ها و شمشیرهای این مردم، از بهترین نعمت‌های خداوند بهره‌مند می‌شویم.» (2)

در منظر اصحاب امام حسین علیه السلام

یاران امام حسین علیه السلام برای حبیب بن مظاهر احترام ویژه‌ای قایل بودند.

ص: 250

1- (1) كَانَ حَبِيبٌ مِنَ السَّبْعِينَ الرَّجَالِ الَّذِينَ نَصَرُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَقُوا جِبَالَ الْحَدِيدِ وَاسْتَقْبَلُوا الرِّمَاحَ بِصُدُورِهِمْ وَالسُّيُوفَ بِوُجُوهِهِمْ وَهُمْ يَعْزُضُ عَلَيْهِمُ الْأَمَانُ وَالْأَمْوَالُ فَيَأْتُونَ وَيَقُولُونَ لَا عُدْرَ لَنَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمِنَّا عَيْنٌ تَطْرَفُ حَتَّى قَتَلُوا حَوْلَهُ. (رجال الكشي، ص 79).

2- (2) لَقَدْ مَرَّ حَبِيبٌ بِنِ مَطَاهِرِ الْأَسَدِيِّ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بْنُ حُصَيْنٍ أَلَيْسَ بَيْنَ الْهَمَّةِ بَدَانِي وَكَانَ يُقَالُ لَهُ سَيْدُ الْقُرَاءِ: «يَا أَخِي! لَيْسَ هَذِهِ بِسَاعَةِ ضَحِكٍ.» قَالَ: «فَأَيُّ مَوْضِعٍ أَحَقُّ مِنْ هَذَا بِالسُّرُورِ وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ تَمِيلَ عَلَيْنَا هَذِهِ الطَّغَامُ بِسَيْوفِهِمْ فَنَعَانِقَ الْحُورَ الْعَيْنِينَ.» (رجال الكشي، ص 79).

موعظه مردم کوفه برای هدایت آنان و جلوگیری از ریختن خون سیدالشهدا علیه السلام وظیفه ای بود که یاران امام نسبت به آن سخت ملتزم بودند. آنان این وظیفه را از وقتی که با لشکر عمر بن سعد روبه رو شدند، با اجازه حضرت به خوبی انجام دادند. بعد از صاحب عاشورا، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام، این نقش متوجه حبیب بود و کسی بر او در این امر پیشی نمی گرفت.

حتی عصر تاسوعا در حضور سایر اصحاب، وقتی حبیب از جناب زهیر خواست که کوفیان را موعظه کند. در نظر اهل کوفه، شخصیت زهیر به لحاظ سابقه غیر تعصبی او نسبت به اهل بیت، متعادل و منصف بود؛ به همین دلیل، حبیب از او خواست که با کوفیان صحبت کند؛ اما چون حبیب در ایمان سابقه داشت، هرگز زهیر نپذیرفت و او را مقدم بر خود داشت. (1)

در منظر دشمنان

سرشناس بودن حبیب، افتخاری برای قاتلین او تلقی می شد و قاتل او با شهرت مقتول خود تا مدتی در اذهان می ماند که این از جایزه های امیر کوفه برتر بود؛ به همین دلیل، حصین بن تمیم با ادعای شرکت در قتل حبیب بن مظاهر، به کسی که سر او را از بدن جدا کرده بود گفت که برای چند ساعت سر حبیب را به من بده تا آن را برگردن اسبم آویزان کنم. قاتل حبیب این خواسته او را نپذیرفت. مشاجره بین آن دو بالا گرفت تا با دخالت قبیله هایشان،

ص: 251

1- (1) وقف أصحابه یخاطبون القوم، فقال حبیب ابن مظاهر لزهیر بن القین: «كلم القوم إن شئت و إن شئت كلمتهم.» فقال له زهیر: «أنت بدأت بهذا، فكن أنت تكلمهم.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 416).

بین آنان مصالحه شد. قرار بر این شد که آن دو به نوبت با آویختن رأس حبیب رحمه الله بر گردن اسبان خود در کوفه، به نمایش قدرت پردازند تا بدین طریق کسب افتخاری کرده باشند. (1)

یسار و سالم، دو غلام از آل زیاد برای جنگ تن به تن از میان یاران حسینی، مبارز طلیدند. حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر همدانی بلند شدند تا به جنگ آنان بروند. امام حسین علیه السلام از آن دو خواست تا بنشینند. جوانی با قد بلند و پنجه های قوی و شانه های پهن، به نام عبدالله بن عمیر کلبی از امام اجازه مبارزه خواست. حضرت علیه السلام فرمود حریف آن دو نفر، این جوان است و به او اذن داد. غلامان آل زیاد به خاطر گمنامی نسب صحابی جوان گفتند که ما با امثال حبیب بن مظاهر و زهیر بن قین و بریر بن خضیر می جنگیم. عبدالله حمله نمود و آن دو را از پا در آورد. (2)

ص: 252

1- (1) قاتل حبیب قتالا شدیداً فقتل رجلاً من بنی تمیم إسمه بدیل بن صریم و حمل علیه آخر من تمیم قطعنه فذهب ليقوم فضر به الحصین علی رأسه بالسيف فوق و نزل إليه التمیمی فاحتز رأسه، فقال له الحصین: «أنا شریکک فی قتله.» فقال الآخر: «لا والله!» فقال له الحصین: «أعطني أعلقه فی عنق فرسی کیما یری الناس أئی شرکت فی قتله ثم خذه و امض به إلی ابن زیاد فلا حاجه لی فیما تعطاه.» ففعل و جال به فی الناس ثم دفعه إلیه، فلما رجعوا إلی الکوفه أخذ الرأس و جعله فی عنق فرسه ثم دفعه بعد ذلك إلیه فأخذه فعلقه فی لبان فرسه. (الکامل، ابن اثیر؛ ج 4، ص 71.)

2- (2) خرج یسار مولی زیاد بن ابی سفیان و سالم مولی عبیدالله بن زیاد، فقالا: «من یبارز؟ لیخرج إلینا بعضکم.» قال فوثب حبیب بن مظاهر و بریر بن خضیر، فقال لهما حسین علیه السلام: «إجلسا.» فقام عبدالله بن عمیر الکلبی فقال: «یا أبا عبدالله! رحمک الله، ائذن لی فلاخرج إلیهما.» فرأى حسین علیه السلام رجلاً آدم طویلاً شدید الساعدین بعید ما بین المنکبین، فقال حسین علیه السلام: «إنی لاحسبه للاقران قتالا، أخرج إن شئت.» قال فخرج إلیهما، فقالا له: «من أنت؟» فانتسب لهما،

اشاره

پس از درگیری حبیب با حصین بن تمیم که شرح آن گذشت، او با رجزهای حماسی و اعتقادی (1) به دفاع از امام حسین علیه السلام پرداخت. او با این مبارزه می خواست دشمن را مشغول کند تا امام حسین علیه السلام نماز خود را به انجام رساند. از مبارزه حبیب به جنگ بزرگ تعبیر کرده اند. (2) او با این که پیرمردی محاسن سپید بود، مانند شیری خشمگین با دشمنان مبارزه و حریفان را نقش بر زمین می کرد. کوفیان روپاه صفت چون چنین دیدند، روی به حمله دسته جمعی آوردند. بدیل بن صریم به اتفاق عده ای از طایفه تمیم، حبیب را محاصره کردند تا او را به شهادت رسانده و سر از بدنش جدا کردند. (3)

شهادت حبیب بن مظاهر بر امام حسین علیه السلام بسیار گران آمد، آثار غم شدید در چهره او نمایان شد و فرمود: «خود و اصحابم را به خداوند واگذار می کنم». (4)

ص: 253

1- (1) أنا حبیب و أبی مظهر، فارس هیجاء و حرب تسعر، أنتم أعد عدّه و أكثر، و نحن أوفی منکم و أصبر، و نحن أعلى حجّه و أظهر، حقًا و أتقى منکم و أعذر، (الکامل، ابن اثیر؛ ج 4، ص 71).

2- (2) قتل من القوم مقتله عظیمه. (الکامل، ابن اثیر؛ ج 4، ص 71).

3- (3) فحمل علیه بدیل بن صریم العقفانی فضربه بسیفه، و حمل علیه آخر من تمیم قطعنه برمحه فوقه، فذهب ليقوم فضربه الحصین بن تمیم علی رأسه بالسيف فسقط، فنزل إليه التمیمی فاحتزّ رأسه. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 440 و ابن اثیر؛ الکامل، ج 4، ص 71).

4- (4) فلما قتل حبیب هدّ ذلك الحصین و قال عند ذلك: «أحتسب نفسی و حماه أصحابی». (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 440؛ ابن اثیر؛ الکامل فی التاريخ، ج 4، ص 71 و ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 183).

وقتی سر بریده حبیب، توسط قاتلش نزد عبیدالله در کوفه برده می شد، فرزندش قاسم که نوجوان بود، او را شناخت و همراه قاتل وارد قصر عبیدالله شد. قاسم از او جدا نشد تا وقتی مرد از مجلس ابن زیاد خارج شد، متوجه شد که جوانی در تعقیب اوست. از او پرسید چرا به دنبال من هستی؟ قاسم پاسخ داد: «این سر پدر من است، از تو خواهش می کنم که به من بدهی تا دفنش کنم». مرد گفت: «امیر به این کار راضی نمی شود؛ ضمناً من می خواهم با آن از امیر پاداش بگیرم». قاسم به گریه افتاد و گفت: «بهرتر از خودت را کشتی» و از خدا خواست که بدترین دستمزدها را به او بدهد. سپس از او جدا شد؛ اما تصمیم گرفت که در فرصت مناسب او را به قتل برساند. قاسم چند سال بعد، قاتل پدرش را (که از خطر مختار) به لشکر مصعب ابن زبیر پناه برده بود، پیدا کرد. پس داخل خیمه اش شد و او را به قتل رساند. (1)

ص: 254

1- (1) أقبل به إلی ابن زیاد فی القصر فبصر به ابن حبیب القاسم و هو یومئذ قد راهق، فأقبل مع الفارس لایفارقة کلّما دخل القصر دخل معه، و إذا خرج خرج معه فارتاب به، فقال: «ما لك یا بنی! تتبعنی؟» قال: «لا شیء.» قال: «بلی یا بنی! فأخبرنی.» قال: «إنّ هذا رأس أبی أفتعطينیه حتّی أدفنه؟» قال: «یا بنی! لایرضی الأمیر أن یدفن، و أنا أرید أن یشینی الأمیر علی قتله ثواباً حسناً.» فقال القاسم: «لکنّ الله لایثیبك علی ذلك إلاّ أسوأ الثواب، أم والله لقد قتلته خیراً منك.» و بکی ثمّ فارقه، و مكث القاسم حتّی إذا أدرك لم تكن له همّه إلاّ اتّباع أثر قاتل أبیه لیجد منه غرّه فیقتله بأبیه، فلمّا كان زمان مصعب بن الزبیر و غزا مصعب باجمیرا دخل عسكر مصعب فإذا قاتل أبیه فی فسطاطه، فأقبل یختلف فی طلبه و التماس غرّته، فدخل علیه و هو قائل نصف النهار فضربه بسیفه حتّی برد. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 440 و ابن اثیر؛ الكامل، ج 4، ص 71).

زهد و عبادت، دو ویژگی برجسته در بریر بن خضیر همدانی است که او را در زمره اولیای خدا قرار داده بود. زهد، دنیا را در نزد او حقیر و جود و گذشت را برای او آسان کرده بود. با ارزش ترین و کمیاب ترین دارایی خود را که جان بود، در راه فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله بذل کرد. عبادت و توجه خالص نسبت به ذات لایزال الهی، سراسر قلب بریر را فرا گرفته بود.

سلاح معنوی اصحاب امام حسین علیه السلام در کربلا زهد و عبادت بود. بریر بن خضیر همدانی در میان آنان، در این دو صفت شاخص بود. (1) شب و روز او در عبادت و بندگی می گذشت؛ نماز در شب و روزه داری در روز. (2) عبادت خالص و بیداری در شب، او را مالک نفس خویش ساخته بود و بدون هیچ دغدغه ای جسم و جان خود را فدای ولی خدا کرد. او نه تنها در این فداکاری نگران نبود، بلکه از توفیق شهادت در راه خدا شادمان نیز می شد.

در مهم ترین شب عمرش، یعنی شب عاشورا، او را در حال مزاح دیدند. به عبدالرحمن بن عبدرب گفت: «به خدا سوگند! نزدیکانم می دانند که من هرگز در جوانی و پیری، مزاح با کسی را دوست نداشته ام؛ اما بشارت حسین علیه السلام به بهشت، بهجتی را در من به وجود آورده است که بی تاب شمشیرهای کوفیان شده ام». (3)

ص: 255

-
- 1- (1) خَرَجَ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرِ الْخَضْرَمِيِّ وَ كَانَ زَاهِدًا عَابِدًا. (اللّهوف، ابن طاوس؛ ص 104).
 - 2- (2) كان من الزهاد الذين يصومون النهار و يقومون الليل. (الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 1، ص 351).
 - 3- (3) عبدالرحمن بن عبدربه و بریر ابن خضیر الهمدانی علی باب الفسطاط تحتک مناكبهما، فزدحما أيهما

او در کنار حضرت سیدالشهدا علیه السلام خود را سعادت مند می دید. در روز عاشورا که امام و یارانش در محاصره لشکر عمر بن سعد قرار گرفته بودند و با مرگ فاصله ای نداشتند، یزید بن معقل از لشکر کوفه با طعنه به بریر بن خضیر گفت: «می بینی خداوند با تو چه کرد (دچار چه ذلتی شده ای)؟ بریر گفت: «خداوند برای من خیر (عزت) را خواست و شرّ (ذلت) را نصیب تو کرده است». ابن معقل گفت: «دروغ گفتی، در حالی که در گذشته هیچ وقت تو را دروغ گو ندیده بودیم».(1)

معلم و قاری بزرگ قرآن

بریر در میان مردم کوفه به سیدالقراء (بزرگ قاریان قرآن) معروف بود. وقتی دشمنان، او را در حال کارزار دیدند، به یکدیگر می گفتند او کسی است که در مسجد کوفه به ما قرآن را تعلیم می داد.(2)

شب عاشورا جمعی از مزدوران کوفی، رفتار امام حسین علیه السلام و یارانش را زیر نظر داشتند. حضرت اباعبدالله علیه السلام در حال تلاوت این آیه بود: (وَلَا يَحْسَبَنَّ

ص: 256

1- (1) خرج یزید بن معقل من بنی عمیره بن ربیعہ فقال: «یا بریر بن خضیر! کیف تری صنع الله بک؟» قال: «صنع الله بی والله خیرا، و صنع بک شرا.» فقال: «کذبت، و قبل الیوم ما کنت کذّابا.» (الکامل، ابن اثیر؛ ج 4، ص 67).

2- (2) فذهب کعب بن جابر بن عمرو الأزدی یحمل علیه، فقلت له: «إنّ هذا بریر ابن خضیر القارئ الذی کان یقرئنا القرآن فی المسجد.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 432).

الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ) 1؛ «خداوند هرگز مؤمنان را وانگذارد تا آن که با آزمایش، بدسرشت را از پاک گوهر و طیب جدا کند». صدای حضرت به گوش بعضی از آنان رسید. ابوحرب عبدالله بن شهر، با شنیدن این آیات فریاد زد: «قسم به پروردگار کعبه که صفت طیبون در قرآن، ما را به عنوان پاکان از شما جدا کرد». بریر که گوینده این سخن را شناخت، جواب داد: «ای آلوده! آیا مثل تو را خداوند در حال جنگ با حسین علیه السلام از پاکان قرار داده؟» و بعد از معرفی خود ادامه داد: «آیا مطمئن هستی که خداوند توبه تو را از گناهان بزرگی که در گذشته انجام داده ای پذیرفته تا این گونه خود را طیب و پاک بدانی؟»

به خدا قسم! طبق این آیه قرآن، ما همان پاکان و طیبون هستیم و شما در مقابله با امام معصوم، خبیث و بدذات اید». (1)

قاتل او کعب بن جابر، هنگامی که نزد خانواده اش برگشت و به همسرش گفت که بریر را کشته است. او گفت: «به خدا قسم که هرگز با تو صحبت نخواهم کرد». (2)

ص: 257

1- (2) فلما أُمسى حسين عليه السلام وأصحابه قاموا الليل كله يصلون ويستغفرون، و يدعون و يتضرعون، قال فتمر بنا خيل لهم تحرسنا، و إن حسينا ليقراً: (و لا يحسب بنّ الذين كفروا أنّما نُملى لهم خيراً لأنفسِهِمْ إِنَّمَا نُملى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ) و فسمعها رجل من تلك الخيل التي كانت تحرسنا، فقال: «نحن و رب الكعبه الطيبون، ميزنا منكم...» قال برير بن خضير: «فوالله إنا لنحن الطيبون، ولكنكم لأنتم الخبيثون.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 421).

2- (3) فلما رجع كعب بن جابر قالت له امراته، او اخته النوار بنت جابر: «أعنت على ابن فاطمه، و قتلت

چون مردم کوفه، بریر بن خضیر را به عنوان قاری قرآن می شناختند و همچنین آشنایی کامل او به کتاب خدا، امام حسین علیه السلام را بر آن داشت که صبح عاشورا به او امر کرد قبل از شروع نبرد، آخرین موعظه ها را با استفاده از آیات الهی، خطاب به مردم کوفه، انجام دهد. بریر بن خضیر، بزرگ ترین قاری کوفه، در حالی که کوفیان مسخره اش می کردند و به سویش تیر می انداختند در برابرشان ایستاد و با تمسک به آیات الهی با آنان صحبت کرد. (1)

آن روز بریر، در مقام اثبات امامت و ولایت حضرت علی علیه السلام هم، از یک شیوه قرآنی استفاده کرد و خواستار مباحثه شد. روز عاشورا او در وسط میدان کارزار با مخالفین امامت و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام مناظره کرد. یزید بن معقل به عنوان طعنه به بریر گفت: «به یاد دارم که در میان کوچه های کوفه همراهت بودم. علیه عثمان فریاد می زدی و معاویه را فردی گمراه و گمراه کننده می خواندی و علی بن ابی طالب را پیشوای حقیقی و امام هدایت معرفی

ص: 258

1- (1) قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِبُرَيْرٍ: «إِحْتَجَّ عَلَيْهِمْ». «فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ وَوَعظَهُمْ فَضَدَّ حِكْمًا مِنْهُ وَرَشَّ قُوَّةً فَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَأَى صُفُوفَهُمْ كَالسَّبِيلِ وَاللَّيْلِ فَخَطَبَ فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَزَوَالَ مُتَصِّدَّةً رَفَةً بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ فَالْمَغْرُورُ مَنْ عَرَّتَهُ وَالشَّقِيُّ مَنْ فَتَنَتْهُ (فلا- تَعَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَعَرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ) وَمِنْهَا فَنِعَمَ الرَّبِّ رَبُّنَا وَبِئْسَ الْعِبَادُ أَنْتُمْ أَقْرَبْتُمْ بِالطَّاعَةِ وَآمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ أَنْتُمْ رَجَعْتُمْ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ وَعِزَّتِهِ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ لَقَدْ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاكُمْ ذَكَرَ اللَّهُ الْعَظِيمُ فِتْبَانًا لَكُمْ وَ لِمَا تُرِيدُونَ (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) هُوَ لَاءِ قَوْمٍ «كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ»» (ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 100 و ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 4، ص 100).

می کردی». بریر گفت: «هنوز بر رأی خود استوارم». یزید گفت: «ولی با این اعتقاد، تو گمراهی». بریر گفت: «حاضریم در اثبات اعتقاد ما با تو مباحثه کنیم تا خداوند آن کس را که بر باطل است، به دست مُحِقّ به قتل رساند». آن دو از صفوف لشکر خود خارج شدند و در مقابل چشم همگان، دست های خویش را به طرف آسمان بلند کردند و بر باطل و کاذب نفرین کردند. سپس به کارزار پرداختند. دو ضربه بین آن ها رد و بدل شد؛ ضربه یزید جراحات خفیفی بر بریر وارد کرد؛ اما ضربه بریر به عمق سر یزید بن معقل نشست و مغزش را متلاشی کرد. (1)

مباحثه، یعنی شخص راست گو از خداوند طلب عذاب کند برای فرد دروغ گو. دو نفر در مقام محاجّه برای اثبات حقانیت خود و بطلان عقیده دیگری، اقدام به مباحثه می کنند. واضح است کسی که مطمئن به استجابت قطعی و سریع درخواست خود از سوی خداوند نباشد، جرأت بر چنین اقدامی نمی کند؛ زیرا کم ترین تأثیر آن این است که با مستجاب نشدن نفرین خود علیه خصم، عدم حقانیتش ثابت و مفتضح می شود یا با استجابت احتمالی خواسته طرف مقابل،

ص: 259

1- (1) خرج یزید بن معقل من بنی عمیره بن ربیعہ فقال: «یا بریر بن خضیر!... أتذکر و أنا أماشیک فی سگّہ بنی دودان و أنت تقول إنّ عثمان کان کذا، و إنّ معاویہ ضالّ مضلّ، و إنّ علی بن اُبی طالب إمام الحقّ و الهدی؟» قال بریر: «أشهد أنّ هذا رأیی و قولی». فقال یزید: «فإنی أشهد أنّک من الضالّین.» قال بریر: «فهل لک أن أباهلک و لندع الله أن یلعن الکاذب و أن یقتل المحقّ المبطّل.» ثمّ أخرج لأبارزک. قال فخرجا فرعاً أیدیہما بالمباحله إلی الله، یدعوانه أن یلعن الکاذب و أن یقتل المحقّ المبطّل، ثمّ برز کلّ واحد منهما لصاحبه فاختلفا ضربتین، فضرب یزید بریراً ضربه خفیفه لم تضربه شیئاً، و ضرب بریر یزید ضربه قدّت المغفر و بلغت الدماغ، فخرّ کأثما هوی من حالق، و إنّ سیف بریر لثابت فی رأسه. (الکامل، ابن اثیر؛ ج 4، ص 67).

موجبات نابودی خود را فراهم می کند. به هر حال، تا کسی به تقرب واقعی خود به خدا و حمایت الهی نسبت به موضع خویش مطمئن نباشد، خود را در چنین مقامی قرار نمی دهد؛ به همین دلیل، انگشت شمارند کسانی مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله که دشمن را دعوت به مباحله می کنند. ایمان کامل به ولایت و باور به حمایت خدا از حریم ولایت، بریر بن زهیر را بر آن داشت که دشمن خویش را دعوت به مباحله کند و البته خداوند، عبد صالح خود را حمایت و نفرینش را مستجاب کرد و خصم کوفی طبق خواسته او و به دست او، به درک واصل شد.

وفاداری به امام حسین علیه السلام

بعد از این که سپاه حرّ کاروان امام را محاصره کرد، اصحاب یک به یک به پا خاسته و با سخنانی از آن حضرت اعلام حمایت کردند. بریر هم برخاسته و گفت: «ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! سوگند به خدا، خداوند بر ما منت نهاد تا بتوانیم در کنار تو بجنگیم و اعضای بدن ما در راه تو قطعه قطعه شود تا در روز قیامت شفیع ما جدّ تو باشد».(1)

خیرخواهی برای دشمن

بریر چون شخصی بود که در سایه قرآن تربیت یافته بود، می دانست که هدایت بایستی از طرف خداوند افاضه شود؛ اما در ایجاد مقدمات تأثیر و هدایت افراد منحرف، توان بالایی داشت و نسبت به رستگاری فاسق ترین انسان ها ناامید نبود. به راحتی می توانست انسان های غافل را متوجه فطرت شان کند. امام

ص: 260

1- (1) قَامَ بَرِيرُ بْنُ خُضَيْرٍ فَقَالَ: «وَاللَّهِ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا أَنْ نُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَتَقَطَّعَ فِيكَ أَعْضَاؤُنَا ثُمَّ يَكُونَ جَدُّكَ شَفِيعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 80).

حسین علیه السلام از توان او در تأثیرگذاری بر منحرفین باخبر بود. شب عاشورا، او از امام حسین علیه السلام اجازه گرفت که با عمر بن سعد ملاقات کرده و او را موعظه کند تا از جنگ با فرزند پیامبر دست بردارد. حضرت به او اذن داد. بریر به خیمه عمر بن سعد وارد شد و بدون آن که به او سلام کند، نشست. ابن سعد رو به بریر کرد و با عصبانیت گفت: «آیا من مسلمان نیستم و خدا و رسولش را نمی شناسم که وارد می شوی و به من سلام نمی کنی؟» بریر به او گفت: «اگر آن طور که می گویی خدا و رسول او را می شناختی، به قصد کشتن خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله به این جا نمی آمدم؛ ثانیاً آب فرات را که مانند شکم ماهی موج می زند و سگان و خوکان از آن می نوشند، بر حسین علیه السلام و برادران و خانواده اش که از تشنگی در حال مرگ هستند، نمی بستی. تو با بستن آب بر آنان، هنوز گمان می کنی که خدا و رسولش را می شناسی؟»

عمر بن سعد سرش را پایین انداخت. پس از مدتی سر خود را بلند کرد و گفت: «به خدا سوگند ای بریر! یقین دارم که هر کس با فرزندان پیامبر بجنگد و حق آنان را غصب کند به جهنم می رود؛ اما تو سفارش می کنی که حکومت ری را رها کنم تا نصیب دیگری شود؟ به خدا قسم که دلم راضی نمی شود». بریر با ناامیدی نزد امام برگشت و عرض کرد: «یابن رسول الله صلی الله علیه و آله! عمر بن سعد برای رسیدن به حکومت ری، حاضر است شما را به قتل برساند.» (1)

ص: 261

1- (1) فقال: «یابن رسول الله! ائذن لی أن آتی هذا الفاسق عمر بن سعد فأعظه لعلّه يتعظ و یرتدع عما هو علیه.» فقال الحسين علیه السلام: «ذاک إلیک، یا بریر!» فذهب إلیه حتی دخل علی خیمته فجلس و لم یسلم، فغضب عمر و قال: «یا أخوا همدان! ما منع من السلام علی؟ ألسنت مسلما أعرف الله و رسوله، و أشهد بشهادة الحق؟» فقال له بریر: «لو کنت عرفت الله و رسوله کما تقول، لما خرجت إلی عتره رسول الله صلی الله علیه و آله ترید قتلهم؟ و بعد فهذا الفرات یلوح بصفائه، و یلج کأنه

عمق انحراف عمر سعد مانع تاثیر کلام بریر در هدایت ابن سعد بود.

جایگاه اجتماعی

شهرت قرآنی بریر، منزلت بالای اجتماعی برای او به وجود آورده بود و همواره فرصت طلبان کوفی را مورد طمع قرار می داد تا میل به روبه رو شدن با او را داشته باشند؛ زیرا کشتن او وسیله دست یابی به جوایز فراوان عبیدالله بود. همچنین بعضی از اشرار کوفی با آویختن سر او بر گردن اسب خود، از آبروی او هم پیراهنی برای خود می دوختند.⁽¹⁾

ملکات اخلاقی هم، شأن مردمی او را ارتقا داده بود. چنانکه یزید بن معقل به عنوان دشمن او در کربلا شهادت داد که تا به حال از او دروغ نشنیده بود.⁽²⁾

مقتل بریر بن خضیر همدانی

پس از گفت وگویی و مناظره کوتاه یزید بن معقل با بریر، گروهی به بریر حمله کردند و شخصی به نام رضی بن منقذ عبیدی گردن او را گرفت. طولی

ص: 262

-
- 1- (1) الخوارزمی؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 2، ص 11.
 - 2- (2) الكامل، ابن أثير؛ ج 4، ص 67.

نکشید که بریر او را به زمین زد و روی سینه اش نشست. رضی فریاد زد و از بستگان خود خواست تا او را نجات دهند. کعب بن جابر آزادی حمله کرد و نیزه خود را در کمر بریر فرو برد. او تا نیزه را در کمر خود احساس کرد، خم شد و بینی رضی بن منقذ را گاز گرفت، به طوری که آن را مجروح کرد. کعب، با فشار نیزه خود، کاملاً آن را در کمر بریر فرو برد و او را از روی سینه رضی پایین انداخت و آنقدر با شمشیر او را زد تا به شهادت رسید. (1)

مسلم بن عوسجه

اشاره

او یکی مشهورترین و بزرگوارترین یاران حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود. سابقه ایمان مسلم بن عوسجه به دوران زندگانی رسول الله صلی الله علیه و آله برمی گردد. او را از اصحاب نبی مکرم شمرده اند. (2) و جاهت علمی در نزد مردم داشته و از او حدیث شنیده و نقل کرده است. (3) فداکاری در رکاب پیامبر خدا، از او شجاعی کم نظیر ساخته بود و شبث بن ربعی که روز عاشورا در میان دشمنان بود، شرکت او را در جنگ های مسلمین گواهی داده است. (4)

ص: 263

1- (1) ثمّ بارز القوم فحمل عليه رضی بن منقذ العبدی، فاعتق بریرا، فاعتركا ساعه، ثمّ إنّ بریرا صرعه و قعد علی صدره، فجعل رضی یصیح بأصحابه: «أین أهل المصاع و الدفاع؟» فذهب کعب بن جابر بن عمرو و الأزدی یحمل علیه بالرمح حتّی وضعه فی ظهره، فلما وجد بریر مسّ الرمح برک علی رضی فعضّ أنفه حتّی قطعته، و أنفذ الطعنه کعب حتّی ألقاه عنه، و قد غیب السنان فی ظهره، ثمّ أقبل یضربه بسیفه حتّی برد. (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 432 و الکامل، ابن اثیر؛ ج 4، ص 67).

2- (2) اسد الغابه، ج 4، ص 396 و الاستیعاب، ج 4، ص 1724.

3- (3) حدیثه عند سلیمان بن قرم ابن عوسجه عن أبیه أنه قال: «سافرت مع رسول الله صلی الله علیه و آله فکان یمسح علی خقیه. (الاستیعاب، ج 4، ص 1724).

4- (4) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 436 و الخوارزمی؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 19.

ابن عوسجه را یکی از شیعیان برجسته کوفه می شناختند که دارای سجایای اخلاقی ویژه ای بود. مهم ترین آن ها معرفت کامل به شأن و مقام الهی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و همواره او را با این عنوان به دیگران معرفی می کردند.⁽¹⁾ ارسال نامه به امام حسین علیه السلام و دعوت از او، و استقامت در این راه تا پای جان، ایمان شیعی و ریشه عمیق ارادت او را به امامت و ولایت ثابت می کند.

برخی از محققین او را در حوادث بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز تأثیرگذار دانسته و از یاران صدیق امام حسن مجتبی علیه السلام برشمرده اند.⁽²⁾ او از فعالان نهضت در کوفه بود.

مسلم بن عقیل وقتی به کوفه وارد شد، به خانه مسلم بن عوسجه⁽³⁾ رفت و تا قبل از ورود عبیدالله به کوفه، خانه او مرکز رفت و آمد شیعیان بود؛⁽⁴⁾ اما پس از این قضیه، برای مخفی کردن جریان نهضت، نماینده امام به خانه هانی بن عروه منتقل شد.⁽⁵⁾ مسلم بن عقیل در همان زمان به امام حسین علیه السلام در مکه

ص: 264

1- (1) نَفَرًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُونَ هَذَا رَجُلٌ لَهُ عِلْمٌ بِأَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ. (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 46).

2- (2) صلح الحسن علیه السلام، آل یاسین، ص 94.

3- (3) شیخ مفید گفته است، مسلم بن عقیل به خانه ی مختار وارد شد. (الإرشاد، المفید؛ ج 2، ص 41).

4- (4) نزل علی رجل من أهلها يقال له ابن عوسجه، قال: «فلما تحدث أهل الكوفة بمقدمة دبوا إليه فبايعوه، فبايعه منهم.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 347 و البدایه و النهایه، ج 8، ص 152).

5- (5) فتحول مسلم حين قدم عبیدالله بن زیاد من الدار التي كان فيها إلى منزل هانی بن عروه المرادی. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 348).

نامه نوشت که دوازده هزار نفر در کوفه با او بیعت کرده اند و حضرت می تواند به کوفه بیاید. (1) نهضت، سرعت و شتاب گرفته بود و نیاز به فداکاری بیشتری داشت. مسلم بن عوسجه از جمله کسانی بود که به فعالیت خود ادامه داد و برای بیعت مردم با امام حسین علیه السلام و تقویت نیروهای نهضت، تلاش بسیاری کرد. (2)

عبادت و تقوا

شیعیان در کوفه باتقواترین و عابدترین مردم بودند و مسلم بن عوسجه در میان آنان برجسته بود. وقتی معقل غلام عبیدالله در جست و جوی مسلم بن عقیل خود را به ابن عوسجه رساند، او از معقل پرسید: «چرا به نزد دیگری زرفتی؟» جواب داد: «زیرا در چهره تو سیمای فرزندانگان را دیدم و ارادت مندان به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله، چنین ویژگی ای دارند». (3)

این جمله معقل برای فریب مسلم نبود، بلکه اعتقاد او بود؛ زیرا قبل از این عملیات چنین نگاهی به شیعیان داشت.

ص: 265

1- (1) کتب مسلم بن عقیل إلى الحسين بن علي عليه السلام يخبره ببيعة اثني عشر ألفاً من أهل الكوفة ويأمره بالقدوم. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 348).

2- (2) جَلَسَ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ وَهُوَ يَصَلِّي فَسَمِعَ قَوْمًا يَقُولُونَ هَذَا يَبَايِعُ لِلْحُسَيْنِ. (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 45).

3- (3) قال (مسلم بن عوسجه): «و كيف قصدتني بالسؤال عن ذلك دون غيري ممن هو في المسجد؟» قال (معقل): «لإني رأيت عليك سيما الخير، فرجوت أن تكون ممن يتولى أهل بيت رسول الله صلى الله عليه و آله.» (الأخبار الطوال، ص 235).

نفوذ معقل مولود سادگی مسلم بن عوسجه نبود، بلکه او بسیار زیرک و رازدار بود. او از یک سو، برای جمع آوری نیروی انسانی در تلاش بود و از سوی دیگر شیوه های اختفا را برای حفظ امنیت اطلاعاتی رعایت می کرد. (1) حتی او بر این اساس، بعد از ملاقات با معقل، او را به خانه هانی نیاورد و با وجود آن که معقل علاقه شدیدی برای رسیدن به حضور مسلم بن عقیل ابراز می کرد، ابن عوسجه برنامه ملاقات معقل با او را مدتی به تأخیر انداخت؛ (2) اما شاید سه نکته موجب تعجیل در عضوگیری او در نهضت شد و این عجله موجب ناپیدا ماندن لایه های شخصیت جاسوسی معقل گردید.

1) ورود عبیدالله به کوفه و اجرای سیاست ارباب مردم (3) و دستگیری هانی بن عروه و در پی آن، وارد شدن نهضت به فاز نظامی با فراخوان عمومی توسط مسلم بن عقیل. (4)

ص: 266

-
- 1- (1) فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ: «أَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى لِقَائِكَ إِيَّايَ فَقَدْ سَرَّنِي ذَلِكَ لِتَنَالِ الَّذِي تُحِبُّ وَ لِيَنْصُرَ اللَّهُ بِكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ لَقَدْ سَاءَنِي مَعْرِفَةُ النَّاسِ إِيَّايَ بِهَذَا الْأَمْرِ قَبْلَ أَنْ يَتِمَّ مَخَافَةَ هَذَا الطَّاعِيَةِ وَ سَطْوَتِهِ.» (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 46).
 - 2- (2) فلما كان من الغد أقبل معقل مولی عبیدالله بن زیاد إلى مسلم بن عوسجه فقال له: «إنك كنت وعدتني أن تدخلني على هذا الرجل فأدفع إليه هذا المال، فما الذي بدا لك في ذلك؟» (الفتوح، ج 5، ص 43 و تاريخ الأمم و الملوك، الطبری؛ ج 5، ص 363).
 - 3- (3) تاريخ الأمم و الملوك، الطبری؛ ج 5، ص 369.
 - 4- (4) عبدالله بن حازم گوید: «كنت أول أهل الدار دخل على مسلم بن عقیل بالخبر و إذا نسوه لمراد مجتمعات ینادین: «یا عثرتاه! یا ثكلاه!» فدخلت على مسلم بن عقیل بالخبر، فأمرني أن أنادي في أصحابه و قد ملا منهم الدور حوله، و قد بايعه ثمانيه عشر ألفا و في الدور أربعة آلاف رجل، فقال لي: «ناد يا منصور أمت!» فناديت: «يا منصور أمت!» و تنادي أهل الكوفة فاجتمعوا إليه؛ من أولین کسی بودم که خبر دستگیری هانی را به مسلم بن عقیل دادم. سپس

2) مرگ شریک بن عبدالله اعور(1) که تا حدودی جریان نهضت را تحت تأثیر قرار داد و حساسیت ها را کم کرد. هر چند مسلم بن عوسجه، مرگ و تجهیز او را موجب تأخیر در ملاقات معقل با مسلم بن عقیل بیان کرد.(2)

3) نیاز شدید نهضت به حمایت های مالی مردم برای تهیه تسلیحات و جذب سه هزار درهم که با ملحق شدن معقل به دست می آمد.

وفادار

مسلم بن عوسجه پس از شکست نهضت در کوفه، با زحمت بسیار خود را به امام رساند. نحوه آمدن او به کربلا در تاریخ بیان نشده است.(3)

ص: 267

1- (1) او از شیعیان خالص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، عضو مؤثر در نهضت کوفه و طراح عملیات مخفی بود. (الطبری، ج 5، ص 363 و مقتل الحسین علیه السلام، ج 1، ص 291). شریک برای حمایت از قیام حسینی، خود را در کهن سالی از بصره به کوفه رسانده بود. او طرحی هم برای ترور عبیدالله در نظر داشت که مسلم بن عقیل صلاح ندید عملی شود و نافرجام ماند. (ابن اعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 42 و الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 363).

2- (2) فقال: «إذا أخبرک یا أخوا أهل الشام! إنا شغلنا بموت هذا الرجل شریک بن عبدالله وقد کان من خيار الشیعه و ممن یتولی أهل هذا البيت. (الفتوح، ج 5، ص 43).

3- (3) کان مسلم بن عوسجه الأسدی قد التحق بالإمام علیه السلام من الکوفه قبل الیوم بلا خبر فی کیفیه ذلک. (الیوسفی الغروی؛ موسوعه التاریخ الإسلامی، ج 6، ص 142).

شب عاشورا امام حسین علیه السلام بیعت را از ذمه یارانش برداشت و از آنان خواست که برگردند و جان خود را به خطر نیندازند؛ پس از سخنان بنی هاشم، مسلم بن عوسجه از جا برخاست و در حضور سایر یاران امام عرض کرد: «اگر ما دور تو را خالی کنیم، پس عذرمان نزد خداوند در ادای حق تو چه خواهد بود؟ به خدا قسم! نیزه خود را در سینه دشمنانت می شکنم و تا شمشیر در دست دارم، بر سر آنان می کوبم. اگر سلاح نداشته باشم تا با آنان بجنگم، با سنگ به جنگ آنان می روم تا کشته شوم و هرگز از تو جدا نمی شوم»⁽¹⁾.

مطیع امام حسین علیه السلام

صبح عاشورا، شمر قصد حمله از پشت خیام را داشت؛ اما به خندقی پر از آتش برخورد و شروع به جسارت کرد. مسلم بن عوسجه که از این توهین سخت ناراحت شده بود، خواست او را هدف تیر قرار دهد، امام حسین علیه السلام مانع او شد.

او به امام عرض کرد: «یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله! اجازه فرمایید تا او را با تیری از پای درآورم؛ زیرا این بدکار، یکی از دشمنان خدا و ستمکاران بزرگ است و خداوند امروز مرا در نابودی او کمک فرموده است». حضرت پاسخ دادند:

ص: 268

1- (1) فقام الیه مسلم بن عوسجه الأسدی فقال: «أنحن نخلی عنک و لما نعدر الی الله فی أداء حقک؟ أما والله حتی أکسر فی صدورهم رمحی، و اضربهم بسیفی ما ثبت قائمه فی یدی، و لأفارقک، و لو لم یکن معی سلاح أقاتلهم به لقتذتهم بالحجاره دونک حتی أموت معک.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 419؛ ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 95؛ ابن نما الحلّی؛ مشیرالأحزان، ص 53 و أنساب الأشراف، ج 3، ص 185).

«چنین کاری ممکن؛ زیرا من دوست ندارم آغازکننده جنگ باشم» و مسلم بن عوسجه، امر امام خویش را امتثال کرد. (1)

شجاعت

سابقه او در جنگ های گذشته، شجاعت و روحیه قوی او را نشان می دهد.

مسلم بن عقیل هم در کوفه، مسئولیت قبیله اسد و مذحج را برای مقابله با اقدامات عبدالله به مسلم بن عوسجه سپرد. (2)

روز عاشورا، وقتی دشمنان به قصد کشتن امام حسین علیه السلام، حمله های خود را ترتیب می داد، او در کنار سایر اصحاب با شجاعت و فداکاری، سپاه دشمن را به عقب می راندند؛ چنان که آنان را مستأصل کردند. (3) مسلم بن عوسجه، در یکی از همان حملات به شهادت رسید. مزدوران کوفی در نبرد تن به تن از عهده او بر نمی آمدند؛ بنابراین، در آن حمله جمعی دو نفر با حمایت و مساعدت یکدیگر او را به شهادت رساندند. (4)

ص: 269

1- (1) رَامَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ أَنْ يَرْمِيَهُ بِسَهْمٍ فَمَنَعَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ: «دَعْنِي حَتَّى أُرْمِيَهُ فَإِنَّهُ الْفَاسِقُ مِنَ عُظَمَاءِ الْجَبَّارِينَ وَقَدْ أَمَكَّنَ اللَّهُ مِنْهُ.» فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا تَرْمِهِ فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ.» (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 96)

2- (2) ثم عقد لمسلم بن عوسجه الأسدي على ربيع مذحج و اسد وقال انزل في الرجال فانت عليهم. (تاريخ الأمم والملوك، الطبري؛ ج 5، ص 369)

3- (3) حمل شمر بن ذى الجوشن بليسره و قصدوا نحو الحسين عليه السلام فدافعت عنه الفرسان من أصحابه دفاعاً عظيماً. (البدايه و النهايه، ابن كثير؛ ج 8، ص 182)

4- (4) كان الذى قتل مسلم بن عوسجه مسلم بن عبدالله الضبابي و عبدالرحمن بن ابي خشكاره البجلي. (تاريخ الأمم والملوك، الطبري؛ ج 5، ص 436)

مسلم بن عوسجه با خدمات درخشان خود در عصر نبوی و بعد از آن، افتخار مسلمین محسوب می شد. شیبث بن ربیع که از فرماندهان لشکر عمر بن سعد بود، با مشاهده شادی کوفیان در شهادت مسلم بن عوسجه چنین گفت: «با قتل مسلم آبروی شما (مسلمانان) رفت. در واقع خودتان را نابود کردید. به خدا قسم که او در صدر اسلام در بین مسلمین کریم و آبرومند بود و مقامی رفیع داشت. او را در جنگ آذربایجان دیدم که قبل از آن که مسلمانان حرکتی کنند، یک تنه شش نفر از کفار را کشت» (1).

خوارزمی درباره مسلم بن عوسجه چنین می گوید: «تاریخ از اعمال ماندگار و برتری های شایسته او نقل نکرده است، مگر جمله شیبث بن ربیع در روز عاشورا». آن گاه کلام شیبث را نقل می کند (2).

مقتل مسلم بن عوسجه

وقتی که عمرو بن حجاج پس از گفتن سخنان توهین آمیز و شنیدن جواب کوبنده امام حسین علیه السلام به سوی او حمله کرد، جنگ سختی درگرفت و یاران

ص: 270

1- (1) فنادی أصحاب ابن سعد مستبشرین قتلنا مسلم بن عوسجه فقال شیبث بن ربیع لبعض من حوله: «نکلتکم أمهاتکم! أما إنکم تقتلون أنفسکم بأیدیکم و تذلون عزکم أنفروحون بقتل مسلم بن عوسجه أما والذی أسلمتُ له لُربٌ موقفٍ له فی المسلمین کریم لقد رأیته یوم آذربایجان قتل سته من المشرکین قبل أن تلتام خیول المسلمین.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 435 و 436 و الخوارزمی؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 19).

2- (2) فهذا مسلم بن عوسجه الأسدی لم یکشف التأریخ عن أعماله الخالده و مزایاه الصالحه بقلیل و لا کثیر غیر کلمه شیبث بن ربیع.

اندک حضرت در مقابل نفرات پرشمار او ایستادند. پس از آن که غبار درگیری فرو نشست، مسلم بن عوسجه با بدن بی رمق و غرق در خون روی زمین افتاده بود و آخرین نفس های خود را می کشید. امام حسین علیه السلام به اتفاق حبیب بن مظاهر بر بالین او رفت و او را دعا کرد و آیه (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا)¹ را خطاب به او خواند. سپس حبیب که از دوستان بسیار صمیمی مسلم بود، به او گفت: «مرگ تو برای من بسیار سخت است؛ بشارت باد تو را به بهشت، اگرچه به زودی به تو ملحق می شوم؛ ساعتی که بعد از تو زنده ام فرصتی است تا به وصیت تو عمل کنم، پس اگر وصیتی داری بگو». مسلم با دست خود به مولایش اشاره کرد و با صدای ضعیف گفت: «تو را به حمایت از این مرد سفارش می کنم». سپس جان داد. (1) مسلم بن عوسجه، اولین

ص: 271

1- (2) إنه سمع عمرو بن الحجاج حين دنا من اصحاب الحسين عليه السلام يقول: «يا اهل الكوفة! الزموا طاعتكم و جماعتكم، ولا ترتابوا في قتل من مرق من الدين، و خالف الامام.» فقال له الحسين عليه السلام: «يا عمرو بن الحجاج! اُعلى تحرض الناس؟ انحن مرقنا و انتم ثبتم عليه؟ أما والله لتعلمن لو قد قبضت ارواحكم، و متم على أعمالكم، أيننا مرق من الدين، و من هو اولى بصلى النار!» قال ثم إن عمرو بن الحجاج حمل على الحسين في ميمنه عمر بن سعد من نحو الفرات، فاضطربوا ساعه، فصرع مسلم بن عوسجه الأسدي أول أصحاب الحسين عليه السلام، ثم إنصرف عمرو بن الحجاج و أصحابه، و إرتفعت الغبره، فإذا هم به صريع، فمشى اليه الحسين عليه السلام فإذا به رمق فقال: «رحمك ربك يا مسلم بن عوسجه! (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا).» و دنا منه حبیب بن مظاهر فقال: «عز على مصرعك يا مسلم! أبشر بالجنه.» فقال له مسلم قولاً ضعيفاً: «بشرك الله بخير!» فقال له حبیب: «لو لا إني أعلم إني في أثرك لاحق بك من ساعتی هذه لأحببت أن توصيني بكل ما أهمك حتى أحفظك في كل ذلك بما أنت أهل له في القرايه و الدين.» قال: «بل أنا اوصيك بهذا رحمك الله.» و أهوى بيده إلى

نفر از اصحاب بود که در جنگ های مستقیم و تن به تن به شهادت رسید. شاید چون دشمن در این گونه جنگ ها عقب می رود، فرصتی شد تا امام بر بالین او برود. (1) بعد از شهادت مسلم، خانواده او که در کربلا بودند، ناله و شیون سردادند. امام حسین علیه السلام آنان را از عزاداری منع نکرد؛ (2) در حالی که همواره خانواده خود را از بی تابی در مصیبت منع می کرد.

عابس بن ابی شیب شاکری

اشاره

از آنچه درباره عابس بن ابی شیب شاکری نقل شده، می توان او را با این ویژگی ها توصیف کرد.

اهل عبادت و بندگی

عباس مردی خداشناس و موحد بود و علاوه بر مناسک و عبادت، هرگونه فعالیت سیاسی و اجتماعی را برای خداوند انجام می داد. در خانه مسلم بن عوسجه که محفل بیعت با مسلم بن عقیل بود (3) با صراحت اعلام کرد که

ص: 272

1- (1) كان أول من قتل من أصحاب الحسين عليه السلام فمشی إليه الحسين عليه السلام فترحم عليه. (ابن كثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 182).

2- (2) فلم يلبث أن مات، فصاحت جاريه له: «يا بن عوسجته! يا سيدة!» (البلاذري؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 193).

3- (3) نزل على رجل من أهلها يقال له ابن عوسجه، قال: «فلما تحدث أهل الكوفه بمقدمه دبوا إليه فبايعوه، فبايعه منهم.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 347 و البدايه و النهايه، ج 8، ص 152).

قصدهش از یاری فرزند عقیل و امام حسین علیه السلام فقط جلب رضای خداست. (1)

اهل ولا

او در قبیله ای بزرگ شد که امیرالمؤمنین علیه السلام را در جنگ های جمل، صفین و نهروان یاری کردند. ولایت او کامل بود. امامت سه امام معصوم را در طول عمرش درک کرد و سعی در التزام عملی و اعتقادی به آنان داشت. در صفین در کنار علی علیه السلام معاویه جنگید و جراحت پیشانی او در آن جنگ، یادگار فداکاری در رکاب علی علیه السلام بود که تا لحظه شهادت با او ماند. (2) او در کنار سایر یاران امیرالمؤمنین علیه السلام، امام حسن مجتبی علیه السلام را هم در مقابل معاویه یاری کرد. (3) به دلیل حضورش در آن جنگ ها، هنگامی که پا در میدان کربلا گذاشت، دشمنان او را شناختند. (4)

پس از آن که مسلم بن عقیل به کوفه وارد و مستقر شد، شیعیان به قصد بیعت به حضور مسلم رسیدند. مسلم نامه امام را برای آنان خواند. تأثیر گفتار امام چنان بود که صدای گریه شیعیان بلند شد و بزرگان شیعه با سخنان استواری، حمایت خود را از آن حضرت اعلام کردند. اولین نفر عابس بن ابی

ص: 273

1- (1) لأضربن بسيفي دونكم حتى ألقى الله، لأرئيد بذلك إلا ما عند الله. (الفتوح، ج 5، ص 34 و الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 355).

2- (2) به ضربه علی جبینه. (تاریخ الطبری؛ ج 5، ص 444؛ الکامل، ج 4، ص 73 و ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 185).

3- (3) آل یاسین؛ صلح الحسن علیه السلام، ص 94.

4- (4) ربیع بن تمیم شهد ذلک الیوم، قال لما رأیته مقبلاً عرفته و قد شاهدته فی المغازی. (تاریخ الطبری؛ ج 5، ص 444؛ الکامل، ج 4، ص 73 و ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 185).

شیب بود که برخاست و حمد و سپاس الهی را به جای آورده و گفت: «من از طرف مردم سخن نمی گویم. نمی دانم در حمایت از تو چه قصدی دارند و تو را از ناحیه آنان فریب نمی دهم. به خدا سوگند! آنچه نزد تو بر زبان می آورم، چیزی است که قصد کرده و خود را آماده آن کرده ام. به خدا قسم! اگر مرا دعوت کنی، تو را اجابت می کنم و همراه با تو علیه دشمنانت می جنگم و آنقدر شمشیر می زنم تا خدا را ملاقات کنم».(1)

در روز سخت و سنگین عاشورا نیز، مراتب اخلاص او به عقاید توحیدی و ولایی واضح تر شد که با دیدن خطرها و تهدید جان خویش، همچنان به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «به خدا قسم! هیچ فردی در دور و نزدیک برای من نیست که عزیزتر و محبوب تر از تو باشد. اگر چیزی مهم تر از جان و خونم داشتم، آن را تقدیم تو می کردم».(2)

ص: 274

1- (1) أقبل مسلم حتى دخل الكوفة، فنزل دار المختار ابن أبي عبيد - وهي التي تدعى اليوم دار مسلم بن المسيب - وأقبلت الشيعة تختلف إليه، فلما اجتمعت إليه جماعه منهم قرأ عليهم كتاب حسين عليه السلام، فأخذوا يبكون. فقام عابس بن ابي شبيب الشاكري، فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: «أما بعد، فإني لأخبرك عن الناس، ولأعلم ما في أنفسهم، وما أغرك منهم، والله لأحدثنك عما أنا موطن نفسي عليه، والله لأجيبنكم إذا دعوتهم، ولأقاتلن معكم عدوكم، ولأضربن بسيفي دونكم حتى ألقى الله، لأريد بذلك إلا ما عند الله.» (الفتوح، ج 5، ص 34 و تاريخ الطبري، ج 5، ص 355).

2- (2) قال عابس بن ابي شبيب: «يا أبا عبد الله! أما والله ما أمسى على ظهر الارض قريب ولا بعيد أعز على ولا أحب إلى منك، ولو قدرت على أن أدفع عنك الضيم والقتل بشيء أعز على من نفسي ودمي لفعلته.» (تاريخ الطبري، ج 5، ص 444؛ البدايه و النهايه، ابن كثير؛ ج 8، ص 185 و الكامل، ج 4، ص 73).

او تا لحظه شهادت بر عهد خود باقی ماند و هرگز آن را نقض نکرد. عابس مکتب امامت را تنها طریق هدایت می دانست و روز عاشورا به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «سلام بر تو ای اباعبدالله! گواهی می دهم که همیشه من بر مرام و رهنمودهای تو و پدرت بوده ام» (1).

با نفوذ و امین

از بانفوذترین ها و شایستگان کوفه محسوب می شد؛ زیرا همواره عده ای از برجستگان، مانند شوذب (2) تحت تأثیر او بودند. به لحاظ سابقه اصالت و شایستگی در عابس بود که مسلم بن عقیل و شیعیان کوفه به او اعتماد کرده و نامه های خود را توسط او به امام حسین علیه السلام در مکه رساندند. پس از آن که مسلم بن عقیل به خاطر مصالح امنیتی از خانه مسلم بن عوسجه (مختار) خارج شده و به خانه هانی بن عروه منتقل شد و هیجده هزار نفر با او بیعت کردند، گزارش آن را عابس و شوذب در مکه به اطلاع امام رساندند (3). شهرت و عظمت شخصیت او، موجب طمع سربازان کوفی شد تا بعد از قتل او با بردن سرش جوایز کلانی به دست آورند (4).

ص: 275

-
- 1- (1) السلام عليك يا أبا عبدالله! أشهد الله إني على هدیک و هدی أبیک. (تاریخ الطبری، ج 5، ص 444؛ الکامل، ج 4، ص 73 و ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 185).
 - 2- (2) او از علاقه مندان و هم پیمانان قبیلہ ی شاکر بود. (نفس المهموم، الشیخ عباس القمی؛ ص 574.) و به لحاظ حفظ احادیث بسیار و تبخّر در آن ها، مورد مراجعه ی شیعیان کوفه بود. (الحدائق الوردیه فی مناقب الأئمه الزیدیه، ج 1، ص 212).
 - 3- (3) قد کان مسلم بن عقیل حیث تحول إلى دار هانی بن عروه و بایعه ثمانیه عشر ألفا، قدم کتابا إلى حسین علیه السلام مع عابس بن أبی شیبب الشاکری. (تاریخ الطبری، ج 5، ص 375).
 - 4- (4) فرأیت رأسه فی أیدی رجال ذوی عده، هذا یقول أنا قتلته، و هذا یقول أنا قتلته. (تاریخ الطبری

عابس نیز یکی از شجاع ترین یاران امام حسین علیه السلام بود. (1) مردی به نام ربیع بن تمیم از قبیله همدان که شجاعت عابس را در جنگ ها دیده بود و در کربلا حضور داشت، می گوید که با آمدن عابس به میدان، او را شناختم و فریاد زدم: «ای مردم! این مرد شیر شیران، فرزند ابی شیب است. کسی به تنهایی به جنگ او نرود که توان مقابله نخواهد داشت. (2)

عابس با شمشیر برافراشته فریاد برآورد: «آیا کسی هست که به جنگ من بیاید؟» (3) مبارزه دلیرانه او در روز عاشورا، دشمن را بر آن داشت تا با محاصره همه جانبه او را سنگ باران کنند، بلکه از راه دور و با تلفات کمتر او را از پای درآوردند. (4)

ص: 276

-
- 1- (1) کان أشجع الناس. (تاریخ الطبری، ج 5، ص 444؛ الکامل، ج 4، ص 73 و ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 185).
- 2- (2) عن رجل من بنی عبد من همدان یقال له ربیع بن تمیم شهد ذلک الیوم، قال لما رأیته مقبلا عرفته و قد شاهدته فی المغازی، و کان أشجع الناس، فقلت: «أیها الناس! هذا الأسد الأسود، هذا ابن أبی شیب، لا یخرجن إلیه أحد منکم.» (تاریخ الطبری، ج 5، ص 444 و الکامل، ج 4، ص 73).
- 3- (3) تاریخ الطبری، ج 5، ص 444؛ ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 185 و الکامل، ج 4، ص 73.
- 4- (4) تاریخ الطبری، ج 5، ص 444؛ ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 185 و الکامل، ج 4، ص 73.

عابس همراه دوست دیرین خود شوذب، نزد امام حسین علیه السلام آمدند. در محضر امام علیه السلام عابس به شوذب گفت: «چه قصدی داری؟» او با تعجب از سؤال عابس جواب داد: «چه قصدی جز کشته شدن در کنار تو، در راه فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله». عابس گفت: «همین انتظار را از تو داشتم. پس از حضرت اباعبدالله بنخواه تا مانند دیگر اصحاب تو را به خدا واگذارد و من در مصیبت تو صبوری کنم تا از خداوند اجر بگیرم؛ زیرا در این ساعت کسی مهم تر از تو برای من نیست. پس از این روز، جای عمل نیست و فقط حساب خواهد بود». سپس شوذب با امام وداع کرده و به میدان رفت تا به شهادت رسید. (1)

ربیع بن تمیم گوید که پس از شهادت شوذب، عابس به میدان رفت و مبارز طلید. کسی جرأت روبه رو شدن با او را نداشت تا این که عمر بن سعد فریاد زد: «او را سنگ باران کنید». از هر طرف به سوی او سنگ آمد. عابس که چنین دید، زره و کلاه خود را درآورد و به آنان یورش برد. به خدا سوگند! دیدم که دویست نفر را به عقب راند. سپس از هر طرف به او حمله کردند و او

ص: 277

1- (1) جاء عابس بن أبي شبيب الشاكري و معه شوذب مولى شاکر، فقال: «يا شوذب! ما فى نفسك أن تصنع؟» قال: «ما أصنع؟ أقاتل معك دون ابن بنت رسول الله صلى الله عليه و آله حتى أقتل.» قال: «ذلك الظن بك؛ فتقدم بين يدي أبي عبدالله حتى يحتسبك كما إحتسب غيرك من أصحابه، و حتى أحتسبك أنا، فإنه لو كان معى الساعة أحد أنا أولى به منى بك لسرنى أن يتقدم بين يدي حتى أحتسبه، فإن هذا يوم ينبغى لنا أن نطلب الاجر فيه بكل ما قدرنا عليه، فإنه لا عمل بعد اليوم، وإنما هو الحساب.» فتقدم فسلم على الحسين عليه السلام، ثم مضى فقاتل حتى قتل. (الطبرى؛ تاريخ الامم و الملوک، ج 5، ص 443؛ المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 105 و ابن أثير؛ الكامل، ج 4، ص 73).

را کشتند. او در ادامه می گوید که سر عابس را پس از جدا شدن از بدن مطهرش، در میان دست های کوفیان دیدم که هر یک می گفت من او را کشتم تا این که به نزد عمر بن سعد رسیدند. او گفت: «نزع نکنید، عابس را یک شمشیر از پا درنیارید» و این گونه اختلاف را برطرف کرد.⁽¹⁾

عبدالله بن عمیر کلبی

عبدالله بن عمیر کلبی عُلیمی،⁽²⁾ از ارادت مندان به خاندان وحی و اهل بیت علیهم السلام بود. در کوفه و در محلی به نام «بئر جعد» سکونت داشت. همسر او ام وهب، دختر نمر بن قاسط بود.

عبدالله، عدّه ای از کوفیان را در نخیله دید که خود را آماده جنگ می کنند. پرسید: «خود را برای مقابله با چه کسی آماده می کنید؟» گفتند: «قصد جنگ با حسین علیه السلام را داریم». او که سال ها در آرزوی جهاد با مشرکین به سر می برد؛ اما امام به حقی را نمی یافت تا در رکاب او به منتهای آرزویش برسد، گفت: «امیدوارم ثواب جهاد با کسانی که با فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله می جنگند، در نزد

ص: 278

-
- 1- (1) فقال عمر بن سعد: «إرضخوه بالحجاره.» فرمی بالحجاره من کل جانب، فلما رای ذلک ألقى درعه و مغفره، ثم شد علی الناس، فوالله لرأیته یکرد أكثر من مائتین من الناس، ثم إنهم تعطفوا علیه من کل جانب، فقتل. فرأیت رأسه فی أیدی رجال ذوی عده، هذا یقول أنا قتلته، و هذا یقول أنا قتلته، فاتوا عمر بن سعد فقال: «لاتختصموا، هذا لم یقتله سنان واحد.» ففرق بینهم بهذا القول. (تاریخ الطبری، ج 5، ص 444؛ ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 185 و ابن اثیر؛ الکامل، ج 4، ص 73).
- 2- (2) در برخی منابع، نام او وهب بن جناب (حباب) و در برخی دیگر، وهب بن عبدالله هم نقل شده. (رجوع شود به مقتل جامع سیدالشهدا علیه السلام، نوشته ی مهدی پیشوایی، ج 1، ص 765).

خداوند همانند جهاد با مشرکین باشد» (1) عبدالله، سپس به نزد همسر خود آمد و او را از وقایع و تصمیم خود آگاه کرد. ام وهب او را تحسین کرد و خواست تا او را همراه خود ببرد. و چنین بود که او و همسرش شبانه خود را به امام حسین علیه السلام رساندند. (2)

در ساعات آغازین عاشورا، دو نفر از لشکر ابن سعد به نام های یسار و سالم که غلام زیاد بن ابیه بودند، پیش آمدند و مبارز طلبیدند. ابن عمیر برخاست و به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «خداوند رحمتش را شامل حال شما کند، به من اجازه دهید تا به جنگ او بروم». وقتی حضرت علیه السلام او را با قامتی بلند، بازوانی قوی و شانه هایی پهن دید، هم آورد آن دو یافت و اجازه داد تا به جنگ آنان برود. آنان با تحقیر به او گفتند: «تورا نمی شناسیم» و سرشناسانی مثل زهیر و حیب را به مبارزه طلبیدند. عبدالله که خباث خانوادگی آنان را می شناخت، به یسار غلام زیاد بن ابیه گفت: «ای فرزند زن نابکار! از مواجهه با من که از مردم اصیل هستم بی رغبتی؟» سپس حمله کرد و با ضربه ای او را از پای درآورد. آن گاه سالم از سمت عقب به او حمله کرد. یاران امام علیه السلام هر چه فریاد زدند، او متوجه نشد. عبدالله با دست چپ جلوی ضربه او را گرفت که انگشتان دستش قطع شد؛ اما با ضربه دیگری او را هم به قتل رساند. (3) عبدالله

ص: 279

-
- 1- (1) فقال: «والله لقد كنت على جهاد أهل الشرك حريصا، و إنى لأرجو إلا يكون جهاد هؤلاء الذين يغزون ابن بنت نبيهم أيسر ثوابا عند الله من ثوابه إياي في جهاد المشركين. (تاریخ الأمم و الملوك، الطبری؛ ج 5، ص 429).
 - 2- (2) فدخل إلى امرأته فأخبرها بما سمع، و أعلمها بما يريد، فقالت: «أصبت أصاب الله بك أرشد امورك، إفعل و أخرجني معك.» فخرج بها ليلا حتى أتى حسينا، فأقام معه. (تاریخ الأمم و الملوك، الطبری؛ ج 5، ص 429).
 - 3- (3) تاریخ الأمم و الملوك، الطبری؛ ج 5، ص 429 و 430.

در رجزهای خود، علاوه بر معرفی خویش، از همسرش که او را به یاری امام حسین علیه السلام تشویق کرد، یاد می نمود. (1) همسرش ام وهب، عمودی برداشت، به یاری عبدالله رفت و خطاب به او گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد! در راه فرزندان پاک محمد صلی الله علیه و آله نبرد کن». عبدالله خواست او را به خیمه برگرداند؛ ولی او لباس شوهرش را گرفت و گفت: «از تو جدا نمی شوم تا در کنارت کشته شوم».

آن گاه امام حسین علیه السلام او را صدا زد و فرمود: «خداوند از جانب اهل بیت به تو جزای خیر دهد، خداوند تو را مشمول رحمتش کند و با رسول خدا و فرزندان او در بهشت قرار دهد، (2) به خیمه ها برگرد که جهاد بر زنان واجب نیست». (3) او با شنیدن دستور امام برگشت. عبدالله از این جنگ تن به تن به سلامت برگشت؛ اما طولی نکشید که در یورش همه جانبه دشمن، توسط هانی بن ثابت حضرمی و بکیر بن حیّ تیمی به شهادت رسید. (4) همسرش ام وهب به سوی پیکر عبدالله بن عمیر رفت و غبار از روی او پاک کرد و گفت: «بهشت گوارایت باد». (5)

ص: 280

-
- 1- (1) إني زعيم لك أم وهب، بالطعن فيهم مقدا و الضرب. (تاریخ الأمم و الملوك، الطبری؛ ج 5، ص 430).
 - 2- (2) أنت و ولدك مع رسول الله صلى الله عليه و آله و ذريته في الجنة. (الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 2، ص 16).
 - 3- (3) فناداها حسين عليه السلام، فقال: «جزيتم من أهل بيت خيرا، إرجعي رحمك الله إلى النساء فإجلسي معهن، فإنه ليس على النساء قتال». (الطبری؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 430 و ابن طاوس؛ اللهوف، ص 105).
 - 4- (4) تاريخ الأمم و الملوك، الطبری؛ ج 5، ص 436.
 - 5- (5) خرجت إمرأه الكلبی تمشی إلى زوجها حتى جلست عند رأسه تمسح عنه التراب و تقول: «هنينا لك الجنة». (تاریخ الأمم و الملوك، الطبری؛ ج 5، ص 438).

در آن هنگام، شمر بن ذی الجوشن به غلام خود رستم گفت: «برو و با عمود بر فرق او بکوب». او هم چنین کرد و ام وهب همان جا، کنار پیکر همسرش جان داد. (1) عبدالله بعد از مسلم بن عوسجه، دومین شهید از اصحاب امام حسین علیه السلام بود. (2)

عمرو بن قرظہ انصاری

پدرش قرظہ بن کعب انصاری است. (3) در کربلا خود را به اردوی حسینی رساند و در مذاکرات چند روزه بین امام و عمر بن سعد، او پیغام دعوت حضرت را به ابن سعد رساند. (4) حضرت عباس، علی اکبر علیهما السلام و عمرو بن قرظہ در آن مذاکرات حاضر بودند. او دلایل عمر بن سعد را در جنگ با امام حسین علیه السلام مردود دانسته (5) و در رجزهای خود در روز عاشورا، آن را منعکس کرد. او از امام

ص: 281

1- (1) تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 438.

2- (2) کان القتیل الثانی من أصحاب الحسین علیه السلام. (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 436).

3- (3) او از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و همراه عمار یاسر، به امر خلیفه ی دوم از مدینه به کوفه آمد و ساکن آن جا شد. در دوره ی خلافت حضرت علی علیه السلام او را یاری کرد و در همه ی جنگ ها در کنار او بود. سال 36 قمری، با برکنار شدن ابوموسی اشعری، از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام والی کوفه شد. (تاریخ الطبری، ج 4، ص 499). قرظہ در خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام در کوفه از دنیا رفت و امیرالمؤمنین علیه السلام بر او نماز خواند. (الطبقات الکبری، ج 6، ص 95). دو نفر از فرزندان او، به نام عمرو و زبیر (علی) (أنساب الأشراف، ج 3، ص 192). معروف بودند. عمرو از یاوران حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود و زبیر (علی) بن قرظہ، در لشکر عمر بن سعد قرار گرفت و علیه امام حسین علیه السلام جنگید.

4- (4) تاریخ الامم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 413.

5- (5) امام حسین علیه السلام از عمر بن سعد خواست که به اردوی او بپیوندد؛ اما عمر بن سعد گفت:

اذن جهاد خواست و پس از آن که اجازه گرفت با روحیه قوی و اشتیاق فراوان به اجر الهی، شروع به مبارزه کرد. او در دفاع از حضرت سیدالشهدا علیه السلام جهاد شجاعانه ای کرد و عده ای از دشمنان را از پای درآورد. او چنین رجز خواند:

«قد علمت کتائب الأنصار،

إتی سألحی حوزة الذمار،

فعل غلام غیر نکس شاری،

دون حسین مهجتي و داری؛⁽¹⁾

جنگاوران انصار می دانند که من چون جوان مردی محکم و بدون سستی از پیمان خود دفاع می کنم تا جان و خانه ام را فدای حسین کنم». ⁽²⁾

هیچ تیر و شمشیری به سوی امام علیه السلام نیامد، مگر آن که عمرو بن قرظۀ انصاری با دست و سینه خود مقابل آن قرار گرفت و تا او زنده بود، هرگز

ص: 282

1- (1) تاریخ الامم والملوک، الطبری؛ ج 5، ص 413 و أنساب الأشراف، ج 3، ص 399.

2- (2) شیخ جعفر بن نما گوید: مصرع «دون حسین مهجتي و داری» در رجز عمرو بن قرظۀ، اعتراض به بهانه های عمر بن سعد است که خود را از یاری امام علیه السلام معاف کرد. از جمله آن که گفت جانم به خطر می افتد و خانه ام را خراب می کنند. عمرو با این رجز به او فهماند که در راه امام حسین علیه السلام همه ی هستی خود را می دهم و هیچ ضعیفی به خود راه نمی دهم. (ابن نما؛ مشیرالأحزان، ص 61).

جراحی به مولایش نرسید. سراسر بدنش پر از حفره های خون شد. آن گاه به حضرت عرض کرد: «ای فرزند رسول خدا! آیا به عهد خود وفا کردم؟» امام فرمود: «آری تو در بهشت پیش روی من خواهی بود، پس سلام مرا به پیامبر برسان و بگو که به زودی به او ملحق می شوم». عمرو، سپس به مبارزه ادامه داد تا به شهادت رسید. (1)

پس از شهادت عمرو، برادر او زبیر (علی) از لشکر عمر بن سعد بیرون آمد و با عداوت به امام حسین علیه السلام گفت: «برادرم را فریب داده و به قتل رساندی». امام فرمود: «خداوند برادرت را به راه راست هدایت و تو را گمراه کرد». (2) زبیر بن قرظ به فریاد زد: «خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم». سپس به سوی امام علیه السلام یورش برد. هلال بن نافع در برابر او ایستاد و با ضربه ای او را بر زمین افکند. لشکر کوفه قبل از آن که هلال او را به قتل برساند، نجاتش دادند. او پس مدتی (بعد از واقعه عاشورا) سلامتی خود را به دست آورد. (3)

ص: 283

1- (1) فَخَرَجَ عَمْرُو بْنُ قُرْظَةَ الْأَنْصَارِيُّ فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَذِنَ لَهُ فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَتَقِينَ إِلَى الْجَزَاءِ وَبَالَغَ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ ابْنِ زِيَادٍ وَجَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَجِهَادٍ وَكَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ إِلَّا انْتَفَاهُ بِيَدِهِ وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُوءٌ حَتَّى أُثْنِيَ بِالْجِرَاحِ فَالْتَمَعَتْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: «يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْفَيْتُ؟» فَقَالَ: «نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي السَّلَامَ وَاعْلِمْنِي أَنِّي فِي الْأَثَرِ». فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. (ابن طائوس؛ اللهوف، ص 107 و مثير الأحران، ص 61).

2- (2) فقال له الحسين عليه السلام: «إني لم أعر أحاك ولكن هداه الله وأضلك.» (تاريخ الأمم والملوك، الطبري؛ ج 5، ص 434).

3- (3) تاريخ الأمم والملوك، الطبري؛ ج 5، ص 434.

او از تابعین و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود. (1) چون عموم اصحاب حضرت علی علیه السلام پس از او با امام حسن علیه السلام بیعت کردند، برخی از محققین او را در شمار اصحاب امام مجتبی علیه السلام هم آورده اند. (2) در زمان نهضت امام حسین علیه السلام او از برجستگان شیعه در کوفه بود. (3) و از آغاز حضور مسلم بن عقیل در کوفه، از اعضای اصلی نهضت محسوب می شد و به دستور مستقیم مسلم بن عقیل عمل می کرد. (4) دو مسئولیت مهم امور مالی و خرید تسلیحات برای نهضت، برعهده او گذاشته شده بود. (5) ثبت کمک های مردمی، پشتیبانی تدارکاتی و تهیه لوازم مورد نیاز توسط او به خوبی انجام می شد. (6) او هر وقت قصد داشت با امام

ص: 284

1- (1) كَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ. (فضیل بن زبیر الرسان؛ تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام، ص 156).

2- (2) آل یاسین؛ صلح الحسن علیه السلام، ص 94.

3- (3) كان (أبو ثمامه) من وجوه الشيعة. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 364 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 46).

4- (4) مُسَدِّ لِمُ بِنِّ عَقِيلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَمْرَ أَبَا ثَمَامَةَ الصَّائِدِي. (تاريخ الأمم والملوك، الطبري؛ ج 5، ص 364 و الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 46).

5- (5) هُوَ الَّذِي كَانَ يَقْبِضُ أَمْوَالَهُمْ وَ... يَشْتَرِي لَهُمُ السَّلَاحَ. (تاريخ الأمم والملوك، الطبري؛ ج 5، ص 364 و الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 46).

6- (6) هُوَ الَّذِي كَانَ يَقْبِضُ أَمْوَالَهُمْ وَ مَا يَعِينُ بِهِ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. (تاريخ الأمم والملوك، الطبري؛ ج 5، ص 364 و الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 46).

حسین علیه السلام صحبت کند، بسیار باادب بود و بسیار پر مهر و عطوفت و با جمله «جانم فدای شما» یا «خداوند مشکلات را از شما برطرف کند» شروع به سخن می کرد. (1)

ابو ثمامه در طوفان فتنه های معاویه و فرزندش یزید، همواره با بصیرت عمیق خود، موضع حق اهل بیت علیهم السلام را تقویت می کرد و شخصیت جاه طلب و فریبنده بنی امیه را افشا می کرد. (2) در راه اعتلای دین و امامت، نگران سرزنش ها نبود و از همه تعلقات دنیوی گذشته بود. پسرعموی او در لشکر ابن سعد بود و به جنگ ابو ثمامه آمد. او بدون توجه به تعلقات قومی و قبیله ای با پسرعموی خود مبارزه کرد و او را کشت. (3)

بر پا کننده نماز و عبادت

او نماز را بسیار دوست داشت و توجه به اوقات نماز داشت. در میان جمع، زودتر از دیگران زمان رسیدن عبادت را اعلام می کرد. (4) هرگز عبادت و بندگی

ص: 285

-
- 1- (1) أَبُو ثَمَامَةَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِي قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ». (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 439؛ الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 2، ص 20 و ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 70).
 - 2- (2) كَانَ أَبُو ثَمَامَةَ الصَّائِدِي بَصِيرًا. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 364 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 46).
 - 3- (3) قَتَلَ أَبُو ثَمَامَةَ الصَّائِدِي ابْنَ عَمِّ لَهُ كَانَ عَدُوًّا لَهُ. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 441 و ابن كثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 184).
 - 4- (4) رَأَى أَبُو ثَمَامَةَ الصَّيْدَاوِي زَوَالَ الشَّمْسِ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ... (الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 2، ص 20).

خداوند را در شرایط سخت فراموش نمی کرد. شب عاشورا، با دعا، ذکر، رکوع و سجود و صوت تلاوت قرآن او؛ و سایر اصحاب امام حسین علیه السلام روز جهان افروز شد. (1) روز عاشورا با شهادت یاران حضرت سیدالشهدا علیه السلام، که حلقه محاصره کوفیان تنگ تر می شد، (2) با رسیدن وقت نماز ابو ثمامه صاندی به امام عرض کرد: «جانم به فدایت! می بینم که این مردم خود را برای کشتنت، به تو می رسانند. به خدا سوگند تا در حضور تو کشته نشوم، نمی گذارم آنان به هدف خود برسند و دوست دارم هنگامی خدا را ملاقات کنم که نماز این وقت را خوانده باشم». امام سر مبارک شان را به طرف آسمان بلند کردند و به او فرمودند: «ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَدِّقِينَ الدَّاكِرِينَ، نَعَمْ هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا؛ نماز را به یاد آوردی، (3) خداوند تو را از نمازگزاران قرار دهد، آری الآن وقت نماز است». (4) سپس به باقی مانده اصحاب فرمود: «سلوهم أن يكفوا عنا حتى نصلى؛ از آنان بخواهید که دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم». (5) و اصحاب هم چنین کردند. (6)

ص: 286

-
- 1- (1) بَأْتُوا قَارِئِينَ رَاكِعِينَ سَاجِدِينَ. (ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 4، ص 99).
- 2- (2) فَإِذَا قَتَلَ مِنْهُمْ الرَّجُلَ وَالرَّجُلَانِ تَبَيَّنَ فِيهِمْ وَأُولَئِكَ كَثِيرٌ لَا يَتَّبِعُونَ فِيهِمْ مَا يَقْتُلُ مِنْهُمْ. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 439).
- 3- (3) امام حسين عليه السلام فرمود که نماز را بیاد ما آوردی تا اشکال شود که مگر امام نماز را فراموش کرده بود.
- 4- (4) الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 439؛ الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 2، ص 20 و ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 70.
- 5- (5) الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 439؛ الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 2، ص 20 و ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 70.
- 6- (6) لما حضر وقت الصلاة قال أبو ثمامة الصاندی للحسين عليه السلام: «نفسی لنفسک الفداء! أرى هؤلاء

ابو ثمامه، سوارکاری ماهر بود و در بین عرب با شجاعتی که در این امر داشت یکی از شناخته‌ترین‌ها بود. (1)

دشمن شناسی

عمر بن سعد فردای آن روزی که با چهارهزار نفر از کوفه به سرزمین نینوی رسید، به عروه بن قیس احمسی دستور داد تا نزد امام حسین علیه السلام برود و علت آمدن او را به کربلا بپرسد. چون عروه از کسانی بود که با نامه، امام را دعوت به کوفه کرده بود، شرم کرد و از رساندن پیغام خودداری نمود. پس از او، عمر بن سعد این مأموریت را به چند تن از روسای قبایل داد. آن‌ها هم انجام این مأموریت را نپذیرفتند. (2) وقتی عمر بن سعد متوجه شد که شرم

ص: 287

-
- 1- (1) كانَ (ابو ثمامه) مِنْ فُرْسَانَ الْعَرَبِ. (تاریخ الأمم و الملوك، الطبری؛ ج 5، ص 364 و الإرشاد، المفید؛ ج 2، ص 46).
- 2- (2) فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِيدِ قَدِمَ عَلَيْهِمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ مِنَ الْكُوفَةِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ فَنَزَلَ بِنَيْنَوَى فَبَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عُرْوَةَ بْنَ قَيْسِ الْأَحْمَسِيِّ فَقَالَ لَهُ: «أَنْتَ فَسَلُهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِكَ وَمَاذَا تُرِيدُ؟» وَكَانَ عُرْوَةُ مِمَّنْ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَاسْتَحْيَا مِنْهُ أَنْ يَأْتِيَهُ فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَى الرُّؤَسَاءِ الَّذِينَ كَاتَبُوهُ فَكُلُّهُمْ أَبِي ذَلِكَ وَكَرِهَهُ. (الطبری؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5،

بزرگان کوفه مشکل ساز شده، برای این که آن را از بین ببرد و قبح خیانت آنان شکسته شود، از کثیر بن عبدالله شعبی (1) خواست تا پیغامش را به امام حسین علیه السلام برساند. (2) وقتی کثیر به اردوگاه امام آمد تا پیغام عمر بن سعد را برساند، ابو ثمامه حضرت را از خباثت او مطلع کرد. (3) زیرا او کثیر بن عبدالله را

ص: 288

1- (1) او مردی ترس و سوارکاری ماهر بود؛ اما تهور و شجاعتش به دلیل بی تدبیری اش بود، زیرا تفکر احتیاطی نداشت تا از خطر پرهیز کند و با تشویق اندک دیگران، به خودنمایی می پرداخت. پرواضح است که شجاعت، صفت پسندیده ای است که در کنار سایر صفات پسندیده ملکه می شود. حضور کثیر بن عبدالله شعبی در کنار دشمنان ولی خدا، شاهد آن است که وجود او خالی از صفات حمیده است. از او به بدترین مردم روی زمین و خون ریز یاد شده است. سابقه در کشتن ناگهانی (ترور) بی گناهان داشت، بسیار خیانت پیشه بود و به عمر بن سعد پیشنهاد داد تا در هنگام رساندن پیغام، به طور ناگهانی به امام حمله کند که پسر سعد نپذیرفت. عداوت و دشمنی شدید با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله داشت. او در شهادت زهیر دخالت داشت و برخی گفته اند که رأس اطیب امام حسین علیه السلام را او از بدن جدا کرد. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 410 و 441؛ المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 84 و 85؛ ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 87؛ الخوارزمی؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 1، ص 24 و 342؛ ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 184 و تذکره الخواص، ص 228).

2- (2) ابن أعمش، نام شخصی که پیغام را آورد سبعی آورده. (الفتوح، ج 5، ص 86).

3- (3) فَأَقْبَلَ كَثِيرٌ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَأَاهُ أَبُو ثَمَامَةَ الصَّائِدِي قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَصَدَّ لِمَحَكِ اللَّهِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! قَدْ جَاءَكَ شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ أَجْرُهُمْ عَلَى دَمٍ وَ أَفْتَكُهُمْ.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 410؛ المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 84 و 85؛ ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 87 و الخوارزمی؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 1، ص 342).

به بدذاتی می شناخت و اعتماد به او نداشت. برای دفع خطر احتمالی، ابوتمامه از او خواست که شمشیرش را تحویل دهد یا پیغام را به او بگوید تا به امام برساند و یا هنگام دادن پیغام، اجازه دهد که دست ابوتمامه بر شمشیر وی باشد تا خطر حمله او به امام علیه السلام برطرف شود. کثیر، هیچ یک از شروط را نپذیرفت و برگشت. (1) نگرانی ابوتمامه بی جا نبود؛ زیرا کثیر بن عبدالله شعبی، قبل از آمدن به نزد امام حسین علیه السلام به عمر بن سعد گفته بود که اگر تو بخواهی حسین را به قتل می رسانم و او این پیشنهاد را نپذیرفته بود. (2) ابوتمامه با تبحر و خبرگی خاصی، شخصیت و رفتار دشمن را زیر نظر داشت تا خطرهای آنان را پیش بینی کرده و برای دفع شان تدابیری بیندیشد.

مقتل ابوتمامه

او پس از زهیر بن قین به میدان آمد و شروع به خواندن رجز کرد: «تسلیت به خاندان برگزیده خدا و دخترانش، به خاطر محاصره شدن بهترین مردم و

ص: 289

1- (1) قَامَ (ابوتمامه) إِلَيْهِ (کثیر بن عبدالله) فَقَالَ لَهُ: «صَغَّ سَيْفَكَ.» قَالَ: «لَا وَ لَا كَرَامَهُ إِنَّمَا أَنَا رَسُولٌ فَإِنْ سَمِعْتُمْ مِنِّي بَلَّغْتُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَ إِنْ أَيْبْتُمْ أَنْصَرَفْتُ عَنْكُمْ.» قَالَ: «فَأِنِّي أَخِذُ بِقَائِمِ سَيْفِكَ ثُمَّ تَكَلَّمُ بِحَاجَتِكَ.» قَالَ: «لَا وَاللَّهِ لَا تَمَسُّهُ.» فَقَالَ لَهُ: «أَخْبِرْنِي بِمَا حِثَّتْ بِهِ وَ أَنَا أَبْلُغُهُ عَنْكَ وَ لَا أَدْعُكَ تَذْنُو مِنْهُ فَإِنَّكَ فَاجِرٌ.» فَاسْتَبَّأَ وَ انْصَرَفَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 410؛ المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 84 و 85؛ ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 87 و الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 1، ص 342).

2- (2) قَامَ إِلَيْهِ كَثِيرٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّعْبِيِّ... فَقَالَ: «أَنَا أَذْهَبُ إِلَيْهِ وَ وَاللَّهِ لَئِنْ شِئْتَ لَأَقْتَنَّ بِهِ.» فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: «مَا أُرِيدُ أَنْ تَقْتِكَ بِهِ وَ لَكِنْ أَتَيْتَهُ فَسَلَّهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِكَ.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 410 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 85).

فرزند محمد؛ تسلیت به زهرای پیامبر و همسرش علی بن ابی طالب که پس از پیامبر گنجینه دانش خداوند است؛ تسلیت به همه کسانی که در شرق و غرب عالم هستند و اندوه بر گرفتاری حسین که بر راه راست است؛ کیست که پیام مرا به پیامبر و دخترش برساند و به آنان بگوید که فرزندشان به چه تنگنایی گرفتار شده است. (1)

ابو ثمامه این رجزها را می خواند و مبارزه می کرد. او پس از نبردی شجاعانه و پایداری بسیار، به دست پسرعموی دیگرش قیس بن عبدالله صائدی به شهادت رسید. (2)

سعید بن عبدالله حنفی

موحد مخلص

او بسیار خداشناس بود و اخلاص در توحید داشت. هنگام شهادت در کمال بندگی در مناجات خود به خداوند عرض کرد: «قصدم از یاری فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط اجر اخروی است». (3)

ص: 290

1- (1) بَرَزَ أَبُو ثَمَامَةَ الصَّائِدِي وَقَالَ: «عَزَاءٌ لِأَهْلِ الْمُصَدِّ طَفَى وَبَنَاتِهِ، عَلَي حَبْسِ خَيْرِ النَّاسِ سِ بَطِّ مُحَمَّدٍ، عَزَاءٌ لَزَهْرَاءِ النَّبِيِّ وَزَوْجِهَا، خِزَانَهُ عِلْمِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدَ، عَزَاءٌ لِأَهْلِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ كُلِّهِمْ، وَحُزْنًا عَلَي حَبْسِ الْحُسَيْنِ الْمُسَدَّدِ، فَمَنْ مَبْلُغٌ عَنِّي النَّبِيِّ وَبِنْتَهُ، بِأَنَّ ابْنَكُمْ فِي مَجْهَدٍ أَوْ مَجْهَدٍ.» (ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 4، ص 105).

2- (2) قَتَلَهُ قَيْسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ. (فضیل بن زبیر الرسان؛ تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام، ص 156).

3- (3) فَإِنِّي أَرَدْتُ ثَوَابَكَ فِي نَصْرِ ذُرِّيهِ نَبِيِّكَ ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ. (ابن نما الحلی؛ مشیر الأحزان، ص 65؛ ابن طاوس؛ اللهوف، ص 110 و 111 و الخوارزمی؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 21).

بعضی از تراجم نویسان باذوق، به حق او را شهید نماز خوانده اند.⁽¹⁾

ثابت قدم در ولایت

او نیز از چهره های شناخته شده شیعه و بزرگان کوفه بود.⁽²⁾ حضورش در کنار امثال حجر بن عدی و حبیب بن مظاهر، سابقه ایمان و اعتقاد شیعی اش را از دوران خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام ثابت می کند. پس از شهادت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به اتفاق عدّه ای از شیعیان فداکار علوی با امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت کرد.⁽³⁾ این بیعت، گواه روشنی از تشیع و ارادت او به خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله است. سال ها تبلیغات سوء بنی امیه علیه حضرت علی علیه السلام و اهل بیت و خشونت های زیاد بن ایبه در کوفه، خللی در ایمان و عشق او به صاحب ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام وارد نکرد؛ لذا، با شروع نهضت امام علیه السلام، سعید بن عبدالله از پیشگامان اصحاب عاشورا قرار گرفت. او همراه سلیمان بن سرد خزایی، حبیب بن مظاهر، قیس بن مسهر صیداوی و شماری از سران قبایل کوفه، از اولین کسانی بودند که به حضرت سیدالشهدا علیه السلام نامه نوشتند و او را به کوفه دعوت کردند.⁽⁴⁾ بسیاری از افرادی که همراه او از آن حضرت خواسته

ص: 291

1- (1) جواد محدثی؛ موسوعه عاشوراء، تعریب خلیل زامل عصامی، ص 27.

2- (2) مشیرالأحزان، ابن نما الحلّی؛ ص 25.

3- (3) لما فرغ الحسن علیه السلام من کلامه الذی تقدم، قام عبدالله بن العباس یدعو الناس إلی بیعته و یأخذها علیهم و أسرع الناس إلی بیعته، فبیاعه: قیس بن سعد بن عباده و سلیمان بن سرد الخزاعی و المسیب بن نجبه الفزازی و سعید بن عبدالله الحنفی و حجر بن عدی، و عدی بن حاتم. (الحدائق الوردیه فی مناقب الأئمه الزیدیه، ج 1، ص 167).

4- (4) خَرَجَ وَفَدَّ إِلَيْهِ مِنَ الْكُوفَةِ وَعَلَيْهِمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيُّ وَ مَعَهُمْ كُتُبٌ مِنْ شَبَثِ بْنِ رَبِيعٍ وَ سُلَيْمَانَ

بودند تا با آمدن به کوفه یزید بن معاویه را بر کنار کرده و بر آنان امامت کند، با بروز خطرهای عقب نشینی کردند؛ ولی او استوار ماند تا در این راه به شهادت رسید.

مورد اعتماد امام حسین علیه السلام

اولین نامه شیعیان کوفه در دهم رمضان سال 60 قمری به دست امام حسین علیه السلام رسید. (1) پس از آن، نامه های بسیاری از طرف شیعیان و مردم کوفه به ایشان در مکه ارسال شد که آخرین آن ها حاوی تقاضای عجله در آمدن به کوفه بود و توسط شخص مؤثری چون سعید بن عبدالله حنفی (2) به محضر امام علیه السلام فرستاده شد. (3) حضرت به مطالعه نامه ها پرداخت؛ و از سعید بن عبدالله حنفی، درباره شخصیت کسانی که نامه نوشته اند و امور اجتماعی کوفه سؤال

ص: 292

1- (1) تاریخ الأمم والملوک، الطبری؛ ج 5، ص 352.

2- (2) هانی بن هانی سبعی هم در این سفر سعید را همراهی کرد؛ ولی بعد از آن، نامی از او در شمار یاران امام حسین علیه السلام در هیچ یک از مراحل نهضت نیامده است.

3- (3) هانی بن هانی السبعی و سعید بن عبدالله الحنفی و کانا آخر الرسل و کتبوا الیه: «بسم الله الرحمن الرحیم؛ للحسین بن علی علیهما السلام من شیعتہ من المؤمنین و المسلمین اما بعد؛ فحی هلا فان الناس ینتظرونک لا رأی لهم غیرک فالعجل العجل ثم العجل العجل. والسلام. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 353؛ المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 38؛ ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 29؛ ابن نما الحلّی؛ مثیر الأحران، ص 26 و ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 151).

کرد که او و هانی توضیح دادند. (1) سعید، در سخنانش با امام حسین علیه السلام، او را امیرالمؤمنین خواند و این گونه شدت علاقه خود را به حضور حضرت در مقام امامت در کوفه نشان داد. (2) علی رغم نامه های فراوان، امام علیه السلام پیمان شیعیان و مردم کوفه را در بیانات سعید پذیرفت. امام حسین علیه السلام از بی وفایی اهل کوفه مطلع بود؛ اما وجود گروهی قلیل مانند سعید را برای نهضت کافی دید. توضیحات نهایی او، امام را بر آن داشت که اولین نامه خود را که متضمن متعالی ترین نوع حکومت الهی و روابط اجتماعی و توحیدی بود توسط سعید و هانی بن هانی به شیعیان آن دیار ارسال کند و در آن، پاسخ مثبت به آنان بدهد. امام حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده خود در کوفه، همراه سعید و هانی به سوی مردم کوفه فرستاد. (3)

ص: 293

1- (1) فقال الحسين عليه السلام لهاني وسعيد بن عبدالله الحنفي: «خبراني من اجتماع على هذا الكتاب الذي كتب معكما إلى.» (الفتوح، ج 5، ص 30). تلاقت الرسل كلها عنده، فقرأ الكتب، و سال الرسل عن أمر الناس. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 353).

2- (2) فقالا: يا أمير المؤمنين... الفتوح، ج 5، ص 30.

3- (3) ثم كتب مع هاني بن هاني السبيعي وسعيد بن عبدالله الحنفي، و كانا آخر الرسل: «بسم الله الرحمن الرحيم؛ من حسين بن علي إلى الملا من المؤمنين والمسلمين، أما بعد، فإن هانئا وسعيدا قدما على بكتبكم، و كانا آخر من قدم على من رسلكم، و قد فهمت كل الذي إقتصصتم و ذكرتم، و مقاله جلکم: إنه ليس علينا إمام، فأقبل لعل الله أن يجمعنا بك على الهدى و الحق و قد بعثت إليکم أخي و ابن عمی و ثقتی من أهل بيتی، و أمرته أن يكتب إلي بحالکم و أمرکم و رأيکم، فإن كتب إلي أنه قد أجمع رأي ملنکم و ذوی الفضل و الحجی منکم على مثل ما قدمت على به رسلکم، و قرأت فی کتبکم، أقدم علیکم و شيکا إن شاء الله، فلعمري ما الامام إلا العامل بالكتاب، و الأخذ بالقسط، و الدائن بالحق، و الحابس نفسه على ذات الله. و السلام.» (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 353).

آمدن عبیدالله به کوفه و آشفتگی اوضاع آن شهر و نقض عهد مردم، باعث شد تا بزرگان شیعه - مانند سعید بن عبدالله - خود را مخفی کرده و با رنج بسیار به مولای شان حسین علیه السلام برسانند. این که تاریخ از کیفیت ملحق شدن آنان به کاروان حسینی اطلاع دقیقی ارائه نمی دهد، به دلیل مخفیانه عمل کردن آنان است. (1)

سعید بن عبدالله حنفی در شب عاشورا

شب عاشورا امام حسین علیه السلام به یاران خود رخصت داد تا او را ترک کنند و بروند و جان شان را به خطر نیندازند. حضرت فرمود: «شما آزاد هستید که بروید و بیعتی از من برگردن تان نیست. شب همه جا را فراگرفته است، پس بر مرکب های خود سوار شده و متفرق شوید. (2)

پس از سخنان امام و عباس بن علی علیهما السلام و بنی هاشم برخاسته و از وفاداری و ماندن خود سخن گفتند. سپس مسلم بن عوسجه و بعد از او، سعید بن عبدالله با کلمات حماسی بر موضع خود در کنار امام علیه السلام اصرار ورزیدند. (3) سعید عرض کرد: «به خدا قسم! هرگز تو را رها نمی کنیم تا خداوند بداند که در غیاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از تو حمایت می کنیم. به خدا سوگند! اگر بدانم که در راه تو حتماً کشته می شوم و سپس زنده شده و سوزانده می شوم و ذرات وجودم را

ص: 294

1- (1) كان سعید بن عبدالله الحنفی أيضا قد التحق بالإمام علیه السلام بلا خبر فی کیفیه ذلک. (الیوسفی الغروی؛ موسوعه التاريخ الإسلامی، ج 6، ص 142).

2- (2) فانطلقوا جميعا فی حل، لیس علیکم منی ذمام، هذا لیل قد غشیکم، فاتخذوه جملا. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 418).

3- (3) تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 419.

به باد خواهند داد و هفتاد مرتبه با من چنین خواهند کرد، از تو جدا نمی شوم تا از تو و خانواده ات خطر را دور کنم. چرا چنین عمل نکنم در حالی که یک بار کشته شدن است و به دنبال آن، کرامت و سربلندی ابدی است. (1)

مقتل سعید بن عبدالله حنفی

روز عاشورا وقت نماز ظهر رسید، امام حسین علیه السلام به اصحابش فرمود: «از کوفیان بخواهید تا برای انجام نماز دست از حمله بردارند». (2) اما مزدوران عمر بن سعد با ایجاد درگیری لفظی و اهانت، چنین فرصتی را به امام علیه السلام ندادند و به حملات و تیراندازی خود ادامه دادند. (3) حضرت از زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی خواستند تا هنگام نماز در پیش او و اصحاب که نیمی از آنان

ص: 295

1- (1) قال سعید بن عبدالله الحنفی: «والله لا نخلیک حتی یعلم الله إنا حفظنا غیبه رسول الله صلی الله علیه و آله فیک، والله لو علمت إنی أقتل ثم أحمیا ثم أحرقت حیا ثم أذرت، یفعل ذلك بی سبعین مره ما فارقتک حتی ألقى حمامی دونک، فکیف لأفعل ذلك و إنما هی قتله واحده، ثم هی الکرامه التي لا- إنقضاء لها أبدا. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 419 و ابن طاوس؛ اللهوف، ص 92). قال سعید بن عبدالله الحنفی: «والله لا نخلیک حتی یعلم الله أنا قد حفظنا غیبه رسول الله صلی الله علیه و آله فیک، والله لو علمت أنى أقتل دونک ألفت قتله، و أن الله یدفع بذلك القتل عنک و عن أنفس هؤلاء الفتیة من أهل بیتک، لأحببت ذلك، و إنما هی قتله واحده. (ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 177).

2- (2) ثم قال (الحسین علیه السلام): «سلوهم أن یکفوا عنا حتی نصلى.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 439).

3- (3) ما استجاب أصحاب ابن سعد لإمهال الإمام علیه السلام لصلاه الظهر و استمرّوا فی رمیهم بالنبال. (الیوسفی الغروی؛ موسوعه التاریخ الإسلامی، ج 6، ص 168).

باقی مانده بودند، بایستند و مانع تیرهای دشمن شوند. (1) زهیر به دنبال اهانت های سپاه کوفه به مقام بندگی و نماز امام حسین علیه السلام به اتفاق حبیب بن مظاهر مجبور به مبارزه شد. (2) اما سعید، پیشاپیش حضرت سیدالشهدا علیه السلام ایستاد و همه حملات دشمن را دفع کرد. او وقتی ابزار دفاعی را برای دفع حملات کافی ندید، با همه وجود خود این کار را کرد (3) و سر و سینه خویش را آماج خدنگ دشمنان قرار داد. به هر سوی که امام علیه السلام در حال نماز حرکت می کرد، او هم در آن جهت قرار می گرفت تا پیکانی به آن حضرت اصابت نکند. (4) او تا پایان نماز مقاومت کرد و هیچ عقب نشینی نکرد و در حالی که رمقی در بدن نداشت، به زمین افتاد و عرض کرد: «خداوند! این مردم را همچون قوم عاد و ثمود از رحمت خود دور کن، پروردگارا! سلام مرا به پیامبر بزرگوارت برسان و از درد جراحت هایم که در دفاع از فرزندش بر من وارد شده خبر ده، من برای یاری فرزند پیامبرت فقط از تو مزد می خواهم» و پس از آن جان داد. (5) علاوه

ص: 296

1- (1) ابن نما الحلّی؛ مشیرالأحزان، ص 65 و ابن طاوس؛ اللهوف، ص 110.

2- (2) فقاتل هو وزهیر بن القین قتالا شديدا. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 441).

3- (3) فَتَقَدَّمَ سَعِيدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ وَوَقَفَ بِقِيَّةِ بِنَفْسِهِ. (ابن نما الحلّی؛ مشیرالأحزان، ص 65 و ابن طاوس؛ اللهوف، ص 110).

4- (4) أَنَّ سَعِيدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ تَقَدَّمَ أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاسْتَهْدَفَ لَهُ يَرْمُونَهُ بِالنَّبْلِ، فَمَا أَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمِينًا وَ

شمالاً إِلَّا قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 441 و الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 2، ص 21).

5- (5) وَقَفَ بِقِيَّةِ بِنَفْسِهِ مَا زَالَ وَلَا تَخَطَّى حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعْنَةَ عَادٍ وَثَمُودَ اللَّهُمَّ أبلغ نبيك عنّي السّلام و أبلغه ما لقيت من ألم الجراح فإنّي أردت ثوابك في نصر ذريه نبيك ثمّ قضى نحبّه رضوان الله عليه. (ابن نما الحلّی؛ مشیرالأحزان، ص 65؛

ابن طاوس؛ اللهوف، ص 110 و 111 و الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 2، ص 21).

بر زخم شمشیرها و نیزه ها، سیزده تیر بر بدن او اصابت کرده بود. (1)

عبدالرحمن بن عبدرب انصاری

اشاره

او به عنوان صحابه نبوی در پیش برد اسلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری نموده و از او حدیث نقل کرده است (2) و نزد نبی مکرم صلی الله علیه و آله خدمت به مکتب امامت را تمرین کرده است. ابن عبدرب در آخرین سفر حج پیامبر صلی الله علیه و آله همراه او بود و در روز غدیر، حدیث «ألا- من كنتُ مولاهُ فعلىّ مولاهُ، اللهمّ والِ من والاهُ و عادِ من عاداهُ و أحبّ من أحبّه و أبغضه من أبغضه و أعن من أعانه» را از آن حضرت شنید (3) و از آن روز، در دوران وحی و در دوره غربت ولایت امیر المؤمنین علیه السلام در میان جمع اندکی قرار گرفت که سعی در تقویت امر ولایت داشتند. (4)

امام علی علیه السلام او را قابل تربیت الهی دید و تحت تربیت مستقیم خود قرار داد. این عنایت مولا، وقتی عمیق شد که اسرار قرآنی را به عبدالرحمن تعلیم داد. (5)

ص: 297

-
- 1- (1) فَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثَةٌ عَشْرَ سَهْمًا سَبَوَى مَا بِهِ مِنْ ضَرْبِ السُّيُوفِ وَ طَعْنِ الرِّمَاحِ. (ابن نما الحلی؛ مشیرالأحزان، ص 65؛ ابن طاوس؛ اللهوف، ص 110 و 111 و الخوارزمی؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 2، ص 21).
 - 2- (2) العلامة الأمینی؛ الغدير، ج 1، ص 340.
 - 3- (3) أسدالغابه، ج 3، ص 365 رقم 3341 و الإصابه، ج 4، ص 277 رقم 5170.
 - 4- (4) العلامة الأمینی؛ الغدير، ج 1، ص 340.
 - 5- (5) عبدالرحمن بن عبدرب كان أمير المؤمنين عليه السلام رباها و علّمه القرآن. (القاضی نعمان؛ شرح الأخبار، ج 3، ص 246؛ الرسان؛ تسمیه من قتل مع الحسين عليه السلام، ص 153 و الحدائق الوردیه، ج 1، ص 211).

حکومت حضرت علی علیه السلام با خیانت جمعی از اصحابش ضعیف تر شده بود و معاویه با نیرنگ، قدرت خود را بیشتر و به شهر انبار حمله کرده بود. امام علی علیه السلام نامه ای به یاران خود نوشت و در آن، جهاد را باب الجنّه و فرار از آن را ذلّت آور خواند. مردم کوفه را به ادامه جهاد با معاویه فراخواند. سپس نوشت: «وَاللّٰهُ لَوَدِدْتُ اَنَّ اللّٰهَ اَخْرَجَنِيْ مِنْ بَيْنِ اَظْهَرِكُمْ وَقَبَضَ نَبِيَّ اِلَيْ رَحْمَتِهِ مِنْ بَيْنِكُمْ وَوَدِدْتُ اَنْ لَّمْ اَرْكُمْ وَ لَمْ اَعْرِفْكُمْ؛ به خدا قسم! دوست داشتم که خداوند مرا از بین شما خارج می کرد و به جوار رحمت الهی می رفتم و ای کاش شما را ندیده و نمی شناختم». (1) آن گاه دستور داد سربازانش در «رحبه» (2) اردو بزنند. رحبه، اردوگاهی نزدیک کوفه بود که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم کوفه را برای جنگ با معاویه به آن مکان دعوت کرد. این آخرین دعوت مولا بود که فقط سیصد نفر اطاعت کرده و خود را به آن جا رساندند. آن حضرت، صبح زود به رحبه رسید و با دیدن آن جمعیت اندک، بسیار دل گیر شد. (3) در میان آنان عبدالرحمن بن عبدرب انصاری به همراه تعدادی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله

ص: 298

1- (1) لما رای علی رضی الله عنه تثاقل أصحابه أهل الكوفة عن المسیر معه إلى قتال أهل الشام، و انتهى إلیه وروود خیل معاویه الأنبار، كتب کتابا... «بسم الله الرحمن الرحیم؛ من عبدالله علی امیرالمؤمنین إلی شیعته من أهل الكوفة، سلام علیکم، أما بعد، فإن الجهاد باب من أبواب الجنه، من تركه البسه الله الذله... إنی قد دعوتکم إلی جهاد هؤلاء القوم لیلا- ونهارا و سرا و چهارا... والله لوددت أن الله أخرجنی من بین اظهرکم و قبضنی إلی رحمته من بینکم، و وددت إن لم أركم و لم أعرفکم». (الأخبار الطوال، ص 211).

2- (2) الرحبه: مدینه موقعها علی الفرات الأوسط. (الأخبار الطوال، ص 212).

3- (3) فَأَمَرَ (عَلِي عَلَيْهِ السَّلَام) الْحَارِثَ الْهَمْدَانِيَّ بِالتَّوَدُّعِ فِي النَّاسِ أَنْ يَصْبِحُوا غَدًا فِي الرَّحْبَةِ وَ لَا يَأْتِينَا إِلَّا صَادِقُ النَّبِيِّ. فَلَمَّا أَصْبَحَ صَلَّى الْغَدَاةَ وَ أَقْبَلَ إِلَى الرَّحْبَةِ، فَلَمْ يَرِ فِيهَا إِلَّا نَحْوَ مِنْ ثَلَاثِمِائَةٍ رَجُلٍ. (الأخبار الطوال، ص 212).

آماده اجرای فرمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودند.⁽¹⁾ گویا مردم فضائل مولا را فراموش کرده و خبر نداشتند که پیامبر صلی الله علیه و آله او را جانشین، وصی و وزیر بعد از خود معرفی کرده بود.

همراه ولایت

عبدالرحمن بن عبدرب در شمار بزرگانی بود که در استشهاد حضرت علی علیه السلام به حدیث ولایت، گواهی داد.⁽²⁾

در رحبه، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را به خدا سوگند داد و از آنان خواست که برخیزند و آنچه را در غدیر خم از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اند، بیان کنند و برنخیزد مگر کسی که خودش بدون واسطه آن را از آن حضرت شنیده باشد. بیش از ده نفر برخاستند که در میان آن ها ابویوب انصاری، ابوعمره بن عمرو بن محسن، ابوزینب، سهل بن حنیف، خزیمه بن ثابت، عبدالله بن ثابت انصاری، حبشی بن جناد سلولی، عبید بن عازب انصاری، نعمان بن عجلان انصاری، ثابت بن ودیع انصاری، ابوفضاله انصاری و عبدالرحمن بن عبدرب انصاری بودند و گفتند: «ما گواهی می دهیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه باشید هر کس که من مولای او هستم؛ پس علی مولای اوست. خداوندا! ولّی کسی باش که او را ولّی خود کند و هر که با او دشمن است دشمن باش. هر که علی را دوست دارد، او را دوست بدار و هر که از او نفرت دارد، از او متنفر باش».⁽³⁾

ص: 299

1- (1) أسد الغابه، ج 3، ص 365 رقم 3341 و الإصابه، ج 4، ص 277 رقم 5170.

2- (2) أعلام الشهود لأمرالمؤمنین علیه السلام يوم الرحبه بحديث الغدير... عبدالرحمن بن عبدرب الأنصاری. (العلامه الأیمنی؛ الغدير، ج 1، ص 376).

3- (3) عن الأصبع بن نباته، قال: نشد علی الناس فی الرحبه: من سمع النبی صلی الله علیه و آله يوم غدیر حُمّ ما قال

عبدالرحمن پس از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با معاویه در ستیز بود و با سخنان خود او را رسوا می کرد.

از قول او نقل کرده اند که پس از شهادت حضرت علی علیه السلام و در دوره خلافت معاویه، روزی وارد مسجد شدم. دیدم عمروعاص زیر سایه کعبه نشسته است و مردم دور او جمع شده اند و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای آنان نقل می کند تا این که گفت رسول الله فرمود: «کسی که با امامی دست بیعت دهد و در قلب خود امامت او را پذیرفت؛ پس باید اطاعتش کند و اگر دیگری با ادعای امامت با امام بیعت شده نزاع کرد، باید امام ادعایی را گردن بزیند». من به او نزدیک شدم و گفتم: «آیا تو خود این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟» گفت: «آری». گفتم: «معاویه پسرعومی تو، ما را به خوردن مال حرام و کشتن خویشان، امر می کند، در حالی که قرآن می فرماید ای مؤمنان! اموال تان را بین خود به باطل و حرام نخورید، مگر براساس تجارت رضایت مندانه و خویشان

خود را نکشید». او مدتی ساکت شد و سپس گفت: «در احکام الهی او را اطاعت کن و در معاصی اطاعت نکن».(1)

عبدالرحمن هرگز از امامت جدا نشد تا این که در جریان قیام امام حسین علیه السلام با کهن سالی به یاری او آمد و در مکه به آن حضرت ملحق شد و در کربلا به شهادت رسید.

شب عاشورا

شب عاشورا، عبدالرحمن بن عبدرب خزرجی، در کنار بریر بن خضیر همدانی ایستاده بود که شاهد نشاط و مزاح بریر شد. او که محاصره حرم پیامبر صلی الله علیه و آله را توسط هتاکان کوفی می دید و سخت غمگین بود، با اعتراض به

ص: 301

1- (1) عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّ الْكُعْبِيِّ قَالَ دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ فَإِذَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ جَالِسٌ فِي ظِلِّ الْكُعْبِيِّ وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ فَأَتَيْتُهُمْ فَجَلَسْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: «... مَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفَقَةً يَدِهِ وَثَمَرَةَ قَلْبِهِ فَلْيَطْعُهُ إِنَّ اللَّهَ تَطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخِرُ يَنَازِعِهِ فَاصْبِرْ رُبُّوا عُنُقَ الْآخِرِ.» فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ: «أَنْشُدَكَ اللَّهَ! أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.» فَاهْوَى إِلَى أُذُنِيهِ وَقَلْبِهِ يَدِيهِ وَقَالَ: «سَمِعْتُهُ أُذُنَايَ وَوَعَاةَ قَلْبِي.» فَقُلْتُ لَهُ: «هَذَا ابْنُ عَمِّكَ مُعَاوِيَةَ يَأْمُرُنَا أَنْ نَأْكُلَ أَمْوَالَنَا بَيْنَنَا بِالْبَاطِلِ وَنَقْتَلِ أَنْفُسَنَا وَاللَّهُ يَقُولُ (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا) (النساء، آية 29)» قَالَ فَسَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: «أَطْعُهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَاعْصِيهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ.» (ابن بطريق؛ عمدته عيون صحاح الأخبار، ص 318؛ العلامة الأميني؛ الغدير، ج 10، ص 43، نقل از: صحيح مسلم [4/6] 120/18 ح 46، سنن البيهقي: 169/8، سنن ابن ماجه: [2/2] 1306/467 ح 3956] والمحلى: 360/9).

بُریر گفت: «الآن چه وقت شوخی است؟» بریر هم جواب داد: «همه خویشان من از پیر و جوان می دانند که من اهل مزاح نیستم؛ لکن مشاهده نعمت هایی که به زودی در بهشت نصیب من می شود، خوشحالم کرده است. به خدا قسم! فاصله بین ما و بین نعمت های بهشتی، شمشیرهای کوفیان است و چقدر دوست دارم، شمشیرهای این مردم بر بدن ما بنشیند». (1)

او روز عاشورا و در حمله اول کوفیان، به شهادت رسید. (2)

هانی بن عروه مرادی

ولایت

او از خواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بود. (3) برخی از محققین، او را از اصحاب امام حسن مجتبی علیه السلام هم دانسته اند. زهیر روز عاشورا در خطابی به کوفیان، نام هانی را که به تازگی بدست عبیدالله به شهادت رسیده بود را در کنار نام بزرگ ترین صحابه حضرت علی علیه السلام حجر بن عدی آورده و شهادت

ص: 302

-
- 1- (1) جعل بریر یهازل عبدالرحمن، فقال له عبدالرحمن: «دعنا، فوالله ما هذه بساعة باطل». فقال له بریر: «والله لقد علم قومی إني ما أحببت الباطل شابا ولا كهلا، ولكن والله إني لمستبشر بما نحن لاقون، والله إن بیننا و بین الحورالعین إلا أن یمیل هؤلاء علینا بأسیافهم، و لوددت أنهم قد مالوا علینا بأسیافهم.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 423).
 - 2- (2) جاء مع الحسین علیه السلام فیمن جاء من مکه إلى کربلاء، و كان ملازماً له إلى یوم العاشر من المحرم فلما شب القتال تقدم أمام الحسین علیه السلام، فقتل فی الحمله الاولى مع من قتل. (تقیح المقال، ج 2، ص 145).
 - 3- (3) كان من خواص علی علیه السلام. (الإصابه، ج 6، ص 445).

آنان را به عنوان سند جنایات معاویه و فرزندش یزید بیان می کند. (1) چون هانی را زعیم شمرده اند، می توان او را جزو رؤسای کوفه دانست که در زمان خلافت عثمان، نامه ای به او نوشتند و مدیریت او را نقد کردند و تذکراتی برای پیش گیری از پیدایش فتنه به خلیفه سوم دادند. (2)

جایگاه اجتماعی

او در رأس قوم مذحج، بزرگ ترین و مؤثرترین قبیله کوفه قرار داشت. هشت هزار نیروی آماده که با هم پیمانان خود سی هزار نفر بودند؛ (3) به همین دلیل، نزدیکان عبیدالله مثل محمد بن اشعث و سایرین، به راحتی جرأت عداوت با آن قبیله را نداشتند. (4) به خاطر امنیتی که در قبیله مذحج و خانه هانی رییس آن وجود داشت، مسلم بن عقیل در بروز خطر با حضور عبیدالله در کوفه، خانه مسلم بن عوسجه (5) را ترک کرد و به آن جا آمد. (6)

ص: 303

-
- 1- (1) یقتلان أمائلکم و قراءکم، امثال حجر بن عدی و أصحابه، و هانی بن عروه و أشباهه. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 426 و ابن الأثیر؛ الكامل فی التاريخ، ج 4، ص 63).
 - 2- (2) ابن أعثم؛ الفتوح، ج 2، ص 390.
 - 3- (3) هو شیخها و زعیمها، و هو یومئذ یرکب فی أربعه آلاف دارع و ثمانیه آلاف راجل، و إذا إجابتها أحلافها من کنده و غیرها کان فی ثلاثین ألف دارع. (المسعودی؛ مروج الذهب، ج 3، ص 59).
 - 4- (4) فإنی أکره عداوه قومه، هم أعز أهل المصر، و عدد أهل الیمن. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 378).
 - 5- (5) شیخ مفید خروج مسلم را از خانه ی مختار گفته است. (الإرشاد، المفید؛ ج 2، ص 45).
 - 6- (6) ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 40 و المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 45.

مسلم شبانه خود را به خانه هانی رساند. او ابتدا به خاطر خطرهای بسیار از سوی عبیدالله و حفظ امنیت خانواده خود، از ورود مسلم بن عقیل کراهت داشت؛ ولی پس از ورود نماینده امام حسین علیه السلام به خانه اش، عدم حمایت از مسلم را خارج از انسانیت دانست و او را پناه داد. (1) ملاقات مردم با مسلم در منزل هانی به طور مخفیانه و در سطح وسیعی ادامه یافت. (2) طرح و برنامه های نهضت و عقد پیمان ها انجام می شد تا این که جمعیت حامیان قیام به هیجده هزار نفر رسید. (3)

مواسات

علاوه بر تشیع، مهم ترین ویژگی هانی، گذشت و ایثاری بود که با نثار جان خود نسبت به فرستاده امام حسین علیه السلام کرد. او در حالی که می توانست با تسلیم مسلم بن عقیل، جان خود را نجات دهد، چنین نکرد و به عبیدالله گفت: «اگر مسلم در زیر پایم پنهان شده باشد، آن را بر نمی دارم و او را تسلیم تو

ص: 304

-
- 1- (1) فقال له هانی بن عروه: «جعلت فداک! واللہ لقد کلفتنی شططا و لو لا دخولک داری لأحببت أن تنصرف، غیر ائی اری ذلک عارا علی أن یکون رجل اثنی مستجیرا، فأنزل علی برکه اللہ. (ابن اعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 40).
 - 2- (2) أَخَذَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ فِي دَارِ هَانِيٍّ عَلَى تَسْتَرٍ وَاسْتِخْفَاءٍ مِنْ عَبِيدِ اللَّهِ وَتَوَاصَوْا بِالْكِثْمَانِ. (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 45).
 - 3- (3) جعلت الشیعه تختلف إلى مسلم رحمه الله في دار هاني و يبایعون للحسين عليه السلام سرا، و مسلم بن عقیل یکتب أسماءهم و یأخذ علیهم العهود و الموائق لایرکتون و لایعذرون، حتی بایع مسلم بن عقیل نیف و عشرون ألفا. (ابن اعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 40).

نمی‌کنم» (1). او، تسلیم نکردن مسلم را یک نقض سنت و ننگ قبیله ای نمی‌دانست، بلکه این مقاومت را براساس مرام شیعی خود و اعتقاد به مقام اهل بیت انجام داد. او، در مقابل خواسته عبیدالله و اصرار مسلم بن عمرو باهلی در دستگیری مسلم توسط هانی گفت: «این بزرگ‌ترین ننگ است که من زنده باشم و مهمان خود و فرستاده فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را تسلیم دشمنش کنم» (2).

ویژگی مدیریتی هانی بن عروه و آثار آن

مدیریت هانی در رأس یک قبیله در کوفه، مبتنی بر سیاست «با دوستان مروت و با دشمنان مدارا» بود. به نظر او، مصالح امنیتی، اقتصادی و عشیره ای در روابط اجتماعی یک قبیله پرجمعیت، چنین مدیریتی را اقتضا می‌کرد. اصالت تشیع او و پدرش عروه، آنان را در ردیف مردانی چون حجر بن عدی قرار داد و مسالمت با دشمنان، موجب شد تا فارغ از تهدیدات بنی امیه، قرار بگیرند. بر همین اساس، علی رغم آن که زیاد بن ابیه نسبت به شیعیان عداوت و بغض شدیدی داشت، خطری برای هانی ایجاد نکرد (3). ولی پرواضح است که این اصل معاشرتی، برای هرگونه دشمنی امکان ندارد. به کار گرفتن اصل مذکور توسط هانی در مواجهه با عبیدالله که با سیاست سرکوب و نابود کردن

ص: 305

-
- 1- (1) قال: «والله لو كان تحت قدمي ما رفعتهما عنه.» (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 349).
 - 2- (2) فقال هاني: «بلي، والله، علي في ذلك أعظم العار، والسب، وأكبر الخزي، أن أسلم جاري وضيبي، ورسول ابن رسول الله صلي الله عليه وآله وأنا حي صحيح.» (الخوارزمي؛ مقتل الحسين، ج 1، ص 295 و 296).
 - 3- (3) فقال عبيدالله: «يا هاني! أما تعلم أن أبي قدم هذا البلد فلم يترك أحدا من هذه الشيعة إلا قتله. غير أبيك وغير حجر.» (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 361).

مخالفین خود وارد کوفه شده بود و معتقد به هیچ اصل اخلاقی نبود، خطای بزرگ او بود که در روند نهضت هم تأثیر گذاشت. با وجود آن که قیام مسلم بن عقیل به آمادگی لازم رسیده بود و بارها او تصمیم به جنگ با عبیدالله داشت، هانی به عنوان عضو تأثیرگذار در نهضت، به امید شرایط مناسب تر از اقدام به آن جلوگیری کرد و مانع فرمان نهایی مسلم علیه عبیدالله شد. (1) او علاوه بر پای بندی بر ارزش های دینی و تقویت دیانت مردم و رعایت اصول اخلاقی که براساس آن با مسلم بن عقیل همکاری کرد؛ ولی مصلحت قبیله و خانواده خود را هم در تسالم با دشمن می دید، لذا پس از دستگیری خود و تقاضای عبیدالله برای تسلیم مسلم، به خواسته عبیدالله عمل نکرد؛ اما برای دفع خطر به او گفت که من مسلم را به خانه خود دعوت نکردم، بلکه او با پای خود به منزل من آمد و من شرم کردم که او را از خانه ام برانم و او را به عنوان میهمان (نه رهبر یک قیام) به خانه خود راه دادم. (2) سپس حاضر شد که فرزند عقیل را از خانه اش بیرون کند و از محافظت او دست بردارد و پس از آن هیچ گونه خطری برای حکومت عبیدالله نداشته باشد. (3) مورد دیگر این سیاست محافظه کارانه

ص: 306

1- (1) همّ مسلم بن عقیل أن یشب إلی عبیدالله بن زیاد فیمنعه هانی من ذلک و یقول: «لا تعجل فإن العجله لا خیر فیها.» (ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 40).

2- (2) واللّه الذی لا إله غیره ما دعوته إلی منزلی، و لا علمت بشیء من أمره، حتی رأیته جالسا علی بابی، فسألنی النزول علی، فاستحیبت من رده، و دخلنی من ذلک ذمام، فادخلته داری و صفتته و آویته. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 366).

3- (3) فَإِنْ شِئْتَ أَنْ أُعْطِيكَ الْآنَ مَوْثِقًا مُغَلَّظًا أَلَّا أُبْغِيكَ سُوءًا وَلَا غَائِلَةً وَلَا تَيْنِكَ حَتَّى أَضَعَ يَدِي فِي يَدِكَ وَإِنْ شِئْتَ أُعْطِيكَ رَهِينَةً تَكُونُ فِي يَدِكَ حَتَّى آتِيكَ وَأَنْطَلِقَ إِلَيْهِ فَأَمْرُهُ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ دَارِي إِلَى حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ فَأَخْرَجَ مِنْ ذِمَامِهِ وَجَوَارِهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: «وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي أَبَدًا»

هانی، مربوط به طرح ترور عبیدالله بود که در نشست با حضور مسلم بن عقیل، شریک بن اعور و هانی بن عروه، بدون هیچ خطری در خانه هانی توسط شریک بن اعور و مسلم بن عقیل طرح کردند. هانی به خاطر احتمال بروز خطر و حفظ امنیت خانواده خود، به طور جدی از اجرای آن جلوگیری کرد.⁽¹⁾

سران قبایل و برخی از بزرگان کوفه برای خوش آمدگویی نزد پسرمرجانه رفتند. او از عدم حضور هانی سؤال کرد. اطرافیان گفتند او بیمار است. اما عبیدالله با اطلاعات رسیده از جاسوس خود، بیماری او را نپذیرفت و محمد بن اشعث را همراه اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج زبیدی برای احضار هانی نزد خود مأمور کرد.⁽²⁾ آنان در ملاقات با هانی قول امان به او دادند. هانی امان

ص: 307

-
- 1- (1) فلما كان من العشي أقبل عبیدالله لعیاده شریک، فقام مسلم بن عقیل لیدخل، وقال له شریک: «لا یفوتنک إذا جلس.» فقام هانی بن عروه إلیه فقال: «إنی لأحب أن یقتل فی داری (کأنه إستقبح ذلك).» (الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 5، ص 363).
- 2- (2) خَافَ هَانِيُّ بْنُ عُرْوَةَ عَبِيدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ عَلَى نَفْسِهِ فَأَنْقَطَعَ مِنْ حُضُورِ مَجْلِسِهِ وَتَمَارَصَ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ لِمَجْلِسَانِهِ: «مَا لِي لَا أَرَى هَانِيًّا.» فَقَالُوا: «هُوَ شَاكٍ.» فَقَالَ: «لَوْ عَلِمْتُ بِمَرَضِهِ لَعُدْتُهُ» وَدَعَا مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعثِ وَأَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ وَعَمْرَو بْنَ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيَّ فَقَالَ لَهُمْ: «... فَالْقُوَّةُ وَمُرُوَّةُ الْأَيْدِعَ مَا عَلَيْهِ مِنْ حَقَّنَا فَإِنِّي لِأَحِبُّ أَنْ يَفْسِدَ عِنْدِي مِثْلُهُ مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ.» (الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 5، ص 348 و 360 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 46).

عبیدالله را خدعه خواند؛ ولی با اصرار آن ها نزد عبیدالله رفت. (1) عبیدالله، ابتدا به او احترام گذاشت. (2) سپس از موضع گیری او در قبال قیام امام حسین علیه السلام و پنهان کردن مسلم بن عقیل و تقویت او در بیعت گرفتن از مردم و جمع آوری سلاح، انتقاد کرد. (3) هانی سخنان عبیدالله را انکار کرد؛ اما با حضور معقل (جاسوس او) هانی مجاب شد. پس از آن، عبیدالله به او گفت: «نمی گذارم از من جدا شوی تا مسلم را تسلیم من کنی». (4) هانی گفت: «نه، به خدا قسم! هرگز او را تسلیم تو نمی کنم. آیا مهمان خویش را تسلیم تو کنم تا او را به قتل برسانی؟» عبیدالله برای تسلیم مسلم، هانی را تهدید کرد. (5)

با شدت یافتن مجادله آن دو، مسلم بن عمرو باهلی (6) از امیر اجازه گرفت تا به طور خصوصی با هانی صحبت کند. سپس او را کنار کشید و با صدای بلند به

ص: 308

-
- 1- (1) فقالا له: «إنه لا یأتی إلا بالأمان.» قال: «و ما له و للأمان، إنه أن أخذنی قتلنی، فلم یزالا به حتی جاء به.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 360 و المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 47).
 - 2- (2) قَدْ كَانَ أَوَّلُ مَا دَخَلَ عَلَيْهِ مُكْرَمًا لَهُ مُلْطَفًا. (الإرشاد، المفید؛ ج 2، ص 48).
 - 3- (3) قَالَ: «إیه یا هانی بن عروہ! ما هذہ الأمور الّتی تربص فی دارک لأمیر المؤمنین و عامه المسّ لیمین جئت بمسّ لیم بن عقیل فأدخلته دارک و جمعت له السّلاح و الرّجال فی الدّور حوآک و ظننت أن ذلک یخفی علی.» (ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 46 و 47 و المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 48).
 - 4- (4) فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: «وَاللّهِ لَا تَفَارِقُنِي أَبَدًا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ.» (ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 46 و 47 و المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 48).
 - 5- (5) قَالَ: «لَا وَاللّهِ لَا آتِيكَ بِهِ أَبَدًا أَجِيئُكَ بِصَدِيْفِي تَقْتُلُهُ.» قَالَ: «وَاللّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ.» قَالَ: «لَا وَاللّهِ لَا آتِيكَ بِهِ.» (ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 46 و 47 و المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 48).
 - 6- (6) او در مرام بنی امیه و ساکن بصره بود و همراه عبیدالله به کوفه آمده بود. (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 50).

او گفت: «با حفظ مسلم جانت را به خطر خواهی انداخت و خانواده ات را بلاگیر می کنی. چون عیدالله با مسلم رابطه خویشاوندی دارد، اقدام به قتل و زیان او نمی کند. حال که او در امان است، اگر او را تسلیم کنی خواری دامن گیر تو نمی شود». هانی گفت: «به خدا سوگند! این عمل ننگ است. آیا من میهمان خود را به دشمنش تسلیم کنم، در حالی که زنده هستم و می بینم یاران بسیار دارد؟ به خدا قسم! به تنهایی مقاومت می کنم تا کشته شوم؛ ولی او را به عیدالله نمی دهم» و این جمله را چند مرتبه تکرار کرد. (1)

عیدالله پس از شنیدن این سخن گفت: «اگر او را تسلیم نکنی، تو را می کشم». (2) هانی به امید حمایت قبیله خود به او گفت: «در آن صورت، قصر تو به محاصره درمی آید». با شنیدن این جمله، پسرمرجانہ دستور داد او را به نزدش آوردند و آنقدر با عصا به صورت، بینی و پیشانی او زد تا شکست و ریش و لباسش غرق در خون شد و عصای خودش هم شکست. ناگهان، هانی دست

ص: 309

1- (1) فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا قَامَ مُسْلِمٌ بَنُ عَمْرٍو الْبَاهِلِيُّ... فَقَالَ: «أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ خَلْنِي وَإِيَاءَهُ حَتَّى أُكَلِّمَهُ». فَقَامَ فَخَلَّاهُ بِه نَاحِيَهُ مِنْ ابْنِ زِيَادٍ وَهُمَا مِنْهُ بِحَيْثُ يَرَاهُمَا فَإِذَا رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا سَمِعَ مَا يَقُولَانِ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: «يَا هَانِي! إِنِّي أُنشِدُكَ اللَّهَ أَنْ تُقْتَلَ نَفْسَكَ وَأَنْ تُدْخَلَ الْبَلَاءَ عَلَى عَشِيرَتِكَ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَا نَفْسَ بِكَ عَنِ الْقَتْلِ إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ ابْنُ عَمِّ الْقَوْمِ وَلَيْسُوا قَاتِلِيهِ وَلَا ضَائِرِيهِ فَادْفَعْهُ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بِذَلِكَ مَخْرَآةٌ وَلَا مَنْقَصَةٌ إِيَّمَا تَدْفَعُهُ إِلَى السُّلْطَانِ». فَقَالَ هَانِيٌّ: «وَاللَّهِ إِنْ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ لِلخَزِيِّ الْخَزْيِ وَالْعَارِ أَنَا أَدْفَعُ جَارِي وَصَدِّيقِي وَأَنَا حَيَّ صَدِّيقِي أَسْمَعُ وَ أَرَى شَدِيدُ السَّاعِدِ كَثِيرُ الْأَعْوَانِ وَاللَّهِ لَوْ لَمْ أَكُنْ إِلَّا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ أَدْفَعْهُ حَتَّى أَمُوتَ دُونَهُ فَأَخَذَ يَنَاشِدُهُ وَهُوَ يَقُولُ وَاللَّهِ لَا أَدْفَعُهُ أَبَدًا». (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 50).

2- (2) فَسَمِعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ فَقَالَ: «أَدْنُوهُ مِنِّي فَأَدْنِي مِنْهُ». فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ أَوْ لِأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ». (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 50).

به شمشیر فرد مسلح نزدیک خود برد تا با آن به عبیدالله حمله برد؛ ولی آن مأمور و اطرافیان مانع شدند. بعد از آن، هانی را در اتاقی زندانی کردند و بر آن پاسبان گذاشتند. (1)

با دستگیری هانی، مردان قبیله او اطراف قصر جمع شدند و اعلام کردند تا از حیات هانی مطمئن نشوند، آن جا را ترک نمی کنند. امیر کوفه به شریح قاضی دستور داد که خبر زنده بودن هانی را به آنان بدهد تا آن ها برگردند و خطرشان منتفی شود. شریح هم به دستور امیر عمل کرد و قبیله هانی برگشتند. (2)

ص: 310

1- (1) فَسَمِعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ فَقَالَ: «أَذْنُوهُ مِنِّي فَأَذِنِي مِنْهُ.» فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ أَوْ لِأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ.» فَقَالَ هَانِيٌّ: «إِذَا وَاللَّهِ تَكَثَّرَ الْبَارِقَةُ حَوْلَ دَارِكَ.» فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: «وَأَلْهَفَاهُ عَلَيْكَ أَبَا الْبَارِقَةِ تُخَوِّفُنِي» وَهُوَ يَطُنُّ أَنَّ عَشِيرَتَهُ سَتَمَنْعُونَهُ ثُمَّ قَالَ: «أَذْنُوهُ مِنِّي.» فَأَذِنِي فَأَعْتَرَضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِيَّةِ فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ وَجْهَهُ وَأَنْفَهُ وَجَبِينَهُ وَخَدَّهُ حَتَّى كَسَرَأَنْفَهُ وَسَيْلَ الدِّمَاءِ عَلَى ثِيَابِهِ وَنَثَرَ لَحْمَ خَدِّهِ وَجَبِينِهِ عَلَى لِحْيَتِهِ حَتَّى كُسِرَ الْقَضِيَّةُ وَصَدَّ رَبُّ هَانِيٍّ يَدَهُ إِلَى قَائِمٍ سَفِيفٍ سُرْطِيٍّ وَجَادَبَهُ الرَّجُلُ وَمَنَعَهُ فَقَالَ عَبِيدُ اللَّهِ أَحْرُورِي سَائِرَ الْيَوْمِ قَدْ حَلَّ لَنَا دَمُكَ جُرُوهُ فَجُرُوهُ فَالْقَوَّةُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الدَّارِ وَأَغْلَقُوا عَلَيْهِ بَابَهُ فَقَالَ اجْعَلُوا عَلَيَّ حَرَسًا فَفَعِلَ ذَلِكَ بِهِ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 50).

2- (2) بَلَغَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ أَنَّ هَانِيًّا قَدْ قُتِلَ فَأَقْبَلَ فِي مَذْحِجٍ حَتَّى أَحَاطَ بِالْقَصْرِ وَمَعَهُ جَمْعٌ عَظِيمٌ ثُمَّ نَادَى أَنَا عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَهَذِهِ فُرْسَانُ مَذْحِجٍ وَوُجُوهُهَا لَمْ تَخْلَعْ طَاعَةً وَ لَمْ تُفَارِقْ جَمَاعَةً وَقَدْ بَلَغَهُمْ أَنَّ صَاحِبَهُمْ قُتِلَ فَأَعْظَمُوا ذَلِكَ فَقِيلَ لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ هَذِهِ مَذْحِجٌ بِالْبَابِ فَقَالَ لِسُرِّيْحِ الْقَاضِي ادْخُلْ عَلَى صَاحِبِهِمْ فَانظُرْ إِلَيْهِ ثُمَّ اخْرُجْ وَأَعْلِمُهُمْ أَنَّهُ حَيٌّ لَمْ يَقْتُلْ فَدَخَلَ فَنَظَرَ سُرِّيْحِ إِلَيْهِ فَقَالَ هَانِيٌّ لَمَّا رَأَى سُرِّيْحًا يَا لِلَّهِ يَا لِلْمُسْلِمِينَ أَهْلَكَتْ عَشِيرَتِي أَيْنَ أَهْلُ الدِّينِ أَيْنَ أَهْلُ الْبَصَرِ وَالدِّمَاءُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ إِذْ سَمِعَ الرَّجُلَ عَلَى بَابِ الْقَصْرِ فَقَالَ إِنِّي لِأَظُنُّهَا أَصْوَاتَ مَذْحِجٍ وَشِيعَتِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِنَّهُ إِنْ دَخَلَ عَلَى عَشِيرَةٍ نَفَرْنَا أَنْقَذُونِي فَلَمَّا سَمِعَ كَلَامَهُ سُرِّيْحٌ خَرَجَ

پس از شکست نهضت در کوفه و شهادت مسلم بن عقیل، محمد بن اشعث نزد عبیدالله رفت و جایگاه هانی را در میان قبیله اش به عبیدالله گوش زد کرد و چون او هانی را به دارالاماره برده بود، قبیله مذحج از پسر اشعث انتظار داشتند که هانی توسط او خلاص شود؛ لذا، از پسر مرجانه خواست تا او را آزاد کند. در غیر این صورت، نوعی عداوت از سوی آنان برایش به وجود خواهد آمد. عبیدالله به او قول داد تا هانی را رها کند؛ اما چون حکومت خود را در موضع قدرت دید، در مقام قدرت نمایی و انتقام از هانی برآمد و بلافاصله نظرش تغییر کرد و فرمان داد تا او را به بازار برده و در ملأ عام گردن بزنند. (1) پس هانی را با سر برهنه (بدون عمامه (2)) و دست های بسته به سوی بازار

ص: 311

-
- 1- (1) قَامَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعثِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَكَلَّمَهُ فِي هَانِي بْنِ عُرْوَةَ فَقَالَ إِنَّكَ قَدْ عَرَفْتَ مَنْزِلَةَ هَانِي فِي الْمِصْرِ وَبَيْتَهُ فِي الْعَشِيرَةِ وَ قَدْ عَلِمَ قَوْمُهُ أَنِّي أَنَا وَصَاحِبِي سَدَقْنَاكَ إِلَيْكَ فَأَنْشُدَكَ اللَّهَ لَمَّا وَهَبْتَهُ لِي فَإِنِّي أَكْرَهُ عِدَاوَةَ الْمِصْرِ وَأَهْلِهِ فَوَعَدَهُ أَنْ يَفْعَلَ ثُمَّ بَدَأَ لَهُ فَأَمَرَ بِهَانِي فِي الْحَالِ فَقَالَ أَخْرِجُوهُ إِلَى السُّوقِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 378 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 51).
- 2- (2) فَأُخْرِجَ مِنْ مَحَبَسِهِ إِلَى السُّوقِ وَهُوَ مَكشُوفِ الرَّأْسِ. (أنساب الأشراف، ج 2، ص 83).

چهارپافروشان بردند. (1) هانی در حال عبور از کوچه ها با صدای بلند از قبیله خود و مردم کمک می خواست؛ اما هیچ کس جرأت یاری او را نداشت. هنگامی که دید کسی او را یاری نمی کند دست های خود را آزاد کرد و از رهگذران اسلحه خواست تا با آن از خود دفاع کند؛ اما مأموران بلافاصله او را محکم بستند. در وقت اعدام، از او خواستند که گردش را بلند کند تا به راحتی با ضربه ای گردن او قطع شود. او گفت: «من آنقدر سخاوت ندارم که شما را در کشتن خود کمک کنم». پس از ضربه رشید غلام عبیدالله، او نیمه جان شد و شروع به مناجات با خدا کرد و گفت: «خداوندا! به سوی تو و رحمت و رضوان تو برمی گردم. خداوندا! امروز را کفاره گناهانم قرار ده؛ زیرا من برای خدمت به فرزند دختر پیامبرت تلاش خود را کردم». سپس با ضربه ای دیگر به شهادت رسید. (2) او در وقت شهادت 91 سال داشت. (3)

ص: 312

1- (1) فَأَخْرَجَ هَانِيَّ حَتَّىٰ انْتَهَىٰ بِهِ إِلَىٰ مَكَانٍ مِّنَ السُّوقِ كَانَ يَبَاغُ فِيهِ الْغَنَمُ وَهُوَ مَكْتُوفٌ. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 379 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 63).

2- (2) فَأَخْرَجَ هَانِيَّ حَتَّىٰ انْتَهَىٰ بِهِ إِلَىٰ مَكَانٍ مِّنَ السُّوقِ كَانَ يَبَاغُ فِيهِ الْغَنَمُ وَهُوَ مَكْتُوفٌ فَجَعَلَ يَقُولُ وَآ مَذْحِجَاهُ وَلَا مَذْحِجَ لِي الْيَوْمَ يَا مَذْحِجَاهُ يَا مَذْحِجَاهُ وَآيْنَ مَذْحِجُ فَلَمَّا رَأَىٰ أَنَّ أَحَدًا لَا يَنْصُرُهُ جَذَبَ يَدَهُ فَتَزَعَّهَا مِنَ الْكِتَافِ ثُمَّ قَالَ أَمَا مِنْ عَصَا أَوْ سِدِّ كَيْنٍ أَوْ حَجَرٍ أَوْ عَظْمٍ يَحَاجِزُ بِهِ رَجُلٌ عَن نَفْسِهِ وَوَثَبُوا إِلَيْهِ فَشَدُّوهُ وَثَاقًا ثُمَّ قِيلَ لَهُ أَمُدُّ عُنُقَكَ فَقَالَ مَا أَنَا بِهَا سَخِيٌّ وَمَا أَنَا بِمُعِينِكُمْ عَلَىٰ نَفْسِي فَضَرَبَهُ مَوْلَىٰ لِعُبَيْدِ اللَّهِ تَرْكِي يَقَالُ لَهُ رُشْدٌ يَدُ السَّيْفِ فَلَمْ يَصْنَعْ شَيْئًا فَقَالَ هَانِيُّ إِلَى اللَّهِ الْمَعَادُ اللَّهُمَّ إِلَىٰ رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ (اللَّهُمَّ إِلَىٰ رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ هَذَا الْيَوْمَ كَفَارَةً لِّذُنُوبِي فَإِنِّي إِنَّمَا تَعَصَّيْتُ لِابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ). ثُمَّ ضَرَبَهُ أُخْرَىٰ فَقَتَلَهُ. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 379؛ المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 63 و ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 61).

3- (3) هو يومئذ ابن بضع و تسعين سنه. (ابن سعد؛ الطبقات الكبرى، ج 10، ص 460).

پس از شهادت هانی بن عروه، سر مطهر او همراه سر مسلم بن عقیل به شام نزد یزید فرستاده شد(1) و بدنش را پس از آن که کودکان با آن تفریح کردند(2)

و بر زمین کشیدند،(3) بر بلندی بازار قصاب ها آویزان کردند.(4)

وقتی خبر شهادت آن دو بزرگوار و جزئیات آن به امام علیه السلام رسید، بسیار متاثر گردید و چند مرتبه فرمود: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و بسیار برای آنان از خداوند طلب رحمت نمود.(5) امام علیه السلام خبر شهادت مسلم و هانی را خبر فظیخ نامید.(6)

شهادت هانی بن عروه، ناتوانی روابط متعصبانه و وحدت نمای قبیله گرایی را، برای رسیدن به تکامل اجتماعی اثبات کرد. اتحاد واقعی و مقاومت در برابر دشمن، مرهون بصیرت در فتنه است. هماهنگی و یک پارچگی در میان هر گروهی، نیاز به روشن گری واقعی نسبت به هدف و شیوه های مقاومت به

ص: 313

-
- 1- (1) لَمَّا قُتِلَ مُسْلِمٌ وَ هَانِيٌّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا بَعَثَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ بَرِئُوسَ هِمَا. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 65؛ سبط بن الجوزي؛ تذكرة الخواص، ص 221؛ ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 64 و الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 1، ص 309).
 - 2- (2) قتل مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و الصبیان یجرؤن بأرجلهم. (الأخبار الطوال، ص 247).
 - 3- (3) قُتِلَ مُسْلِمٌ وَ هَانِيٌّ وَ رَأَهُمَا يَجْرَانِ فِي السُّوقِ بِأَرْجُلِهِمَا. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 74).
 - 4- (4) مسلم بن عقیل، و هانی بن عروه المذحجی، قتلین جمیعا مصلوبین منکسین فی سوق القصابین. (ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 64 و الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 1، ص 309).
 - 5- (5) قُتِلَ مُسْلِمٌ وَ هَانِيٌّ وَ رَأَهُمَا يَجْرَانِ فِي السُّوقِ بِأَرْجُلِهِمَا فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا يَكْرُرُ ذَلِكَ مَرَارًا. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 74؛ ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 64 و الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 1، ص 309).
 - 6- (6) فَإِنَّهُ قَدْ أَتَانَا خَبْرٌ فَظِيخٌ قُتِلَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ وَ هَانِيٌّ بْنُ عُرْوَةَ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 75).

وسیله انسان های الهی و مصون از خطا دارد که قبیله مذحج که هانی بزرگ آن محسوب می شد از چنین امکانی برخوردار نبود. روابط و جایگاه ها در قبایل که براساس سطحی ترین نیاز و اقتضانات شرایط عادی و احساسات متواضعانه نسبت به فرد یا افرادی خاص تنظیم شده، توان واکنش سریع و مؤثر را در مقابل دشمن زیرک و باتدبیر ندارد. عامل مهم شکست نهضت امام حسین علیه السلام در کوفه، وجود قبایل حمایت کننده بود که به دلیل پایه های معرفتی ناکارآمد و عدم رشد متعالی، از بصیرت لازم در مواقع بحران برخوردار نبودند. مسعودی نقل کرده که با گرفتاری هانی بن عروه، زعیم مذحج، هرچه او درخواست کمک کرد، از یاری جمعیت دوازده هزار نفری قبیله مذحج خبری نبود. (1)

همان طور که قرآن می فرماید: (یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکرٍ و اُنثی و جعلناکم شُعوباً و قبائل لیتعارفوا ان اکرمکم عند اللّٰه اتقاکم) 2 قبیله عامل مهم الفت و استحکام بین انسان هاست؛ اما نه فقط براساس زمین، خون و زبان، بلکه این امور اشتراکی باید با عقلانیت تعمیق شود تا با ظرفیت کامل بتوانند در شرایط بحران عمل کنند. شاید به طور فصلی و جزئی و در شرایط عادی، برخی از خواسته های انسان با حفظ اشتراکات خونی و زبانی تدارک شود؛ ولی همه منافع مادی و معنوی در سطح گروهی و فردی و در همه شرایط اجتماعی توسط عوامل مشترک تأمین نمی شود، بلکه سیاست ها و شیوه های عقلانی که

ص: 314

1- (1) هُوَ یَصِیْحُ: «یا آل مُراد!» وَ هُوَ شَیْخُهَا وَ زَعِیْمُهَا، وَ هُوَ یَوْمِئِذٍ یُرَكَّبُ فِی اَرْبَعَةِ اَلْفِ دَارِعٍ وَ ثَمَانِیَةِ اَلْفِ رَاجِلٍ، وَ اِذَا اِجَابَتْهَا اِحْلَافُهَا مِنْ کُنْدِهِ وَ غَیْرِهَا کَانَ فِی ثَلَاثِیْنَ اَلْفٍ دَارِعٍ، فَلَمْ یَجِدْ زَعِیْمَهُمْ مِنْهُمْ اَحَدًا فَشَلَّ وَ خُدَلَانًا. (المسعودی؛ مروج الذهب، ج 3، ص 59).

با تحقق تقوای کامل با تدبیر شخصیت ماورایی و هدف های متعالی به دست می آید، منافع بشر تدارک می شود.

اگر اساس روابط قومی و قبیله ای براساس بصیرت دینی باشد و علقه های دینی در قبایل عمیق شود، توانا در اصلاح آسیب های درون گروهی بوده و دژ مستحکم در برابر متعرضان خواهد بود. فقدان علقه های دینی، عامل اصلی گسستگی در قبیله هانی بن عروه بود.

قیس بن مسهر صیداوی

اشاره

قیس بن مسهر صیداوی(1)

نام او در شمار اصحاب امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی علیه السلام آمده است.(2) او از شیفتگان راستین امام علی علیه السلام بود. او در حضور عبیدالله بن زیاد که از دشمنان مولا بود، با صراحت از ولایت حضرت دم زد و خود را از شیعیان او معرفی کرد.(3)

تلاش در احیای امر اهل بیت علیهم السلام

پس از مرگ معاویه، او با جمعی از شیعیان، در خانه سلیمان بن سرد اجتماع کردند تا از فرصت به دست آمده استفاده و در کوفه حکومت اهل بیت را مانند حکومت امام علی علیه السلام احیا کنند. سلیمان به آنان گفت: «حسین با یزید بیعت نکرده و از ظلم آل ابوسفیان به مکه رفته است و شما از شیعیان او و پدرش

ص: 315

1- (1) صیدا، طایفه ای از قبیله ی بزرگ بنی اسد در سرزمین عراق است.

2- (2) آل یاسین؛ صلح الحسن علیه السلام، ص 94.

3- (3) فَلَمَّا حَضَرَ بَيْنَ يَدَيْ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ: «مَنْ أَنْتَ؟» قَالَ: «رَجُلٌ مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام.» (ابن نما الحلبي؛ مشير الأحران، ص

هستید؛ اگر می دانید که او را یاری و با دشمنانش جهاد خواهید کرد، نامه بنویسید و او را حمایت کنید و اگر بیم آن را دارید که او را رها می کنید؛ پس فریبش ندهید». همگی گفتند: «با دشمنانش می جنگیم و جان مان را فدای او خواهیم کرد».(1)

براساس تصمیمی که در آن جلسه گرفته شد، نامه ای به امام حسین علیه السلام در مکه ارسال شد و او را برای امامت و رهبری شیعه به کوفه دعوت کردند. یکی از امضاکنندگان آن نامه، قیس بن مسهر صیداوی بود.(2)

آنان در نامه به امام علیه السلام ضمن آن که با او اعلام بیعت کردند، یزید را مخلوع خواندند و نوشتند: «ما بنی امیه را ترک کرده و خود را آماده فرمان تو کرده ایم. امید داریم که خداوند به وجود تو ما را هدایت کند، تو در هدایت مردم بر یزید بن معاویه که بیت المال را غصب کرده و خوبان مردم را می کشد و

ص: 316

1- (1) لَمَّا بَلَغَ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَوْتَ مُعَاوِيَةَ وَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ اجْتَمَعَتِ الشَّيْعَةُ فِي دَارِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدٍ الْخَزَاعِي فَقَالَ لَهُمْ: «إِنَّ مُعَاوِيَةَ هَلَكَ وَإِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ نَقَضَ عَلَى الْقَوْمِ بَيْعَتَهُ وَ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ هَارِباً مِنْ طَوَاغِيَةِ آلِ أَبِي سُفْيَانَ وَ أَنْتُمْ شَيْعَتُهُ وَ شَيْعَةُ أَبِيهِ فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ نَاصِرُوهُ وَ مُجَاهِدُو عَدُوِّهِ فَارْتَبُوا إِلَيْهِ وَ إِنْ خِفْتُمْ الْوَهْنَ وَ الْفَسَلَ فَلَا تَعْرُؤُوا الرَّجُلَ بِنَفْسِهِ.» قَالُوا: «بَلْ نَقَاتِلُ عَدُوَّهُ وَ نَقْتُلُ أَنْفُسَنَا دُونَهُ.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 352 و ابن نما الحلبي؛ مشير الأحرار، ص 25).

2- (2) خَرَجَ وَقَدْ إِلَيْهِ مِنَ الْكُوفَةِ وَ عَلَيْهِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيُّ وَ مَعَهُمْ كُتُبٌ مِنْ شَبَثِ بْنِ رَبِيعٍ وَ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدٍ وَ الْمُسَيْبِ بْنِ نَجْبَةَ وَ رِفَاعَةَ بْنَ شَدَّادٍ وَ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَاَلٍ وَ قَيْسِ بْنِ مُسَهْرٍ الْأَسَدِيِّ أَحَدِ بَنِي الصَّيْدَاءِ وَ عُمَارَةَ بْنِ عُنْبَةَ السَّلُولِيِّ وَ هَانِيَّ بْنَ هَانِيٍّ السَّبَّيْعِيِّ وَ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ وَ وُجُوهُ الْكُوفَةِ. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 352 و ابن نما الحلبي؛ مشير الأحرار، ص 25).

بیت المال را به اشرار می سپارد، مقدم هستی. این ها نامه های بزرگان کوفه، نمایندگان و اشراف آن منطقه است که خدمت شما ارسال شده است. پس از این، ما در نماز جمعه و جماعت و نماز عید نعمان بن بشیر(1) حاضر نمی شویم و اگر شما به سوی ما آید، او را هم از کوفه اخراج می کنیم تا به شام رود». (2)

این نامه، دهم رمضان سال 60 هجری قمری در مکه به دست امام حسین علیه السلام رسید. (3) دو روز بعد از نامه اول، اهل کوفه، صدوپنجاه نامه که هر یک از آن ها را یک تا چهار نفر امضا کرده بودند، توسط قیس بن مسهر صیداوی به سوی امام علیه السلام در مکه ارسال کردند(4) و این اولین سفر قیس به سوی امام حسین علیه السلام بود.

هنوز او و همراهانش در مکه بودند که آخرین نامه، توسط سعید بن عبدالله و هانی بن هانی به دست امام رسید و پس از آن، حضرت مسلم را پیش خود

ص: 317

1- (1) استاندار وقت یزید در کوفه.

2- (2) يَدْْعُوْنَهُ اِلَى بَيْعَتِهِ وَ خَلَعَ يَزِيْدَ وَقَالُوا اِنَّا تَرَكْنَا النَّاسَ قَبْلَنَا وَ اَنْفُسَهُمْ مُنْطَلِقَةً اِلَيْكَ وَ قَدْ رَجَوْنَا اَنْ يَجْمَعَنَا اللهُ بِكَ عَلَى الْهُدَى فَانْتَمَ اَوْلَى بِالْاَمْرِ مِنْ يَزِيْدَ الَّذِي غَضَبَ الْاُمَّةَ فِيْنَهَا وَقَتَلَ خِيَارَهَا وَ اتَّخَذَ مَالَ اللهِ دُوْلًا فِيْ شَرَارِهَا وَ هَذِهِ كُتُبُ اَمَائِلِهِمْ وَ اَشْدْرَافِهِمْ وَ التُّعْمَانُ بِنُ بَشِيْرٍ فِيْ قَصْرِ الْاِمَامَةِ اَرَاهُ وَ لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِيْ جُمُعَةٍ وَ لَا جَمَاعَةٍ وَ لَا عِيْدٍ وَ لَوْ بَلَّغْنَا اِقْبَالَكَ اَخْرَجْنَاكَ حَتَّى يَلْحَقَ بِالشَّامِ. (ابن نما الحلبي؛ مشيرالأحزان، ص 25).

3- (3) قَدْ وَاْفُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِمَكَّةَ لِعَشْرِ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ. (الأخبار الطوال، ص 229 و البدايه و النهايه، ج 8، ص 162).

4- (4) لَبِثَ اَهْلُ الْكُوفَةِ يَوْمِيْنَ بَعْدَ نَسْرِ رِيحِهِمْ بِالْكِتَابِ وَ اَنْفَذُوا قَيْسَ بْنَ مُسَهْرٍ الصَّيْدَاوِيَّ وَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ اللهِ الْاُرْحَبِيَّ وَ عُمَارَةَ بْنَ عَبْدِ السَّلُوْلِيِّ اِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ مَعَهُمْ نَحْوُ مِنْ مِائَةٍ وَ خَمْسِيْنَ صَحِيْفَةً مِنَ الرَّجُلِ وَ الْاِثْنِيْنَ وَ الْاَرْبَعَةَ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 37 و 38 و ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 29).

خواند و تکالیف مأموریت را برای او بیان کرد و به همراه قیس بن مسهر و عبدالرحمن بن عبدالله و عماره بن عبد السلولی به سوی شیعیان کوفه فرستاد. (1)

مسلم و همراهانش در مسیر کوفه با مشکلاتی روبه رو شدند که صلاح ندید راه را ادامه بدهد و نظر خود را با نامه ای توسط قیس بن مسهر به امام حسین علیه السلام ابلاغ کرد و امام طی نامه ای مسلم را به ادامه مأموریت امر کرد و آن را به قیس داد تا به مسلم برساند. (2)

مسلم طبق امر حضرت اباعبدالله علیه السلام به سوی کوفه حرکت کرد و قیس هم او را همراهی کرد تا به کوفه رسیدند (3) و به منزل هانی (یا مختار) وارد شدند. (4)

پس از بررسی های لازم، مسلم اوضاع استقبال مردم را برای آمدن امام حسین علیه السلام مناسب دید و در دوازدهم ذی قعدة (27 روز قبل از شهادت) (5) طی نامه ای، وضعیت کوفه را آماده ورود ایشان دانست. (6)

قیس بن مسهر، نامه مسلم را به امام حسین علیه السلام در مکه رساند و آن جا ماند تا همراه امام به سوی کوفه حرکت کرد.

ص: 318

-
- 1- (1) دَعَا الْحَسَّ بْنَ بَنِي عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَسَرَّحَهُ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسْهَرِ الصَّيْدَاوِيِّ وَعُمَارَةَ بْنِ عَبْدِ السَّلُولِيِّ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَرْحَبِيِّ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 39).
 - 2- (2) الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 354 والمفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 39 و 40.
 - 3- (3) الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 355 والمفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 40.
 - 4- (4) الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 347 والبدايه و النهايه، ج 8، ص 152.
 - 5- (5) كَانَ مُسْلِمٌ كَتَبَ إِلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ بِسَبْعِ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 71).
 - 6- (6) الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 347 والمفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 41.

از سوی دیگر، وقایع کوفه و شهادت مسلم، اقتدار عبیدالله در کوفه را افزون کرد. وقتی او خبر حرکت امام حسین علیه السلام به سوی کوفه را شنید، به حصین بن نمیر، رئیس انتظامات کوفه دستور داد تا سربازان خود را در جاده قادسیه آرایش دهد که دو شاه راه قادسیه تا خفان و قادسیه تا قَطَطَانِیه را مسدود کند. (1)

امام حسین علیه السلام به منزل «حاجر (یا حاجر)» از منطقه «بطن الرمه» که رسید، هنوز خبری از شهادت مسلم رحمه الله در کوفه به ایشان نرسیده بود. او برای انسجام هوادارانش در کوفه، نامه ای توسط قیس بن مسهر صیداوی برای مؤمنین و مسلمانان کوفه ارسال کرد. (2) و در آن چنین نوشت (3): «بِسْمِ اللَّهِ

ص: 319

1- (1) عبد الله وَ لَمَّا بَلَغَ عَبِيدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِقْبَالَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْكُوفَةِ بَعَثَ الْحُصَيْنَ بْنَ نُمَيْرٍ صَاحِبَ شُرْطِهِ حَتَّى نَزَلَ الْقَادِيسِيَةَ وَ نَظَّمَ الْخَيْلَ مَا بَيْنَ الْقَادِيسِيَةِ إِلَى خَفَّانَ وَ مَا بَيْنَ الْقَادِيسِيَةِ إِلَى الْقَطَطَانَةِ. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 395؛ المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 69 و 70؛ البلاذري؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 167 و ابن كثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 168).

2- (2) براساس مبانی قرآنی و عقلی در موضوع امامت که در محل خود مبرهن است، وقایع کوفه مانند سایر امور جاری بر امام حسین علیه السلام ناپیدا نبود؛ اما حضرت این نامه را برای اتمام حجت بر مردم کوفه ارسال کرد. همان طور که او از باب اتمام حجت در مکه پاسخ نامه های کوفیان را داد. اما به مقتضای مقام امامت از خیانت مردم کوفه آگاه بود. (برای اطلاع بیشتر درباره ی علم غیب امام معصوم، به کتب کلامی و تفسیری رجوع شود).

3- (3) لَمَّا بَلَغَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الْحَاجِرَ مِنْ بَطْنِ الرَّمَّةِ بَعَثَ قَيْسَ بْنَ مُسَهَّرِ الصَّيْدَاوِي إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ لَمْ يَكُنْ عَلِيمَ بِخَبَرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ كَتَبَ مَعَهُ إِلَيْهِمْ. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 395؛ المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 69 و 70؛ البلاذري؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 167 و ابن كثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 168).

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَا بَعْدُ: فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ جَاءَنِي يُخْبِرُ فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ وَاجْتِمَاعِ مَلَيْكَتِكُمْ عَلَيَّ نَصْرًا وَالطَّلَبِ بِحَقِّكَ فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنِيعَ وَأَنْ يُثَبِّتَكُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ أَعْظَمَ الْأَجْرِ وَقَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَمَانٍ مِائَةِ مِائَةٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَأَنْكَمِسُوا فِي أَمْرِكُمْ وَجِدُّوا فَإِنِّي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ.

بنام خداوند بخشنده مهربان؛ از حسین بن علی به برادران مؤمن و مسلمان خود، حمد خدایی را که جز او معبودی نیست. اما بعد، نامه مسلم بن عقیل به من رسید که از رأی نیک و اتفاق بزرگان شما بر یاری و گرفتن حق ما خبر داده بود. از خداوند می خواهم که برای ما خیر بخواهد و به شما، بزرگ ترین ثواب را بدهد، من سه شنبه روز ترویبه هشتم ذیحجه به سوی شما حرکت کردم. چون فرستاده من نزد شما آمد، خود را آماده کنید که من همین روزها نزد شما می آیم. والسلام عليكم ورحمة الله». (1)

امام حسین علیه السلام علاوه بر این نامه، در سخنان خود در ملاقات با طرماح بن عدی در «عذیب الهجانات» از قیس با کلمه «رسولی (فرستاده من)» یاد کردند و این تعبیر را برای کسی غیر از قیس به کار نبردند. (2) و این کلمه،

ص: 320

1- (1) الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 5، ص 395؛ المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 69 و 70؛ البلاذری؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 167 و ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 168.

2- (2) قال الحسین علیه السلام لهم: «فهل لكم برسولی علم؟» (الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 5، ص 405؛ ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 174 و ابن الأثیر؛ الكامل فی التاریخ، ج 4، ص 50).

اعتماد آن حضرت به قیس را بیان می‌کند. قیس به سوی کوفه در حرکت بود، در حالی که از تحولات آن جا خبری نداشت تا این که به قادسیه رسید و گرفتار حصین بن نمیر گردید و دستگیر شد. (1) او بلافاصله نامه امام حسین علیه السلام را بلعید تا به دست عبیدالله و مأموران او نرسد. قیس را نزد عبیدالله آوردند. عبیدالله پرسید: «تو کیستی؟» جواب داد: «من مردی از شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام هستم». ابن زیاد پرسید: «چرا نامه را بلعیدی؟» پاسخ داد: «تا به دست تو نرسد». پسر مرجانه پرسید: «نامه از جانب چه کسی و برای چه کسی بود؟» جواب داد: «از جانب حسین علیه السلام برای جمعی در کوفه که نام شان را نمی دانم». (2) آن بزرگوار، علاوه بر آن که اسرار امام را فاش نکرد، عبیدالله را بسیار غضبناک کرد. او به قیس گفت: «به خدا قسم! رهایت نمی کنم تا اسم های ذکر شده در نامه را به من بدهی یا بر فراز قصر (منبر) بروی و حسین و پدرش را لعن کنی تا از دستم نجات پیدا کنی؛ در غیر این صورت، تو را قطعه قطعه خواهم کرد». (3) پسر مرجانه در نظر داشت به بهانه خلاصی قیس،

ص: 321

-
- 1- (1) فَأَقْبَلَ قَيْسُ بْنُ مُسَدِّ بْنِ الصَّيْدَاوِي حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْقَادِسِيَّةِ فَأَخَذَهُ الْحَصَّيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ وَبَعَثَ بِهِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 395؛ البلاذري؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 167؛ ابن كثير؛ البداية والنهاية، ج 8، ص 168؛ ابن سعد؛ الطبقات الكبرى، ج 10، ص 463؛ ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 41 و ابن نما الحلبي؛ مشير الأحران، ص 43).
- 2- (2) فَأَخْرَجَ الْكِتَابَ وَ مَزَّقَهُ فَلَمَّا حَضَرَ بَيْنَ يَدَيِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «مَنْ أَنْتَ؟» قَالَ: «رَجُلٌ مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» قَالَ: «فَلِمَ إِذَا مَزَّقْتَ الْكِتَابَ.» قَالَ: «لِيَتَلَّمَ مَا فِيهِ.» قَالَ: «مِمَّنِ الْكِتَابُ وَ إِلَى مَنْ؟» قَالَ: «مِنَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَأَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ.» (مشير الأحران، ابن نما الحلبي؛ ص 43).
- 3- (3) فغضب ابن زياد وقال: «والله، لا تفارقني حتى تدلني على هؤلاء القوم المكتوب إليهم، أو تصعد

از او سوء استفاده کند و از شیفته ترین شیعه امام علی و اباعبدالله علیهما السلام بهره تبلیغی علیه صاحبان ولایت ببرد. فرزند مُسَهَّر با زیرکی پذیرفت. او به بالای قصر رفته و حمد و سپاس الهی را به جا آورد و چنین گفت: «ای مردم! حسین بن علی علیهما السلام بهترین خلق خداوند و پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در راه است، من فرستاده و حامل پیغام او برای شما هستم و در همین نزدیکی، در منطقه حاجز از او جدا شدم، پس او را اجابت کنید». سپس با شجاعت بی نظیر، عبدالله و پدرش زیاد بن ابیه را لعن کرد و علی بن ابی طالب علیه السلام را دعا کرد و به او درود فرستاد. (1)

مقتل قیس بن مسهر صیداوی

عبدالله برای این که قتل او نمایشی باشد تا دیگران عبرت بگیرند، دستور داد

ص: 322

1- (1) فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ قَالَ: «إِصْرًا عَدُوًّا فَسَبَّ الْكُذَّابَ ابْنَ الْكُذَّابِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.» فَصَدَّ عِدَّ قَيْسُ الْقَصَصِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَقَالَ: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ هَذَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ وَقَدْ فَارَقْتُهُ الْحَاجِزَ فَأَجِيبُوهُ ثُمَّ لَعَنَ عَبْدُ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَآبَاءَهُ وَاسْتَتَفَعَرَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَلَّى عَلَيْهِ. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 395؛ البلاذري؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 167؛ ابن كثير؛ البداية والنهاية، ج 8، ص 168؛ ابن سعد؛ الطبقات الكبرى، ج 10، ص 463؛ ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 41 و ابن نما الحلبي؛ مشير الأحرار، ص 43).

او را از بالای بام قصر به پایین پرتاب کنند؛ (1) بنابراین، او را به بالای قصر برده و با کتف های بسته به پایین انداختند. (2) استخوان های او شکسته شد و از درد به خود می پیچید. (3) شخصی به نام عبدالملک بن عمیر با خنجرش سر از بدن او جدا کرد. این عمل او مورد اعتراض تعدادی از ناظران قرار گرفت. ابن عمیر گفت: «دیدم او درد فراوان می کشد، خواستم او را راحت کنم». (4) قیس بن مسهر، پس از خدمت خالصانه به مولایش و چندین مرتبه رفت و برگشت از کوفه به مکه و مدینه و بالعکس به عنوان سفیر و نامه رسان نهضت خونین حسینی با قتل صبر به شهادت رسید. (5) شهادت او چند روز پس از شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه رخ داد. (6)

ص: 323

-
- 1- (1) پسرمرجانه، همچون پدرش نسبت به شیعیان بسیار تندخوی بود و قبل از قیس بن مسهر با مسلم بن عقیل هم چنین کرده بود. عبیدالله، هانی بن عروه را هم دستور داد که برای عبرت مردم و توهین به او در بازار چهارپافروشان گردن بزنند.
- 2- (2) وَقَعَ إِلَى الْأَرْضِ مَكْتُوفًا فَتَكَسَّرَتْ عِظَامُهُ. (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 71).
- 3- (3) فَأَمَرَ عَبِيدُ اللَّهِ أَنْ يَرْمِيَ بِهِ مِنْ فَوْقِ الْقَصْرِ فَرَمَوْا بِهِ فَتَقَطَّعَ. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 395؛ المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 71؛ البلاذری؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 167؛ ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 168؛ ابن سعد؛ الطبقات الکبری، ج 10، ص 463؛ ابن الأثیر؛ الكامل فی التاریخ، ج 4، ص 41 و ابن نما الحلی؛ مثیرالأحزان، ص 43).
- 4- (4) بَقِيَ بِهِ رَمَقٌ فَجَاءَ رَجُلٌ يَقَالُ لَهُ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ اللَّحْمِيُّ فَذَبَحَهُ فَعَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ وَعَيْبَ عَلَيْهِ فَقَالَ أَرَدْتُ أَنْ أُرِيحَهُ. (الإرشاد، المفید؛ ج 2، ص 71).
- 5- (5) فقتله صبرا. (لبيب بیضون؛ موسوعه کربلاء، ج 1، ص 574).
- 6- (6) زیرا آن دو بزرگوار در روز عرفه به شهادت رسیدند و قیس، یک روز قبل از آن (روز ترویه) با امام حسین علیه السلام از مکه خارج شد.

در منزل عذیب الهجانات، چهار نفر که راهنمای آنان طرمح بن عدی بود، به کاروان امام حسین علیه السلام وارد شدند. حضرت، حوادث کوفه را از آنان پرسید. مُجَمَّع بن عبدالله از تزلزل مردم گفت. امام فرمود: «خبری از فرستاده من (رسولی) دارید؟» آنان پرسیدند: «فرستاده شما کیست؟» امام فرمود: «قیس بن مسهر صیداوی». آن ها دستگیری او و بر فراز منبر رفتن، خبر از آمدن امام دادن، لعن بر یزید و پایین انداخته شدن از بالای قصر و شهادتش را برای امام علیه السلام گفتند. حضرت با شنیدن این قضایا، بی اختیار اشک ریخت و بسیار گریست و آیه (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ) را تلاوت فرمود.

سپس عرض کرد: «خداوندا! ما و آنان را در بهشت منزل ده و جایگاه ما و آن ها را در جوار رحمت خود قرار بده و از ثواب ذخیره خود و مورد رغبت اولیایت به ما و آنان مرحمت کن.» (1)

سپس امام برخاست و برای اصحاب خود خطبه ای خواند و ضمن آن فرمود: «شیعیان ما، ما را خوار و ذلیل کردند». سپس خبر شهادت قیس را به آنان

ص: 324

1- (1) فانتھوا إلى عذیب الهجانات و إذا سفر أربعه (أی أربعه نفر) قد أقبلوا من الكوفه، قال (الحسین علیه السلام): «أخبرونی، فهل لكم برسولی إلیکم؟» قالوا: «من هو؟» قال: «قیس بن مسهر الصیداوی.» فقالوا: «نعم، اخذه الحصین ابن تمیم فبعث به إلى ابن زیاد، فأمره ابن زیاد أن یلعنک و یلعن أباک، فصلى علیک و علی أویک، و لعن ابن زیاد و أباه، و دعا إلى نصرتك، و أخبرهم بقدمک، فأمر به ابن زیاد فألقى من طمار القصر.» فترقت عینا حسین علیه السلام و لم یملک دمه، ثم قال: (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) اللهم اجعل لنا و لهم الجنة نزلا، و إجمع بیننا و بینهم فی مستقر من رحمتک، و رغائب مذخور ثوابک. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 405؛ ابن الأثیر؛ الكامل فی التاریخ، ج 4، ص 50؛ ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 174 و ابن نما الحلّی؛ مشیرالأحزان، ص 44).

داد. (1) حضرت در طول سفر، برای اولین بار در آن مکان به همراهانش فرمود: «هر کس خواست برود، می تواند برگردد». (2)

غیر از اهل بیت امام حسین علیه السلام و چند نفر از کسانی که از مدینه و حجاز او را همراهی کرده بودند، همه آنان که گمان می کردند حضرت به هر شهری قدم بگذارد، دور او را خواهند گرفت و با شهادت آخرین فرستاده او خلاف آن ثابت شده بود، امام حسین علیه السلام را تنها گذاشتند و رفتند. (3)

ص: 325

-
- 1- (1) فلما بلغ الحسين عليه السلام قتل ابن يقطر خطب فقال: «أيها الناس قد خذلتنا شيعتنا وقتل مسلم و هاني و قيس بن مسهر.» (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 398 و البلاذري؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 169).
- 2- (2) فمن أراد منكم الإنصراف فلينصرف، ليس عليه منا ذمام. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 398 و البلاذري؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 169). طبری در جلد 5، صفحه 398 و بلاذری در جلد 3، صفحه 169 از فرستاده ی دیگر امام علیه السلام به نام عبدالله بن يقطر نقل کرده اند که شبیه این حوادث برای او هم رخ داده است.
- 3- (3) فَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ تَفَرُّقًا فَأَخَذُوا يَمِينًا وَ شِمَالًا حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاءُوا مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ، وَ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ ظَنَّ أَنَّ مَنَّا اتَّبَعَهُ الْأَعْرَابُ، لِأَنَّهُمْ ظَنُّوا أَنَّهُ يَأْتِي بَلَدًا قَدْ اسْتَقَامَتْ لَهُ طَاعَةٌ أَهْلِهِ، فَكَّرَ أَنْ يَسِيرُوا مَعَهُ إِلَّا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ عِلَامٌ يَقْدُمُونَ، وَ قَدْ عَلِمَ إِنَّهُمْ إِذَا بَيْنَ لَهُمْ لَمْ يَصْحَبَهُ إِلَّا مَنْ يَرِيدُ مَوَاسَاتِهِ وَ الْمَوْتَ مَعَهُ. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 399).

اورا از اصحاب خاص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برشمرده اند. (1) از سخنان او با هواداران عثمان در روز عاشورا معلوم می شود که در جمل حضور داشته و از شجاعان آن روز در کنار علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است. (2)

نافع نیز، مانند سایر اصحاب امام حسین علیه السلام پس از شکست نهضت در کوفه مخفی شد تا در فرصت مناسب خود را به حضرت برساند. (3) او با سختی زیاد خود را در مسیر کربلا به کاروان حسینی رساند و برای آن که کسی متوجه خروج او نشود، اسب شناخته شده ای به نام «کامل» داشت که همراه خود نیاورد و عمرو بن خالد، از دوستان نافع بن هلال آن را در «عذیب الهجانات» به او رساند. (4)

شب عاشورا وقتی که امام حسین علیه السلام بیعت را از اصحاب برداشت و از آنان خواست که بروند و آنان یک به یک برخاستند و با سخنان خود اعلام حمایت و وفاداری به او کردند، نافع بن هلال برخاست و به امام عرض کرد: «به خدا

ص: 326

1- (1) نافع بن هلال الجملی کان من أصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام. (الحدائق الوردیه فی مناقب الأئمه الزیدیه، ج 1، ص 211).

2- (2) تاریخ الأمم والملوک، الطبری؛ ج 5، ص 435 و الإرشاد، المفید؛ ج 2، ص 103.

3- (3) الإرشاد، المفید؛ ج 2، ص 55.

4- (4) . حَتَّىٰ إِنْتَهَوْا إِلَىٰ عَذِيبِ الْهَجَانَاتِ، فَإِذَا هُمْ بِأَرْبَعَةٍ نَفَرٍ قَدْ أَقْبَلُوا مِنَ الْكُوفَةِ عَلَىٰ رَوَاحِلِهِمْ، يَجْتَبُونَ فَرَسًا لِنَافِعِ بْنِ هَلَالٍ يُقَالُ لَهُ الْكَامِلُ. (الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 5، ص 404).

قسم! ما از کشته شدن و ملاقات با پروردگاران ترسی نداریم و با این بصیرت و نیتی که داریم، همواره دوستان تو را دوست داریم و با دشمنان تو هم دشمنی می‌کنیم و از نبرد باکی نداریم» (1). او با صراحت به امام علیه السلام عرض کرد که ما با شناخت کامل قدم در این راه گذاشته ایم و برای هوس و مادیات دنیا به یاری تو نیامده ایم، بلکه با مقاصد عالی و الهی این کار را انجام داده ایم.

او بعد از اسارت و قبل از شهادت به عمر سعد گفت: «قصدم از یاری حسین را خدا می‌داند» (2). و این گونه نشان داد که برای مادیات اقدام به این کار نکرده است.

در رجزهای نافع بن هلال، اعتقاد به مکتب علی بن ابی طالب علیه السلام و تبعیت از آن حضرت به طور واضح مشهود است. او در روز طف فریاد می‌زد که من بر دین علی هستم. شخصی به نام مزاحم بن حریث به او گفت: «اما من بر دین عثمان هستم». نافع به او خطاب کرد که تو بر دین شیطان هستی و سپس به ابن حُرَیث حمله کرد و او را از پای درآورد (3).

ص: 327

1- (1) قام هلال بن نافع البجلي فقال و الله ما كرهنا لقاء ربنا و انا على نياتنا و بصائرنا نوالى من والاك و نعدى من عاداك. اللهم، ابن طاوس، ص 80. ابن نما در مشيرالأحزان وسيد بن طاووس در لهوف نام او را هلال بن نافع خوانده اند اما صحيح آن طبق نقل طبرى، نافع بن هلال است.

2- (2) قال: «إن ربي يعلم ما أردت.» (الطبرى؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 441 و 442؛ ابن الأثير؛ الكامل فى التاريخ، ج 4، ص 71 و ابن كثير؛ البدايه والنهائيه، ج 8، ص 184).

3- (3) إن نافع بن هلال كان يقاتل يومئذ و هو يقول: «أنا الجملى، أنا على دين على.» فخرج إليه رجل يقال له مزاحم بن حرث، فقال: «أنا على دين عثمان.» فقال له نافع: «أنت على دين شيطان.» ثم حمل عليه فقتله. (الطبرى؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 435).

از روزی که کوفیان آب را بر امام حسین علیه السلام و یاران او تحریم کردند، آنان دچار عطش شدید شدند. شبی حضرت اباعبدالله علیه السلام، حضرت عباس علیه السلام را به همراه سی سواره و بیست پیاده از یاران خود که پرچمدار آنان نافع بن هلال بود، برای آوردن آب از شریعه، مأموریت داد. از سوی دیگر، چهارهزار نفر به فرماندهی عمرو بن حجاج زبیدی از طرف عمر بن سعد مأمور بودند تا از رسیدن آب به حرم حسینی جلوگیری کنند. وقتی عمرو بن حجاج، نافع بن هلال را دید، او را شناخت و پرسید: «چرا به این جا آمده ای؟» نافع گفت: «آمده ایم تا از این آبی که بر ما بسته اید بنوشیم». عمرو پذیرفت که او آب بنوشد. اما نافع گفت: «نه، به خدا قسم! قطره ای از این آب نمی نوشم تا حسین علیه السلام و یاران او که سخت تشنه هستند از این آب بنوشند». عمرو گفت: «ما را این جا گذاشته اند تا نگذاریم آب به آنان برسد». (1)

گفت وگویی آنان به درگیری شدید منجر شد. نافع که تشنگی امام حسین علیه السلام و خانواده او را دیده بود، به همراهانش گفت: «به گفته او اعتناء نکنید و مشک ها را پر کنید». سپس خود با کمک عباس بن علی علیه السلام جلوی عمرو و یارانش را گرفت و جنگید تا سایر اصحاب، آب را به حرم امام برسانند. (2)

ص: 328

1- (1) لما اشتد على الحسين واصحابه العطش دعا العباس بن علي بن ابي طالب أخاه، فبعثه في ثلاثين فارسا وعشرين رجلا، وبعث معهم بعشرين قربه، فجاءوا حتى دنوا من الماء ليلا واستقدم امامهم باللواء نافع بن هلال الجملي، فقال عمرو بن الحجاج الزبیدی: من الرجل؟ فجيء فقال: ما جاء بك؟ قال: جئنا نشرب من هذا الماء الذي حلاًتمونا عنه، قال: فاشرب هنيئاً، قال: لا والله، لا اشرب منه قطره و حسين عطشان و من ترى من اصحابه، فطلعوا عليه، فقال: لا سبيل الى سقى هؤلاء، انما وضعنا بهذا المكان لنمنعهم الماء. تاريخ الأمم و الملوك، الطبری ج 5 ص 412.

2- (2) فلما دنا منه أصحابه قال لرجاله: «إملئوا قربكم.» فشد الرجاله فملئوا قربهم، وثار إليهم عمرو

وقتی عمرو بن قرظۀ انصاری صحابهٔ امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، علی بن قرظہ (برادرش) که در لشکر عمر بن سعد بود با جسارت به امام گفت: «تو برادرم را گمراه کردی و فریب دادی تا کشته شد». حضرت فرمود: «خداوند برادرت را هدایت فرمود و تو را گمراه کرد». ابن قرظہ که از این پاسخ امام خشمگین شده بود، گفت: «خدا مرا بکشد، اگر تو را نکشم». پس به سوی امام علیه السلام حمله کرد. نافع بن هلال خود را در مقابل او قرار داد تا به حضرت نزدیک نشود و با ضربه ای او را از روی اسب به زمین انداخت و روی سینهٔ او نشست. ابن قرظہ فریاد زد و از مزدوران کوفی یاری خواست. عدۀ زیادی از کوفیان به نافع حمله کردند و او را نجات دادند. (1)

ص: 329

1- (1) فقتل عمرو بن قرظہ بن کعب، و کان مع الحسین علیه السلام، و کان علی اخوه مع عمر بن سعد، فنادی علی بن قریظہ: «یا حسین! یا کذاب ابن الکذاب! أضللت أخی و غررتہ حتی قتله.» قال (الحسین علیه السلام): «إن الله لم یضل أ خاک، ولکنه هدی أ خاک و أضلک.» قال: «قتلنی الله إن لم أقتلک او أموت دونک.» فحمل علیه، فاعترضه نافع بن هلال المرادی، فطعنه فصرعه، فحمله أصحابه فاستنقذوه، فدووی بعد فبراً. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 434 و ابن الأثیر؛ الكامل فی التاریخ، ج 4، ص 67).

شجاعت نافع در مقابله با افراد، موجب اعتراض عمرو بن حجاج به آنان شد و فریاد زد: «ای نابخردان! آیا می دانید با چه کسانی می جنگید؟ آنان بهترین سواران کوفه هستند، مردمی که از مرگ نمی هراسند، هیچ کس از شما نباید در مقابل آنان به تنهایی قرار گیرد. آن ها افراد کمی هستند و زیاد باقی نمی ماند؛ به خدا قسم! اگر آنان را سنگ باران کنید، می توانید به قتل برسانید».

عمر بن سعد سخن عمرو را شنید و پذیرفت و فرمان داد که هیچ کس حق ندارد با اصحاب حسین جنگ تن به تن کند. (1)

نافع، تیرانداز ماهری بود و نام خود را بر روی پیکان هایش می نوشت تا مقتولین قبل از مرگ و مجروحین بعد از جراحت بدانند چه کسی آنان را از پای درآورده است. (2) روز عاشورا با دستان خضاب شده تیر می انداخت. دستان خضاب شده او نشاط و آمادگی او را برای شهادت نشان می داد. (3) هرگز در مقابل

ص: 330

1- (1) فصاح عمرو ابن الحجاج بالناس: «یا حمقی! أتدرون من تقاتلون! فرسان المصر، قوما مستمیتین، لایبرزن لهم منکم أحد، فإنهم قلیل، وقلما یبقون، واللہ لو لم ترموهم إلا بالحجاره لقتلتموهم.» فقال عمر بن سعد: «صدقت، الرأی ما رأیت، وإرسل إلى الناس یعزم علیهم إلا یبارز رجل منکم رجلا منهم. (الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 5، ص 435 و المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 103).

2- (2) کان من أصحاب الحسین علیه السلام نافع بن هلال الجملی، وکان قد کتب علی فوق نبله فجعل یرمی بها مسمومه. (الطبری؛ تاریخ الأمم والملوک، ج 5، ص 441؛ ابن کثیر؛ البدایه و النهایه، ج 8، ص 184؛ ابن الأثیر؛ الکامل فی التاریخ، ج 4، ص 71 و البلاذری؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 197).

3- (3) جعل یرمیهم بالسهم فلا یخطئ وکان خاصبا یده. (الخوارزمی؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج 2، ص 24).

دشمن کوتاه نیامد. وقتی تیرهایش تمام شد، با شمشیر به دشمن حمله کرد.(1)

او با تیراندازی، دوازده نفر از کوفیان را کشت و عده ای را هم مجروح کرد. سپس دست به شمشیر برد و به دشمن حمله کرد. او در محاصره سربازان عمر بن سعد، هدف سنگ ها و شمشیرهای آنان قرار گرفت و بازوانش شکست. نفرات شمر بن ذی الجوشن او را اسیر کردند و به نزد عمر بن سعد آوردند. عمر به او گفت: «ای نافع! چه چیزی موجب شد که با خود این چنین کنی؟» نافع جواب داد: «خداوند از اراده من آگاه است». او در حالی که خون از سر و رویش سرازیر بود، گفت: «به خدا قسم! غیر از مجروحان، دوازده نفر از شما را کشتم و ناراحت نیستم و اگر دستانم سالم بود، نمی توانستید مرا اسیر کنید».

شمر به ابن سعد گفت: «او را بکش». عمر جواب داد: «تو او را آورده ای؛ پس هر تصمیمی داری نسبت به او انجام ده». شمر همان جا شمشیرش را کشید تا او را به شهادت برساند. نافع به او گفت: «اگر تو مسلمان باشی، می دانی در حالی که خون ما بر گردنت باشد، ملاقات با خداوند (مرگ) برای تو بسیار سخت خواهد بود. پس خدا را شکر می کنم که مرگ ما را به دست بدترین خلق خودش قرار داد».

سپس به دست شمر به شهادت رسید.(2)

ص: 331

1- (1) لم یزل یرمیهم حتی فنیت سهامه، ثم ضرب بیده إلی سیفه. (ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 110).
2- (2) فضرب حتی کسرت عضده و أخذ أسیرا. فأخذ شمر بن ذی الجوشن و معه أصحاب له یسوقون نافعا حتی أتى به عمر بن سعد، فقال له عمر بن سعد: «ویحک یا نافع! ما حملک علی ما صنعت بنفسک!» قال: «إن ربی یعلم ما أردت.» و الدماء تسیل علی لحيته و هو یقول: «والله لقد قتلت منکم إثنی عشر سوی من جرحت، و ما ألوم نفسی علی الجهد، و لو بقیت لی عضد و ساعد ما أسرت منی.» فقال له شمر: «أقتله أصلحک الله!» قال: «أنت جئت به، فإن شئت فاقتله.» فانتضى شمر سیفه، فقال له نافع: «أما والله إن لو كنت من المسلمین لعظم علیک أن

او از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود(2) و همراه پدرش برای یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه

آمدند(3) و در جمع اهل صُفّه قرار گرفتند(4) او و پدرش مرجع برخی از راویان احادیث معرفتی نبی مکرم بودند(5).

انس از پدرش حارث بن نبیه نقل کرده(6) که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که حسین علیه السلام را در آغوش گرفته بود، به اصحاب خود فرمود: «این پسر در

ص: 332

1- (1) آیه الله خویی رحمه الله در معجم رجال الحدیث، جلد 3، صفحه ی 238 رقم 1551 او را با نام انس بن الحارث ذکر کرده است و در معجم رجال الحدیث، جلد 14، ص 160 رقم 9794 با نام مالک بن انس کاهلی آورده است. در نظر ایشان دو نفر است؛ ولی براساس رجز مشترک که برخی مؤرخین مانند ابن اعثم در الفتوح، ج 5، ص 107؛ ابن شهر آشوب در المناقب، ج 4، ص 102 و ابن نما الحلّی در مثیر الاحزان، ص 63 از دو نام متفاوت نقل می کنند، شاید یک نفر باشد.

2- (2) رجال الطوسی، ص 21؛ رجال ابن داود، ص 61؛ الاستیعاب، ج 1، ص 112؛ أسد الغابه، ج 1، ص 146 و 417 و فضیل بن زبیر الرسان؛ تسمیه من قتل مع الحسین، ص 152.

3- (3) الحارث بن نبیه والد انس بن الحارث. له ولابنه صحبه. (الإصابة، ج 1، ص 693).

4- (4) أسد الغابه، ج 1، ص 417.

5- (5) همان.

6- (6) ابن نما الحلّی این روایت را در مثیر الاحزان، صفحه ی 17 از انس بن ابی سحیم نقل کرده که با توجه به این که سایر مدارک از انس بن حارث نقل کرده اند، به نظر می رسد که در نقل ابن نما سبق قلم و خطای نوشتاری شده است.

سرزمین عراق کشته می شود؛ هر کس از شما شاهد قتل او بود، پس باید او را یاری کند»⁽¹⁾.

او در سرزمین عراق، امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد و به او عرض کرد: «خداوند نصرت و یاری تو را در دلم برافروخته و پروردگار در مسیر قیام تو شجاع و استوارم کرده است». حضرت به او فرمود: «همراه ما باش که رشد یابی و در دین خداوند محفوظ باشی تا عاقبت تو نیکو باشد». او تا روز عاشورا در کنار امام علیه السلام ماند و در رکاب او به شهادت رسید⁽²⁾.

از عریان بن هیثم نخعی نقل شده است که پدر من بادیه نشین بود و خانه او در نزدیکی مکانی بود که مدت ها بعد از آن، امام حسین علیه السلام با بنی امیه در آن محل جدال کرد. هرگاه ما برای دیدن پدرم از شهر به بادیه می رفتیم،

ص: 333

1- (1) قال العسقلانی فی الاصابه حدثنی سعید بن عبدالملک الحرّانی عن عطاء بن مسلم عن أشعث بن سحیم عن أبيه عن أنس بن الحرّث الكاهلی قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «إنّ ابني هذا، یعنی الحسين عليه السلام يقتل بأرض يقال لها كربلاء فمن شهد ذلك منكم فلينصره.» قال فخرج أنس بن الحرّث إلى كربلاء فقتل بها مع الحسين بن علی علیهما السلام. (الاستيعاب، ج 1، ص 112؛ أسد الغابه، ج 1، ص 146 و 417؛ الاصابه، ج 1، ص 271؛ ابن نما الحلّی؛ مثیرالأحزان، ص 17؛ ابن أثير؛ البدايه و النهايه، ج 8، ص 199 و ابن عساکر؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 224).

2- (2) أنس بن الحرّث الكاهلی... سلم علی الحسين عليه السلام وقال: «... الله قد قذف فی قلبی نصرتک و شجعنی علی المسیر معک.» فقال له الحسين عليه السلام: «فاخرج معنا راشدا محفوظا.» (البلاذری؛ أنساب الأشراف، ج 3، ص 175). بلاذری این روایت را با همراهی عبیدالله بن حر جعفی نقل کرده که چون در مصادر مستند همراهی انس بن حارث را با عبیدالله ذکر نکرده اند و با مدارک مستند همخوان نیست، در این جا هم نقل نشده است؛ اما قسمت دیگر این روایت از بلاذری که در مصادر متقن شواهدی دارد را نقل کرده ایم.

مردی از قبیله بنی اسد(1) را می دیدیم که در آن موضع سکنی گزیده بود. روزی پدرم از او پرسید: «چرا من تو را همیشه این جا می بینم؟ در این بیابان بی آب و علف به چه منظور مانده ای؟» مرد اسدی جواب داد: «به من خبر رسیده است که حسین علیه السلام در این مکان به شهادت می رسد؛ من به این جا آمده ام تا او را ببینم و یاری اش کنم و با او کشته شوم». همان طور هم شد. او در وقت موعود، امام حسین علیه السلام را زیارت و او را همراهی کرد. سپس جان خود را فدای او نمود و به شهادت رسید.

بعد از واقعه عاشورا و شهادت امام علیه السلام و یارانش، پدرم گفت: «بروید، ببینید که مرد اسدی با حسین علیه السلام به شهادت رسیده است؟» وقتی به معرکه رسیدیم، به دنبال جسد او گشتیم تا این که او را غرق در خون و به آرزوی خود رسیده، یافتیم.(2) آری، انس بن حارث، مدّت ها قبل از عاشورا در سرزمین کربلا محل شهادت اولیا، به امید ملاقات با سیدالشهدا علیه السلام در انتظار کاروان امام حسین علیه السلام به سر برد تا به آرزوی خود رسید.(3)

ص: 334

1- (1) در این روایت نام او ذکر نشده است؛ اما سیاق داستان این روایت با انس بن حارث سازگار است و چون در میان شهدای عاشورا شهیدی بدون نام وجود ندارد، برخی از متأخرین، انس را مربوط به این داستان معرفی کرده اند.

2- (2) عن العریان بن هیثم بن الأسود النخعی الکوفی الأعور، قال: کان ابي یتبّدی فینزل قریبا من الموضع الذی کان فیه معرکه الحسین علیه السلام، فکنّا لانبذو إلا وجدنا رجلا من بنی أسد هناک، فقال له ابي: «اتی اراک ملازما هذا المكان؟» قال: «بلغنی انّ حسینا علیه السلام یقتل هاهنا، فأنا أخرج لعلی أصادفه، فاقتل معه.» فلما قتل الحسین علیه السلام، قال ابي: «إنطلقوا ننظر، هل الاسدی فی من قتل؟» و أتینا المعرکه فطوّفنا فإذا الاسدی مقتول. (ابن سعد؛ الطبقات الکبری، ج 10، ص 435 و ابن عساکر؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 14، ص 216).

3- (3) فخرج انس بن الحرث إلى کربلاء فقتل بها مع الحسین بن علی علیهما السلام.

اوروز عاشورا فریاد می زد و در رجز خود خاندان حضرت علی علیه السلام را پیروان خداوند خوانده و فرزندان حرب و ابوسفیان را پیروان شیطان معرفی می کرد. سپس به دشمن یورش برده و تعدادی از آنان را کشت تا به شهادت رسید. (1)

ص: 335

1- (1) ثُمَّ خَرَجَ أَنَسُ بْنُ الْحَارِثِ الْكَاهِلِيُّ وَهُوَ يَقُولُ: «أَلْ عَلَى شِيعَةِ الرَّحْمَنِ، وَ أَلْ حَرْبِ شِيعَةِ الشَّيْطَانِ.» (ابن نما الحلبي؛ مشير الأحران، ص 63؛ ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 107 و ابن شهر آشوب؛ المناقب، ج 4، ص 102.)

در میان شهیدان کربلا افرادی بودند که با عنایت و توجه خاص امام حسین علیه السلام در زمره یاران او قرار گرفتند اینان قبل از ملحق شدن به کاروان حسینی هیچ قصدی در نصرت حضرت اباعبدالله علیه السلام نداشتند؛ زیرا اعتقادی به امامت یا قیام او نداشتند.

اثر اولیه این تصرف، آن بود که با شنیدن کمترین استدلال از سوی امام، یک باره از اعتقاد و تفکر باطل خود دست برداشتند. مهم‌ترین و کامل‌ترین برهان، نوری بود که از امام معصوم در قلب خود دیدند. چنان مستبصر (بینا) شدند که گویا سال‌ها در محضر امام علی علیه السلام درس ولایت خوانده‌اند. بعضی از آنان نیز، با دیدن مظلومیت و غربت فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله منقلب شده و به سوی او جذب شدند.

عشق شدید به حضرت سیدالشهدا علیه السلام و بی‌تابی در همراهی امام از دیگر آثار این تصرف بود. حبّ شدید نسبت به سلطان زمین و آسمان حضرت اباعبدالله علیه السلام آنان را با کم‌ترین عمل صالح به عالی‌ترین مراتب شرح صدر رساند.

هرگونه تعلق و محبت به دنیا از دل آنان زایل شد و به شکل تعجب‌انگیزی از همسر و فرزند، اموال و ثروت و جان خویش دست کشیدند. (1) تفاخر و قبيله

ص: 339

1- (1) لَمَّا تَلَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْلَهُ تَعَالَى: (فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ) (الانعام، آیه

گرایی در آنان نابود شد. آنچه برای آنان مهم بود، فدا کردن جان خود در راه خدمت به امام علیه السلام بود.

قرآن کریم عنصر ولایت را، تنها شیوه در تربیت اولیای الهی دانسته و اثر این تربیت، وجود جهان بینی ناب در آن هاست که حیات مادی را حجاب می بینند؛ لذا، لقای الهی تنها خواسته و آرزوی آنان است. از این رو، به استقبال مرگ می روند و در رسیدن به آن لحظه شماری می کنند. (1)

زهیر بن قین

احترام به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و جذبه ولایت

در سال 61 زهیر در مراسم ملکوتی حج شرکت داشت و بعد از انجام مناسک، از مکه به کوفه در حرکت بود. بدترین اتفاق در نزد زهیر، روبه رو شدن با حضرت سیدالشهدا علیه السلام بود؛ زیرا علاقه و اعتقادی به خاندان نبوت نداشت و دلیلی نداشت که با همراهی آنان، خود و خانواده اش را به خطر بیندازد؛ لذا،

ص: 340

1- (1) (إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)؛ «اگر گمان می کنید که شما از میان مردم، ولی خدا هستید و راست می گوئید، آرزوی مرگ (ملاقات با خداوند) کنید». (الجمعه، آیه 6).

همواره از مواجهه با امام علیه السلام پرهیز کرد و در طول مسیر، او همیشه یک منزل عقب تر یا جلوتر از کاروان حسینی حرکت می کرد. (1) یک روز به ناچار با امام علیه السلام در یک منزل قرار گرفت به طوری که امام و خانواده اش در گوشه ای و زهیر و همراهانش هم در گوشه دیگری ساکن شدند. طولی نکشید که فرستاده امام علیه السلام رسید و پیغام امام را که از وی خواسته بود به ملاقات امام برود به وی تحویل داد. زهیر که مشغول صرف غذا بود، با شنیدن این خبر چنان مبهوت ماند که توان هیچ حرکتی را نداشت. (2) همسر او گفت: «آیا نمی خواهی به دیدار پسر پیامبر بروی، در حالی که تو را فراخوانده؟ ای کاش نزد او می رفتی و سخنش را می شنیدی و برمی گشتی». زهیر به ناچار برخاست و به ملاقات حضرت رفت و طولی نکشید که با نشاط فراوان از خیمه امام علیه السلام خارج شد و امر کرد تا بساط او را در کنار خیم امام علیه السلام قرار دهند. (3)

ص: 341

1- (1) كنا مع زهير بن القين البجلي حين أقبلنا من مكة نسائر الحسين عليه السلام، فلم يكن شيء أبغض إلينا من أن نسائره في منزل، فإذا سار الحسين عليه السلام تخلف زهير بن القين، وإذا نزل الحسين عليه السلام تقدم زهير. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 396).

2- (2) حتى نزلنا يومئذ في منزل لم نجد بدا من أن ننازله فيه، فنزل الحسين عليه السلام في جانب، ونزلنا في جانب، فبينما نحن جلوس نتغدى من طعام لنا، إذ أقبل رسول الحسين عليه السلام حتى سلم، ثم دخل فقال: «يا زهير بن القين! إن أباعبدالله الحسين بن علي عليه السلام بعثني إليك لتأتيه.» قال: «فطرح كل إنسان ما في يده حتى كأننا على رؤوسنا الطير.» (الطبري؛ تاريخ الامم والملوك، ج 5، ص 396).

3- (3) دلهم بنت عمرو وإمراه زهير بن القين، قالت، فقلت له: «أبيعت إليك ابن رسول الله صلى الله عليه وآله ثم لا تأتيه سبحانه الله لو أتيته فسمعت من كلامه ثم إنصرف.» قالت فأتاه زهير بن القين، فما لبث أن جاء مستبشرا قد أسفر وجهه، قالت فامر بفسطاطه و ثقله و متاعه فقدم، و حمل إلى الحسين عليه السلام. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 396).

آن گاه به همسرش گفت: «تو آزادی، نزد خانواده خود برگرد؛ زیرا نمی خواهم مشکلات من موجب آزار تو شود. من قصد دارم به یاران حسین علیه السلام ملحق شوم تا خود را فدای او و با جانم از او دفاع کنم».⁽¹⁾ همسر زهیر در تأیید و ترغیب او چنین گفت: «خداوند تو را یاری کند و برایت خیر بخواهد. از تو می خواهم در قیامت در حضور جدّ حسین علیه السلام مرا هم یاد کنی تا شفاعتم کند».⁽²⁾ سپس زهیر خطاب به یارانش گفت: «هر کس خواست می تواند همراهم باشد و اگر نخواست این آخرین دیدار شما با من است».⁽³⁾

سپس زهیر خاطره معرفتی را که از سلمان فارسی صحابه خاص رسول الله صلی الله علیه و آله در فتح «بَلَنْجَر» شنیده بود، به یاد آورد و به عنوان آخرین نکته گفتنی برای همراهانش بیان کرد: «خداوند ما را در جنگ بلنجر (قفقاز) بر دشمن پیروز کرد و غنایم فراوانی نصیب ما شد. سلمان فارسی به ما گفت: «آیا از این پیروزی که خداوند نصیب شما کرده و غنایمی که دست یافته اید، شاد هستید؟» گفتیم: «آری از پیروزی و غنایم شادیم». او گفت: «هرگاه جوانان آل محمد صلی الله علیه و آله را زیارت کردید، آن ها را یاری کنید و در کنارشان بجنگید تا شادی بیشتری نصیب تان شود».⁽⁴⁾ بدین ترتیب، یاد این حدیث بعد از دیدار با امام علیه السلام

ص: 342

1- (1) قال لإمرأته: «أنت طالق فإني لأحب أن يصيبك بسببي إلا خير وقد عزمت على صحبه الحسين عليه السلام لأفديه بنفسي وأقيه بروحی.» (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 72 و الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 396).

2- (2) قالت: «كان الله عوناً و معیناً خیر الله لك، أسألك أن تذكرنی فی القیامه عند جدّ الحسين عليه السلام.» (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 73).

3- (3) ثم قال لأصحابه: «من أحب منكم أن يتبعنی و إلا فإنه آخر العهد.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 396).

4- (4) إني سأحدثكم حديثاً إنا غزونا البحر ففتح الله علينا و أصبنا غنائم فقال لنا سلمان الفارسی رحمه الله:

چنان انقلابی در زهیر به وجود آورد که دست از دنیا شست و خطرهای التزام رکاب سیدالشهدا علیه السلام برای او شیرین شد.

بر کسی معلوم نیست که امام حسین علیه السلام به او چه فرمود؛ ولی با آن ملاقات، مسیر زمین تا آسمان و فاصله جهنم تا بهشت را در کوتاه ترین زمان ممکن پیمود. به همین دلیل، به او صحابه تصرفی می گوئیم؛ زیرا چنین تحولی را فقط در تصرف معصوم می توان دید.

آغاز فداکاری

در منزل «ذی حسم» با نامه ای از کوفه به حرّ، اولین مرحله محاصره مزدوران عبیدالله نسبت به کاروان امام علیه السلام شروع شد. او در نامه خود به حرّ نوشت: «چرا با حسین به ملایمت رفتار می کنی. از این پس بر او سخت گیری کن».⁽¹⁾ پس از شنیدن خبر نامه، امام علیه السلام سخنانی بیان فرمود و اولین سخنرانی زهیر در حمایت از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله هم در همان روز انجام شد. زهیر، پس از سخنان امام علیه السلام برخاست و خطاب به اصحاب او گفت: «شما صحبت می کنید یا من سخن بگویم؟» آنان که از حضور او به عنوان نیروی مخلص و تازه وارد امام علیه السلام بسیار شادمان بودند، از او خواستند که صحبت کند.⁽²⁾ او پس از حمد و

ص: 343

1- (1) فتیاسر (الحر) الحسین علیه السلام حتی وصل إلى عذیب الهجانات. فورد کتاب عبیدالله بن زیاد - لعنه الله - إلى الحر یلومه فی أمر الحسین علیه السلام و یأمره بالتضییق علیه. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 403 و ابن طاوس؛ اللهوف، ص 78 و 79).

2- (2) قام حسین علیه السلام بذی حسم، فحمد الله و أثنی علیه ثم قال: فقام زهیر بن القین البجلی فقال

ثناى الهى به حضرت عرض كرد: «اى فرزند رسول خدا! سخنان تو را شنيديم. اگر دنيا براى ابديت هم باقى بود و ما بدون مرگ در آن جاويد مى شديم، همچنان يارى تو و جان دادن در راه تو را بر ماندن در اين دنيا ترجيح مى داديم». پس از اين گفتار پرشور و عاشقانه، امام عليه السلام نيز او را دعا فرمودند. (1)

عصر تاسوعا و شب عاشورا

امام عليه السلام عنايت خاصى به زهير داشت و غالباً مسئوليت هاى مهمى كه بر عهده بزرگان اصحاب، مانند عباس بن على عليهما السلام و حبيب بن مظاهر بود، به زهير هم واگذار مى كرد.

با ارسال پيام هاى پى در پى و اصرار بر بيعت امام حسين عليه السلام يا فرستادن سر مبارك او به كوفه از جانب عبيدالله، عمر بن سعد را بر آن داشت تا عصر تاسوعا لشكر را آماده نبرد با آن حضرت كند. سر و صدائى در اردوگاه كوفيان برپا شد.

امام حسين عليه السلام بيست نفر را كه در ميان آنان زهير و حبيب بن مظاهر هم بودند، به فرماندهى عباس عليه السلام نزد كوفيان فرستاد تا علت جنب و جوش آنان را

ص: 344

1- (1) فحمد الله فأننى عليه ثم قال: «قد سمعنا. هداك الله يا بن رسول الله! مقاتلك، والله لو كانت الدنيا لنا باقيه، و كنا فيها مخلصين، إلا أن فراقها فى نصرک و مواساتک، لآثرنا الخروج معک على الإقامة فيها.» فدعا له الحسين عليه السلام ثم قال له خيرا. (الطبرى؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 403 و ابن طاوس؛ اللهوف، ص 78 و 79).

جويا شود. (1) وقتی عباس عليه السلام پيغام جديد عبيدالله را شنيد، (2) خدمت مولايش ابا عبدالله عليه السلام رسيد تا كسب تكليف كند. (3) در اين فاصله، حبيب و زهير به صحبت با كوفيان پرداختند و آنان را نصيحت كردند تا دست از جنگ با امام حسين عليه السلام بردارند. (4)

فردی به نام عزره بن قیس که در سپاه کوفیان بود و سابقه اعتقادی زهیر را می دانست، با دیدن او متعجب شد و خطاب به او گفت: «تواز شیعیان اهل بیت علیهم السلام نبودی، آنقدر که ما می دانیم در گذشته معتقد به مظلومیت عثمان بودی و علی را در مظلومیت او مقصر می دانستی، پس چگونه به یاری فرزندش آمدی؟» زهیر گفت: «جایگاه فعلی من که در کنار فرزند علی عليه السلام هستم، کافی نیست در اثبات اعتقاد من به امامت اهل بیت علیهم السلام. به خدا قسم! من هرگز به حسین عليه السلام نامه نوشتم و کسی را از جانب خود نفرستادم و هرگز یاری خویش را به او وعده ندادم؛ تقدیر چنین بود که در مسیر برگشت از مکه با او برخورد کنم، با دیدن او نسبتش را با نبی مکرم و سفارشات رسول الله صلی الله علیه و آله درباره او را به یاد آوردم. از سوی دیگر، حمله ناجوانمردانه دشمنان و گروه شما

ص: 345

1- (1) فأتاهم العباس عليه السلام، فاستقبلهم في نحو من عشرين فارسا فيهم زهير بن القين و حبيب ابن مظاهر، فقال لهم العباس عليه السلام: «ما بدأ لكم و ما تريدون؟» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 416 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 90).

2- (2) قَالُوا: «جَاءَ أَمْرُ الْأَمِيرِ أَنْ نَعْرِضَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْزِلُوا عَلَي حُكْمِهِ أَوْ نُنَاجِرَكُمْ (ننازلکم).» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 416 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 90).

3- (3) فانصرف العباس عليه السلام راجعا يركض إلى الحسين عليه السلام يخبره بالخبر. (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 416).

4- (4) الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 416.

را دیدم و تصمیم گرفتم که یاری اش کنم تا به خاطر حقی که از خداوند و پیامبر او، با آسیب زدن به حسین علیه السلام از بین بردید، جانم را فدایش کنم». (1)

زهیر شب عاشورا با جدی شدن خطرها، هیچ تغییر موضعی نداد و در جمع یاران به امام علیه السلام عرض کرد: «ای پسر رسول خدا! دوست دارم هزاران مرتبه کشته شوم و زنده شوم تا با آن، مرگ را از تو و خانواده ات دور کنم». (2)

زهیر در روز عاشورا

صبح آن روز، امام حسین علیه السلام فرماندهی جناح راست یاران اندک خود را به زهیر سپرد و او این مسئولیت را به خوبی انجام داد؛ زیرا توانست با جمعیت بسیار کم و به کمک سایر اصحاب تا عصر آن روز، از فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کند. (3)

ص: 346

1- (1) قال: «یا زهیر! ما كنت عندنا من شيعه أهل هذا البيت، إنما كنت عثمانيا.» قال: «أفلس تبتدل بموقفي هذا إني منهم، أما والله ما كتبت إليه كتابا قط، ولا أرسلت إليه رسولا قط، ولا وعدته نصرتي قط، ولكن الطريق جمع بيني وبينه، فلما رأيتك ذكرت به رسول الله صلى الله عليه وآله ومكانه منه، وعرفت ما يقدم عليه من عدوه وحزبكم، فرأيت أن أنصره، وأن أكون في حزبه، وأن أجعل نفسي دون نفسه، حفظا لما ضيعتم من حق الله وحق رسوله صلى الله عليه وآله.» (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 417).

2- (2) قام زهیر بن القین و قال: «والله یابن رسول الله! لوددت أني قتلت ثم نشرت ألف مره و أن الله تعالی قد دفع القتل عنک و عن هؤلاء الفتيه من إخوانک و ولدک و أهل بیتک.» (ابن طاوس؛ اللهوف، ص 93).

3- (3) فَجَعَلَ زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ فِي مَيْمَنِهِ أَصْحَابِهِ وَ حَبِيبَ بْنَ مُظَاهِرٍ فِي مَيْسَرِهِ أَصْحَابِهِ وَ أَعْطَى زَايْتَهُ الْعَبَّاسَ أَخَاهُ. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 422 و المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 95).

قبل از شروع کارزار، امام علیه السلام سخنانی ایراد فرمود. شمر برای جلوگیری از نفوذ کلام حضرت، هرزه گویی نمود. زهیر در پاسخ او برآمد. شمر گفت: «تو و مولایت تا ساعاتی دیگر کشته می شوید». زهیر جواب تهدید او را چنین داد: «آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ به خدا قسم! مرگ همراه او را بیشتر دوست دارم تا ماندن ابدی در کنار شما».(1)

زهیر پس از گفت و گوی کوتاه بین یکی از سربازان عمر بن سعد به نام عزره بن قیس و حبیب بن مظاهر، گفت: «ای عزره! چرا به نصیحت خیر خواهان گوش فرا نمی دهی. به کسانی که قصد ریختن خون پاکان را دارند، کمک نکن».(2)

از آن جا که زهیر فردی سرشناس بود، دشمنان کوفی تشنه خونش بودند تا با قتل او به خاطر عظمت شخصیت و شهرتش، به جوایز بیشتر امیر کوفه دست یابند.(3) زهیر روز عاشورا، تلاش زیادی کرد تا از برافروخته شدن آتش جنگ جلوگیری کند. هدف او در نصیحت مزدوران عبیدالله، حفظ خون مطهر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و مرسوم نشدن کشتن فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله توسط امت و

ص: 347

1- (1) فقال له (زهیر) شمر: «إن الله قاتلك و صاحبك عن ساعه.» قال: «أبالموت تخوفني، فوالله للموت معه أحب إلي من الخلد معكم.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 426).

2- (2) فقال له (حبیب) عزره بن قیس: «إنك لتزكي نفسك ما استطعت.» فقال له زهیر: «يا عزره! إن الله قد زكاه و هداها، فاتق الله يا عزره! فإني لك من الناصحين، أنشدك الله يا عزره! أن تكون ممن يعين الضلال على قتل النفوس الزكية.» (تاريخ الأمم و الملوك، الطبري؛ ج 5، ص 417).

3- (3) فَبَرَزَ يَسَارٌ مَوْلَى زِيَادِ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ وَ بَرَزَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرٍ فَقَالَ لَهُ يَسَارٌ مَنْ أَنْتَ فَانْتَسَبَ لَهُ فَقَالَ لَسْتُ أَعْرِفُكَ لِيُخْرِجَ إِلَيَّ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ أَوْ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 101 و الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 429).

نجات دادن قاتلان امام حسین علیه السلام از شقاوت همیشگی بود. او با مهربانی و دلسوزی شروع به نصیحت فریب خوردگان کوفه کرد و شنیدن نصیحت را حق آنان دانست. (1) سپس گفت: «خداوند ما و شما را به ذریه پیامبر آزمایش فرمود تا معلوم شود چگونه عمل می کنیم. ما شما را به یاری فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و شورش علیه عبیدالله دعوت می کنیم». (2) او با آن که سابقه طولانی در تشیع نداشت؛ اما دشمنان شیعه را خوب می شناخت. در ادامه به معرفی آنان پرداخت و گفت: «شما مردم در طول مدت حکومت او و پدرش زیاد بن ابیه، غیر از نابینا شدن چشم ها و قطع گردیدن دست و پاها و مثله شدن و آویزان شدن بر درختان توسط آن دو چیزی ندیدید». (3) کوفیان تا مذمت ابن زیاد را از او شنیدند، شروع به فحاشی به زهیر و تملق عبیدالله کردند و گفتند: «به خدا قسم! دست بر نمی داریم تا این که حسین و یارانش را بکشیم یا او و اصحابش را دستگیر کرده نزد عبیدالله ببریم». (4) زهیر گفت: «پسر فاطمه علیها السلام سزاوار یاری

ص: 348

-
- 1- (1) إن حقا علی المسلم نصیحه أخیه المسلم، و نحن حتی الان إخوه، و علی دین واحد و مله واحده، ما لم یقع بیننا و بینکم السیف، و أنتم للنصیحه منا أهل، فإذا وقع السیف إنقطع العصمه، و کنا أمه و أنتم أمه. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 427).
 - 2- (2) إن الله قد ابتلانا و إیاکم بذریه نبیه محمد صلی الله علیه و آله لینظر ما نحن و أنتم عاملون، إنا ندعوکم إلی نصرهم و خذلان الطاغیه عبیدالله بن زیاد. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 427).
 - 3- (3) فإنکم لاتدرکون منهما إلا بسوء عمر سلطانهما کله، لیسملان أعینکم، و یقطعان أیدیکم و أرجلکم، و یمثلان بکم، و یرفعانکم علی جذوع النخل، و یقتلان أمثالکم و قراءکم. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 427).
 - 4- (4) فسبوه، و إثنوا علی عبیدالله بن زیاد، و دعوا له، و قالوا: «والله لانبرح حتی نقتل صاحبک و من معه، او نبعث به و باصحابه إلی الأمير عبیدالله سلما». (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 427).

شماست تا پسر سمیه» (1) او وقتی از به خود آمدن کوفیان مأیوس شد، از آن ها خواست تا از ریختن خون امام علیه السلام دست بردارند. (2) سخن که به این جا رسید، شمر تیری به سویش پرتاب کرده و فریاد زد: «ساکت باش که از سخنان خسته شدیم». زهیر به معرفی شخصیت واقعی دشمن ادامه داد و گفت: «با تو سخن نمی گویم؛ چون تو حیوانی بیش نیستی؛ به خدا قسم که از کتاب خدا حتی دو آیه را نمی فهمی». (3) سپس دوباره به کوفیان رو کرد و با صدای بلند گفت: «مراقب باشید که این مرد تو خالی و افرادی چون او، شما را در دین تان فریب ندهند. به خدا سوگند! شفاعت محمد صلی الله علیه و آله شامل قومی که خون فرزندان و خانواده او را بریزد و یاران فرزندش را از دم تیغ بگذرانند، نمی شود». (4) ناگاه صدای مردی از اصحاب امام حسین علیه السلام بلند شد و خطاب به زهیر گفت: «حضرت اباعبدالله علیه السلام فرمود که برگرد، به جان خودم سوگند! اگر نصیحت مؤمن آل فرعون بر قومش تأثیر داشت نصیحت تو هم در آنان اثر می کرد». (5)

ص: 349

-
- 1- (1) فقال لهم: «عباد الله! إن ولد فاطمه رضوان الله عليها أحق بالود والنصر من ابن سمیه.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 427).
- 2- (2) فان لم تتصروهم فاعيدكم بالله أن تقتلوهم، فخلوا بين الرجل وبين ابن عمه يزيد بن معاوية. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 427).
- 3- (3) فرماه شمر بن ذی الجوشن بسهم و قال: «اسكت أسكت الله نامتك، أبرمتنا بكثرة كلامك!» فقال له زهیر: «يا ابن البوال على عقبيه! ما إياك اخاطب، إنما أنت بهيمه، والله ما أظنك تحکم من كتاب الله آيتين، فابشر بالخزي يوم القيامة و العذاب الأليم.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 427).
- 4- (4) ثم أقبل على الناس رافعا صوته، فقال: «عباد الله! لا يغرنكم من دينكم هذا الجلف الجافي و أشباهه، فوالله لا تنال شفاعه محمد صلی الله علیه و آله قوما هراقوا دماء ذريته و اهل بيته و قتلوا من نصرهم و ذبّ عن حريمهم.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 427).
- 5- (5) فناده رجل فقال له: «إن أباعبدالله يقول لك: أقبل، فلعمري لئن كان مؤمن آل فرعون نصح

زهیر سابقه مروده با اهل بیت علیهم السلام را نداشت و تنها کمتر از چهل روز آخر عمرش را در کنار و سایه به سایه امام حسین علیه السلام بود؛ اما در همین مدت کوتاه، تعالی معرفتی و رشد معنوی او، اعتماد حضرت سیدالشهدا علیه السلام را جلب کرد. طوری که حضرت او را از اسرار نهضت مطلع کرد. وقتی کاروان حسینی به سرزمین کربلا رسید، امام حسین علیه السلام به او فرمود: «ای زهیر! این مکان محل شهادت من است و سر مرا شخصی به نام زحر بن قیس به امید گرفتن هدایا نزد یزید خواهد برد؛ اما یزید چیزی به او نخواهد داد» (1).

زهیر تا بعد از نماز ظهر زنده بود (2) هنگامی که امام حسین علیه السلام در حال نماز بود، دشمن، خود را به او نزدیک کرد. سعید بن عبدالله حنفی از امام علیه السلام دفاع کرد تا او نماز را اقامه کند. در آن هنگام با فشار حملات، زهیر دشمنان را از حضرت دور می کرد و فریاد می زد: «من زهیر بن قین هستم و با شمشیرم از حسین علیه السلام دفاع می کنم». با اتمام نماز به طرف امام آمد و او را در آغوش گرفت و با یقین وافر به او گفت: «امروز جد و پدر و برادرت را دیدار خواهی کرد». پس به سوی میدان برگشت و مبارزه شجاعانه ای نمود. کسی از کوفیان

ص: 350

-
- 1- (1) قال الحسين عليه السلام له: «يا زهير! إعلم أن هاهنا مشهدي و يحمل هذا.» و أشار إلى رأسه «من جسدی زحر بن قیس؛ فیدخل به علی یزید یرجو نواله فلا یعطیه شیئا.» (دلایل الإمامه، ص 74).
- 2- (2) صَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ فُرَادَى بِالْإِيمَاءِ وَقَاتَلَ زُهَيْرٌ قِتَالًا شَدِيدًا. (ابن نما الحلّی؛ مشیرالأحزان، ص 65).

به تنهایی حریف او نبودند تا این که دو نفر به نام کثیر بن عبدالله و مهاجر بن اوس با کمک یکدیگر او را به شهادت رساندند. (1)

فردای عاشورا، همسرش غلام او را فرستاد تا جسد زهیر را یافته و کفن کند. غلام وقتی به کربلا آمد، چشمش به بدن امام حسین علیه السلام افتاد که به طرز اسفناکی روی زمین افتاده است. پیش خود گفت چگونه صاحب خود را کفن کنم و حسین علیه السلام را رها نمایم. پس امام حسین علیه السلام را کفن کرد و چون دیگر کفنی به همراه نداشت، اربابش را بدون کفن رها کرد و برگشت. همسر زهیر، غلام را به خاطر احترام به جسد حضرت سیدالشهدا علیه السلام تحسین کرد و کفن دیگری برای تجهیز اربابش به او داد. او برگشت و زهیر را کفن کرد. (2) پس از سه روز، بنی اسد او و سایر اصحاب را در مکانی که الآن قبورشان است، دفن کردند. (3)

ص: 351

1- (1) صلی بهم الحسین علیه السلام صلاه الخوف، ثم اقتتلوا بعد الظهر فإشتد قتالهم، ووصل إلى الحسين عليه السلام، فاستقدم الحنفی أمامه، فاستهدف لهم یرمونه بالنبل یمینا و شمالا قائما بین یدیه، فما زال یرمی حتی سقط و قاتل زهیر بن القین قتالا شديدا، و أخذ یقول: «أنا زهیر و أنا ابن القین أذودهم بالسيف عن حسین علیه السلام.» و أخذ یضرب علی منكب حسین علیه السلام (هو یودعه) و یقول: «أقدم هدیت هادیا مهدیا فالیوم تلقی جدک النبیا و حسنا و المرتضی علیا و ذا الجناحین الفتی الکیما و اسد الله الشهید الحیا.» فشد علیه کثیر بن عبدالله الشعی و مهاجر بن اوس فقتلاه. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 441).

2- (2) کان زهیر بن القین قد قتل مع الحسین علیه السلام فقالت إمرأته لغلام له یقال له شجره: «إنطلق فکفن مولاک.» قال فجئت فرأیت حسینا علیه السلام ملقی فقلت: «أکفن مولاى و أدع حسینا علیه السلام.» فکفنت حسینا علیه السلام. ثم رجعت. فقلت ذلک لها. فقالت: «أحسنت» و أعطتني کفنا آخر. و قالت: «إنطلق فکفن مولاک.» ففعلت. (الطبقات الکبری، خامسه 1، ص 485).

3- (3) الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 5، ص 455 و المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 114.

روزی که با حکم عبیدالله از کوفه برای مقابله با امام حسین علیه السلام از دارالاماره خارج شد، سه مرتبه از پشت سر صدایی شنید: «ای حرّ! بهشت گوارایت باد». برگشت و پشت سرش را نگاه کرد؛ اما کسی را ندید. چون در اعتقاد، نبرد با امام را شایسته نمی دید، تعجب کرده و با خود گفت: «چگونه جنگ با فرزند پیامبر و بشارت بهشت قابل جمع است؟». (1)

وقتی با لشکرش در ذی حسم به کاروان حسینی رسید با پذیرایی از سوی امام حسین علیه السلام مواجه شد. او به عنوان دشمن در تعقیب امام بود؛ ولی با اکرام امام علیه السلام کرامت که شأن اهل بیت است با او برخورد شد. حرّ و یارانش در مکانی که آبی وجود نداشت و در حالی که خود و اسبان شان تشنه بودند به امام رسیدند. به دستور حضرت، اصحاب مشک های آب را به سربازان حرّ دادند. (2) علی بن طعان، عقب مانده افراد حرّ بود که امام علیه السلام به او هم توجه داشت و با دست مبارک خود به او آب داد. (3)

ص: 352

1- (1) قال الحرّ: «فلما خرجت من منزلی متوجها نحو الحسين عليه السلام نوديت ثلاثا يا حرّ! أبشر بالجنة فالتفت فلم أر أحدا فقلت ثكلت الحرّ أمه يخرج إلى قتال ابن رسول الله صلى الله عليه وآله و يبشر بالجنة.» (الأمالی للصدوق، ص 154).

2- (2) المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 78.

3- (3) فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الطَّعَّانِ الْمُحَارِبِيُّ: «كُنْتُ مَعَ الْحَرِّ يَوْمَئِذٍ فَجِئْتُ فِي آخِرِ مَنْ جَاءَ مِنْ أَصْحَابِهِ فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بِي وَ بَفَرَسِي مِنَ الْعَطَشِ قَالَ أَنْخِ الرَّأْوِيَةَ.» (المفید؛ الإرشاد، ج 2، ص 78).

او تا قبل از فرمان عبیدالله مبنی بر سخت گیری بر امام علیه السلام حرمت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت(1) و گاهی هم رعایت حال خانواده او را کرده و از کاروان حسینی فاصله می گرفت.(2) این روند ادامه داشت تا از طرف عبیدالله در سخت گیری او بر سیدالشهدا علیه السلام جاسوس قرار دادند.(3) آن گاه حرّ، فرزند رسول

خدا صلی الله علیه و آله را به دستور امیر کوفه در بیابان کربلا متوقف کرد.(4)

صبح روز عاشورا، فریاد امام حسین علیه السلام به استغاثه بلند شد و انقلاب درون جناب حرّ رحمه الله را شعله ورتر کرد.(5) از جدی شدن قصد عمر بن سعد در جنگ با آن حضرت پرسید. وقتی یقین کرد که جنگ سختی در پیش است. خود را بین بهشت و جهنم دید و گفت: «هیچ چیز را بر بهشت ترجیح نمی دهم، اگرچه قطعه قطعه شوم و آشم بزنند».(6) او به قصد پیوستن به یاران امام حسین علیه السلام

ص: 353

1- (1) فَلَمْ يَزَلِ الْحُرُّ مُوَافِقًا لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام. (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 78).

2- (2) كان يسير بأصحابه في ناحية و حسين عليه السلام في ناحية اخرى. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 404).

3- (3) أَخَذَهُمُ الْحُرُّ بِالنُّزُولِ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ وَلَا قَرْيَةٍ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: «دَعْنَا وَيْحَكَ! نُنزِلُ فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ أَوْ هَذِهِ يَعْنِي نَيْنَوَى وَالْغَاضِرِيَةَ أَوْ هَذِهِ يَعْنِي شِفْنَةَ.» قَالَ: «لَا وَاللَّهِ مَا أَسْتَطِيعُ ذَلِكَ هَذَا رَجُلٌ قَدْ بُعِثَ إِلَيَّ عَيْنًا عَلَى.» (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 84).

4- (4) فججع بالحسين عليه السلام حين يبلغك كتابي، و يقدم عليك رسولي، فلا تنزله إلا بالعراء في غير حصن و على غير ماء. (الطبري؛ تاريخ الأمم والملوك، ج 5، ص 408).

5- (5) صاحب (الحسين عليه السلام) أما من مغيث يغيثنا لوجه الله أما من ذاب يذب عن حرم رسول الله قال فإذا الحر بن يزيد قد أقبل إلى عمر بن سعد فقال: «أ مقاتل أنت هذا الرجل؟» قال: «إي والله.» (ابن طائوس؛ اللهوف، ص 102).

6- (6) فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ: «إِنِّي وَاللَّهِ أَحْيَرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ فَوَاللَّهِ لَأَخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَ لَوْ قُطِّعَتْ وَ حُرِّقَتْ.» (الإرشاد، المفيد؛ ج 2، ص 99).

سوار بر اسب شد و در حالی که دست خود را بر سر گذاشته بود، نزد امام آمد و زیر لب زمزمه می کرد: «خداوندا! به تو پناه می آورم؛ پس توبه ام را بپذیر. من دل اولیای تو و فرزندان پیامبر تو را لرزاندم». (1) سپس با شرمندگی فراوان عرض کرد: «فدایت شوم! من کسی هستم که از برگشتن شما به حرم جدّت جلوگیری کردم و سبب شدم تا این مردم، شما را هتک کنند و به قتل برسانند. گمان نمی کردم که اینان با شما چنین کنند. آیا راه توبه برای من باز است؟» امام فرمودند: «آری، نه تنها راه توبه باز است، بلکه خداوند توبه تو را پذیرفت. از اسب فرود آی تا لحظاتی با هم باشیم». عرض کرد: «برای آمادگی در دفاع از شما، سواره بمانم بهتر است تا پیاده باشم. چون اول کسی بودم که بر شما خروج کردم، اجاز دهید اولین کشته راه شما باشم تا بتوانم در قیامت با جدّت محمد صلی الله علیه و آله روبه رو شوم». (2)

حرّ بعد از توبه به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «ما أحدث نفسی باتباعک؛ هرگز با خود نیندیشیده بودم که پیرو تو شوم». و امام فرمود: «لقد أصبت أجراً و خيراً؛ به راه خیر و نیکی هستی». (3)

ص: 354

1- (1) ثم ضرب فرسه قاصدا إلى الحسين عليه السلام و يده على رأسه و هو يقول: «اللهم إليك أنبت فتب علي فقد أربعت قلوب أوليائك و أولاد بنت نبيك صلي الله عليه و آله». (اللّهوف، ص 103).

2- (2) قال للحسين عليه السلام: «جعلت فداك! أنا صاحبك الذي حبسك عن الرجوع و جعجع بك و ما ظننت أن القوم يبلغون منك ما أرى و أنا تائب إلى الله تعالى فهل ترى لي من توبه؟» فقال الحسين عليه السلام: «نعم، يتوب الله عليك فأنزل». فقال: «أنا لك فارسا خيرا مني لك راجلا و إلى النزول يصير آخر أمرى». ثم قال: «فإذا كنت أول من خرج عليك فأذن لي أن أكون أول قتيل بين يديك لعلي أكون ممن يصفح جدك محمدا صلي الله عليه و آله غدا في القيامة». (اللّهوف، ابن طاوس؛ ص 103 و 104).

3- (3) لقد أصبت أجراً و خيراً. (الشيخ ابن نما؛ مشيرالأحزان، ص 59).

وقتی یاران امام حسین علیه السلام توبهٔ حرّ بن یزید را دیدند، مانند امام شان گذشتهٔ او را فراموش کردند و او را در حلقهٔ محبت خود جای دادند. هنگامی که حرّ عازم نبرد شد، زهیر بن قین دیگر صحابهٔ تصرفی، او را همراهی کرد و در مبارزه با دشمن حمایتش نمود و او را تنها نگذاشت. کوفیان چون توان مقابله با حرّ را نداشتند، دست و پای اسب او را قطع کردند تا کشتن او آسان شود. او پیاده با سواران کوفی در حالی که رجز می خواند، مبارزه کرد. (1) زهیر در کنار حرّ ماند و در سختی های نبرد، او را کمک کرد تا این که پیاده نظام های کوفه حرّ را به شهادت رساندند. (2) یاران امام حسین علیه السلام بدن بی رمق او را که هنوز زنده بود، بر دوش گرفته و به حضور حضرت آوردند. امام علیه السلام با دست خود خون را از صورت او پاک کرد (3) و فرمود: «آفرین بر تو ای حرّ! تو واقعاً آزاده ای؛ آن گونه که در دنیا چنین نامی بر تو هست، در آخرت هم خواهد بود». (4)

ص: 355

-
- 1- (1) لم یزل یقاتل حتی عقر فرسه بقی راجلا، فجعل یقاتل و هو یقول: «إن تنکرونی فأنا ابن الحر، أشجع من ذی لبد هزبر، ولست بالجیاد عند الکر، لکنی الوقاف عند الفر». ثم لم یزل یقاتل حتی قتل. (ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 102).
- 2- (2) فاخذ الحر یرتجز... فقاتل هو وزهیر بن القین قتالا شدیداً، فکان إذا شد أحدهما، فان إستلحم شد الآخر حتی یخلصه، ففعلاً ذلک ساعه ثم إن رجاله شدت علی الحر بن یزید فقتل. (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 440 و 439 و البدایه و النهایه، ابن کثیر؛ ج 8، ص 183).
- 3- (3) ثم لم یزل یقاتل حتی قتل، فاحتمله أصحاب الحسین علیه السلام حتی وضعوه بین یدیه و فیه رمق فجعل یمسح وجهه الحسین علیه السلام. (الفتوح، ابن أعمش؛ ج 5، ص 102).
- 4- (4) فقال: «بخ بخ یا حرّ! أنت حر کما سمیت فی الدنیا و الآخره. أنت الحر کما سمتک أمک حرّاً و أنت الحر فی الدنیا و الآخره. (الفتوح، ابن أعمش؛ ج 5، ص 102؛ تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 441 و 440 و الأمالی للصدوق، ص 160).

او اول شهید نبرد تن به تن بود. عده ای از پیرمردان از ایوب بن مشرح که اسب حرّ را پی کرده بود، پرسیدند: «آیا تو حرّ را کشتی؟» او گفت: «به خدا قسم! من او را نکشتم؛ بلکه دیگران او را کشتند. چون او از صالحان و شایستگان بارگاه الهی بود، من هرگز دوست نداشتم قاتل او باشم؛ زیرا گناه زخم زدن به پاکان کمتر از گناه قتل آنان است» (1). یکی از یاران امام علیه السلام در تجلیل از آزادگی حرّ و حمایت او از حضرت سیدالشهدا علیه السلام و مقاومتش در برابر نیزه ها و تیرهای دشمن، اشعاری سرود (2).

ابوالشعنا، یزید بن زیاد بن مهاصر کندی

از جمله اصحاب تصرفی، یزید بن زیاد است. از روز چهارم محرم، امام حسین علیه السلام ملاقات های متعددی با عمر بن سعد انجام داد و پیشنهادهای مختلفی ارائه کرد تا رویارویی به جنگ منجر نشود. عمر بن سعد با نامه نظرات امام علیه السلام را به اطلاع عیدالله می رساند؛ اما او نمی پذیرفت. وقتی یزید بن مهاصر دید که شروط حضرت علیه السلام از طرف امیر و فرمانده کوفه رد می شود و در مقابل، خواسته های ظالمانه خود را مطرح می کنند، به مظلومیت او و خباثت عیدالله و فرماندهانش پی برد، از آنان جدا شد و به اردوی امام حسین علیه السلام

ص: 356

1- (1) إن ایوب بن مشرح الخیوانی کان یقول: «أنا والله عقرت بالحر بن یزید فرسه، حشاته سهما...» فقال له اشیخ من الحی: «أنت قتلتة؟» قال: «لا- والله ما أنا قتلتة، ولكن قتله غیری و ما أحب أنى قتلتة.» فقال له ابوالوداک: «و لم؟» قال: «إنه کان زعموه من الصالحین، فوالله لئن کان ذلك إثما لاین ألقى الله بإثم الجراحه و الموقوف أحب الی من أن ألقاه بإثم قتل أحد منهم.» (تاریخ الأمم و الملوک، الطبری؛ ج 5، ص 437).

2- (2) ثم جعل رجل من أصحاب الحسین یقول: «لنعم الحر حر بنی ریاح، و نعم عند مختلف الرماح، و نعم الحر إذ نادى حسین، فجاد بنفسه عند الصباح.» (ابن أعثم؛ الفتوح، ج 5، ص 102).

پیوست(1) و در چند روز باقی مانده عمر خود در کنار آن حضرت، با تربیت و معارف الهی آشنا شد.

او در رجزهای خود با خداوند مناجات کرده و عرض می نمود: «پروردگارا! من به یاری حسین علیه السلام برخاستم و از گروه عمر بن سعد جدا شدم. معتقدم عیب‌الله بن زیاد فریب کار است و همه آنان به جهنم خواهند رفت». (2) ابوشعثا روز عاشورا، به عنوان تیراندازی ماهر، شهادتی از خود نشان داد که حضرت سیدالشهدا علیه السلام در طول تیراندازی، همواره او را دعا کرد. می گویند از صد عدد پیکان او فقط پنج عدد آن به خطا رفت. او پنج نفر از کوفیان را کشت. (3) ابوشعثا در اولین حملات دشمن به شهادت رسید. (4)

حتوف بن حرث و سعد بن حرث

از شمار یاران تصرفی، حتوف بن حرث و برادرش سعد بن حرث هستند که سال ها در میان خوارج، بغض علی علیه السلام و اهل بیتش را در قلب خود تمرین

ص: 357

1- (1) کان یزید بن زیاد بن المهاصر ممّن خرج مع عمر بن سعد إلى الحسين عليه السلام، فلما ردّوا الشروط على الحسين عليه السلام مال إليه فقاتل معه حتّى قتل. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 445).

2- (2) یا رب انی للحسین ناصر، و لابن سعد تارك و هاجر، و ابن زیاد خاذل و غادر، و للأعدای مبغض و نافر، و کلهم إلى الجحیم صائر. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 445 و ابن أعمش؛ الفتوح، ج 5، ص 108).

3- (3) جثا علی ركبته بین یدی الحسین علیه السلام فرمی بمائه سهم ما سقط منها خمسه اسهم، و کان رامیا، فکان کلما رمی قال: «أنا ابن بهدّله، فرسان العرجله.» و یقول الحسین علیه السلام: «اللهم سدّد رميته و اجعل ثوابه الجنة.» (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 445).

4- (4) کان فی أول من قتل. (الطبری؛ تاریخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 445).

کرده بودند. آنان همراه عمر بن سعد برای مقابله با امام به کربلا آمدند. هر دو برادر روز عاشورا در لشکر کوفه بودند و نبرد کوفیان را با یاران حضرت اباعبدالله علیه السلام می دیدند. مدتی از ظهر عاشورا و نماز امام حسین علیه السلام گذشته بود. از یاران امام فقط دو نفر به نام های سوید بن عمرو و خثعمی و بشیر بن عمرو بن حضر می باقی مانده بودند. فریاد غربت امام حسین علیه السلام بلند شد: «آیا کسی هست که مرا یاری کند؟ آیا کسی هست که از حرم رسول الله صلی الله علیه و آله دفاع کند؟» زنان و کودکان با شنیدن فریاد استغاثه امام شروع به گریه و شیون کردند. در این اثنا آن دو برادر که ضجّه حرم نبوی را شنیدند، به یکدیگر گفتند: «ما برای خداوند هستیم و باید حکم او جاری شود؛ این حسین فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که یاری می طلبد. روز قیامت امید به شفاعت جدّش داریم، پس چگونه سزاوار است که در برابر چشمان دختران و خواهرانش که بر او زار می زنند به قصد کشتن با او بجنگیم؟ پس کسی (عبیدالله و عمر بن سعد) که معصیت خداوند را می کند، نباید اطاعت شود».

بدین ترتیب، از لشکر کوفه جدا شدند و به یاری امام حسین علیه السلام شتافتند و در حضور او شروع به مبارزه با دشمنانش کردند. جمعی را مجروح و یا به قتل رساندند و به شهادت رسیدند. (1)

ص: 358

1- (1) سعد بن الحارث، و أخوه الحتوف بن الحارث، و كانا من المحکمّه، فلما سَعَمَا أصوات النساء و الصبیان من آل رسول الله صلی الله علیه و آله حکما، ثم حملا- بأسیافهما، فقاتلا مع الحسین علیه السلام حتی قتلا، و قد أصابا فی أصحاب عمر بن سعد ثلاثه نفر. (الحدائق الوردیه فی مناقب الأئمه الزیدیه، ج 1، ص 211).

امام باقر علیه السلام فرمودند که وقتی حضرت علی علیه السلام در مسیر صفین، به کربلا وارد شدند، خطاب به اصحاب خود فرمودند: «این مکان محل کارزار و کشته شدن عاشقان و شهیدانی است که شهیدان گذشته و آینده به مقام آنان نمی رسند» (1).

شیبان بن مخرم هم که از مخالفین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و معتقد به مظلومیت عثمان بود، گفت که علی مرتضی علیه السلام در مسیر صفین در کربلا توقف داشت، من آن جا حضور داشتم و شنیدم که فرمود: «کسانی در این مکان

ص: 361

1- (1) عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ مَرَّ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ فَقَالَ: «لَمَّا مَرَّ بِهِ أَصْحَابُهُ وَقَدْ إِغْرُورَقَتْ عَيْنَاهُ يَبْكِي وَيُقُولُ: «هَذَا مَنَاحُ رِكَابِهِمْ وَهَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ هَاهُنَا مُرَاقٌ دِمَائِهِمْ طُوبَى لَكَ مِنْ تُرْبَةٍ عَلَيْهَا تُرَاقُ دِمَاءُ الْأَجْبَةِ» وَقَالَ الْبَائِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ عَلِيٌّ يَسِيرٌ بِالنَّاسِ حَتَّى إِذَا كَانَ بِكَرْبَلَاءَ عَلِيٌّ مِيلِينَ أَوْ مِيلًا تَقَدَّمَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى طَافَ بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهَا الْمُقَدَّفَانُ فَقَالَ: «قُتِلَ فِيهَا مَائَتَا نَبِيٍّ وَ مَائَتَا سِبْطٍ كُلُّهُمْ شَهِدَاءٌ وَ مَنَاحٌ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ عُشَاقٍ شَهِدَاءٌ لَا يَسْتَبْقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ.» (القطب الراوندي؛ الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 183 و بحار الانوار، ج 41، ص 295).

به شهادت می رسند که برترین شهدای تاریخ اسلام هستند؛ ولی در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله نیستند» (1).

رسول الله صلی الله علیه و آله شهدای کربلا را سید و آقای شهیدان امت در روز قیامت نامید. (2) مرگ آنان فقط با شهادت در رکاب امام حسین علیه السلام مقدر شده بود. (3)

امام صادق علیه السلام فرمودند: «شهیدی نیست مگر آن که آرزو می کند با امام حسین علیه السلام به شهادت می رسد تا با او به بهشت وارد شود». (4)

ربعی بن عبدالله (5) برای زیارت شهدای اسلام از امام صادق علیه السلام درباره قبور آنان در مدینه پرسید. امام صادق علیه السلام فرمود: «بزرگ ترین شهدا در نزدیکی شما هستند». (6)

ص: 362

1- (1) عن شیبان بن مخرم - و كان عثمانيا يبغض عليا عليه السلام - قال رجعنا مع علي عليه السلام إلى صفيين فانتبهنا إلى موضع، فقال: «ما سمى هذا الموضع؟» قلنا: «كربلاء». قال: «كرب و بلاء». ثم قعد على دابته وقال: «يقتل هاهنا قوم أفضل شهداء على ظهر الأرض لا يكون شهداء رسول الله صلى الله عليه وآله...» (الطبقات الكبرى، ابن سعد؛ ج 10، ص 430؛ ابن عساکر؛ تاریخ دمشق، ج 14، ص 221 و الخوارزمي؛ مقتل الحسين عليه السلام، ج 1، ص 161).

2- (2) عن ابن عباس قال: «كنت عند رسول الله صلى الله عليه وآله جالسا... إذ أقبل الحسين فلما رآه بك... تنصره عصابه من المسلمين أولئك ساده شهداء أمتي يوم القيامة. (مشير الأحرار، ص 22).

3- (3) عن أبي عبدالله جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال: «... قاتل و اقتل و تقتل و أخرج بقوم للشهادة لا شهادة لهم إلا معك.» (الكليني؛ الكافي، ج 1، ص 279 و الغيبة للنعماني، ص 52).

4- (4) عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «ما من شهيد إلا [إلا و هو يحب لو أن الحسين بن علي حى] و يحب أن يكون مع الحسين عليه السلام حتى يدخلون الجنة معه.» (كامل الزيارات، ص 111).

5- (5) او مقيم كوفه بود.

6- (6) عن رباعي بن عبدالله بن الجارود، عن رباعي قال: «قلت لأبي عبدالله عليه السلام بالمدينة أين قبور الشهداء؟» فقال: «أليس أفضل الشهداء عندكم.» (كامل الزيارات، ص 85).

وقتی که اسرای اهل بیت در مجلس ابن زیاد بودند، عبیدالله - لعنه الله برای طعنه زدن به بازماندگان، گفت که خداوند، حضرت علی اکبر علیه السلام را کشت؛ اما امام سجاد علیه السلام قاطعانه فرمود که مردم او را کشتند؛ ولی آن کس که جان او را گرفت، خداوند بود. (1)

دیدار با رسول الله صلی الله علیه و آله

امام صادق علیه السلام فرمود: «روزی ام سلمه را دیدند که گریه می کرد. علتش را پرسیدند، جواب داد: «دیروز پسر حسین علیه السلام کشته شد؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله را از هنگام رحلت تا شب گذشته در خواب ندیده بودم. دیشب او را با رنگ پریده و غمگین در خواب دیدم. علت را از ایشان پرسیدم، جواب دادند که دیشب برای حسین علیه السلام و اصحابش قبوری را حفر کردم». (2)

روزی کعب الاحبار در میان جمعی بود که علی علیه السلام را دید و گفت: «مردی از فرزندان این مرد همراه اصحابش کشته می شود و عرق اسبان یارانش خشک نشده، پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات خواهند کرد». وقتی امام حسن علیه السلام را به او نشان

ص: 363

1- (1) فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ ع: «قَدْ كَانَ لِي أَخٌ يَسَمِّي عَلِيًّا قَتَلَهُ النَّاسُ». فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: «بَلِ اللَّهُ قَتَلَهُ». فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا.» (المفيد؛ الإرشاد، ج 2، ص 116).

2- (2) عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام قال: «أصبحت يوما أم سلمة - رحمها الله - تبكي فقلت لها: «مم بكاؤك؟» فقالت: «لقد قتل ابني الحسين عليه السلام الليلة و ذلك إنني ما رأيت رسول الله صلى الله عليه و آله منذ قبض إلا الليلة فرأيت شاحبا كئيبا.» فقلت: «ما لي أراك يا رسول الله! شاحبا كئيبا؟» قال: «ما زلت الليلة أحفر قبور الحسين و أصحابه عليهم السلام.» (أمالی المفید، ص 319، م 38، ح 6 و الأمالی للطوسی، ص 90).

دادند و گفتند که اوست، جواب داد نه؛ اما هنگامی که حسین را به او نشان دادند، گفت آری اوست. (1)

ابن عساکر نقل می کند که روزی ابن عباس از خواب بیدار شد، در حالی که کلمه استرجاع (إنا لله و إنا اليه راجعون) را بر زبان جاری کرد. اطرافیانش تصور کردند که او خبر مرگ خود را می دهد. به او گفتند که دور باد، دور باد. ابن عباس گفت: «رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که چراغی آغشته به خون به دست دارد و می فرماید: «آیا نمی دانی که امتم بعد از من چه کرد؟ فرزندانم حسین علیه السلام را کشتند و این خون او و یارانش است که برای شکایت به سوی خداوند می برم». (2)

ورود بدون حساب به بهشت

هرثمه بن ابی مسلم می گوید که همراه علی علیه السلام از صفین برمی گشتیم. او نماز صبح را در کربلا به جا آورد. سپس با دست خود مقداری از خاک آن جا را برداشته و بویدند؛ آن گاه فرمودند: «ای خاک! تو چقدر خوش بویی. روی تو جمعی محشور می شوند که در قیامت بدون حساب وارد بهشت می شوند». (3)

ص: 364

1- (1) عن عمار الدهني، قال مر علي علي عليه السلام كعبُ فقال: «إن من ولد هذا الرجل يقتل في عصابة لايحجف عرق خيولهم حتى يردوا علي محمد صلي الله عليه وآله». فمر حسن عليه السلام، فقالوا: «هو هذا يا أبا إسحاق؟» قال: «لا». فمرّ حسين عليه السلام، فقالوا: «هذا هو؟» فقال: «نعم». (ابن سعد؛ الطبقات الكبرى، ج 10، ص 433 و الأُمالي للصدوق، ص 140.)

2- (2) إستيقظ ابن عباس من نومه فاسترجع و قال: «قتل الحسين عليه السلام والله.» فقال له أصحابه: «كلا يابن عباس! كلا.» قال: «رأيت رسول الله صلي الله عليه وآله و معه زجاجة من دم؛ فقال: «ألا تعلم ما صنعت أمتي من بعدى؟ قتلوا إبنی الحسين عليه السلام و هذا دمه و دم أصحابه أرفعها إلى الله عز و جل.»» (ابن عساکر؛ تاريخ دمشق، ج 14، ص 237.)

3- (3) عن جرداء بنت سمين عن زوجها هرثمه بن أبي مسلم قال، غزونا مع علي بن أبي طالب عليه السلام

امام حسین علیه السلام قلب عالم امکان است و حیات سایر موجودات به حیات این عضو اساسی نظام خلقت بستگی دارد. کمترین تغییر در حالات مرتبه عالی این نظام (امام حسین علیه السلام)، با ابتلا به مصیبت و حزن یا فرح و شادی مراتب پایین، همچون ملائکه، (1) زمین و آسمان، (2) اشیا و اجسام و حیوانات مرتبط است. خدمت اصحاب به امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، آنان را در شمار مراتب بالای وجود و تأثیرگذار در مراتب پایین قرار داد؛ از این رو است که با ریختن خون آنان به همراه خون امام مظلوم کربلا، آسمان و زمین بر مصیبت شان گریست.

ص: 365

1- (1) قال الصادق علیه السلام: «والذی نفسی بیده إن حوله أربعة آلاف ملک شعث غبر یبکونه إلى یوم القیامه.» (کامل الزیارات، ص 85).

2- (2) عن أبی عبدالله علیه السلام قال: «إن الحسین علیه السلام بکی لقتله السماء والأرض وإحمرتا.» (کامل الزیارات، ص 89).

اساساً خداوند متعال جریان افعال خود را حتی در امور باطنی و ملکوتی، براساس نظام اسباب قرار داده است. قرآن وقتی از نصرت الهی در غزوات پیامبر سخن می گوید، آن را با وساطت ملائکه می خواند؛ اما خداوند نسبت به عناصر کاملاً مقرب الهی، افاضه خود را مستقیم و بدون واسطه انجام می دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله چون وجه الله و مقرب الهی است، چنین رابطه ای با خداوند دارد؛ ولی حذف اسباب در نظام زندگی اصحاب او چنین اقتضائی را نداشت. چون آنان چنین وجاهت الهی را نداشتند؛ لذا، امداد الهی بواسطه ملائکه به آنان می رسید. در روز عاشورا اصحاب حضرت سیدالشهدا علیه السلام، بدون دخالت اسباب ملکوتی، متجلی به جلوه و وجه خاص الهی بودند و خداوند با وجه خاص، آنان را یاری کرد. آن روز، امتحان و مصیبتی نصیب امام و یارانش شد که غیر از آنان هیچ موجود آسمانی و زمینی توان حمل و توان وساطت آن را نداشتند و در آن بلا، جلوه های خاص قرب، نصیب یاران امام حسین علیه السلام شد.

غرفه ازدی از اصحاب صفة عصر نبوی است و پیامبر او را در برکت معاملاتش دعا کرده بود. او در عصر خلافت علی علیه السلام ساکن کوفه بود. بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاه او نسبت به شخصیت حضرت علی علیه السلام و کلمات او تردیدآمیز و همراه با شک بود. (1) روزی او همراه امام علی علیه السلام در مسیر رود فرات در حرکت بود که متوجه شد امام علیه السلام از مسیر اصلی منحرف شد و توقف کرد. او می گوید: «علی علیه السلام در حالی که ما کنارش بودیم با دست خود اشاره

ص: 366

1- (1) غرفه الأزدی کان من أصحاب النبی و من أصحاب الصفة - هو معدود فی الکوفیین - و هو الذی دعا له النبی أن یبارک فی صفته. (أسد الغابه، ج 4، ص 37 و الإصابه، ج 5، ص 245).

کرد و چنین فرمود: «این جا محل کوچ آنان به طرف خداوند است، این جا مکان تاختن اسبان آن ها خواهد بود، این جا محلی است که خون آنان خواهد ریخت؛ جانم به فدای غریبی که در آسمان و زمین یاوری غیر از خود خداوند ندارد». من آن روز کلمات علی علیه السلام را باور نکردم تا روز عاشورا رسید. بعد از آن که حسین علیه السلام به شهادت رسید، خود را به کربلا رساندم و واقعیت کلمات امیر المؤمنین علیه السلام را درک کردم و افسوس که بسیار دیر شده بود. من به خاطر شک خود استغفار کردم و دانستم که علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان ولیّ خدا، همواره طبق عهد الهی سخن می گوید» (1).

ثبت در دیوان علیّین

نام شهدای کربلا در کتب و دیوان آسمانی و ملکوتی مشخص و تعیین شده بود. ثبت در دیوان ملکوت؛ یعنی زمان، تعداد و نحوه شهادت همه شهدای عاشورا، مورد اراده الهی قرار گرفته بود. این تقدیر الهی در زمان تحقق، بدون هیچ تغییری انجام شد.

گاهی براساس مصالح، بعضی از یاران امام حسین علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله به اطرافیان معرفی شد. روزی آن حضرت ضمن بیان علاقه خود به عقیل،

ص: 367

1- (1) عن غرفه الأزدی قال: «دخلنی شکّ من شأن علی خرجت معه علی شاطئ الفرات فعدل عن الطريق و وقف، و وقفنا حوله، فقال بیده: «هذا موضع رواحلهم و مناخ رکابهم و مهراق دمائهم، بأبی من لا ناصر له فی الأرض و لا فی السماء إلا الله.» فلما قتل الحسین خرجت حتّی أتیت المكان الذی قتلوا فیهِ فإذا هو کما قال ما أخطأ شیئاً. فاستغفرت الله ممّا کان منّی من الشکّ، و علمت أنّ علیاً رضی الله عنه لم یقدم إلا بما عهد إليه فیهِ.» (أسد الغابه، ج 4، ص 37).

خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که ای علی! فرزند او در راه محبت فرزند تو کشته می شود. (1) یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله به طور آشکار، بیش از پنجاه سال قبل از واقعه عاشورا تصریح فرمود که فرزند عقیل (مسلم) در نهضت امام حسین علیه السلام شرکت کرده و کشته می شود.

گاهی صحابه خاص امیرالمؤمنین علیه السلام که بهره مند از علم آن بزرگوار بودند، از غیب مقدر الهی پرده برمی داشتند و نام برخی از اصحاب امام حسین علیه السلام را که در کربلا به شهادت می رسند، بر زبان می آوردند.

روزی در کوفه، میثم تمار حضور حبیب را در کربلا برای یاری امام حسین علیه السلام و قتل و گرداندن سرش در کوچه های کوفه را برای بعضی از افراد قبیله بنی اُسد بیان کرد. (2)

بدین ترتیب، معلوم می شود که اصحاب عاشورا براساس انتشار اخبار غیبی از طریق امیرالمؤمنین علیه السلام در بین خواص کوفه، شناخته شده بودند.

سال ها قبل از واقعه عاشورا، بین منسوبین اهل بیت علیهم السلام که در جریان بعضی از اخبار سری نبوی قرار گرفتند، نام اصحاب عاشورا مشهور و معلوم بود.

از ابن عباس نقل است که همه یاوران امام حسین علیه السلام، قبل از شهادت برای ما مشخص بودند و روز عاشورا کسی به آنان اضافه یا از آن ها کم نشد. (3)

ص: 368

1- (1) إن ولده لمقتول فی محبه ولدک... (الأمالی للصدوق، ص 128).

2- (2) مرّ میثم التمار علی فرس له فاستقبل حبیب بن مظاهر الأسدی عند مجلس بنی اُسد، فتحدثا حتی اختلف أعناق فرسیهما، ثم قال حبیب: «لکأنی بشیخ أصلع ضخم البطن یبیع البطیخ عند دار الزرق قد صلب فی حب أهل بیت نبیه علیهم السلام و یبقر بطنه علی الخشب». فقال میثم: «وإنی لأعرف رجلا أحمر له ضفیرتان یخرج لینصر ابن نبیه فیقتل و یجال برأسه بالکوفه.» (رجال الکشی، ص 78).

3- (3) عن ابن عباس قال: «رأیت الحسین علیه السلام قبل أن یتوجه إلى العراق، علی باب الکعبه وکف جبرئیل

محمد بن حنفیه مدعی بود که ما علاوه بر نام های اصحاب امام علیه السلام، نام پدران شان را هم می دانستیم. (1)

عبدالله بن عباس می گوید که در آستانه خروج امام حسین علیه السلام از مکه به سمت عراق، از او خواستم تا خارج نشود. حضرت در پاسخ به من فرمود: «چگونه مانع می شوی از رفتن من به آن جا؛ در حالی که آن مکان [به خواست خداوند] محل شهادت یاران من است». از امام علیه السلام پرسیدم که این سخن را با چه دلیلی می گویی؟ فرمود: «براساس آن علمی که (از طرف خداوند) به من عطا شده است». (2)

همچنین قبل از خروج امام حسین علیه السلام از مکه، عده ای از بی وفایی و ضعف اراده کوفیان به ایشان خبر دادند و این که همواره قلب های آنان با او، ولی شمشیرهای شان در خدمت دنیای شان و علیه او است. امام علیه السلام در حضور آنان با دست به طرف آسمان اشاره کرد. درهای آسمان باز شد و گروهی از ملائکه که غیر از خداوند، کسی نمی توانست آن ها را شمارش کند، بر زمین فرود آمدند. در آن حال، حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمودند: «اگر مرگ ما نزدیک نبود و اگر اجر و پاداشی که پروردگار برای شهادت ما منظور کرده نبود، با این عده

ص: 369

-
- 1- (1) قال محمد بن الحنفیه: «إن أصحابه عندنا لمکتوبون بأسمائهم و أسماء آبائهم.» (المناقب، ج 4، ص 53).
- 2- (2) عن عبدالله بن عباس قال أتیت الحسین علیه السلام و هو یخرج إلى العراق فقلت له: «یا بن رسول الله! لاتخرج.» فقال: «یا بن عباس! أما علمت إن منعتنی من هناک فإن مصارع أصحابی هناک.» قلت له: «فأنی لک ذلک؟» قال: «بسرّ سرّه لی و علم أعطیته.» (دلائل الإمامه، ص 74).

از ملائکه که می بینید با کوفیان می جنگیدم. اما به طور قطع می دانم که در عراق من و یارانم به خون خود آغشته می شویم و کسی از [مردان] ما زنده نمی ماند، مگر فرزندم علی». (1)

چون امام حسین علیه السلام اشراف و علم به خزائن غیب الهی داشت، قبل از رسیدن به کربلا، گاهی به اقتضای حال، خبر از شهادت افراد خاص و کاملاً مشخص را می داد.

در مسیر کوفه، وقتی که لشکر هزارنفری حرّ در منزل «ذی حُسم» به کاروان امام علیه السلام رسید، (2) حرّ به حضرت گفت که به من امر شده وقتی شما را یافتم، از کاروان تان جدا نشوم تا این که شما را دستگیر کرده و به کوفه نزد عبیدالله ببرم. امام حسین علیه السلام به او فرمود: «مرگ به تو نزدیک تر از انجام مأموریتت است». (3)

مقام مطمئن

آنان با فدا کردن جان خود در راه خدا و ممزوج شدن خون شان با خون سید

ص: 370

-
- 1- (1) عن الأعمش قال قال لي أبو محمد الواقدي و زراره بن حليح لقينا الحسين عليه السلام قبل أن يخرج إلى العراق بثلاث ليال فأخبرناه بضعف الناس في الكوفة و أن قلوبهم معه و سيوفهم عليه. فأوماً بيده نحو السماء؛ ففتحت أبواب السماء و نزل من الملائكة عدد لا يحصيهم إلا الله و قال: «لولا تقارب الأشياء و حبوط الأجر لقاتلتهم بهؤلاء، ولكن أعلم علما أن هناك مصرعي و مصارع أصحابي لا ينجو منهم إلا ولدي علي عليه السلام.» (ابن طائوس؛ اللهوف، ص 62 و دلائل الإمامه، ص 182).
- 2- (2) الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 400 و ابن الأثير؛ الكامل في التاريخ، ج 4، ص 47.
- 3- (3) فقال الحر: «... و قد أمرنا إذا نحن لقيناك إلا نفارقك حتى تقدمك علي عبيدالله بن زياد.» فقال له الحسين عليه السلام: «الموت أدنى إليك من ذلك.» (الطبري؛ تاريخ الأمم و الملوك، ج 5، ص 402).

الشهدا عليه السلام، از آل محمد محسوب شدند و مقامی والا یافتند. امام صادق علیه السلام با بیان این که آیات آخر سوره فجر، مربوط به امام حسین علیه السلام و در وصف شخصیت آن بزرگوار است، اصحاب آن حضرت را نیز، همچون مولای شان حسین علیه السلام از مصادیق نفس مطمئنه برشمردند. (1)

حضرت مهدی علیه السلام منتقم خون حسین علیه السلام

رجعت بعضی از انبیا، ائمه علیهم السلام و اولیای آنان به دنیا بعد از ارتحال و شهادت شان، از مسلمات عقاید شیعه و تصریح قرآن کریم و روایات است. (2)

ص: 371

1- (1) قال أبو عبد الله عليه السلام: «إقروا سورة الفجر في فرائضكم و نوافلكم، فإنها سورة الحسين بن علي عليه السلام، و ارغبوا فيها رحمكم الله.» فقال له أبو أسامة و كان حاضر المجلس: «كيف صارت هذه السورة للحسين عليه السلام خاصة؟» فقال: «ألا تسمع إلى قوله تعالى «يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي؟» إنما يعني الحسين بن علي عليه السلام، فهو ذوالنفس المطمئنه الراضيه المرضيه و أصحابه من آل محمد عليهم السلام الراضون عن الله يوم القيامة و هو راض عنهم و هذه السورة [نزلت] في الحسين بن علي عليه السلام و شيعته، و شيعه آل محمد خاصة، من آدمن قراءه الفجر كان مع الحسين عليه السلام في درجه في الجنة، إن الله عزيز حكيم.» (البرهان في تفسير القرآن، ج 5، ص 658). اگر منظور از «أصحابه من آل محمد صلى الله عليه و آله» آل ابوطالب باشند که ظاهر عبارت چنین مقتضایی را هم دارد، آن گاه فقط شامل بنی هاشم می شود و غیر بنی هاشم از اصحاب امام، فقط مشمول ذیل حدیث می شوند که شیعیان حسین و آل محمد صلی الله علیه و آله را هم از مصادیق نفس مطمئنه و راضی به آنچه خداوند اراده فرموده، قرار داده است.

2- (2) علامه طباطبایی، توضیح مهمی را در ذیل روایات رجعت داده و فرموده اند: «هر یک از آنها خبر واحد است، ولیکن روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام نسبت به اصل رجعت متواتر است؛ به حدی که مخالفین مسئله رجعت هم از همان صدر اول، این مسئله را از

رجعت آنان، اثر کمال وجودی آن هاست. محدودیت های برزخ، وجود آنان را احاطه نمی کند. رجعت بعضی از آنان، مدتی پس از مرگ صورت گرفته است؛ (1) ولی رجوع اصلی و جمعی شان بعد از ظهور قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است.

امام صادق علیه السلام فرمود: «آیة (وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ) 2 یعنی: فساد بنی اسرائیل روی زمین دو مرتبه باقتل علی و حسن بن علی علیهما السلام مقدر شد؛ اما جلوگیری از فساد آنان با خروج (رجعت) امام حسین علیه السلام به همراه یاران اوست که در آن حال، بر سر آنان تاجی از طلای سفید خواهد بود». (2)

ص: 372

-
- 1- (1) برای مطالعه ی بیشتر مراجعه شود به: علامه طباطبایی؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 106؛ آیه الله جعفر سبحانی؛ الهیات، جزء 4؛ آیه الله سید محسن خرازی؛ بدایه المعارف الالهیه، ج 2 و آیه الله مکارم شیرازی؛ یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ، ص 563.
- 2- (3) عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى «وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ...»: «الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ خُرُوجُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ الْبَيْضُ الْمُدْهَبُ لِكُلِّ بَيْضَةٍ وَجْهَانٍ.» (الكافی، ج 8، ص 206).

مفضل بن عمر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: «آیا هفتاد و دو نفر از اصحاب امام حسین علیه السلام با او رجعت می کنند؟» حضرت فرمود: «علاوه بر آنان، دوازده هزار نفر از شیعیان راستین حضرت علی علیه السلام هم، در حالی که عمامه سیاه بر سر دارند، با او رجعت می کنند.» (1)

رؤیت ملکوتی

شب عاشورا، امام حسین علیه السلام با کرامت و قدرت امامت، جایگاه بهشتی یاران خود را به آن ها نشان داد و پس از آن بود که آنان به مقام رفیع خود در راه خدمت و جان نثاری به حضرت اباعبدالله علیه السلام یقین پیدا کردند. (2) رؤیتی که از جنس رؤیت ابراهیم علیه السلام بود و اطمینان قلبی برای شان حاصل می کرد. کم ترین اثر آن رؤیت، یقین اصحاب امام علیه السلام به وعده های الهی بود. با مکاشفه ملکوت

ص: 373

1- (1) فِي بَعْضِ مَوْلَّاتِ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ حَمْدَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ وَعَلَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنْ أَبِي شُعَيْبٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ نُصَيْرٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْفُرَاتِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُفَضَّلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ... قَالَ الْمُفَضَّلُ: «يَا مَوْلَايَ! يَا سَيِّدِي! فَائْتِنَانِ وَسَدِّ بَعُونَ رَجُلًا الَّذِينَ قَتَلُوا مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَظْهَرُونَ مَعَهُمْ؟» قَالَ: «يَظْهَرُ مِنْهُمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي إِثْنَيْ عَشَرَ أَلْفًا مُؤْمِنِينَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءَ. (بحار الأنوار، ج 53، ص 7 و با اندکی تفاوت در الخصیصی؛ الهدایه الكبرى، ص 395). رجعت، از موضوعات غیبی ای است که برخی از روایان شان در کتب رجال و نزد مترجمین، متهم به غلو می شوند؛ ولی این اتهام آنان ثابت نشده است و برخی از اسطوانه های علم رجال، آن را قبول ندارند. بدین ترتیب، توضیح علامه طباطبایی در «المیزان» در تقویت این روایات قابل دقت است.

2- (2) فَقَالَ لَهُمْ: «فَأَنْ كُنْتُمْ قَدْ وَطَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ عَلَى مَا وَطَنْتُمْ نَفْسِي عَلَيْهِ، فَاعْلَمُوا إِنَّ اللَّهَ أَنْمَا يَهَبُ الْمَنَازِلَ الْمُشْرِيفَةَ لِعِبَادِهِ لَصَبْرِهِمْ.» (تفسیر الامام الحسن العسکری علیه السلام، 218).

بود که آنان خود را در میان نعمت های الهی در بهشت دیدند. اشتیاقی که تحمل دردهای خنجر را بر بدن آنان آسان کرد، مولود این مکاشفه آسمانی بود.

علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: «شبی که فردای آن پدرم به شهادت رسید، به اصحاب خود فرمود: «سیاهی شب را مرکب خود کنید و از این جا بروید. این مردم مرا می خواهند و اگر مرا بکشند، به دیگری گزندی نمی رسانند. بیعتم را از شما برداشتم». آنان گفتند: «به خدا قسم! ما نمی رویم». فرمود: «اگر این جا بمانید، فردا کشته می شوید و هیچ یک از شما باقی نمی ماند». آن ها گفتند: «شکر که با کشته شدن در کنار تو، خدا به ما شرافت می دهد». حضرت آنان را دعا کرد و فرمود: «سرهای خود را سوی آسمان بلند کرده و نگاه کنید». پس آن ها تا مدتی غرق در نگاه به جایگاه و خانه های خود در بهشت بودند. پدرم یک به یک، آنان را صدا می کرد و جایگاه مخصوص شان را نشان می داد. با این یقین، اصحاب او فردای آن روز با سینه های خود به استقبال نیزه ها و شمشیرها می رفتند تا به منازل خود برسند» (1).

ص: 374

1- (1) عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عِيسَى حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا النَّضْرُ بْنُ سُؤَيْدٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كُنْتُ مَعَ أَبِي اللَّيْلَةَ الَّتِي قُتِلَ صَبِيحَتَهَا فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: «هَذَا اللَّيْلُ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَرِيدُونََنِي وَ لَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ وَسَعَةٍ». فَقَالُوا: «لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا». قَالَ: «إِنَّكُمْ تَقْتُلُونَ غَدًا كَذَلِكَ لَا يَفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ». قَالُوا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ». ثُمَّ دَعَا وَقَالَ لَهُمْ: «إِزْفَعُوا رُءُوسَكُمْ وَأَنْظَرُوا». فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَهُوَ يَقُولُ لَهُمْ: «هَذَا مَنْزِلُكَ يَا فُلَانُ! وَ هَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ! وَ هَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانُ!» فَكَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرَّمَاخَ وَ السُّيُوفَ بِصَدْرِهِ وَ وَجْهَهُ لِيَصِلَ إِلَى مَنْزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ. (القطب الراوندي؛

با درک چنین سعادت، نشاط عجیبی به اصحاب دست داد و بریر بن خضیر همدانی با عبدالرحمن عبدرب خزرجی، صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به مزاح کرد.

در همان شب وقتی یزید بن حصین، بزرگ ترین قاری قرآن کوفه از مزاح و خنده حبیب بن مظاهر در آن ساعت خطیر پرسید، او جواب داد: «الآن بهترین فرصت برای شادی و سرور است. به خدا قسم! برای در آغوش گرفتن حورالعین در بهشت، فقط باید شمشیرها به سمت ما بیایند» (1).

البته شب عاشورا، آغاز عنایت خاص امام حسین علیه السلام به اصحاب خود و شروع مکاشفات غیبی آنان بود و این شهود تا هنگام شهادت شان استمرار داشت که توانستند بر آن طاعت و مصیبت عظیم صبر کنند (2).

ص: 375

1- (1) لَقَدْ مَرَّ حَبِيبُ بْنُ مُطَّاهِرٍ الْأَسَدِيُّ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بْنُ حُصَيْنٍ الْهَمَّ دَانِي وَ كَانَ يَقَالُ لَهُ سَيِّدُ الْقُرَاءِ: «يَا أَخِي! لَيْسَ هَذِهِ بِسَاعَةِ ضَحِكٍ». قَالَ كَ «فَأَيُّ مَوْضِعٍ أَحَقُّ مِنْ هَذَا بِالسُّرُورِ؟ وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ تَمِيلَ عَلَيْنَا هَذِهِ الطَّغَامُ بِسُيُوفِهِمْ فَنَعَانِقُ الْحُورَ الْعَيْنِ.» (رجال الكشي، ص 79).

2- (2) به همین مضمون روایتی از امام رضا علیه السلام در مدارک قدیم و غیر معروف نقل شده که به لحاظ سند مرسل است؛ ولی مضمون فوق را تأیید می کند. او می فرماید: «هبط على الحسين عليه السلام ملك وقد شكأ إليه أصحابه العطش؛ فقال: «إنَّ الله تعالى يقرئك السلام و يقول هل لك من حاجة؟» فقال الحسين عليه السلام: «هو السلام و من ربِّي السلام. قد شكأ إلى أصحابي (ما هو أعلم به منِّي) من العطش.» فأوحى الله تعالى إلى الملك: «قل للحسين عليه السلام خَطَّ لهم بإصبعك خلف ظهرك يرووا.» فخطَّ الحسين عليه السلام بإصبعه السبابة فجرى نهر أبيض من اللبن، و أحلى من العسل، فشرب منه هو و أصحابه، فقال الملك: «يا بن رسول الله! تَأْذَن لِي أَنْ أَشْرَب مِنْهُ، فَإِنَّهُ

پایان عمر، اجل‌ها (منایا)، گرفتاری، حوادث و کیفیت آن [بلایا] از مظاهر ملکوت است که خداوند فهم آن را از قدرت عموم انسان‌ها مگر خواص، خارج کرده است. حضرات معصومین علیهم السلام از موهبت رؤیت همه مراتب ملکوت برخوردارند. اولیای آنان هم با تدبیر ائمه علیهم السلام، در بخشی از ملکوت، محظوظ هستند. شهدای کربلا، کسانی بودند که شب عاشورا به لطف امام غریب‌شان،

از موهبت فهم ملکوت برخوردار شدند. این مکاشفه، تاب و تحمل آن ها را در مقابل جراحات وارده بیشتر کرد.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند: «اهل بیت علیهم السلام بعد از امیر المؤمنین علیه السلام از تعلیم و افشای علم منایا (پایان عمرها) و بلایا (گرفتاری ها و سختی های زندگی) امتناع داشتند؛ مگر آن که گوشه ای از آن را حسین بن علی علیهما السلام در کربلا باز کرد». آن حضرت سپس فرمود: «چون زبان اصحاب او بسته بود و آنان اسرار را کتمان می کردند،⁽¹⁾ امام حسین علیه السلام بلایا و منایا را بر آن ها عرضه کرد». ⁽²⁾

ص: 377

1- (1) کتمان اسرار، ویژگی برخی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و همه ی اصحاب امام حسین علیه السلام بود. پس از آن، اصحاب ائمه علیهم السلام در این ویژگی ضعیف عمل کردند و انتظار معصومین علیهم السلام را برآورده نکردند. در نتیجه، از مقامات عالیه و معارف بلند و مشاهدات ملکوتی محروم ماندند؛ زیرا اهل بیت علیهم السلام کسی را نیافتند تا او را تعلیم بدهند. امام صادق علیه السلام به بعضی از یاران خود فرمودند: «أما والله لو كانت علي أفواهم أو كيه لحدثت كل إمري منكم بما له والله لو وجدت أتقياء لتكلمت والله المستعان يريد بأتقياء من يستعمل التقية؛ اگر دهان های شما بسته بود و بین شما اهل تقیه می دیدم، همواره سخن می گفتم و خداوند یاری کننده است.» (الغيبه للنعماني، ص 37).

2- (2) حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا بَصِيرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَصْلَحَكَ اللَّهُ! مِنْ أَيْنَ أَصَابَ أَصْحَابَ عَلِيٍّ مَا أَصَابُوا فِي عِلْمِهِمْ بِمَنِيَاهِهِمْ وَبَلَايَاهِهِمْ؟» فَأَجَابَنِي شَبَّهَ الْمَغْضُوبَ: «مِمَّ ذَاكَ إِلَّا مِنْهُمْ!» قُلْتُ: «فَمَا يَمْنَعُكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟» قَالَ: «ذَلِكَ بَابٌ قَدْ أَغْلَقْتُ إِلَّا أَنْ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَتَحَ مِنْهُ شَيْئًا يَسِيرًا.» ثُمَّ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ: «إِنْ أَوْلَيْتُكَ كَانَتْ عَلِيٌّ أَفْوَاهَهُمْ أَوْ كِيَهُ.» (بصائر الدرجات، ص 261). رجال این حدیث ثقه هستند و فقط محمد بن سنان متهم به غلو است. بررسی های رجالی ثابت می کند که نسبت غلو به لحاظ نقل محمد بن سنان از روایات معاجز است که فساد اعتقاد

وقتی از امام صادق علیه السلام از استقامت یاران امام حسین علیه السلام در تحمّل شدّت جراحات وارده و جان نثاری آنان سؤال شد، فرمودند که با کنار رفتن پرده ها، جایگاه خود را در بهشت دیدند. این رؤیت ملکوتی جان دادن در راه حضرت سیدالشهدا علیه السلام را برای آنان آسان کرد. (1)

عالم وجود چنان برای اصحاب قابل دیدن شد که در آستانه عالم آخرت، به تدبیر و لطف بنده صالح خدا، امام حسین علیه السلام مواهب اخروی به استقبال آنان آمده بودند. (2)

ص: 378

1- (1) جعفر بن محمد می گوید که به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ وَأَقْدَامِهِمْ عَلَى الْمَوْتِ؛ خبر ده مرا درباره یاران امام حسین علیه السلام و [چگونگی] اقدام شان به جنگ.» حضرت فرمود: «إِنَّهُمْ كُشِفَ لَهُمُ الْغِطَاءُ حَتَّى رَأَوْا مَنَازِلَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ فَكَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَقْدِمُ عَلَى الْقَتْلِ لِيَبَادِرَ إِلَى حَوْزَاءَ يِعَانِقُهَا وَإِلَى مَكَانِهِ مِنَ الْجَنَّةِ؛ پرده های ملکوت برای آنان کنار رفت و خانه های خود را در بهشت دیدند. آنان به سوی شهادت می شتافتند تا به جایگاه خود در بهشت برسند.» (علل الشرائع، ج 1، ص 229). جعفر و پدرش محمد بن عماره، در رجال این روایت مجهول هستند و چون محمد بن زکریا الجوهری، امامی و ثقة است و از جعفر بن محمد نقل حدیث کرده، شاهدی بر توثیق جعفر است. این روایت توثیق صدوری دارد.

2- (2) روایتی در تأیید مطلب فوق هست که طبری و شیخ حرّ عاملی نقل کرده اند: عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر قال، قال أبو عبد الله عليه السلام: «لَمَّا مَنَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ الْمَاءَ، نَادَى فِيهِمْ: «مَنْ كَانَ ظَمَانًا فليجئ.» فأتاه أصحابه رجلاً رجلاً فجعل إبهامه في راحه واحدهم فلم يزل يشرب الرجل بعد الرجل حتى ارتووا كلهم، فقال بعضهم لبعض: «والله، لقد شربت شراباً ما شربه أحد من العالمين في دار الدنيا.» فلما قاتلوا الحسين عليه السلام، و كان في

بی تفاوتی مردم نسبت به ریختن خون اباعبدالله علیه السلام و فراگیر شدن بدعت ها و انحرافات در سلطنت بنی امیه، موجب خاموش شدن ایمان در مردم گردید؛ در حالی که عدّه بسیار اندکی از مؤمنان واقعی باقی ماندند.

امام صادق علیه السلام فرمود: «پس از شهادت حسین علیه السلام همه مردم مرتد شدند؛ مگر سه نفر، ابوخالد کابلی، یحیی بن ام الطویل و جبیر بن مطعم. سپس، کم کم به دین بازگشتند».⁽¹⁾

ص: 379

1- (1) عن أبي عبدالله عليه السلام قال: «ارتدّ الناس بعد قتل الحسين عليه السلام الا ثلاثة: أبوخالد الكابلي و يحيى بن أمّ الطويل و جبیر بن مطعم، ثم ان الناس لحقوا و كثروا.» (رجال الكشي، ص 123 و الاختصاص، ص 20).

1. اثبات الهداء بالنصوص و المعجزات، شیخ حر عاملی (وفات 1104 ق)؛ نشر اعلمی، بیروت، 1425 قمری، چاپ اول.
2. الاخبار الطوال، ابوحنیفہ احمد بن داود الدینوری (وفات 282 ق)؛ تحقیق عبدالمنعم عامر، مراجعہ جمال الدین شیال، نشر منشورات الرضی، قم، 1368 شمسی.
3. الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی (قرن ششم)؛ نشر مرتضی، مشهد مقدس، 1403 قمری.
4. الاختصاص، شیخ مفید (وفات 413 ق)؛ ناشر کنگرہ شیخ مفید، قم، 1413 قمری، چاپ اول.
5. الارشاد فی معرفہ حجج اللہ علی العباد، شیخ مفید (وفات 413 ق)؛ ناشر کنگرہ شیخ مفید، قم، 1413 قمری، چاپ اول.

6. الاصابه فى تمييز الصحابه، ابن حجر عسقلانى (وفات 852 ق)؛ ناشر دار الكتب العلميه، بيروت، 1415 قمرى، چاپ اول.

7. اعيان الشيعه، سيد محسن امين عاملى (وفات 1377 ق)؛ ناشر دارالتعارف، بيروت، 1403 قمرى.

8. الاستيعاب فى معرفه الأصحاب، أبو عمر يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر (م 463)؛ تحقيق على محمد البجاوى، بيروت، دار الجيل، چاپ اول، 1412 قمرى / 1992 ميلادى.

9. أسد الغابه فى معرفه الصحابه، عز الدين بن الأثير أبوالحسن على بن محمد الجزرى (م 630)؛ بيروت، دار الفكر، 1409 قمرى / 1989 ميلادى.

10. الالهيات، آيت الله سبحانى (معاصر)؛ ناشر المركز العالمى للدراسات الاسلاميه، قم، 1412 ق، چاپ سوم.

11. الامالى، الصدوق (وفات 381 ق)؛ انتشارات كتابخانه ي اسلاميه، 1362 هجرى شمسى.

12. الامالى، شيخ مفيد (413 ق)؛ انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد، قم، 1413 هجرى قمرى.

13. الامالى، شيخ طوسى (460 ق)؛ انتشارات دارالثقافه قم، 1414 هجرى قمرى.

14. الامامه و السياسه المعروف بتاريخ الخلفاء، ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتيبه الدينوري (وفات 276 ق)؛ تحقيق على شيرى، بيروت، دارالاضواء، چاپ اول، 1410 قمرى/ 1990 ميلادى.
15. انساب الاشراف، احمد بن يحيى بلاذرى (وفات 279 ق)؛ ناشر دار الفكر، بيروت، 1417 قمرى، چاپ اول.
16. بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الأئمه الأطهار، علامه مجلسى (وفات 1111 ق)؛ ناشر اسلاميه، تهران، 1363 شمسى، چاپ دوم.
17. بحثى کوتاه درباره علم امام عليه السلام، رضا استادى؛ علامه طباطبايى در بيست مقاله.
18. بدايه المعارف الالهيه، سيد محسن خرازى (معاصر)؛ نشر موسسه النشر الاسلامى، قم، 1417 قمرى.
19. البدايه و النهايه، ابن كثير دمشقى (وفات 774 ق)؛ ناشر دار الفكر، بيروت، بى تا.
20. البدء و التاريخ، مطهر بن طاهر المقدسى (وفات 507 ق)؛ بور سعيد، ناشر مكتبه الثقافه الدينيه، بى تا.
21. بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلى الله عليهم، محمد بن حسن صفار (وفات 290 ق)؛ ناشر كتاب خانه ي آيه الله مرعشى نجفى، قم، 1404 قمرى، چاپ دوم.

22. تاريخ الأمم و الملوك، محمد بن جرير طبرى (وفات 310ق)؛ ناشر دار التراث، بيروت، 1387 قمرى، چاپ دوم.
23. تاريخ مدينه دمشق، ابن عساکر (وفات 571ق)؛ ناشر دار الفكر، بيروت، 1415 قمرى، چاپ اول.
24. تذکره الخواص، سبط بن جوزى (وفات 654ق)؛ ناشر منشورات الرضى، قم، 1418 قمرى، چاپ اول.
25. تسميه من قتل مع الحسين عليه السلام، فضيل بن زبير رसान (وفات قرن دوم)؛ ناشر آل البيت، قم، 1406 قمرى، چاپ دوم.
26. تفسير امام عسکرى عليه السلام، انتشارات مدرسه امام مهدى عليه السلام، قم، 1409 هجرى قمرى.
27. تفسير قمى، على بن ابراهيم قمى؛ ناشر دار الكتاب، قم، 1367 شمسى، چاپ چهارم.
28. جمهوره أنساب العرب، ابن حزم اندلسى (وفات 456ق)؛ ناشر دار الكتب العلميه، بيروت، 1418 قمرى، چاپ اول.
29. الثاقب فى المناقب، ابن حمزه طوسى (وفات قرن ششم)؛ ناشر انصاريان، قم، 1419 قمرى، چاپ سوم.
30. الحدائق الوردية فى مناقب الأئمة الزيدية، حميد بن احمد محلى (653ق)؛ ناشر مكتبه بدر، صنعاء، 1423 ق، چاپ اول.

31. الخرائج و الجرائح، قطب راوندی (وفات 573 ق)؛ ناشر مدرسه الامام المهدي عليه السلام، قم، 1409 ق، چاپ اول.
32. الخصال، صدوق (وفات 381 ق)؛ انتشارات جامعه مدرسین قم، 1403 هجری قمری.
33. دلائل الامامه، محمد بن جریر بن رستم طبری (وفات قرن پنجم)؛ ناشر بعثت، قم، 1413 ق، چاپ اول.
34. دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الاکبر، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون (وفات 808 ق)؛ تحقیق خلیل شحاده، ناشر دار الفکر، بیروت، چاپ دوم، 1408 قمری/ 1988 میلادی.
35. رجال ابن داود، ابن داود حلی (وفات 707 ق)؛ ناشر انتشارات دانشگاه تهران، 1383 هجری قمری.
36. رجال الکشی (اختیار معرفه الرجال)، محمد بن عمر کشی (وفات 350 ق)؛ ناشر دانشگاه مشهد، 1348 شمسی.
37. رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی (وفات 450 ق)؛ ناشر جامعه مدرسین، قم، 1407 قمری.
38. رجال الشیخ الطوسی، (وفات 460)؛ ناشر جامعه مدرسین، 1415 هجری قمری.

39. شرح نهج البلاغه، ابن أبي الحديد؛ ناشر كتاب خانه ی آیه الله مرعشی نجفی، قم، 1378-1383 شمسی.
40. شفاء الصدور فی شرح زیاره العاشوراء، میرزا ابوالفضل ثقفی تهرانی؛ بی تا.
41. صلح الحسن علیه السلام، شیخ راضی آل یاسین (وفات 1372 ق)؛ ناشر اعلمی، بیروت، 1412 ق، چاپ اول.
42. الطبقات الكبرى، ابن سعد کاتب واقدی (وفات 230 ق)؛ ناشر دارالکتب العلمیه، بیروت، 1418 ق، چاپ دوم.
43. عیون أخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق (وفات 386 ق)؛ نشر جهان، تهران، 1378 ق، چاپ اول.
44. علل الشرائع، الصدوق (381 ق)؛ انتشارات مکتبه الداوری، قم.
45. الغدير فی الكتاب و السنه و الادب، علامه عبدالحسین الامینی (وفات 1349 شمسی) ناشر مرکز الغدير للدراسات الاسلامیه، قم، 1416 ق، چاپ اول.
46. الغيبه للنعمانی، محمد بن ابراهیم نعمانی (وفات قرن چهارم)؛ نشر صدوق، تهران، 1397 ق، چاپ اول.
47. الغيبه للطوسی، شیخ طوسی (وفات 460 ق)؛ ناشر دارالمعارف الاسلامیه، قم، 1411 ق، چاپ اول.

48. الغارات، ابراهيم بن محمد ثقفى (وفات 283 ق)؛ ناشر دارالكتاب، قم، 1410 ق، چاپ اول.
49. الفتوح، ابن اعثم كوفى (وفات 314 ق)؛ ناشر دارالاضواء، بيروت، 1411 ق، چاپ اول.
50. الفخرى فى الآداب السلطانية و الدول الاسلاميه، محمد بن على بن طباطبا، المعروف بابن الطقطقى (وفات 709)؛ تحقيق عبدالقادر محمد مايو، بيروت، دارالقلم العربى، چاپ اول، 1418 قمرى/ 1997 ميلادى.
51. الفرق الاسلاميه فى بلاد الشام، حسين عطوان؛ انتشارات آستان قدس رضوى.
52. الكافى، شيخ كلينى (وفات 329 ق)؛ ناشر اسلاميه، تهران، 1362 شمسى، چاپ دوم.
53. كامل الزيارات، ابن قولويه قمى (وفات 367 ق)؛ ناشر دارالمرتضويه، نجف، 1356 قمرى.
54. الكامل فى التاريخ، ابن اثير جزرى (وفات 630 ق)؛ ناشر دارالصادر، بيروت، 1385 شمسى.
55. كشف الغمه فى معرفه الأئمه، محدث اربلى (وفات 692 ق)؛ ناشر رضى، قم، 1421 ق، چاپ اول.

56. كفايه الأثر في النص على الأئمة الاثني عشر، علي بن محمد خزاز (وفات قرن چهارم)؛ ناشر بيدار، قم، 1401 قمری.
57. لسان العرب، ابن منظور (وفات 711 ق)؛ ناشر دار الصادر، بيروت، 1414 ق، چاپ سوم.
58. اللهوف على قتلى الطفوف، سيد ابن طاوس (وفات 664 ق)؛ نشر جهان، تهران، 1348 شمسی، چاپ اول.
59. مشير الاحزان، ابن نما حلی (وفات 841 ق)؛ ناشر مدرسه الامام المهدي عليه السلام، قم، 1406 قمری، چاپ سوم.
60. مختلف الشيعه، علامه حلی (726 ق)؛ ناشر جامعه مدرسين حوزه علميه قم، 1413 قمری، چاپ دوم.
61. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقي (274 یا 280 ق)؛ دارالکتب الاسلاميه، قم، 1371 هجری قمری.
62. المحبر، ابوجعفر محمد بن حبيب بن اميه الهاشمی البغدادي (وفات 245 ق)؛ تحقيق ايلزه ليختن شتير، دارالآفاق الجديده، بيروت، بی تا.
63. مروج الذهب و معادن الجوهر، ابوالحسن علي بن الحسين بن علي المسعودی (وفات 346 ق)؛ تحقيق اسعد داغر، دارالهجره، قم، چاپ دوم، 1409 قمری.

64. مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری (1320 ق)؛ ناشر آل البيت، بیروت، 1408 قمری.
65. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول، محمد بن طلحه شافعی (وفات 652 ق)؛ ناشر البلاغ، بیروت، 1419 ق، چاپ اول.
66. معانی الاخبار، الصدوق (381 ق)؛ انتشارات جامعه مدرسین قم، 1361 هجری شمسی.
66. معجم رجال الحديث، آیه الله العظمی خویی (وفات 1369).
67. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی.
68. مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی (وفات 356 ق)؛ ناشر دارالمعرفه، بیروت.
69. مقتل سیدالشهدا علیه السلام، گروهی از تاریخ پژوهان: زیر نظر مهدی پیشوایی (معاصر)؛ انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، 1389 شمسی.
70. مقتل الحسین علیه السلام، موفق بن احمد خوارزمی (وفات 568 ق)؛ ناشر انوار الهدی، قم، 1423 قمری، چاپ دوم.
71. المناقب، ابن شهر آشوب مازندرانی (وفات 588 ق)؛ نشر علامه، قم، 1379 قمری.

72. المنتظم فى تاريخ الامم و الملوك، ابوالفرج ابن الجوزى (وفات 597ق)؛ ناشر دارالكتب العلميه، بيروت، 1412 ق، چاپ اول.
73. موسوعه التاريخ الاسلامى، محمد هادى يوسفى غروى (معاصر)؛ ناشر مجمع انديشه اسلامى، قم، 1417 قمرى، چاپ اول.
74. موسوعه عاشوراء، خليل زامل عصامى (معاصر)؛ ترجمه جواد محدثى، ناشر دارالرسول الاكرم، بيروت، 1418 قمرى، چاپ اول.
75. موسوعه كربلاء، لبيب بيضون (معاصر)؛ ناشر مؤسسه الاعلمى، بيروت، 1427 قمرى، چاپ اول.
76. الميزان فى تفسير القرآن، سيد محمد حسين طباطبايى (وفات 1361 ش)؛ ناشر دفتر انتشارات اسلامى جامعه مدرسين حوزه علميه قم، 1417 قمرى، چاپ پنجم.
77. نهايه الأرب فى فنون الأدب، نوبرى (وفات 733 ق)؛ ناشر دارالكتب و الوثائق القوميه، قاهره، 1423 قمرى، چاپ اول.
78. نوادر المعجزات فى مناقب الأئمه الهداه، محمد بن جرير بن رستم طبرى (وفات قرن پنجم)؛ ناشر دليل ما، قم، 1427 قمرى، چاپ اول.
79. نهج البلاغه، سيد رضى (وفات 406 ق)؛ نشر هجرت، قم، 1414 قمرى، چاپ اول.

80. وقعه صفین، نصر بن مزاحم منقری (وفات 212 ق) ناشر کتاب خانه ی آیه الله مرعشی نجفی، قم، 1403 قمری، چاپ دوم.

81. الهدایه الکبری، حسین بن حمدان خصیبی (وفات 334 ق)؛ ناشر البلاغ، بیروت، 1419 قمری.

82. یکصد و هشتاد پرسش و پاسخ، آیه الله مکارم شیرازی (معاصر)؛ ناشر دارالکتب الاسلامیه، تهران، 1386 شمسی، چاپ چهارم.

83. ینابیع الموده لذی القربی، سلیمان بن ابراهیم قندوزی (وفات 1294 ق)؛ نشر اسوه، قم، 1422 ق، چاپ دوم.

ص: 391

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

